بسم الله الرحمن الرحیم

دانش منطق

محمود منتظری مقدم

تقدیم به بهار مردمان؛

بزرگ پاسبان اندیشه‌های سترگ در همارهٔ زمان

امام حجة بن الحسن العسکری (ارواحنا فداه)

فهرست مطالب

درآمـد

کلام اول

تـا ساعتی نامعلـوم کـه طومـار بـس پرماجـرای جهـان برچیـده خواهـد شـد و حیـات حقیقـی در سرایی دیگـر آغـازی بی‌انجـام خواهـد یافـت، بایـد کـه «حوزه‌هـای مقـدس علمـی» همچنـان بالنـده و پاینـده بـر همـه آفـاق زندگـی بشـریت «مسـئول»، فـروغ صـلاح و فلاح بپاشند؛ آموزه‌های نورانـی وحـی را از زلال «ثقلیـن» استنباط و بـه انسان، ایـن خلیفه بی‌بدیـل خداونـد در زمیـن ابـلاغ کننـد.

اما دریغ و افسوس! که چنیـن رسالت خطیری بر شانه‌های به تـاول نشسته فقهای امت، برآمده از تازیانـه تلخ غیبت، در هاله‌ای از غربت و مظلومیت به «ضرورتی ذاتـی» تا هنوز ادامه یافته است؛ به انتظار نشسته‌گان راستین رؤیت خورشید در حلقه‌های پرشور درسی خـود در حالی از تعالی اعماق و حقایـق تابنـاک پاسبانی می‌کنند که سارقان اندیشه و ایمان در هجـوم پیوسته و بی‌امان «عده‌ها» و «عدّه‌ها» تدارک دیده‌اند و نـزاع تاریخی حق و باطل را به بلوغ نهایـی آن رسانده‌اند! و اینک ماییـم و صعودی به غایت دشوار بر قله‌های بلند «توحیـد» و «افتخـار»!

کلام دوم

بـا دگرگونی‌هـای بی‌شـمار در چگونگی‌هـای تنظیـم مناسـبات گسـترده انسـانی در عرصه‌هـای اقتصـادی، سیاسـی، فرهنگـی، علمـی و فـن‌آوری، رسـم و آیین‌بندگـی دسـت‌خوش تحولاتـی شـگرف در «صـورت» و «مـاده» شـده اسـت کـه تبییـن فراگیـر و همه‌جانبـۀ نظری و عملی آن نیازمنـد درانداختـن طرحـی نـو در قلمـرو آمـوزش و پژوهـش معـارف وحیانـی اسـت.

دخالت دادن عنصر تحـول در مسیر حفـظ، ترمیـم و توسعۀ حوزه‌های مقدس علمی

و نیـز مدیریت جامـع آن بایسـته اجتناب‌ناپذیـری اسـت کـه غفلـت از آن نـه تنهـا رشـد و شکوفایی مورد انتظار را در معرض مخاطره قرار می‌دهد بلکه می‌تواند بسیاری از امیدها و آرزوهـا را بـه زمهریـری از یـأس و ناامیـدی تبدیـل کنـد.

کلام سوم

ضـرورت سـهولت، سـرعت و دقـت در بـه‌کار بسـتن قواعـد علمـی و نیـز هویـدا سـاختن کارایـی و کارآمـدی متـون درسـی در دسـت‌یابی بـه اهداف‌شـناختی، رفتـاری و عاطفـی مربـوط بـه آن، وجـوب بازنگـری اسـتادانه در کتاب‌هـای درسـی قویـم و قدیـم مرسـوم در حوزه‌هـا را بیـش از پیـش حتمـی کـرده اسـت.

اکنـون کـه بـا بهره‌گیـری از فن‌آوری جدیـد در فراینـد یادگیـری می‌تـوان مسـیرهای طولانی و پرهزینـه سال‌های تحصیلی را به مسافت‌هایی به مراتـب کوتاه‌تر و پرثمرتر تغییر داد، راسـتی چـه ضـرورت حکیمانـه‌ای حکـم می‌کنـد قـدم در راه پرپیـچ و خـم عبارت‌هـای پیچیـده و گاه معماگونـه گذاشـت و فرصت‌هـای بسـیاری را صـرف دانسـتن آن کـرد کـه جـز «ثمرعلمـی» مفیـد هیـچ فایـده دیگـر نیسـت! آن هـم در شـرایطی کـه نـه محصلان علـوم حـوزوی یادگیرنـدگان سـابق‌اند و نـه رسالت‌های متنـوع و متعـدد آنهـا چـون گذشـته اسـت.

امـروز مـوج عظیـم اسلام‌خواهی و عطـش روزافـزون فراگیـری معـارف متبلـور شـیعی در سراسـر جهـان و تـلاش بی‌وقفـه اردوگاه کفـر بـرای تحریـف و دگرگـون کـردن آموزه‌هـای اسلامِ نـاب دیگـر مجالـی بـرای قیـل و قال‌هـای طولانـی و گاه بی‌ثمـر و مدرسـی صِـرف باقـی نگذاشـته اسـت. بایـد در زمانـی معقـول، به‌نحـوی کـه فراینـد آموزشـی بـا برآینـد آن تناسـب داشـته باشـد، دوره‌هـای جامـع و کاملـی را هم‌خـوان بـا نیازمنـدی توده‌هـای مـردم در لایه‌های مختلف تـدارک دید و عالمان دینی و معلمان ربانی را با دانایـی و توانایـی لازم و کافی تربیت نمود و چون روح در کالبد سرد و فسرده جوامع بشری دمید و فضیلت‌هـای جدامانـده از کاروان مهـر را بـه فطـرت پـاک و الهـی آنهـا رجعـت داد.

کلام چهارم

طـرح جامـع دوره‌هـای آموزشـی و پژوهشـی حوزه‌هـای مقـدس علمـی هـر چـه کـه باشـد

لاجـرم بایـد بـا اهـداف میانـی عملیاتـی شـود. نمی‌تـوان و نبایـد تـا تدویـن برنامـۀ کامـل، دست روی دست گذاشت و معطل ماند. باید آستین همت بالا زد و با جدیت و فوریت -دست‌کم در عرصۀ آموزش- به بازخوانی متون قدیم و تدوین کتاب‌های درسی جدید پرداخت و در این امر خطیر از استادان به‌راستی صاحب فن، خوش‌ذوق و باتجربه بهره گرفت. در این صورت نتیجه از دو امر بیرون نخواهد بود یا موفق و یا خواسته و ناخواسته ناموفق، که به هر حال به اعتبار انجام تکلیف امری مبارک و میمون خواهد بود.

کلام پنجم

برای دست‌یابی کامل به مهمترین هدف دانش منطق یعنی «روش درست تفکر» سپری کردن مراحلی از تحصیل و تمرین ضروری است:

مرحله نخست: فراگیری آموزه‌های منطقی در حدّ لازم؛

مرحله دوم: ابرام و توسعۀ آموزه‌های منطقی در حدّ لازم و کافی، برای دانش پژوهانی که رشتۀ تخصصی آنها فلسفه و کلام نیست. به‌عقیده نگارنده برای تحقق این مرحله تبیین برخی از مبانی آموزه‌های منطق و آشنایی با چرایی آنها امری اجتناب‌ناپذیر است.

مرحله سوم: نقد و بررسی آرای مختلف منطقی با نگاه مقایسه‌ای به منطق ارسطویی و سایر دستگاه‌های منطقی. این مرحله تنها برای دانش‌پژوهانی ضروری است که تحصیلات تخصصی خود را علوم عقلی قرار داده‌اند.

کتاب «دانش منطق»[1] تنها طرح آموزشی مرحله دوم انگاره فوق است.

کلام ششم

انگیزه تدوین و تألیف درسنامه حاضر همان است که پیش‌تر و در «منطق۱» بیان شده است:

عرضۀ نظام‌مند دانش منطق در قالب طرحی درختی در سه مقطع مقدماتی، متوسط و عالی با پیوندی اندام‌وار به‌نحوی که ره‌آورد هر دوره ابرام و توسعه آموخته‌های قبلی

۱. دانش منطق همان منطق ۲ است که در این چاپ جدید تغییر نام یافته است.

باشد؛

آموزش منطق با روی‌کردی کاربردی به‌منظور افزایش بهره‌وری، کارایی و اثربخش این دانش؛

بهره‌گیری از دانش و فن‌آوری جدید در تدوین و تألیف متون درسی؛

تنظیم متن درسی مناسب با اهداف آموزشی هر یک از مقاطع تحصیلی؛

و در یک کلام، گامی در جهت بازنگری، اصلاح و روزآمد کردن یکی از مواد آموزشی حوزه‌های علوم دینی.

کلام هفتم

کتاب گراسنگ «المنطق» اثر ارزشمند استاد عالیقدر مرحوم آیت‌الله مظفر؛ که خود از پیشگامان روزآمد کردن کتب درسی حوزه‌های مقدس علمی به شمار می‌آیند؛ با همه ارجمندی‌ها، در نظام جدید آموزشی حوزه‌ها از جهات متعددی نیازمند بازنگری و تکمیل بود. چه اینکه با طرح ضرورت فراگیری آموزش‌های تخصصی طلاب علوم دینی در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی از قبیل: علوم قرآنی، حدیث، نهج‌البلاغه، فلسفه، کلام، فقه ،اصول و.... لاجرم باید کتابی در منطق پا به عرصه نظام اموزشی حوزه‌ها می‌گذاشت که علاوه بر ویژگی‌های ذکر شده در ابتدای کلام پنجم، عهده-دار ایفای نقش تعلیمی خاصی می‌شد. نقشی که به موجب آن دانش‌پژوهان؛ به‌جز آنها که در رشته‌های تخصصی علوم عقلی چون فلسفه و کلام به تحصیل می‌پردازند؛ پس از فراگیری آن دیگر نیازی به یادگیری سایر کتب منطقی نداشته باشند و خود را در زمینه آموزه‌های این دانش مستغنی بیابند. از آنجا که کتاب «المنطق» از جمله کتاب‌های آموزشی است که به منظور تعلیم نهایی منطق برای دانش‌پژوهان نگاشته نشده است از این رو کتاب "دانش منطق" به‌عنوان آخرین کتاب آموزشی در علم منطق (برای عموم دانش‌پژوهان) تالیف شد.

کلام هشتم

مجموعه مطالب این کتاب در سه بخش سازمان‌دهی شده است. موضوع و توالی

قسمت‌های مختلف به‌اجمال چنین است:

بخش اول، با عنوان «چیستی منطق» به طرح اموری پرداخته است که آشنایی با آنها موجب زیارت بصیرت در فراگیری علم منطق می‌شود.

بخش دوم: منطق تصورات است. هدف کلی از عرضه این بخش ارائه آموزه‌های منطقیان برای دست‌یابی به روش درست تعریف به میزان لازم و کافی و نیز طرح برخی از مبانی این آموزه‌ها است. این بخش در دو فصل به سامان رسیده است: روش درست تعریف و مقدمات آن.

بخش سوم: منطق تصدیقات است. در این بخش که به ترتیب در چهار فصل مفصل شده است، یادگیرنده با «مقدمات روش درست استدلال»، «روش درست استدلال مباشر»، «روش درست استدلال غیرمباشر به‌لحاظ صورت» و «روش درست استدلال غیرمباشر به‌لحاظ ماده» آشنا می‌شود. با فراگیری این بخش دانش‌پژوه با روش درست استدلال و برخی مبانی آن آشنا می‌شود.

در پایان کتاب پیوستی به‌منظور ارائه فهرستی از مهمترین مصطلحات منطقی، که در بخش‌های مختلف ذکری از آنها به میان آمده، فراهم شده است. هدف از تهیه این فرهنگ‌نامۀ منطقی سهولت دست‌یابی دانش‌پژوه، به مفاهیم اصلی دانش منطق است.

بر استادان گرامی و دانش پژوهان عزیز روشن است که این پیوست نقش مهمی در تثبیت آموخته‌های منطقی ایفا می‌کند؛ از این رو توجه لازم و کافی به آن مورد توصیه جدی و اکید می‌باشد.

کلام نهم

بر اساس فن‌آوری آموزشی برای هر کتاب درسی باید کتاب مستقلی به‌عنوان «راهنمای تدریس» نیز تالیف شود که استادان با کمک آن بتوانند اهداف هر درس را به‌طور شایسته تامین کنند. نظر به اینکه تهیه کتاب مستقل «راهنمای تدریس دانش منطق» نیازمند یک کار گروهی منسجم و با حضور کارشناسان روش تدریس و استادان

مسلم دانـش منطـق بـوده و تدویـن آن نیازمنـد وقـت و فرصتـی درخـور می‌باشـد از ایـن رو پـس از مقدمـه «کلامـی بـه منزلـه راهنمـای تدریـس» تنظیـم شـده اسـت کـه در برگیرنـده برخـی از مهمتریـن و ضروری‌تریـن نـکات لازم در ایـن زمینـه اسـت. بـا ایـن حسـاب از اسـتادان بزرگـوار تقاضـا می‌شـود قبـل از شـروع تدریـس حتمـا محتـوای ایـن قسـمت را بـا دقـت مطالعـه نماینـد. بی‌شـک تامـل و عنایـت بـه ایـن نـکات می‌توانـد نقـش مهمـی در تهیـه طـرح درس، فعالیت‌هـای پیـش از تدریـس و فعالیت‌هـای ضمـن تدریـس ایفـا کنـد.

کلام دهم

راقـم سـطور، خـود پیـش از هـر کـس دیگـری از قلـت بضاعـت «ثبوتـی» و «اثباتـی» خویـش واقـف اسـت. هـر چنـد عـدم قابلیـت قابـل، توفیـق اسـتفاده تـام از محضـر اسـتادان فرزانـه و فرهیختـه‌ای کـه حـدود سـه‌دهه افتخـار شـاگردی آنهـا را داشـته سـلب نمـود امـا اکنـون خـدای منـان را سپاسـگزارم کـه موفـق بـه امتثـال امـر مطـاع ایشـان در تألیـف کتـاب حاضـر شـده‌ام. بـدون تردیـد اگـر دسـتورات اکیـد آن سـروران گرامـی نبـود، منطـق۱ و "دانـش منطـق" کـه حاصـل بیـش از یکصـد دوره!! مباحثـه حقیـر در ایـن مـاده درسـی اسـت هرگـز پـا بـه عرصـه وجـود نمی‌گذاشـت. و شـرمنده از اینکـه نتوانسـتم حسـن ظـن ایشـان را جوابـی در خـور بزرگـواری آنهـا دهـم.

اسـتادان گرامـی و ارجمنـدی کـه "دانـش منطـق" بـه محضـر شریفشـان مشـرف می‌شـود و نیـز دانش‌پژوهـان عزیـزی کـه دقـت و حوصلـه یادگیـری خـود را در اختیـار ایـن کتـاب قـرار می‌دهنـد مسـتحضر باشـند نگارنـده در تألیـف ایـن درسـنامه تمـام طاقـت بشـری خـود را بـرای اسـتفاده از مطالـب علمـی و فنـی کتاب‌هـای منطقـی به‌کار بسـته اسـت؛ از قدیمی‌تریـن آثـار تـا جدیدتریـن آنهـا؛ اعـم از حـوزه و دانشـگاه و اعـم از حوزه‌هـای علمـی ایـران، عـراق، لبنـان، مصـر و عربسـتان. سـعی بلیـغ بـر آن بـود، تـا از هـر نکتـهٔ سـودمندی کـه در آن کتاب‌هـا بـوده به‌خصـوص آثـاری کـه به‌منظـور تدریـس در مجامـع علمـی تدویـن شـده اسـت اسـتفاده شـود. بدیـن جهـت "دانـش منطـق" خـود را وام‌دار جـدی تمـام آثـار منطقـی ارزشـمند و معتبـر پیشـین می‌دانـد.

کلام یازدهم

تقدیـر و سـپاس از یکایـک اسـتادان خبـره و صاحب‌نظـر و نیـز محققـان دانشـوری کـه با نکته‌پردازی‌هـای محتوایـی، صـوری و فنـی خـود، "دانـش منطـق" را چـون منطـق ۱ [1] بـه سـمت تصحیـح و تکمیـل و تتمیـم هدایـت نمـوده و خواهنـد کـرد.

و تشـکر از مسـئولان محتـرم «دفتـر تدویـن متـون درسـی» بـه ویـژه اسـتاد ارجمنـد حجت‌الاسلام و المسلمین جنـاب آقـای دکتـر سـید حمیـد جزایـری و همـه همـکاران سخت‌کوش ایشان بـه ویـژه بـرادر فاضل و نکته‌سنجم جنـاب حجت‌الاسلام آقـای محمد حسین حیـدری و امتنـان خـاص از استاد ارجمنـدم آیت‌الله جنـاب آقـای فیاضی و حضرت مستطاب حجت‌الاسلام و المسلمین جنـاب آقـای عسکری سلیمانی کـه بـا حوصلـه تمـام کتـاب حاضـر را مـورد بازنگـری عالمانـه خـود قـرار دادنـد.

محمود منتظری مقدم

تابستان ۱۳۹۵؛ ۲۵ شوال المکرم ۱۴۳۷

مصادف با شهادت صادق آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱ . شـایان ذکـر اسـت کتـاب منطـق۱ در رویکـرد جدیـد آمـوزش بـا عنـوان «درآمـدی بـر منطـق» در دو نسـخه جداگانـه ویـژه نوآمـوزان و فـارغ التحصلان دبیرسـتان تألیـف یافتـه و هم‌زمـان بـا کتـاب «دانـش منطـق» منتشـر شـده اسـت.

کلامی به منزله راهنمای تدریس (ویژه استادان دانش منطق)

شایسته است استادان ارجمندی که کتاب «دانش منطق» به دست توانای آنها صلاحیت تدریس می‌یابد به نکات زیر؛ که به منزله کلیاتی از ضروری‌ترین مطالب لازم برای تدریس هر چه موفق‌تر این کتاب است؛ بذل عنایت تمام و کمال نمایند.

۱. این کتاب که در سه بخش و شصت درس سازماندهی شده است علاوه بر اهداف بیان شده در آغاز هر بخش دارای اهداف آموزشی، رفتاری و عاطفی ویژه‌ای است که به هر درس به‌طور جداگانه اختصاص دارد. توجه کامل به این اهداف می‌تواند نقش بسیار مهمی در نحوه تنظیم فعالیت‌های پیش از تدریس، ضمن تدریس و طرح تدریس ایفا کند. از این رو اهمّ اهداف درس‌های شصت‌گانه به تفکیک در جدول شماره ۱ بیان شده است که امید است مورد تأمل جدی قرار گیرد.

۲. ازآنجا که دانش‌پژوهان کتاب "دانش منطق" باید قبلا مطالب درآمدی بر منطق را به‌خوبی یاد گرفته باشند از این رو پیش از ارایه هر درس انجام «ارزشیابی تشخیصی» لازم و ضروری است. استاد با برگزاری این ارزیابی قبل از ارایه درس، به‌صورت شفاهی و هر بار از چند دانش‌پژوه به‌طور دوره‌ای، ضمن اطلاع دقیق از میزان آموخته‌های قبلی یادگیرندگان و تشویق ضمنی ایشان به پیش«مطالعه» و مرور مطالب درآمدی بر منطق، امکان محاسبه سرعت مناسب برای تامین اهداف درس و نیز توفیق چگونگی تبیین و توضیح کلیدواژه‌های درس را به درستی می‌یابد و بدین‌سان گام مهمی از پیش‌سازمان‌دهنده‌های فرآیند تدریس را با موفقیت برمی‌دارد. جدول شماره ۲، ارزشیابی تشخیصی هر درس را به‌تفصیل بیان می‌کند.

جدول ش ۱: جدول اهداف دروس

شماره درس	عنوان درس	اهداف
اول	تعریف، موضوع منطق	۱. آشنایی با تعریف دقیق دانش منطق؛ ۲. آشنایی با موضوع منطق؛ ۴. فراگیری اصطلاحات، مفاهیم و واژه‌های درس.
دوم	فایده و ارزش منطق	۱. آگاهی از فایده و کارایی منطق؛ ۲. فراگیری پاسخ چند شبهه درباره مفید بودن دانش منطق.
سوم	سمت و تقسیم‌های منطق	۱. شناسایی وجه تسمیه علم منطق؛ ۲. آشنایی با منطق صوری و مادی، تکوینی و تدوینی و وجه تقسیمات دانش منطق.
چهارم	تاریخچه و مؤلف منطق (برای مطالعه)	۱. آشنایی با تاریخچه علم منطق؛ ۲. شناسایی مؤلف علم منطق؛ ۳. آگاهی اجمالی از سیر تطورات دانش منطق.
پنجم	ارتباط منطق با سایر علوم (برای مطالعه)	۱. آگاهی از ارتباط منطق با سایر علوم؛ ۲. شناخت دیدگاه های مختلف در آموزش منطق.
ششم	قسمت یا ابواب منطق	۱. آگاهی از ترتیب منطقی دانش منطق و چرایی آن؛ ۲. فراگیری قسمت یا ابواب منطق؛ ۳. شناخت تصور و تصدیق؛ ۴. آشنایی با اقسام تصور و تصدیق.
هفتم	مبحث الفاظ	۱. آشنایی با سه حوزه اساسی مرتبط با حیات انسان: عالم خارج، عالم ذهن و عالم زبان؛ ۲. شناخت گونه‌های مختلف محتویات ذهن آدمی.
هشتم	دلالت و اقسام آن	۱. آگاهی از دلالت و اقسام آن؛ ۲. شناسایی کارکرد منطقی اقسام دلالت.
نهم	تقسیمات لفظ (۱)	۱. فراگیری بخشی از تقسیمات لفظ با توجه به معنای آن؛ ۲. آشنایی با نقش این تقسیمات در جلوگیری ذهن از خطای در تفکر.

دهم	تقسیمات لفظ (۲)	۱. آگاهی از تقسیمات لفظ به مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز؛ ۲. شناخت کارکرد منطقی تقسیمات الفاظ.
یازدهم	مفهوم و مصداق	۱. آشنایی با تعریف دقیق «مفهوم» و «مصداق»؛ ۲. شناسایی اقسام مفهوم؛ ۳. آشنایی با انواع وجود، یعنی وجود ذهنی و وجود خارجی.
دوازدهم	تقسیمات مفهوم	۱. آشنایی با جزیی حقیقی و جزیی اضافی؛ ۲. آشنایی با مفهوم کلی متواطی و مشکک؛ ۳. فراگیری «حمل اوّلی» و «حمل شایع».
سیزدهم	نسبت‌های چهارگانه	۱. فراگیری نسبت‌های چهارگانه بین دو مفهوم کلّی؛ ۲. شناسایی نسبت‌های میان نقیض دو کلّی؛ ۳. فراگیری واژه‌ها و اصطلاحات و مفاهیم درس.
چهاردهم	تعریف	۱. آشنایی با تاریخچه و اهمیت بحث تعریف؛ ۲. آگاهی از رسالت منطقی در بحث تعریف؛
پانزدهم	ضوابط تعریف	۱. شناختن غرض تعریف ۲. فراگیری قواعد و ضوابط منطقی تعریف. ۳. آشنایی با محدودیت های تعریف
شانزدهم	کلیات خمس	۱. آشنایی با کلّیات خمسة و اقسام آن؛ ۲. فراگیری واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات درس.
هفدهم	سلسله کلیات	۱. آشنایی با ترتّب کلّیات و نسبت آنها با یکدیگر؛ ۲. فراگیری واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات درس.
هجدهم	اقسام فصل و عرضی	۱. آشنایی با اقسام فصل و نسبت آن با جنس و نوع ۲. فراگیری تقسیمات عرضی؛
نوزدهم	الگوی منطقی تعریف	۱. آشنایی با الگوی منطقی؛ ۲. فراگیری گونه‌های مختلف رسم ناقص.
بیستم	تقسیم	۱. آگاهی از انواع تقسیم و ضوابط منطقی آن؛ ۲. آشنایی با اقسام تقسیم منطقی

بیست و یکم	قضیه	۱. شناخت قضیه؛ ۲. آشنایی با ساختار صوری قضایای حملیه و شرطیه؛
بیست و دوم	تقسیمات قضیه حملیه	۱. آگاهی از تقسیمات قضیه حملیه؛ ۲. شناخت کاربرد هر یک از اقسام قضیه حملیه
بیست و سوم	اقسام قضایای موجهه	۱. فراگیری انواع قضایای موجّهه؛ ۲. فراگیری ملاك صدق و کذب قضایای موجّهه.
بیست و چهارم	اقسام حمل	۱. شناخت اقسام حمل؛ ۲. فراگیری واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات درس.
بیست و پنجم	تقسیمات قضیه شرطیه	۱. آشنایی با قضایای شرطیه و اقسام آن؛ ۲. آشنایی با اقسام قضایای شرطیه اتصالی و انفصالی.
بیست و ششم	صدق و کذب قضایای شرطیه	۱. فراگیری ملاك صدق و کذب قضایای شرطیه؛ ۲. آگاهی از چگونگی تبدیل قضیه حملیه و شرطیه به یکدیگر و نیز تبدیل شرطیه اتّصالی و انفصالی به یکدیگر؛ ۳. شناسایی قضایای محرَّف.
بیست و هفتم	استدلال مباشر؛ تعریف و اقسام	۱. آشنایی با استدلال مباشر و اقسام آن؛ ۲. فراگیری استدلال های مباشر تداخل، تضاد، و دخول تحت تضاد.
بیست و هشتم	تناقض	۱. شناخت تقابل تناقض؛ ۲. آگاهی از شروط تناقض.
بیست و نهم	عکس	۱. آشنایی با تعریف و حکم عکس؛ ۲. فراگیری اقسام عکس.
سی ام	عکس نقیض موافق	۱. آشنایی با عکس نقیض موافق؛ ۲. شناخت مبانی عکس نقیض موافق.
سی و یکم	عکس نقیض مخالف	۱. آشنایی با عکس نقیض مخالف؛ ۲. فراگیری عکس نقیض موافق و مخالف در قضایای شرطیه.

سی و دوم	نقض	۱. فراگیری تعریف و حکم نقض و آشنایی با اقسام آن؛ ۲. آشنایی با کارکرد عکس مستوی و نقض محمول در عکس نقیض.
سی و سوم	استقراء	۱. آشنایی با استقراء و اقسام آن؛ ۲. فراگیری راه‌های نقد تعمیم استقرائی.
سی و چهارم	تمثیل	۱. آشنایی با تمثیل و ارکان آن؛ ۲. شناسایی ارزش معرفتی تمثیل و کاربرد آن؛ ۳. فراگیری راه‌های نقد استدلال تمثیلی.
سی و پنجم	قیاس	۱. آشنایی با قیاس و اقسام آن؛ ۲. فراگیری واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات درس.
سی و ششم	اقسام و اشکال قیاس اقترانی	۱. آشنایی با اقسام و اشکال قیاس اقترانی؛ ۲. شناخت ضرب های شانزده‌گانه هر یک از اشکال.
سی و هفتم	شرایط منطقی قیاس اقترانی	۱. فراگیری شرایط منطقی انتاج قیاس اقترانی؛ ۲. شناخت قانون استنتاج.
سی و هشتم	ضرب‌های منتج در اَشکال قیاس اقترانی (۱)	۱. فراگیری ضرب های منتج در شکل‌های اول و دوم؛ ۲. فراگیری چگونگی اثبات ضرب‌های منتج در شکل‌های اول و دوم.
سی و نهم	ضرب‌های منتج در اَشکال قیاس اقترانی (۲)	۱. فراگیری ضرب های منتج در شکل‌های سوم و چهارم؛ ۲. فراگیری چگونگی اثبات ضرب‌های منتج در شکل‌های سوم و چهارم.
چهلم	قیاس اقترانی شرطی و اقسام آن	۱. آشنایی با تقسیمات قیاس اقترانی شرطی به اعتبار ساخت مقدمات؛ ۲. شناسایی برخی از کاربردی‌ترین اقسام قیاس اقترانی شرطی
چهل و یکم	اقسام و شرایط قیاس استثنایی	۱. شناسایی اقسام قیاس استثنایی؛ ۲. فراگیری چگونگی استنتاج در قیاس استثنایی اتصالی و انفصالی.

چهل و دوم	چند شبهه دربارهٔ قیاس (برای مطالعه)	۱. آشنایی با برخی از مهمترین شبهات دربارهٔ درستی قیاس؛ ۲. شناخت درستی و استواری قیاس به‌لحاظ صورت.
چهل و سوم	صناعات خمس	۱. آشنایی با صناعات خمس؛ ۲. فراگیری مبادی استدلال.
چهل و چهارم	مبادی استدلال (۱)	۱. آشنایی با اصول یقینیات؛ ۲. فراگیری تفاوت هر یک از اقسام یقینیات با یکدیگر.
چهل و پنجم	مبادی استدلال (۲)	۱. آشنایی با مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلمات، مقبولات، مشبهات و مخیلات؛ ۲. فراگیری اقسام مشهورات، وهمیات، مسلمات و مشبهات
چهل و ششم	برهان	۱. آشنایی با برهان و اهمیت آن؛ ۲. شناخت فایده برهان.
چهل و هفتم	اقسام برهان	۱. آشنایی با اقسام برهان؛ ۲. فراگیری تفصیلی زیر مجموعه های هر از اقسام برهان.
چهل و هشتم	مبادی و شرایط برهان	۱. فراگیری مبادی برهان و شرایط آن؛ ۲. آشنایی با مصطلحات به‌کار رفته در آن به‌خصوص ذاتی و اوّلی.
چهل و نهم	مغالطه؛ اغراض، موضوع و مبادی	۱. آشنایی با مغالطه، اغراض و کارکردهای آن؛ ۲. فراگیری موضوع و مبادی مغالطه.
پنجاهم	تاریخچه مغالطه (برای مطالعه)	۱. شناخت تاریخچهٔ مغالطه؛ ۲. آشنایی با برخی از مهمترین آثار مکتوب درباره مغالطه.
پنجاه و یکم	دسته‌بندی‌های مغالطه	۱. آشنایی با انواع مغالطه در یک نگاه؛ ۲. آشنایی با نمودار دسته بندی‌های مختلف انواع مغالطه.

پنجاه و دوم	مغالطه درونی	۱. شناسایی انواع مغالطه درونی در تعریف؛ ۲. آشنایی با مغالطه در استدلال مباشر؛ ۳. فراگیری انواع مغالطه در استقراء و تمثیل.
پنجاه و سوم	مغالطه در قیاس (۱)	۱. فراگیری انواع مغالطه در قیاس ۲. شناسایی دلایل وقوع مغالطه در نتیجه قیاس؛ ۳. شناخت مهمترین خطاهای صورت قیاس
پنجاه و چهارم	مغالطه در قیاس (۲)	۱. آشنایی با برخی از مهمترین مغالطه های ماده قیاس؛ ۲. آگاهی از مصطلحات و مفاهیم این درس.
پنجاه و پنجم	مغالطه بیرونی	۱. آشنایی تفصیلی با مغالطه بیرونی و انواع آن؛ ۲. آگاهی از مصطلحات و مفاهیم این درس.
پنجاه و ششم	جدل؛ تعریف، اهمیت و جایگاه	۱. آشنایی با فن جدفل؛ ۲. شناسایی جایگاه و کاربرد جدل در منطق؛ ۳. مقایسه جدل با سایر صناعات.
پنجاه و هفتم	مصطلحات، مبادی و مسائل جدل	۱. شناخت مصطلحات جدل؛ ۲. فراگیری مبادی جدل؛ ۳. شناسایی مسائل و مطالب جدل .
پنجاه و هشتم	ادوات و آداب جدل	۱. شناخت ادوات و آداب جدل؛ ۲. آشنایی با راه های پیروزی در جدل.
پنجاه و نهم	خطابه	۱. آشنایی با فن خطابه؛ ۲. شناسایی تعریف، مبادی، صورت تألیف و آداب خطابه؛ ۳. مقایسه خطابه با سایر صناعات.
شصتم	شعر	۱. آشنایی با صناعت شعر و جایگاه منطقی آن؛ ۲. شناسایی فواید شعر و علت تأثیر آن در نفوس.

جدول ش ۲: جدول ارزشیابی تشخیصی دروس

شماره درس	عنوان درس	ارزشیابی تشخیصی
اول	تعریف، موضوع منطق	۱. از تعریف دقیق دانش منطق چه می‌دانید؟ ۲. موضوع منطق چیست؟
دوم	فایده و ارزش منطق	۱. منطق چه فایده‌ای دارد؟ چرا؟ ۲. از علم آلی، أصالی، واقعی (توصیفی)، قراردادی (دستوری) و قوانین کلّی چه می‌دانید؟
سوم	سمت و تقسیم های منطق	۱. از سمت چه می دانید؟ ۲. چه مقدار با منطق صوری و مادی، تکوینی و تدوینی آشنا هستید؟
چهارم	تاریخچه و مؤلف منطق (برای مطالعه)	۱. از تاریخ و محل تولد دانش منطق چه می دانید؟ ۲. چه تفاوتی بین مؤلف و مدوّن یک علم وجود دارد؟
پنجم	ارتباط منطق با سایر علوم (برای مطالعه)	۱. درباره ارتباط «منطق» با سایر علوم چه می‌دانید؟ ۲. آیا به نظر شما دانش منطق خادم همه علوم بشری است؟
ششم	قسمت یا ابواب منطق	۱. درباره قسمت منطق چه می‌دانید؟ ۲. تصوّر و تصدیق را تعریف کنید. ۳. اقسام تصوّر و تصدیق را بیان کنید.
هفتم	مبحث الفاظ	۱. چرا منطقی احکام لفظ را طرح می‌کند و فرق او با ادیب در نحوه بحث از الفاظ چیست؟ ۲. درباره عوالم سه‌گانه خارج، ذهن و زبان، چه می دانید؟
هشتم	دلالت و اقسام آن	۱. دلالت را تعریف و اقسام آن را با ذکر مثال بیان کنید. ۲. کدام قسم از دلالت مورد نظر منطقی است؟ چرا؟ ۳. منطقی، پس از طرح گونه‌های مختلف دلالت، به چه نتایج مهمّی دست می‌یابد؟

نهم	تقسیمات لفظ (۱)	۱. لفظ به اعتبار معنا، به چند قسم تقسیم می‌شود؟ ۲. از تقسیم لفظ به مفرد و مرکب، چه می‌دانید؟ ۳. از ویژگی‌های لفظ مرکب، مواردی را ذکر کنید؟
دهم	تقسیمات لفظ (۲)	۱. اصطلاحات ذیل را تعریف کنید: مختص، مشترك، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز. ۲. الفاظ مترادف و الفاظ متباین، به چه معنایی هستند ؟ ۳. منظور منطقی از طرح اقسام مختلف لفظ چیست؟ چگونه؟
یازدهم	مفهوم و مصداق	۱. از «مفهوم» و «مصداق» چه می‌دانید؟ ۲. از اقسام مفهوم، چه اطّلاعی دارید؟ ۳. انواع وجود را نام ببرید.
دوازدهم	تقسیمات مفهوم	۱. انواع حمل را تعریف کنید. ۲. از تقسیمات کلّی و جزئی چه می‌دانید؟
سیزدهم	نسبت‌های چهارگانه	۱. بین دو مفهوم کلّی چه نسبت‌هایی برقرار است، نام برده، تعریف کنید. ۲. نقیض نسبت‌های میان دو مفهوم کلّی چیست، نام برده، مثال بزنید.
چهاردهم	تعریف	۱. «تعریف» چیست و چه اهمیتی دارد؟
پانزدهم	ضوابط تعریف	1. هدف از تعریف چیست؟ 2. از قواعد منطقی تعریف چه می‌دانید؟
شانزدهم	کلیات خمس	۱. درباره نوع، جنس، فصل، عرضی خاص و عرضی عام چه می‌دانید؟ ۲. چه تعریفی از ذاتی و عرضی در ذهن خود دارید؟ ۳. آیا می‌توانید ذاتی و عرضی را با ذکر مثال تعریف کنید؟
هفدهم	سلسله کلیات	۱. درباره سلسله ترتّب کلّیات و ارتباط آنها با یکدیگر چه می‌دانید؟

هجدهم	اقسام فصل و عرضی	۱. اقسام فصل را بیان کنید ۲. بین فصل و نوع و جسم چه نسبتی برقرار است؟ ۳. درباره عرضی و انواع آن، با چه تعاریفی آشنایی دارید؟
نوزدهم	الگوی منطقی تعریف	۱. هدف از تعریف چیست؟ ۲. از قواعد منطقی تعریف چه می‌دانید؟ ۳. تعریف به حد و رسم چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟ ۴. گونه‌های مختلف رسم ناقص را نام ببرید؟
بیستم	تقسیم	۱. از انواع تقسیم چه می دانید؟ ۲. ضوابط منطقی تقسیم چیست؟
بیست و یکم	قضیه	۱. درباره قضیه و ساختار منطقی آن، چه می‌دانید؟ ۲. چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان قضایای حملیه و شرطیه وجود دارد؟
بیست و دوم	تقسیمات قضیه حملیه	۱. اقسام قضایای حملیه را توضیح دهید. ۲. رایجترین قضیه در علوم و فنون کدام قسم از قضایای حملیه است؟
بیست و سوم	اقسام قضایای موجهه	۱. از «مادّه» و «جهت» قضیه چه می‌دانید؟ ۲. آیا می‌توانید قضایای موجّهه بسیط و مرکب را توضیح دهید؟ ۳. اقسام قضایای موجهه بسیط را نام ببرید. ۴. اقسام قضایای موجهه مرکب را نام ببرید.
بیست و چهارم	اقسام حمل	۱. اسناد یا حمل در قضیّه حملیه به چه معنایی است؟ ۲. آیا می‌توانید اقسام حمل را نام ببرید؟
بیست و پنجم	تقسیمات قضیه شرطیه	۱. از قضایای شرطیه و اقسام آنچه می‌دانید؟ ۲. چه تفاوت‌هایی بین قضایای شرطیه و حملیه وجود دارد؟

بیست و ششم	صدق و کذب قضایای شرطیه	۱. به نظر شما ملاك صدق و کذب در قضایای شرطیه چیست؟ ۲. از چگونگی تبدیل قضایای حملیه و شرطیه به یکدیگر چه می‌دانید؟ ۳. آیا تابحال به قضیه‌ای برخورد کرده اید که با ساختار منطقی که شما از قضیه می دانید سازگار نباشد؟
بیست و هفتم	استدلال مباشر؛ تعریف و اقسام	۱. از استدلال مباشر چه می‌دانید؟ ۲. آیا از استدلال های مباشر تداخل، تضاد و دخول تحت تضاد چیزی می دانید؟
بیست و هشتم	تناقض	۱. در چه صورت بین دو قضیه رابطه تناقض برقرار می شود؟ ۲. از شروط معتبر در تناقض چه می‌دانید؟
بیست و نهم	عکس	۱. «عکس» چیست و چگونه به دست می‌آید؟ ۲. درباره اقسام عکس چه می‌دانید؟
سی ام	عکس نقیض موافق	۱. چگونه می توان یک قضیه را به عکس نقیض تبدیل کرد؟ ۲. کدام یک از قضایای محصوره عکس نقیض ندارد؟
سی و یکم	عکس نقیض مخالف	۱. از عکس نقیض مخالف چه می دانید؟ ۲. آیا قضایای شرطیه را نیز می توان عکس نقیض کرد؟
سی و دوم	نقض	۱. از نقض و اقسام آن چه می دانید؟ ۲. حکم نقض چیست؟
سی و سوم	استقراء	۱. استقراء چیست؟ ۲. درباره اقسام استقراء چه می‌دانید؟ ۳. درباره نقد تعمیم استقرائی چه اطلاعاتی دارید؟
سی و چهارم	تمثیل	۱. تمثیل چیست؟ ۲. درباره ارکان تمثیل چه می‌دانید؟ ۳. آیا با کاربرد تمثیل، آشنایی دارید؟

سی و پنجم	قیاس	۱. درباره قیاس و اقسام آن چه می‌دانید؟ ۲. به نظر شما ارزشمندترین استدلال غیر مباشر چیست ؟
سی و ششم	اقسام و اشکال قیاس اقترانی	۱. درباره شکل‌های چهارگانه قیاس اقترانی چه می دانید؟ ۲. مقصود از ضرب‌های شانزده‌گانه در هر یک از اشکال قیاس اقترانی چیست؟
سی و هفتم	شرایط منطقی قیاس اقترانی	۱. در چه شرایطی اشکال قیاس اقترانی منتج خواهند بود؟ ۲. آیا از قانون استنتاج چیزی می دانید؟
سی و هشتم	ضرب‌های منتج در اَشکال قیاس اقترانی (۱)	۱. درباره شرایط انتاج در قیاس اقترانی شکل اول و دوم چه می دانید؟ ۲. ضرب های منتج در شکل اول و دوم کدام است؟
سی و نهم	ضرب‌های منتج در اَشکال قیاس اقترانی (۲)	۱. درباره شرایط انتاج در قیاس اقترانی شکل سوم و چهارم چه می دانید؟ ۲. ضرب های منتج در شکل سوم و چهارم کدام است؟
چهلم	قیاس اقترانی شرطی و اقسام آن	۱. درباره قیاس اقترانی شرطی چه می‌دانید؟ ۲. آیا قیاس اقترانی شرطی اقسامی دارد؟چگونه؟
چهل و یکم	اقسام و شرایط قیاس استثنایی	۱. قیاس استثنایی چند قسم است؟ ۲. به نظر شما شیوه استنتاج در انواع قیاس استثنایی چگونه است؟
چهل و دوم	چند شبهه دربارۀ قیاس (برای مطالعه)	۱. درباره مفید بودن منطق ارسطویی و سودمندی قیاس، چه شبهاتی را شنیده‌اید؟ ۲. چه تعدادی از این شبهات را می‌توانید به بیان علمی پاسخ گویید؟
چهل و سوم	صناعات خمس	۱. درباره صناعات خمس چه می دانید؟ ۳. دربارۀ مبدأ و مقدمه استدلال چه می دانید؟
چهل و چهارم	مبادی استدلال (۱)	۱. آیا می‌توانید اقسام یقینیات را نام ببرید؟ ۲. بدیهی‌ترین قسم یقینیات کدام است؟

چهل و پنجم	مبادی استدلال (۲)	۱. آیا می توانید هر یک از مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلمات، مقبولات، مشبهات یا مخیلات را با ذکر مثال بیان کنید؟ ۲. آیا قضیه های مذکور نیز هر یک اقسامی دارد؟
چهل و ششم	برهان	۱. از تعریف «برهان» چه می‌دانید؟ ۲. به نظر شما فراگیری «برهان» از چه اهمیتی برخوردار است؟
چهل و هفتم	اقسام برهان	۱. درباره اقسام برهان چه می‌دانید؟ ۲. آیا درباره تعریف و فرق برهان لمّی و انّی اطلاعی دارید؟ ۳. به نظر شما آیا برهان انّی و لمّی در قیاس استثنایی هم وجود دارد؟
چهل و هشتم	مبادی و شرایط برهان	۱. مبدأ برهان چیست و شرایط آن کدام است؟ ۲. درباره ذاتی بودن و اوّلی بودن محمول برای موضوع چه می‌دانید؟
چهل و نهم	مغالطه؛ اغراض، موضوع و مبادی	۱. درباره مغالطه، کارکردها، موضوع و مبادی آن چه اطلاعاتی دارید؟ ۲. به نظر شما مغالطه در چه موضوعاتی به کار می‌رود؟
پنجاهم	تاریخچه مغالطه (برای مطالعه)	۱. درباره تاریخچه مغالطه چه می‌دانید؟ ۲. آیا می‌توانید نام چند اثر مهم در صناعت مغالطه را نام ببرید؟
پنجاه و یکم	دسته‌بندی‌های مغالطه	۱. درباره انواع مغالطه و حوزه‌های گوناگون رخداد آن چه می‌دانید؟ ۲. آیا می‌دانید مشهورترین نمودار انواع مغالطه در کتاب‌های سنتی آموزش منطق چگونه بوده است؟ ۳. آیا با نمودارهای جدید انواع مغالطه آشنایی دارید؟
پنجاه و دوم	مغالطه درونی	۱. آیا مغالطه در تعریف نیز می تواند رخ دهد؟ چگونه؟ ۲. آیا در استدلال مباشر مغالطه می تواند رخ دهد؟ چگونه؟ ۳. از مغالطه در استقراء و تمثیل چه می‌دانید؟

پنجاه و سوم	مغالطه در قیاس (۱)	۱. چه مغالطه هایی را در قیاس می شناسید؟ ۲. آیا مغالطه در نتیجه قیاس نیز می تواند واقع شود؟
پنجاه و چهارم	مغالطه در قیاس (۲)	۱. درباره مغالطه در ماده قیاس چه می‌دانید؟ ۲. آیا می‌توانید چند نمونه از انواع مغالطه در ماده قیاس را بیان کنید؟
پنجاه و پنجم	مغالطه بیرونی	۱. از مغالطه بیرونی چه می دانید؟ ۲. آیا می‌توانید چند نمونه از انواع مغالطه بیرونی را با ذکر مثال بیان کنید؟
پنجاه و ششم	جدل؛ تعریف، اهمیت و جایگاه	۱. آیا از تاریخچه جدل اطلاعی دارید؟ ۲. فن جدل را تعریف کنید؟
پنجاه و هفتم	مصطلحات، مبادی و مسائل جدل	۱. آیا می‌دانید اصطلاحات سائل، محبیب، وضع و موضع به چه معنا است؟ ۲. مبادی جدل چیست؟ ۲. آیا اطلاعی درباره مسائل و مطالب جدل دارید؟
پنجاه و هشتم	ادوات و آداب جدل	۱. از آداب جدل چه می‌دانید؟ ۲. چگونه می توان در جدل پیروز شد؟
پنجاه و نهم	خطابه	۱. درباره فن خطابه چه می دانید؟ ۲. آیا می‌دانید مبادی و اجزای خطابه چیست؟ ۳. آیا صورت تألیف و آداب خطابه را می شناسید؟ ۴. آیا می‌توانید خطابه را با سایر صناعات مقایسه کنید؟
شصتم	شعر	۱. مبادی صناعت شعر چیست؟ ۲. جایگاه صناعت شعر در صناعت خمس چیست؟ ۳. از فوائد شعر چه می دانید؟

۳. نظر به اینکه ترتیب مباحث کتاب حاضر و محتوای آموزشی و نحوه پردازش آن با بسیاری از کتاب‌های آموزشی تفاوت اساسی دارد از این رو بر استادان گرامی فرض است علاوه بر تسلط کامل علمی بر مفاد آموزشی هر درس، قبل از تدریس، وقت کافی

برای تهیه طرح درس اختصاص دهند. غفلت از این نکته می‌تواند موجب مشکلات عدیده‌ای هم در ضمن تدریس و هم در اتمام کتاب در زمان مقرر شود.

۴. علاوه بر تدریس محتوای آموزشی کتاب حتما بخشی از وقت کلاس باید به متن‌خوانی و تطبیق مطالب بر متن اختصاص داده شود.

۵. در پایان هر درس چند سوال به‌عنوان هم‌اندیشی طرح شده‌است. پاسخ به این پرسش‌ها الزامی نیست. این سوالات تنها برای آن دسته از دانش‌پژوهان طراحی شده‌است که به دنبال تعمیق بیشتر آموخته‌های خود در هر درس می‌باشند و خواهان آن هستند که با دست‌گیری علمی استاد به تعقیب مطالب درس بپردازند.

۶. در چند مورد عنوان (برای مطالعه) ذکر شده‌است یادگیری این موارد هر چند برای دانش‌پژوه مفید فایده‌است اما تدریس آن در کلاس الزامی نیست.

۷. شایسته است استادان گرامی توجه دانش‌پژوهان را به نکات زیرجلب نمایند:

- علاوه بر التزام پیوسته به سنت ارزشمند «مباحثه»، پیش مطالعه تمام درس یا دستکم چکیده آن کمک شایانی به فراگیری آسان مطالب کتاب می‌نماید.

- پاسخ تفصیلی به پرسش‌های پایانی دروس، مروری کامل بر محتوای آموزشی آنها است؛ بنابراین قبل از شروع درس بعدی حتما به سوال‌های پایانی با حوصله کافی پاسخ داده شود.

- کتاب "دانش منطق" عهده‌دار آموزش علم منطق در حد لازم و کافی است. دانش‌پژوهان - به جز کسانی که رشته تخصصی خود را علوم عقلی قرار داده‌اند - با یادگیری این کتاب به مقصدی ارجمند نایل خواهند شد که به موجب آن می‌توانند پرونده آموزشی این ماده درسی را تا آخر دوران تحصیل ببندند. بنابراین باید با صبر، حوصله، دقت و تلاش خاص به فراگیری این کتاب همت گمارند و به هیچ عنوان سهل‌انگاری و آسان‌خواهی را در حریم این درس راه ندهند.

هدف کلی کتاب

تبیین روش صحیح تفکر و مبانی آن از طریق:

۱. بسط، توسعه و ابرام آموزه‌های منطقی؛

۲. شناخت منطق تعریف و آشنایی بابرخی از مبانی آن؛

۳. فراگیری منطق استدلال و چرایی آن؛

۴. مهارت یافتن در به‌کار بستن قوانین منطقی در قلمرو تعریف و استدلال.

بخش اول

چیستی منطق

درس ۱: تعریف، موضوع منطق

درس ۲: فایده و ارزش منطق

درس ۳: سمت و تقسیم‌های منطق

درس ۴: تاریخچه و مؤلف منطق

درس ۵: ارتباط منطق با سایر علوم (برای مطالعه)

درس ۶: قسمت یا ابواب منطق

هدف کلی

آشنایی با اموری که دانستن آنها موجب زیادت بصیرت در فراگیری علم منطق می‌شود؛ از طریق:

۱. آگاهی از تعریف، فایده و موضوع منطق؛

۲. شناخت ارتباط منطق با سایر علوم.

۳. شناخت تقسیم‌ها و ابواب منطق

درس اوّل

تعریف و موضوع منطق

فلسفهٔ منطق دانشی است که موضوع آن خود علم منطق است. در فلسفهٔ منطق همچون فلسفه سایر علوم، پرسش‌های ناظر به آن دانش مطرح می‌شود. آشنایی با تعریف و موضوع علم منطق از جمله اموری است که در فلسفهٔ علم منطق طرح می‌شود و دانستن آنها سبب آمادگی بیشتر دانش‌پژوه برای فراگیری این علم می‌شود.[1]

تعریف منطق

منطق، علمی آلی است، فراهم آمده از قواعد کلّی، که به‌کار بستن درست و به‌جای آن، ذهن را از خطای در تفکر باز می‌دارد.

این تعریف، نکات متعددی را درباره چیستی منطق به ترتیب ذیل دربر دارد:

۱. منطق، هویتی ابزاری (آلی) دارد. دانش‌های بشری به اعتباری، به دو دسته آلی و اصالی تقسیم می‌شوند. علم آلی، دانشی است که در اصل برای کاربرد در علوم دیگر تدوین شده و خود مطلوبیت استقلالی ندارد. منظور از علم اصالی، دانشی است که فراگیری آن، مطلوبیت ذاتی دارد. دانش‌های اصالی، اگر چه ممکن است در علوم دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرند، امّا چنین نیست که در اصل پیدایش، فرع وجود علم دیگری باشند.

۱. امروزه تحقیقات گسترده در علوم سبب شاخه شاخه شدن آنها شده است؛ تا جایی که برای هر علمی فلسفه‌ای خاص سامان گرفته است. در فلسفه یک علم، خود آن علم، جایگاه آن در میان معارف بشری، روش تحقیق آن علم، تاریخ تحولات آن علم، نحله‌های مختلف آن و مبادی و پرسش‌های ناظر به آن علم بررسی می‌شود. منطق نیز چون سایر علوم دارای فلسفه‌ای است که در آن مطالبی چون خود منطق، نحله‌های منطقی، مبادی تصوری و تصدیقی و روش تحقیق در این علم طرح می‌شود.

برای مثال، علم جبر برای علم حساب، جنبه ابزاری و مقدّمی دارد؛ زیرا غرض از تدوین قواعد و معادلات جبری، امکان محاسبات ریاضی است و اگر علم حساب در کار نبود، جایی برای پیدایش علم جبر نبود! هر چند علم حساب، در دانش‌های بسیار دیگری چون علوم انسانی، فنّی و مهندسی، پایه، پزشکی و پیراپزشکی، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

با توجه به توضیح بالا به‌خوبی روشن می‌شود که منطق از جمله علوم آلی است، زیرا غرض از تدوین آن، دست‌یابی به دانش‌های استدلالی چون فلسفه و کلام است[۱].

شایان توجه اینکه دانش‌های بسیاری مانند ادبیات و اصول نیز از جمله علوم آلی به‌شمار می‌روند، امّا منطق از آن جهت که رسالت خطاسنجی تفکر را در همه عرصه‌های حیات علمی بشر، به دوش می‌کشد و تمام دانش‌های استدلالی دیگر، به‌نحوی به آن محتاجند، تنها علمی است که عنوان «خادم علوم» را به خود اختصاص داده است.

۲. علم منطق، مانند بسیاری از دانش‌های دیگر، بیانگر قوانین کلّی است؛ یعنی معرفتی است که مبیّن قواعد عامّ اندیشه می‌باشد، با این تفاوت که:

اولاً: چون ضوابط آن صرفاً عقلی است، هیچ‌گونه استثنایی را بر نمی‌تابد، به خلاف قوانین اجتماعی و مدنی که - علی‌رغم کلّیت آنها- در شرایط مختلف و احوال گوناگون تغییر می‌کند.

ثانیاً: قواعد منطقی بر اساس قراردادهای بشری، تنظیم نشده است، چرا که ضوابط عامّ اندیشه‌ای که منطق بیان می‌دارد، قوانین حقیقی ناظر بر واقعیت جریان درست تفکر است و در اعتبار خود، وام‌دار هیچ‌گونه توافق بشری و قرارداد اجتماعی نیست. به عبارت دیگر، منطق به انسان متفکر توصیه می‌کند که جریان اندیشه را چگونه باید راه برد تا به حقیقت رسید. برای مثال، وقتی منطقی توصیه می‌کند «در تعریف، معرِّف باید روشن‌تر از معرَّف باشد»، در واقع توصیه منطقی به روش درست تعریف، بیان دیگری از این واقعیّت ذهنی است: وقتی می‌توان از معلومات پیشین به معلومی

---

۱. انسان متفکر، هر چند دانش‌پژوه علوم استدلالی نیز نباشد، برای مصون ماندن از خطای در تفکر، به روشی برای درست اندیشیدن، نیازمند است. بنابراین، بیان فوق، تنها برای توضیح هویّت ابزاری این علم است.

جدید رسید، که دانسته‌های پیشین روشن‌تر از معلوم جدید باشد.[1]

۳. تنها به‌کار بردن درست و دقیق قواعد منطق، ذهن را در درست اندیشیدن یاری می‌دهد. بنابراین برای منطقی فکر کردن، صرف دانستن منطق، کافی نیست؛ بلکه به‌کار بستن دقیق و ماهرانه آن نیز لازم است.

۴. دانش منطق، در خدمت تفکر آدمی است. فکر، تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم است؛ که گاه کامیاب بوده و به نتیجه مطلوب می‌رسد و گاه ناکام مانده و به نتیجه مورد انتظار دست نمی‌یابد. ذهن در مسیر کشف یک امر مجهول (جریان تفکر)، مراحل مختلفی را به ترتیب ذیل پشت‌سر می‌گذارد: ۱) برخورد با مشکل، ۲) شناخت نوع آن، ۳) حرکت به سمت معلومات، ۴) یافتن معلوم مناسب و ۵) بازگشت به مجهول (در صورت کشف آن).

هرچند اصل توانایی فکر در انسان، امری تکوینی و خدادادی است، ولی رشد و پویایی بخشیدن به آن یا تضعیف و احیاناً نابود کردن آن، امری ارادی و اختیاری است.

موضوع منطق

هر علمی مجموعه‌ای از مطالب است که حول محوری اساسی گرد آمده و نام یک دانش را به خود اختصاص داده است؛ به چنین محوری که تمامی بحث‌های علم، پیرامون آن صورت می‌گیرد، **«موضوع»** می‌گویند.

بسیاری از منطق‌دانان بر این باورند که موضوع منطق، معرِّف و حجّت است.[2]

مراد از معرِّف، مجموعه معلوماتی است که ما را به تعریف یک شیئ جدید و تصور آن می‌رساند؛ مانند: «انسان حیوان ناطق است»، و مراد از حجّت، استدلالی است از مجموعه معلوماتی که ما را به اعتقادی جدید می‌رساند؛ مانند: «علی انسان است، هر

---

۱. برخی از غربی‌ها، علوم را به توصیفی و دستوری تقسیم می‌کنند. مراد از علم توصیفی، دانشی است که جهان واقع را آن چنان‌که هست توصیف می‌کند؛ مانند ریاضیات، هیئت، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و روان‌شناسی.
مراد از علم دستوری، دانشی است که با در نظر گرفتن اهدافی به انشای بایدها و نبایدها می‌پردازد؛ مانند: ادبیات. اگر چنین دسته‌بندی را برای علوم بپذیریم دانش منطق از جمله علوم توصیفی خواهد بود.

۲. برخی دیگر از منطق‌دانان موضوع منطق را «معقولات ثانیه منطقی» و برخی دیگر نیز موضوع آن را «بررسی الفاظ از جهت دلالت بر معانی» دانسته‌اند (رک: بصائر النصیریه، ص ۶؛ شفا مجلد اول، جزء اول، ص۲۳).

انسانی متفکر است؛ بنابراین علی متفکر است».

همان‌طور که پیش‌تر دانستیم[1]، تفکر آدمی (تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم) یا در مسیر دست‌یابی به تصوری جدید است یا در جهت تحصیل اعتقادی تازه، و این دو به ترتیب به‌وسیله عملیاتی به نام «تعریف» و «استدلال» محقّق می‌شود. حال اگر آدمی در جریان تفکرِ خود گاه دچار خطا می‌شود لاجرم این کژروی فکری یا در راه «تعریف» خواهد بود و یا در مسیر «استدلال»، و چون دانش منطق به ارائه روش درست تفکر، یعنی تعریف و استدلال می‌پردازد بنابراین موضوع آن معرّف و حجّت خواهد بود.

نکته مهم: موضوع دانش منطق صرفاً تبیین روش درست تعریف و روش درست استدلال است و تعریف امور مجهول و نیز اقامه دلیل برای رسیدن به اعتقاد جدید هرگز در قلمرو وظایف منطق نیست. به عبارت دیگر، کاوش درباره دست‌یابی به چیستی اشیا و نیز احکام و استدلال مربوط به آنها، بسته به نوع کنجکاوی بشر، از دغدغه‌های علوم و دانش‌های گوناگونی است که آدمی به تدوین و تألیف آنها همّت گماشته است. منطقی، برای نمونه به دانشمندان علوم می‌آموزد روش درست تبدیل مجهول به معلوم کدام است وگرنه وظیفه او این نیست که خود به‌طور مستقیم تعریف یا استدلالی را برای ایشان ارائه دهد هرچند برای بیان قوانین منطقی به ناچار نمونه‌هایی از تعریف و استدلال را بیان می‌کند.

چکیده

۱. منطق، علمی آلی است، فراهم آمده از قواعد کلّی، که به‌کار بستن درست و به‌جای آن، ذهن را از خطای در تفکر باز می‌دارد.

۲. علوم به اعتباری به دو دسته آلی و اصالی تقسیم می‌شوند.

۳. تفکر، تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم است.

---

۱. ر.ک: منطق ۱، درس ۱.

۴. موضوع منطق، به نظر بسیاری از منطق‌دانان، «معرِّف و حجّت» است.

پرسش‌ها

۱. منطق را تعریف کنید؟

۲. فرق علوم آلی و اصالی را بیان کنید؟

۳. دانش منطق چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با سایر علوم آلی دارد؟

۴. منظـور از جملـه «منطـق ماننـد بسـیاری از دانش‌هـای دیگـر، بیان‌گـر قوانیـن کلّـی اسـت» چیسـت؟

۵. فرق منطق با سایر دانش‌هایی که قوانین کلّی را بیان می‌کنند، چیست؟

۶. چه فرقی میان منطق و سایر قوانین قراردادی وجود دارد؟

* هم اندیشی

۱. رئوس ثمانیه علم منطق را بیان کنید.

۲. آیا تفکر از ویژگی‌ها و امتیازات انسان است؟

۳. آیا بر هر امر معلومی عنوان «معرف» و یا «حجت» صدق می‌کند؟

۴. چه تعریف‌های دیگری برای «فکر» شده است؟

درس دوم

فایـــده و ارزش منطـــق

یکی از دانستنی‌های بسیار مفید برای فزونی بصیرت در فراگیری یک دانش و نیز آسانی تحمل دشواری‌های فراگیری یک علم، آشنایی با فایده و ارزش آن دانش است. از این رو در درس حاضر با فایده و ارزش علم منطق آشنا می‌شویم.

فایده و ارزش منطق

همان‌طور که پیش‌تر دانستیم، مهم‌ترین فایده منطق جلوگیری ذهن از خطای در تفکر است، امّا این مهمّ پس از گذشت چندین قرن از تولد دانش منطق و طرح و بسط آن در مراکز مهم علمی، از سوی برخی صاحب نظران، مورد مناقشه و بحث قرار گرفت.

از میان عرفا، متکلمان و محدّثان جهان اسلام از ابوسعید ابوالخیر[۱]، ابن تیمیه[۲]، ابن‌قیّم[۳]، جلال‌الدین سیوطی[۴] و امین استرآبادی[۵] و از دانشمندان شاخص مغرب زمین، لایب نیتس و هگل آلمانی[۶]، فرانسیس بیکن،[۷] جان استورات میل[۸] و ب رتراند راسل[۹] انگلیسی، و رنه دکارت[۱۰] فرانسوی می‌توان نام برد.

۱. مناظره معروف وی با ابن سینا درباره قیاس شکل اول.
۲. در کتاب نصیحة اهل الایمان فی الرد علی منطق یونان.
۳. در کتاب مفتاح دارالسعاده.
۴. در کتاب صون المنطق و الکلام عن فنّی المنطق و الکلام.
۵. در کتاب الفوائد المدنیّة.

6. Leibniz (16461716 –) & Georges wilhelm Hegel (1770 –1831).
7. Francis Bacon (15611626 –)
8. John stuart mill (18061873 –)
9. (Bertrand Russel (18721970 –
10. Rene Descartes (15961650 –)

این متفکران ارزش دانش منطق را از دو جهت مورد ملاحظه قرار داده‌اند: صحت و فایده. برخی قواعد منطقی را نادرست دانسته‌اند و برخی دیگر فایده آن را انکار کرده، نقش مؤثّر منطق در جلوگیری از خطای ذهن را نفی کرده‌اند.

از آنجا که غالب ایرادهای اظهار شده در زمینه درستی ضوابط منطقی، به قواعد این دانش در باب استدلال قیاسی مربوط می‌شود، طرح و بررسی آنها را به منطق تصدیقات، موکول می‌کنیم و اینک به ذکر برخی تردیدها و انکارها درباره مفید بودن این دانش می‌پردازیم.

پاسخ چند شبهه

شبهه اوّل: اگر منطق فکر را از خطا باز می‌دارد پس چرا منطقیون خود از خطای در اندیشه مصون نیستند؟

پاسخ: صرف دانستن منطق کافی نیست. آنچه ضامن جلوگیری از خطای ذهن در جریان اندیشه است به‌کار بستن ماهرانه، دقیق، به‌جا و درست آن است. همچنان که صرف دانستن علم پزشکی برای معالجه بیماری کافی نیست، بلکه استفاده کامل آن نیز لازم است.

شبهه دوم: منطق نه تنها ابزار علوم نیست، بلکه به هیچ وجه نمی‌تواند مجهولات طبیعت را برای انسان معلوم کند. به عبارت دیگر آنچه ما را به کشف طبیعت نایل می‌کند تجربه و مشاهده مستقیم اشیا است نه قواعد منطق.

پاسخ: نخست آنکه منطق ابزار سنجش علوم است نه تحصیل آنها. به عبارت دیگر کار منطق بازنمایی فکر درست از نادرست است و این بدان معنا نیست که برای ما اطلاعات و علوم لازم را به دست آورد. دیگر آنکه همان‌طور که در منطق تصدیقات خواهد آمد[1]، هر تجربه‌ای در هویت خود، وام‌دار یک استدلال قیاسی پنهان است، که بدون آن اساساً هیچ تجربه‌ای، شکل نمی‌گیرد.

شبهه سوم: انسان از یک نوع منطق فطری و عقل سلیم برخوردار است که به

---

۱ . ر. ك: درس ۲۷.

موجب آن خود به خود استدلال صحیح را از فاسد باز می‌شناسد و بدون آموختن راه و رسم استدلال یا قواعد تعریف، به‌درستی استدلال و تعریف می‌کند، چنان‌که افراد قبل از فراگیری دانش فیزیولوژی به‌طور طبیعی اعمال حیاتی خود از قبیل نفس کشیدن، هضم غذا و راه رفتن را انجام می‌دهند؛ بنابراین فراگیری منطق مفید فایده‌ای ارزشمند نیست.

پاسخ: اولاً، اگر چه می‌توان بر مبنای فطرت، قواعد منطق را به‌کار برد، امّا در صورت علم به آنها، توانمندی اِعمال این قواعد، به مراتب بیشتر و کامل‌تر خواهد بود؛

ثانیاً، هرچند عقل سلیم بسیاری از اوقات خود به خود، عملیات کشف حقایق را انجام می‌دهد، اما غالباً از چرایی و چگونگی کار خود غافل است؛ از این‌رو گاه خود، به تنهایی قادر به حلّ تمام اشکالات و ابطال تمام مطالب نادرست نیست. مثلاً ممکن است نادرستی استدلالی را دریابد، امّا نتواند چگونگی بطلان آن را درک کند؛

ثالثاً: عقل سلیم، تنها توانایی استخراج نتایج ساده و نزدیک را دارا است و اگر مقدمات و استدلالات پیچیده باشند، چه بسا از تحصیل نتیجه ناتوان ماند.

افزون بر فواید یاد شده، تحصیل و ممارست در ضوابط منطقی، نوعی ورزش فکری است و همچنان که ورزش موجب تقویت بدن، تناسب اندام و زیبایی حرکات می‌شود، فراگیری دانش منطق نیز، موجب تقویت و اقتدار خردورزی در انسان می‌شود.

شبهه چهارم: منطق خود نیازمند به منطق است؛ اگر علوم به دانش منطق نیازمند می‌باشند و بدون آن در گرداب مغالطات گرفتار می‌شوند پس باید اذعان کرد که خود علم منطق هم نیازمند دانشی به نام منطق است تا قواعد آن را سامان بخشد و این یعنی علم منطق به خودش نیازمند خواهد شد. در این صورت آن علم منطق نیز به علم منطق سومی و... بدین ترتیب سلسله نیازمندی به منطق تا بی‌نهایت ادامه پیدا خواهد کرد.

پاسخ: اولاً، قوانین منطق به خود همین قواعد بدیهی نیازمند می‌باشند نه به ضوابط دیگر و نه به منطق دیگر، چرا که این قوانین بدیهی‌اند و قوانین بدیهی از آن

روی که نیازمند اکتساب نیستند به منطق دیگری نیاز ندارند، بلـه بـه خـود محتاج‌اند و چنین نیازمندی امری محال نیست؛ زیرا برای تحقق تصدیق دیگری به تصدیقات بدیهی است (علم به علم).

ثانیاً، انسان می‌تواند با التفات و به‌کارگیری قوانین بدیهی منطقی نه تنها فرایند تفکر خود را از خطا نجات دهد بلکه دیگران را نیز از گرفتاری در اشتباه رهایی بخشد.

چکیده

۱. برای منطقی فکر کردن، علاوه برداشتن علم، به‌کار بستن ماهرانه آن نیز لازم است.

۲. منطق، ابزار سنجش علوم است، نه تحصیل علوم.

۳. هر چند انسان، به‌طور فطری نیز قواعد منطقی را در می‌یابد و به‌کار می‌برد، ولی آموختن منطق، عقل آدمی‌را به مراتب کاراتر و اِعمال قواعد را کامل‌تر خواهد کرد.

پرسش‌ها

۱. چرا، گاه منطقیون نیز در ورطه اشتباه و خطا واقع می‌شوند؟

۲. آیا منطق فطری و عقل سلیم، انسان را از آموختن دانش منطق بی‌نیاز می‌کند؟ چرا؟

* هم اندیشی

۱. آیا می‌توانید استدلالی را بیان کنید که دارای مقدمات متعدد و ساختار پیچیده باشد؟

۲. چند قاعده بدیهی بی نیاز از استدلال منطقی را ذکر کنید.

۳. از استدلال دوری یا تسلسلی چه می‌دانید؟

درس سوم

سِمَـت و تقسیم‌های منطـق

اینکـه چـرا نـام ایـن دانـش، «منطـق» گذاشـته شـده و نـام دیگـری بـرای آن انتخـاب نشده است؟ آیا این علم به اقسامی تقسیم می‌شود؟ چرا و چگونه؟ و مباحث آن به چه نحوی سازماندهی شده است؟ از جمله کنجکاوی‌های طبیعی است که یادگیرنده یک علم را به خود مشغول می‌کند.

در این درس تلاش می‌شود ضمن پاسخگویی به سؤالات فوق آمادگی‌های لازم برای دانش‌پژوهان جهت ورود به علم منطق فراهم شود.

سِمَت منطق

منظور از «سِمَت» آشنایی با وجه تسمیه یک علم است. راستی چرا نام این دانش را «منطق» گذاشتند؟ منطق از مادّه نطق اشتقاق یافته است؛ نطقی که حقیقتاً به معنای تکلّم است و مجازاً بر منشأ آن، یعنی تفکر و تعقّل اطلاق می‌شود. البته باید دانست که مراد از نطق در این علم، همین معنای مجازی، یعنی اندیشه و نطق باطنی است.

منطق به‌لحاظ ادبی، یا مصدر میمی به معنای سخن گفتن (در معنای حقیقی) و فکر کردن (در معنای مجازی) و یا اسم مکان به معنای محل سخن گفتن (در معنای حقیقی) و محل اندیشیدن (در معنای مجازی) است.

این که این علم را منطق نامیده‌اند یا از باب مبالغه است در صورتی که آن را مصدر میمی -و به معنای مجازی آن یعنی فکر کردن- بدانیم؛ بدان معنا که این دانش به

اندازه‌ای در رشد نطق درونی انسان نقش دارد که گویا خود آن است و یا بدین جهت است که علم منطق جایگاه ظهور و بروز نطق درونی و اندیشه ورزی انسان است در صورتی که آن را اسم مکان تلقی کنیم.

تقسیم‌های منطق

منطق تدوینی و تکوینی

می‌دانیم که انسان ذاتاً موجودی متفکر است. اکنون باید بدانیم این موهبت ممتاز و خدادادی بر اساس نوع خلقت الهی تکویناً به شیوهٔ خاصی عمل می‌کند و در این عملکرد خود، از دستور و قانون جعلی کسی تبعیت نمی‌کند، بلکه بر اساس خلقت خدادادی مسیر طبیعی خود را طی می‌کند و این جریان طبیعی اندیشه، همان «منطق تکوینی » و فطری است که در همه انسان‌ها اعم از درس خوانده و درس نخوانده به طور مشترک وجود دارد.

اما تدوین و تنظیم این قوانین، دسته‌بندی و ارائه آنها در قالب دانشی منسجم که سال‌ها پس از آغاز پیدایش انسان صورت گرفت «منطق تدوینی» است.

ضروری فراگیری منطق تدوینی -علی‌رغم وجود منطق تکوینی در نهاد هستی آدمی- از آن رو است که اگر چه اصل قدرت تفکر و چگونگی کارکرد طبیعی آن، یک امر خدادادی و تکوینی است اما گاه انسان متفکر از چرایی و چگونگی اندیشه‌ی خود غافل است؛ یعنی نمی‌داند چرا و چگونه کشف حقیقت کرده است. گذشته از این، در بسیاری از موارد، منطق تکوینی خدادادی در انسان به تنهایی قادر به حلّ مشکلات پیچیده‌ی فکری و پرده‌برداری از اشتباه کاری مغالطه‌کاران نیست که در این صورت به امداد منطق تدوینی نیز نیازمند است.

افزون بر آنچه ذکر شد در بسیاری اوقات منطق تکوینی می‌تواند فقط نتایج نزدیک را استخراج کند، و همین که رشته مقدمات و استدلال به درازا کشد چه بسا از استنتاج صحیح عاجز شود؛ در صورتی که در پرتو آموختن منطق تدوینی ذهن در روش ادامه استدلال و رسیدن به نتایج دور نیز توانایی و مهارت می‌یابد.

عـلاوه بـر فوائـد و ضرورت‌هـای پیـش گفتـه، فراگیـری منطـق تدوینـی و ممارسـت در آن، نوعـی ورزش فکـری نیـز بـه شـمار می‌آیـد همچنـان کـه حـرکات منظـم و موزون ورزشی موجـب تقویـت بـدن و تناسـب انـدام و زیبایـی حـرکات می‌شـود، بررسـی قواعـد منطـق و دریافـت آن نیـز موجـب تقویـت و تربیـت هـر چـه بیشـتر تفکـر و تعقّـل در انسـان می‌شـود.

منطق صوری و مادّی

بـرای تبدیـل درسـت مجهـول بـه معلـوم از طریـق فکـر دست‌کم دو شـرط اساسـی وجـود دارد:

۱. انتخاب معلومات مناسب و صحیح؛

۲. تنظیم و صورت‌بندی درست آنها.

فقـدان هـر یـک از ایـن دو شـرط، مانـع رسـیدن بـه حقیقـت خواهـد بـود. چـرا کـه تفکـر در عالـم ذهـن ماننـد یـک سـاختمان اسـت. یـک سـاختمان وقتـی کامـل اسـت کـه هـم مصالـح و مـواد تشـکیل‌دهنده آن بی‌عیـب باشـد و هـم معمـاری آن براسـاس اصـول صحیـح سـاختمانی باشـد چنانچـه بـا نبـود یکـی از ایـن دو نمی‌تـوان هرگـز بـدان سـاختمان اطمینـان کـرد؛ جریـان تفکـر نیـز چنیـن اسـت مثـلاً اگـر گفتیـم: «سـقراط انسـان اسـت. هـر انسـانی سـتمگر اسـت. بنابرایـن، سـقراط سـتمگر اسـت». ایـن اسـتدلال اگرچـه از نظـر شـکل و صـورت صحیـح اسـت، امـا از نظـر مـاده و مصالـح فاسـد اسـت، زیـرا آن‌جـا کـه می‌گوییـم «هـر انسـانی سـتمگر اسـت» درسـت نیسـت. و اگـر بگوییـم: «همـه مـردان انسـان هسـتند. همـه زنـان انسـان هسـتند. بنابرایـن، همـه مـردان زن هسـتند». مـاده و مصالـح اسـتدلال صحیـح اسـت؛ ولـی صـورت و نظـام آن نادرسـت اسـت. ایـن امـر، موجـب غلـط بـودن نتیجـه خواهـد شـد. ایـن کـه چـرا صـورت و شـکل اسـتدلال نادرسـت اسـت در «بخـش سـوم» کتـاب روشـن خواهـد شـد.

بنابرایـن، آن بخـش از منطـق کـه متکفّـل خطاسـنجی در قلمـرو صـورت فکـر -چـه در عرصـه تعریـف و چـه در محـدوده اسـتدلال- اسـت، منطـق صـوری و آن بخشـی از منطـق، کـه عهده‌دار سـنجش خطـا در مـادّه فکـر اسـت، منطـق مـادّی نامیـده می‌شـود.

چکیده

۱. مراد از «سِمَت» وجه تسمیه یک علم است.

۲. هر چند منطق یا مصدر میمی به معنای سخن گفتن (معنای حقیقی) و فکر کردن (معنای مجازی) و یا اسم مکان به معنای مکان سخن گفتن و محل فکر کردن است؛ اما در هر دو صورت مراد معنای مجازی آن است.

۳. برای کشف مجهول از طریق فکر، حداقل دو شرط اساسی وجود دارد:

الف) انتخاب معلومات مناسب و صحیح؛

ب) تنظیم و صورت‌بندی درست آنها.

منشأ خطای اندیشه، فقدان یکی از دو شرط فوق است.

۴. منطق مادی، عهده‌دار سنجش خطا در ماده فکر است.

پرسش‌ها

۱. سمت را تعریف و سمت منطق را بیان کنید.

۲. مراد از نطق ظاهری و باطنی و منظور از ماده «نطق» در منطق چیست؟

۳. مراد از منطق صوری و مادی چیست؟

۴. چرا منطق را به صوری و مادی تقسیم کرده‌اند؟

۵. برای کشف مجهول از طریق فکر چه شروطی لازم است؟

۶. منطق تدوینی و تکوینی را تعریف کنید.

هم اندیشی

۱. رئوس ثمانیه را بیان کنید.

۲. آیا می توان نام دیگری برای دانش منطق برگزید؟

۳. آیا منطق ارسطویی، فقط منطق صوری است؟

درس چهارم

تاریخچــه و مؤلـف منطــق (برای مطالعه)

آگاهی از تاریخ تولد، مکان تولد و چگونگی رشد و نمو یک دانش، آشنایی با مؤلف و معماران بزرگ یک علم، که هر یک با تلاش خستگی‌ناپذیر سهمی در تکامل و پیشرفت آن ایفا کرده‌اند، از جمله دانستنی‌های ارزنده‌ای است که ضمن دادن اطلاعات مفید به دانش‌پژوه، مسیر فراگیری و تحمل دشواری‌های آن را بر وی شیرین و آسان می‌کند

بدین منظور در این درس با تاریخچه و مؤلف علم منطق آشنا می‌شویم.

تاریخچه منطق

منظور از تاریخ علم منطق، زمان تولد و چگونگی شکوفایی و رشد این دانش به‌عنوان مجموعه‌ای مدوّن است. همچنان‌که در درس نخست بیان شد، ذهن انسان به‌طور تکوینی و براساس خلقت به‌گونه‌ای آفریده شده است که در جریان تفکر به‌شیوه‌ای خاص عمل می‌کند و هرگز تابع دستور و یا قانون جعلی کسی نیست. به عبارت دیگر، تاریخ تولد «منطق تکوینی» مقارن تاریخ تولد انسان است، اما منطق به‌عنوان دانشی مستقل و مجموعه‌ای از قواعد مدوّن اندیشه، سال‌ها پس از خلقت انسان، تألیف و تدوین شد.

اگرچه دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد انسان از چه زمانی به وجود قوانین و قالب‌هایی در اندیشه خود ـ که چارچوب اندیشیدن صحیح وی را تشکیل می‌داده ـ پی برده است؛ ولی شواهدی در دست است که نشان می‌دهد آثاری از تفکر منظم انسان در مراکز تمدن قدیم، مانند ایران، چین و هندوستان وجود داشته است.

بدون تردید بستر تاریخی و فضای فکری پیدایش علم منطق در سرزمین یونان با اندیشورانی که به زبان یونانی «سوفیست» یعنی حکیم و دانشور نامیده می‌شده‌اند، ارتباطی مستقیم داشته است. آنان معلمانی حرفه‌ای بودند که فن خطابه و مناظره را تعلیم می‌دادند و وکلای مدافع -که در آن روزگار بازار گرمی داشتند- برای دادگاه‌ها می‌پروراندند. این حرفه اقتضا می‌کرد شخص وکیل بتواند هر ادعای حق یا باطلی را اثبات و در مقابل، هر ادعای مخالفی را رد کند. نتیجه طبیعی استمرار این گونه آموزش‌های نادرست، کم‌کم این فکر را در ایشان و عده‌ای دیگر به‌وجود آورد که اساساً حقیقتی ورای اندیشه انسان به‌عنوان واقعیتی ثابت، وجود ندارد.

در چنین فضای فکری و آشوب ذهنی، دانشمندانی چون سقراط، افلاطون و ارسطو درصدد برآمدند در مقابل سوفیست‌ها روشی را برای جریان اندیشه صحیح تدوین کنند تا با آن، بتوان درستی و یا نادرستی استدلال را تشخیص داد. بدین صورت، علمِ منطق در سرزمین یونان و در حدود چهار قرن قبل از میلاد در قالب دانشی مستقل و مدوّن پا به‌عرصه وجود گذاشت.

پس از آن‌که علوم یونانی از طریق حوزه اسکندریه به عالم اسلام راه یافت، در زمان مأمون، خلیفه عباسی (در سال ۲۲۷ ه‍. ق) مرکزی به‌نام «بیت‌الحکمه» در بغداد بنیان نهاده شد که در آن برخی از دانش‌های یونانی از جمله منطق نیز تدریس می‌شد.

کتاب‌های منطقی ارسطو در مجموع هشت رساله بود و مجموعه آنها ارغنون نام گرفت، همگی درقرن ششم میلادی به زبان عربی ترجمه شد. همچنین مقدمه معروف فرفوریوس بر منطق ارسطو به‌نام «ایساغوجی» نیز با عنوان «مدخل» به عربی ترجمه شد و در ردیف کتب هشت‌گانه ارسطو قرار گرفت.

پس از ورود منطق به حوزه فرهنگ اسلامی، این علم به‌سرعت در میان مسلمین نفوذ و گسترش یافت. دانشمندان مسلمان پس از فراگیری صحیح و دقیق این دانش در دسته‌بندی و تنقیح مباحث، شرح و تفصیل آن و افزودن بحث‌های دقیق به پیشبرد منطق همّت گماشتند. از بین دانشوران و فرهیختگان بزرگ مسلمان که به اِمعان نظر و موشکافی در مسائل منطقی پرداختند و در تکمیل و تنظیم علم منطق نقشی مهم و

به‌سزا داشتند می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱. ابونصر محمدبن طرخان فارابی ملقب به معلم ثانی (۳۳۸ - ۲۵۷ هـ. ق). وی پدر منطق اسلامی شناخته شده و بر آثار منطقی ارسطو شرح‌های متعددی نوشته است. فارابی نخست از شاگردان «بیت‌الحکمه» بود و سپس از استادان برجسته آن‌جا شد. مهم‌ترین اثر منطقی او اوسط کبیر و مجموعه‌ای است که با عنوان منطقیات فارابی به چاپ رسیده است.

۲. ابوعلی حسین‌بن عبدالله‌بن سینا ملقب به شیخ‌الرئیس (۴۲۸ - ۳۷۰ هـ. ق). وی از بزرگ‌ترین منطق‌دانان مسلمان است. ابوعلی در منطق دارای تألیفات بسیاری، چون منطق شفا، نجات، دانشنامه علائی و منطق اشارات است. تدوین منطق در دو بخش تعریف و استدلال، به جای نُه بخش ـ که با سلیقه ارسطو سازگار بوده است ـ به ابتکار ابن‌سینا در فرهنگ اسلامی تأسیس شد.

۳. زین‌الدین عمربن سهلان ساوی (م ۴۵۰ هـ. ق). وی از مردم ساوه است. مهم‌ترین کتاب منطقی ساوی، که امروز یکی از متون درسی دانشگاه الأزهر در مصر است، البصائر النّصیریه نام دارد. همچنین آثاری از وی در منطق به زبان فارسی با عنوان تبصره و دو رساله دیگر به چاپ رسیده است.

۴. ابو ولید محمدبن احمدبن رشد (۵۹۵ - ۵۲۰ هـ. ق). وی بسیاری از کتب منطق ارسطو را شرح کرد. کتاب‌های او در منطق عبارت است از: الضروری فی المنطق، شرح کتاب مقیاس، شرح کتاب برهان، تلخیص برهان و تلخیص سفسطه.

۵. ابوالفتوح شهاب‌الدین یحیی‌بن حبش امیرک سهروردی ملقب به شیخ اشراق (۵۸۷ - ۵۴۹ هـ. ق). وی مؤسس «مکتب اشراق» است. شیخ اشراق در برخی از مباحث منطقی آرایی خاص دارد. کتب منطقی وی عبارت‌اند از: مطارحات و مشارعات، تلویحات و حکمة‌الاشراق (بخش اوّل).

۶. محمدبن محمدبن حسن طوسی ملقب به خواجه نصیرالدین (۶۷۲ - ۵۹۷ هـ. ق). وی بهترین شرح بر اشارات و نیز مهم‌ترین کتاب منطقی به زبان فارسی یعنی

اساس‌الاقتباس را نوشت. کتاب معروف دیگر خواجه در دانش منطق، التجرید فی علم المنطق است.

۷. محمودبن مسعود ملقب به قطب‌الدین شیرازی (۷۱۰ - ۶۳۴ هـ. ق). وی یکی از شاگردان ممتاز و نامی خواجه طوسی است. کتب منطقی او عبارتند از: درّة التاج (بخش اوّل و دوّم) و شرح حکمة‌الاشراق (بخش اوّل).

۸. ابومنصور حسن‌بن یوسف‌بن علی‌بن مطهر حلّی ملقّب به علامه حلّی (م ۷۲۶ هـ. ق). وی از شاگردان خواجه نصیر و شارح بعضی از آثار منطقی و کلامی او است. معروف‌ترین کتاب منطقی علامه الجوهر النضید فی شرح کتاب التجرید است. همچنین بخشی از کتاب الأسرار الخفیة او به علم منطق اختصاص دارد.

۹. محمودبن محمدبن رازی ملقب به قطب‌الدین رازی (۷۶۶ - ۶۹۴ هـ. ق). وی بر کتب مهم منطق، مانند رساله شمسیه (نوشته کاتبی قزوینی)، مطالع الانوار (نوشته اُرموی) و شرح اشارات خواجه، شرح نوشته است. شرح شمسیه و شرح مطالع او از کتب متداول حوزه‌های علمیه در گذشته بوده است.

۱۰. صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی ملقّب به صدرالمتألّهین (۱۰۵۰ - ۹۸۰ هـ. ق). وی مؤسس «حکمت متعالیه» است. کتب منطقی او عبارتند از: رسالة فی التصور و التصدیق، حواشی بر منطق حکمة‌الاشراق و رسالة التنقیح فی المنطق، که با عنوان منطق نوین به فارسی ترجمه و شرح شده است.

۱۱. حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۸۹ - ۱۲۱۲ هـ. ق). وی برجسته‌ترین شاگرد مکتب صدرالمتألّهین است. مهم‌ترین تألیف او در منطق، منظومه اللآلی المنتظمة و شرح آن است. که هم‌اکنون نیز از کتب درسی حوزه‌های علمیه به‌شمار می‌رود.

براساس نقل بعضی از محققان، پس از حمله مغول به بلاد اسلامی، تعداد منطق‌دانان معروف به‌شدت رو به کاهش نهاد؛ به‌طوری که شمار آنها در تمام دوران پس از مغول حتی از تعداد انگشتان دست نیز تجاوز نمی‌کند. آثار منطقی این دوره بیشتر به‌شکل تحشیه و تعلیقه بر آثار گذشتگان است.

منطـق ارسـطو در حوزه‌هـای علمـی مسـیحیت به‌ویـژه در قـرون وسـطا و نـزد متکلمـان مسیحی رونقی عیجب داشت. با ظهور دوران تجدد و نوزایی (رنسانس) در اروپا، بعضی از صاحب‌نظران ماننـد فرانسـیس بیکـن انگلیسـی و رنـه‌دکارت فرانسـوی بـه طـرد منطـق ارسطویی پرداختنـد و در برابـر آن موضع گرفتنـد.

امـا دو ـسه قرنـی نگذشـت کـه تدریجـاً «تحقیـق» در منطـق ارسـطو رونـق خـود را بـاز یافـت به‌گونـه‌ای کـه بـا الهـام و اسـتفاده تـام از آن به‌صورت دانشـی نـو و بـا نـام «منطـق جدیـد» به‌دست گوتلوب فرگه فیلسوف و منطق‌دان معروف آلمانی به‌طور جامع و کامل تدویـن گردیـد. پـس از وی بزرگ‌تریـن قـدم در پیشـبرد منطـق جدیـد بـا انتشار سـه جلـد کتاب به‌نام اصول ریاضیات با تلاش دو فیلسوف و ریاضی‌دان انگلیسی، برتراند راسل و وایتهد برداشته شد. ایـن کتـاب باعـث ایجـاد تحولـی بـزرگ در منطـق ریاضـی شـد.

امروزه عـلاوه بـر «منطـق جدیـد» یـا «منطـق ریاضـی»، از دسـتگاه‌های منطقـی دیگـری چـون «منطـق دیالکتیـک»، «منطـق پراگماتیسـم» و «منطـق فـازی» نیـز می‌تـوان نـام بـرد کـه آشـنایی بـا آنهـا از حوصلـه کتـاب حاضـر بیـرون اسـت.

مؤلّف منطق

مشـهورِ صاحب‌نظران مؤلّـف علـم منطـق را، حکیـم یونانـی «ارسطاطالیس» می‌داننـد. البتـه به‌نظر ایشـان، تألیـف یـک علـم لزومـاً بـه معنـای خلـق و ابـداع آن نیسـت؛ چـه اینکـه خداونـد قوانیـن و قواعـدی را به‌صـورت تکوینـی در دسـتگاه اندیشـه انسـان نهـاده اسـت و ارسـطو نخسـتین کسـی اسـت کـه ایـن قوانیـن را کشـف و قواعـد منطقـی تفکـر را به‌عنـوان مجموعـه‌ای مـدوّن گردآوری و تألیـف کـرده اسـت.

قـول غیـر مشـهور در بـاب مؤلّـف منطـق آن اسـت کـه تدویـن قواعـد صحیـح اندیشـه به‌دسـت دانشـمندان مشرق‌زمین به‌خصـوص دانشـیان ایرانـی صـورت گرفتـه و پـس از فتنـه اسـکندر بـه یونـان انتقـال یافتـه و ارسـطو، آنهـا را جمـع‌آوری و تنظیـم کـرده اسـت.

طبقه‌بندی آموزشی کتاب‌های منطقی

همان‌طور که بیان شد، دانشمندان مسلمان کتاب‌های منطقی بسیاری نگاشته‌اند.

این رساله‌ها به‌لحاظ حجم و نیز عمق مطالب همگی در یک سطح نیستند؛ برخی به انگیزۀ گزارشی مختصر از این علم و بعضی به منظور شرح و بسط مسائل منطقی و برخی دیگر نیز به‌جهت توسعه و نکته‌سنجی‌های دقیق منطقی نگاشته شده است.

در فراگیری یک دانش، اطلاع از طبقه‌بندی آموزشی کتاب‌های تألیف شده در آن علم برای دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هنگامی می‌توان از یک نوشته علمی، بهره کافی برد که عمق مطالب آن و میزان قدرت علمی شخص با یکدیگر تناسب داشته باشد. عدم هماهنگی میان این دو، امکان استفاده درست و مطلوب از وقت و توان آموزش را در فرایند یادگیری، سلب خواهد کرد.

در مقایسه رساله‌های منطقی کمتر می‌توان کتاب یا کتاب‌هایی را یافت که دربردارنده همه نکات مثبت کتاب دیگر ـ چه به‌لحاظ اسلوب ارائه مطالب و چه به‌لحاظ محتوا و نحوه تبیین ـ باشد؛ چه این‌که کتاب‌های نگاشته شده در این علم هر یک دارای شایستگی‌های مخصوص به خود است. از این رو داوری قطعی در باب طبقه‌بندی آموزش و سیر مطالعاتی در این علم آسان نیست. با این حال، شاید بتوان کتاب‌های منطقی را در سه ردیف طبقه‌بندی کرد:

۱. منطق ابتدایی، که مهم‌ترین کتب این دسته عبارت است از:

«الکبری فی المنطق» تالیف میر سید شریف جرجانی، «الحاشیة علی تهذیب المنطق» تالیف عبدالله بن شهاب‌الدین یزدی، «اللآلی المنتظمه» تالیف ملّا هادی سبزواری، «المنطق» تالیف محمدرضا مظفر، «رهبر خرد» تالیف محمود شهابی و «منطق صوری» تالیف محمد خوانساری.

۲. منطق متوسط که مهم‌ترین آثار این دسته عبارت است از:

«البصائر النّصیریه» از زین‌الدین عمر بن سهلان ساوی، «درّة التاج» از قطب‌الدین شیرازی، «الاسرار الخفیه» از علامه حلّی، «اللمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه» و «رسالة فی التصور و التصدیق» از صدرالمتالّهین و «شرح شمسیه» از قطب الدین رازی.

۳. منطق عالی که مهم‌ترین آثار این دسته عبارت است از:

«منطق شفا» و «منطق اشارات» از ابن سینا، «شرح منطق اشارات» و «تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار» و «اساس الاقتباس» از خواجه نصیرالدین طوسی، «شرح المطالع» از قطب‌الدین محمد بن رازی، بخش منطق کتاب‌های «حکمة الاشراق» و «التلویحات» و «المشارع» و «المطارحات» شیخ شهاب‌الدین سهروردی، «کشف الاسرار عن غوامض الافکار» از خونجی، «الجوهر النضید فی شرح التجرید» از علامه حلّی و «ارغنون» از ارسطو.

چکیده

۱. خالق منطق تکوینی، خداوند و مؤلّف منطق تدوینی، ارسطو حکیم یونانی است.

۲. تاریخ تولد «منطق تکوینی» مقارن تاریخ تولد انسان است.

۳. منطق تدوینی چهار قرن قبل از میلاد و در سرزمین یونان تولد یافت. مدوِّن علم منطق ارسطوست.

۴. بستر تاریخی و فضای فکری پیدایش علم منطق در یونان، با متفکرانی که سوفیست نامیده شده‌اند ارتباطی مستقیم دارد.

۵. منطق پس از ورود به حوزه فرهنگ اسلامی، به‌سرعت در میان مسلمین گسترش یافت و دانشمندان مسلمان با دسته‌بندی‌ها، تنقیح مباحث و نیز شرح و تفصیل و افزودن بحث‌های دقیق، به پیشبرد منطق همّت گماشتند.

۶. پس از حمله مغول، تعداد منطق‌دانان معروف به‌شدت رو به کاهش نهاد.

۷. منطق ارسطو در حوزه‌های مسیحیت .به‌ویژه در قرون وسطی و نزد متکلمان. رواج داشت؛ ولی با ظهور تجدد در اروپا، دو .سه قرن مورد بی‌مهری دانشمندان غربی واقع شد؛ اما به‌تدریج رونق مجدد یافت به‌گونه‌ای که سرمایه اصلی برای تدوین «منطق جدید» شد.

۸. «منطق جدید» را اولین‌بار «گوتلوب فِرگه» به‌طور جامع و کامل بنیان نهاد.

۹. از یک نگاه می‌توان کتاب‌های منطقی را به‌لحاظ آموزشی به سه دسته تقسیم

کرد.

پرسش‌ها

۱. تاریخ تدوین منطق و مؤلّف آن را بنویسید.

۲. سوفیست‌ها چه نقشی در تدوین علم منطق داشته‌اند؟

۳. سهم دانشمندان مسلمان در دانش منطق چه‌قدر است؟

۴. آثار منطقی دانشمندان زیر را نام ببرید: فارابی، ابوعلی سینا، ابن رشد، ساوی، شیخ اشراق، خواجه طوسی، علّامه حلّی، قطب‌الدین رازی، قطب‌الدین شیرازی، ملاصدرا و حاجی سبزواری.

۵. وضعیت منطق در مغرب‌زمین (در قرون وسطی و بعد از آن) را به اختصار بنویسید.

۶. غیر از منطق ارسطویی، نام چند منطق دیگر را نیز ذکر کنید.

۷. بنیانگذار منطق جدید کیست؟

*** هم اندیشی**

۱. کدام یک از دو نظر مطرح درباره مؤلف دانش منطق درست است؟

۲. منطق‌دانان مسلمان در رشد و شکوفایی دانش منطق چه سهمی داشته اند؟

۳. آیا می‌توانید مشهورترین کتب درسی منطق در حوزه های علمی را نام ببرید؟

درس پنجم

ارتباط منطق با سایر علوم (برای مطالعه)

نحوه تعامل منطق با سایر علوم، چگونگی داد و ستد آن با سایر دانش‌ها، آشنایی با مرتبه دانش منطق و اینکه در نظام آموزشی بر کدام دانش‌ها مقدم و از کدام موخر می‌باشد و آگاهی یافتن از ابواب علم منطق و چگونگی و چرایی سازمان‌دهی مطالب آن از جمله مطالبی است که در زمره فلسفه علم منطق و مبادی آن می‌باشد. با فراگیری این مطالب دانش‌پژوه می‌تواند با بینش و انگیزه بیشتری به یادگیری این دانش همت نماید.

رابطه منطق با دیگر دانش‌های بشری را در دو ساحت «معرفتی» و «آموزشی» می‌توان بررسی کرد:

۱. معرفتی: همان‌طور که دانستیم، علم منطق، از جمله علوم ابزاری و مقدّمی است که ناظر بر قواعد عام اندیشه است و رسالت خطاسنجی تفکر را به دوش می‌کشد. از این رو، تمام دانش‌های دیگر به آن محتاج‌اند و آن را «خادم علوم» نامیده‌اند. علم منطق به‌عنوان یک «روش»، وام‌دار هیچ دانش دیگری نیست؛ زیرا هر دانشی دست‌کم در «چگونگی تعریف مجهولات» و نیز «درستی استدلال‌های خود» نیازمند به علم منطق است؛ ولی منطق در ارائه روش‌های صحیح اندیشه، به هیچ دانشی نیازمند نیست.

نکته مهمّ و شایسته دقت و تأمل این است که اگر چه منطق، به‌عنوان یک «روش» به علم دیگری محتاج نیست، امّا به‌لحاظ پیش‌فرض، به علم دیگری به نام «معرفت‌شناسی» نیازمند است.

معرفت‌شناسی[1]، دانشی است که به تبیین توانایی عقل در رسیدن به واقع و ارزیابی دانش انسانی و معیار صحّت و سقم آن می‌پردازد. در این علم، یکی از پرسش‌های اساسی این است که آیا اندیشه انسان، توان کشف حقایق هستی را دارد؟ آیا با وجود خطا در ادراکات بشری، می‌توان به ابزار ادراک (حسّ و عقل) اعتماد کرد؟

با توجه به اینکه منطق، توانایی رسیدن عقل بشر به واقع را پذیرفته است و نحوه درست جریان اندیشه و به‌کارگیری صحیح عقل در رسیدن به واقع را بیان می‌کند، بنابراین، به‌لحاظ «پیش‌فرض»، معرفت‌شناسی بر علم منطق مقدّم است؛ یعنی نخست باید توانایی عقل در رسیدن به مجهول اثبات شود، تا نوبت به روش کشف مجهول برسد. پس منطق و معرفت‌شناسی، دو علم متفاوت و در طول یکدیگرند.

۲. آموزشی: به‌لحاظ آموزشی نیز جای این سؤال است که: مرتبه علم منطق چیست؟ به‌لحاظ تحصیلی بر کدام علوم مقدّم و از چه علومی مؤخر است؟

گذشتگان بر این باور بودند که علم منطق را باید بعد از آموختن «ریاضیّات» و «تهذیب نفس» فراگرفت؛ زیرا پس از ریاضت دادن توسن نفس به ریاضیّات، خردورزی در شخص تقویت شده و بدین‌سان وی برای دریافت مباحث منطقی، آماده می‌شود. از سوی دیگر اگر دانش پژوه به فضایل اخلاقی آراسته نباشد، چه بسا از توانمندی فکری حاصل از منطق، در راه ناصواب، بهره گیرد و به جای به‌کار بردن استدلال‌های صحیح و پرهیز از سخن ناصواب، در دام تزویر گرفتار شود و موجب گمراهی خود و دیگران شود.

برخی از متأخران که در محیطی متفاوت با گذشتگان بوده‌اند، آموختن علم ادب (صرف، نحو، معانی، بیان و...) را مقدّم بر منطق، فلسفه، کلام و سایر علوم استدلالی دانسته‌اند.

---

۱ . معرفت‌شناسی (Epistemology) به عنوان شاخه‌ای خاص از علوم فلسفی، سابقه‌ای کهن ندارد. جان لاك (۱۶۳۲ – ۱۷۰۴م) و لایب نیتس (۱۶۴۶ – ۱۷۱۶م)، نخستین کسانی هستند که مسائل معرفت‌شناسی را به‌طور منظم و مستقل مورد بحث قرار داده‌اند. در فلسفه و منطق اسلامی، مباحث معرفت‌شناسی در ابواب گوناگون به طور پراکنده مطرح شده است و بسیاری از آنها صبغه وجود شناسانه و نه معرفت‌شناسانه دارد؛ همچون بحث از مجرد یا مادی بودن علم و ادراك، اتحاد عالم و معلوم و مانند آنها.

چکیده

۱. علـم منطـق بهلحـاظ پیشفـرض بـه علـم دیگـری بـه نـام «معرفتشناسـی» نیازمنـد است.

۲. معرفتشناسـی، دانشـی اسـت کـه بـه تبییـن توانایـی عقـل در رسـیدن بـه واقـع و ارزیابـی دانـش و معیـار صحـت و سـقم آن میپـردازد.

پرسش ها

۱. ارتباط منطق را با سایر علوم در حیطه معرفتی توضیح دهید.

۲. ارتباط منطق را با سایر علوم از حیث آموزشی تبیین کنید.

* هماندیشی

۱. منظور از قواعد عام اندیشه چیست؟

۲. از دانش «معرفتشناسی» چه میدانید؟

۳. چند علم را که در طول و عرض یکدیگر قرار دارند نام ببرید.

۴. چـرا متأخـران، آموختـن علـم ادب (صـرف، نحـو، معانـی، بیـان و...) را بهلحـاظ آموزشـی مقـدم بـر فراگیـری منطـق دانسـتهاند؟

۵. آیا دانـش منطق تنها خـادم علوم استدلالی است یا خـادم همه علوم؛ اعـم از علوم عقلـی همچـون فلسـفه و کلام، علـوم نقلـی نظیـر تاریـخ، جغرافـی و علـوم اعتبـاری ماننـد صرف و نحـو؟

درس ششم

قسمت یا ابواب منطق

قسمت یا ابواب منطق

یکی از مطالب مهمّ در فراگیری یک علم، آگاهی‌یافتن از مباحث آن دانش، ترتیب منطقی و چرایی طرح آنها است.

با بررسی آثار تألیف شده در علم منطق، به دو نوع دسته‌بندی اساسی در ابواب و مباحث منطق می‌توان دست یافت که هریک مبرم به حکمتی خاص است.

۱. تبویب ارسطویی (نه بخشی): کتاب‌های منطقی ارسطو که مجموعه آنها، بعدها و در قرن ششم میلادی، ارغنون[۱] نامیده شد، به ترتیب، شامل مباحث ذیل است: مقولات ده‌گانه، قضایا، قیاس، برهان، جدل، مغالطه، خطابه و شعر.

پس از ارسطو، فرفوریوس (متوفای ۳۰۴م) مقدّمه معروفی به نام «مدخل»، بر مبحث مقولات نگاشت که از اهمیّت خاصّی برخوردار است.

بحث‌های مقولات ده‌گانه[۲] و مدخل به ترتیب به مادّه و صورت تعریف، مربوط می‌شود، و بحث‌های قضایا و قیاس به صورت استدلال و سایر مباحث نیز جملگی به ماده استدلال می‌پردازد.

بنابراین، هم در بخش معرّف، بحث به دو بخش «ماده تعریف» و «صورت تعریف» تقسیم می‌شود و هم در بخش استدلال، این تفکیک صورت می‌پذیرد.

---

۱. ارغنون (Organon) به معنای ابزار و آلت (Instrument) است.

۲. مقولات دهگانه به بحث از جوهر و عرض و اقسام آن می‌پردازد. نخستین رساله ارغنون، یعنی «قاطیغوریاس» از همین مقولات بحث می‌کند.
از آنجا که مطالبی از این دست، بیشتر جنبه «هستی‌شناسی» دارد، به تدریج از کتب منطقی حذف و به دانش فلسفه، منتقل شد. هر چند برخی منطق‌دانان بزرگ، چون خواجه‌نصیرالدین‌طوسی، با این امر چندان موافق نیستند.

تقسیم‌بندی نه بخشی از سوی بسیاری از منطق‌دانان پذیرفته شد، با این تفاوت که برخی از ایشان، بحث الفاظ را نیز در «مدخل» و بعضی به‌عنوان مقدّمه معرّف و حجّت و در قالب بحثی مستقل طرح کرده‌اند.

۲. تبویب سینایی (دو بخشی): ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا ملقب به شیخ‌الرئیس (۳۷۰ – ۴۲۸ ه. ق)، در طرحی ابتکاری، مباحث منطق را به دو بخش تصوّرات (تعریف) و تصدیقات (استدلال)، تقسیم کرد.

در بخش تصوّرات، پس از طرح مطالب مقدّماتی، از تعریف، اقسام و شرایط آن و در بخش تصدیقات، از استدلال، اقسام و شرایط آن، سخن به میان می‌آید. برای روشن شدن علت تقسیم‌بندی فوق و نیز مزایای آن ابتدا باید دانست، تصوّر و تصدیق چیست؟

تصوّر و تصدیق

هنگام ادراک یک واقعیت، صفت و حالتی برای انسان ایجاد می‌شود که به آن «علم» یا «آگاهی» گفته می‌شود. این علم، گاه به‌گونه‌ای است که انسان واقعیت آن را می‌یابد و گاه به‌گونه‌ای است که تنها به صورتی از آن دست پیدا می‌کند.

در صورت نخست، علم را «حضوری» و در صورت دیگر، آن را «حصولی» می‌نامند. علم حضوری مانند: احساس شادی و غم؛ علم حصولی مانند: علم به اشیاء خارجی از طریق صورت آنها. علم حصولی خود به دو نوع تقسیم می‌شود: تصوّر و تصدیق.

تصوّر عبارت است از پدید آمدن صورت[1] اشیا در ذهن بدون حکم؛ مانند باران، پرنده و پرواز، شکوفه زیبا، خدا کند که بیایی!

تصدیق عبارت است از ادراک مطابقت یا عدم مطابقت یک نسبت با واقع که لاجرم

۱. منظور صرفاً صورت محسوس یا شکل هندسی اشیا نیست، بلکه شناخت حقیقت و صورت معقول آنها نیز مراد است. این نکته در مبحث تعریف روشن تر خواهد شد.

همراه با حکم می‌باشد؛ مانند: «خورشید، روشنی بخش است»، «شب، پایدار نیست».

با دقت در تعریف یاد شده، به خوبی روشن می‌شود که:

اولاً: تصدیق عبارت است از اذعان نفس به برقراری یا عدم برقراری یک نسبت. به عبارت دیگر، هنگام تصدیق، نفس ادراک می‌کند که نسبتی برقرار است یا برقرار نیست.[1]

ثانیاً: چنین ادراکی، لاجرم مقتضی حکم نیز است. با این حساب، حکم، لازمه یک تصدیق است و نه خود آن، و نام‌گذاری چنین ادراکی به تصدیق - که در لغت به معنای حکم است - از باب «تسمیه شیئ به لازم آن» است.

ثالثاً: در جملاتی از قبیل «آیا او خواهد آمد؟»، «به‌به، عجب هوایی!»، «کاش او را می‌دیدم!»، «بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم» و «آب را گل نکنید» که به ترتیب سخن از: استفهام، تعجّب، آرزو، امر و نهی است، تصدیقی در کار نیست؛ زیرا در جملاتی از این دست در مقام «گزارش» از واقعیتی نیستیم تا اذعانی در مورد مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع تحقق یابد.

رابعاً: تصدیق، گاه جازم و یقینی است و گاه غیرجازم و ظنّی. این بدان جهت است که وقتی خبری بر انسان عرضه می‌شود، لاجرم یکی از حالات چهارگانه زیر برای او رخ می‌دهد:

یا فقط یک طرف خبر، یعنی وقوع یا عدم وقوع آن را قطعی می‌شمارد، و یا احتمال هر دو طرف را می‌دهد. حالت نخست «یقین» نام دارد، امّا حالت دوم خود سه صورت دارد: یا هر دو طرف را به یک میزان احتمال می‌دهد و یا یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد. صورت نخست، «شک» نامیده می‌شود و در صورت‌های بعدی (ترجیح یکی بر دیگری)، حالت راجح، «ظن» و حالت مرجوح، «وهم» نامیده می‌شود. در وهم (با نگاه به طرف مرجوح) و شک هیچ رجحان و اذعانی به وقوع یا عدم وقوع یک نسبت

---

۱ . درباره حقیقت تصدیق سه نظریه دیگر نیز طرح شده است:

الف. تصدیق، همان حکم است (برخی از حکما چون خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارت منطق)؛

ب. تصدیق، عبارت است از مجموع تصورات موضوع، محمول و نسبت (کسانی چون فخرالدین رازی در محصّل)؛

ج. تصدیق، تصوری همراه حکم است (کسانی چون قاضی سراج‌الدین محمودبن ابی‌بکر ارموی در مطالع‌الانوار).

تحقق نیافته، بنابراین تصدیقی نیز رخ نداده است؛ بر خلاف یقین و ظنّ که به جهت رجحان دادن یکی از دو طرف خبر، نفس به ادراک مطابقت یا عدم مطابقت نسبت با واقع نایل شده و بدین جهت به تصدیق دست‌یافته است.

اقسام تصوّر و تصدیق

در مجموعه دانسته‌های ما - چه تصوّر و چه تصدیق علومی وجود دارد که از راه ترکیب علوم پیشین و تأمل و تفکر به دست آمده است و دانش‌هایی نیز وجود دارد که بدون فعالیت‌های فکری، تحقق یافته است، دسته نخست را علم «نظری یا اکتسابی» و دسته دیگر را علم «بدیهی یا ضروری» می‌نامند.

بنابراین می‌توان گفت: تصوّر یا بدیهی است، مانند: هستی و نیستی، شادی و غم، نرمی و زبری، و یا نظری است؛ مانند: مکعب و ذوزنقه، فلز و شبه فلز، جزیره و شبه جزیره.

تصدیق نیز یا بدیهی است؛ مانند: «کلّ از جزء خود بزرگ‌تر است» و «هر چیزی، خودش، خودش است» و یا نظری است؛ مانند: «مجموع زوایای مثلث، مساوی با دو قائمه است» و «روح انسان، جاودان است».

شایان توجه اینکه، جهل در مقابل علم و به معنای عدم آگاهی است. بنابراین، اگر علم به تصوّر و تصدیق، تقسیم می‌شود، جهل نیز به دو قسم تصوّری و تصدیقی، تقسیم می‌شود.

جهل تصوّری هنگامی است که ما اساساً، صورتی از شیئ را در ذهن نداریم و جهل تصدیقی در جایی است که در نفس، اذعانی به مطابقت یا عدم مطابقت نسبتی با واقع، وجود ندارد.

تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم، یا در جهت تبدیل جهل تصوّری به علم تصوّری است و یا در مسیر تبدیل جهل تصدیقی به علم تصدیقی.

روشن است که این تلاش در قلمرو علوم نظری است وگرنه دانش‌های بدیهی، از آن جهت که واضح‌اند، نیازی به تلاش ذهنی و تفکر ندارند.

شایان توجـه اینکـه، هـر چنـد علـم ضـروری نیازمنـد اندیشـه و تفکـر نیسـت، امّـا ایـن بـدان معنـا نیسـت کـه ذهـن آدمـی همـواره بـه همـه امـور بدیهـی آگاهـی دارد؛ گاه انسـان در اثـر فقـدان اسـباب توجـه، بـه یـک امـر بدیهـی جهـل دارد. برخـی از اسـباب توجـه نفـس بـرای آگاهـی از یـک علـم بدیهـی عبـارت اسـت از: هوشـیاری و التفـات، سـلامت ذهـن، سـلامت حـواس (در امـور بدیهـی کـه متوقـف بـر حـواس اسـت) و فعالیـت غیرعقلـی، ماننـد مشـاهده و تکـرار آن (در بدیهیاتـی کـه متوقـف بـر ادراک حسّـی اسـت).

چکیده

۱. مباحـث منطـق بـر اسـاس تبویـب ارسـطویی، در نـه بخـش سـازمان‌دهی شـده اسـت؛ امـا در تبویـب سـینایی بـه دو بخـش تصـوّرات (تعریـف) و تصدیقـات (اسـتدلال) تقسـیم می‌شـود.

۲. علم، به اعتباری به حضوری و حصولی تقسیم می‌شود.

۳. علـم حصولـی بـه دو نـوع تصـوّر و تصدیـق و هـر یـک بـه بدیهـی و نظـری، تقسـیم می‌شـود.

۴. جهـل در مقابـل علـم و بـه معنـای عـدم آگاهـی اسـت کـه بـه دو قسـم تصـوّری و تصدیقـی تقسـیم می‌شـود.

۵. هرچنـد علـم ضـروری نیازمنـد اندیشـه و تفکـر نیسـت، ولـی ایـن بـدان معنـا نیسـت کـه ذهـن آدمـی، همـواره بـه همـه امـور بدیهـی آگاه اسـت.

پرسش ها

۱. تبویب ارسطویی و سینایی منطق را بیان کنید.

۲. علوم حصولی و حضوری را با ذکر مثال تعریف کنید.

۳. تصور و تصدیق را تعري كنيد.

۴. مقصود از جهل تصوری و جهل تصدیقی چیست؟

۵. تصور و تصدیق بدیهی را توضیح دهید.

*** هم‌اندیشی**

۱. چند کتاب منطقی را که بر اساس تعریف ارسطویی و سینایی تالیف شده است نام ببرید.

۲. چه تعریف‌های دیگری برای تصور و تصدیق شده‌است؟ تفاوت آنها با تعریف ذکر شده در کتاب چیست؟

۳. چند مثال برای قضیه متوقف بر حواس و غیر متوقف بر حواس ذکر کنید.

بخش دوم

منطق تصوّرات

هدف کلی

فراگیری روش درست تعریف و آشنایی با برخی از مبانی آن از طریق:

۱. آگاهی از مباحث مقدّماتی تعریف؛

۲. آشنایی با ضوابط درست تعـریف؛

۳. فراگیری مدل تعریف منطقی.

فصل اول

مقدمات روش درست تعریف

درس هفتم

مبحث الفاظ

فراگیری روش درست تعریف[1] نیازمند به دانستن مطالبی است که بدون آشنایی با آنها امکان فراگیری آموزه‌های منطقی درباره روش درست تعریف فراهم نخواهد شد. یکی از مهمترین مباحثی که در این زمینه لازم است دانسته شود، بحث الفاظ است. در این درس ضمن آشنایی با مقدمه بحث الفاظ؛ عالم خارج، ذهن و زبان با برخی از کارکردهای لفظ نیز آشنا خواهیم شد.

مقدمه

حیات انسانی در یک نگاه کلّی با سه حوزه اساسی مربوط است:

۱. عالم خارج، ۲. عالم ذهن، ۳. عالم زبان.

۱. عالم خارج

عبارت است از پدیده‌ها و اشیای خارجی که هر کدام مستقل از ذهن ما، وجودی از آن خود دارند؛ مانند: «خورشیدی که در طبیعت وجود دارد و نورافشانی می‌کند».

۲. عالم ذهن

عبارت است از معلومات یا محتویات ذهن آدمی که به‌گونه‌های مختلفی می‌باشد:

الف. «تصویرپذیری» از دنیای خارج که پس از مواجهه انسان با موجودات و اشیای خارجی حاصل می‌شود؛ مانند: «وجود صورت درخت در ذهن». ابزار این عمل ذهنی، حواسّ ظاهری است.

[1]. شایان توجه است بحث الفاظ اختصاص به حوزه تصورات (تعریف) ندارد و در قلمرو تصدیقات (استدلال) نیز قابل طرح است. اما نظر به اینکه غالب کتب منطقی این بحث را فقط در مقدمه بحث تعریف عنوان کرده‌اند ما نیز بحث الفاظ را در بخش تصورات بیان کرده‌ایم.

ب. «یادآوری»؛ صورت‌های محقَّق در ذهن در بخشی از ذهن به نام حافظه، نگهداری شده به مناسبت‌هایی از جایگاه پنهان ذهن به صحنه آشکار آن باز می‌گردند. نام این عمل، «یادآوری» است که با ساز و کار خاصّی به‌وسیله قوه‌ای به نام «متخیله» انجام می‌شود.

ج. «تجزیه و ترکیب»؛ ذهن آدمی می‌تواند صورت‌های موجود در ذهن را به چند جزء تقسیم و تحلیل کند.

«تجزیه» ذهن به دو گونه است:

ج-۱. «تجزیه یک تصور محسوس به چند صورت محسوس دیگر»؛ مانند تجزیه یک ماشین - که دارای مجموعه اجزای متفاوت است - به جزءهای جدای از یکدیگر.

ج-۲. «تجزیه یک صورت به چند معنا»؛ مانند تحلیل خط به کمّیت، اتصال و طول؛ حال آنکه در خارج، سه وجود واقعی مستقل وجود ندارد.

«ترکیب» نیز انواعی دارد:

ج-۳. «پیوند چند صورت محسوس با یکدیگر»؛ مثل ترکیب اسبی با چهره انسان.

ج-۴. «ترکیب چند معنای محسوس و غیر محسوس با یکدیگر»؛ مثل محبّت مادر.

تجزیه یک صورت محسوس به چند صورت و نیز ترکیب آنها با یکدیگر، به‌وسیله قوه «متخیله» انجام می‌شود. همچنین تجزیه یک صورت به چند معنا و ترکیب معانی با یکدیگر نیز به‌وسیله نیروی ادراک کننده متخیله تحقق می‌یابد. حفظ و نگهداری معانی جزئیه به عهده قوه «وهم» است.

برخی بر اساس آزمایش‌های تجربی معتقدند انسان در قوّه ادراک کننده «حسّ»، «خیال» و «وهم» با سایر حیوانات مشترک است.

ج-۵. «تفکر»؛ تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم است. این فرایند از طریق مربوط کردن چند امر معلوم مرتبط و متناسب به یکدیگر حاصل می‌شود.

د. «تجرید و تعمیم»:

«تجرید»؛ عمل دیگر ذهن این است که تصورهای ذهنی جزئی را که به‌وسیله

حـواسّ دریافـت کـرده اسـت، تجریـد می‌کنـد، یعنـی چنـد چیـز را کـه در خـارج همیشـه بـا هم‌انـد و ذهـن نیـز آنهـا را بـا یکدیگـر دریافـت کـرده، از یکدیگـر تفکیـک می‌کنـد. مثلا عـدد را همـواره بـا معـدود و همـراه یـک شـیئ مـادّی دریافـت می‌کنـد، ولـی بعـد آن را تجریـد و تفکیـک می‌کنـد، به‌طـوری کـه اعـداد را مجـزّا از معـدود تصـوّر می‌نمایـد.

«تعمیـم»؛ یعنـی اینکـه ذهـن صورت‌هـای دریافـت شـده جزئـی را در داخـل خـود، بـه صـورت مفاهیمـی عـام در می‌آورد. مثـلا از راه حـواسّ، افـرادی از قبیـل حسـن و حسـین و احمـد را می‌بیننـد و سـپس از آنهـا یـک مفهـوم فراگیـر بـه نـام «انسـان» می‌سـازد.

بدیهـی اسـت کـه ذهـن، هیـچ گاه مفهـوم انسـان را به‌طـور مسـتقیم به‌وسـیله یکـی از حواس، ادراک نمی‌کند، بلکـه پـس از ادراک افـراد انسـان، یـک صـورت عـام از همـه آنهـا بـه دسـت می‌دهـد.

شایان توجـه است کـه تفکر، تجرید، و تعمیـم، جملگـی به‌وسیله قـوّه ادراک کننـده‌ای بـه نـام «عقـل» انجـام می‌شـود. عقـل در دسـتگاه ادراکـی آدمـی، ادراک‌کننـده معانـی و مفاهیـم کلّی[1] است، کـه علاوه بـر فرماندهـی قـوای ادراکـی حـسّ، خیـال و وهـم، از امتیازات انسـان، بـه شـمار می‌رود.

۳. عالم زبان

بـرای اشـاره و حکایـت از محتویـات ذهـن و موجـودات خارجـی، الفـاظ و کلماتـی بـه‌کار رفتـه و روابـط خاصّـی بیـن آنهـا وجـود دارد. مثلاً در زبـان فارسـی بـرای اشـاره بـه درخـت در خـارج یـا در عالـم ذهـن، لفـظ درخـت، و در زبـان عربـی، لفـظ شـجر، قـرار داده شـده اسـت. الفاظـی کـه بـه صـورت مکتـوب هسـتند، «وجـود کتبـی» و هنگامـی کـه بـر سـر زبـان جـاری می‌شـوند، «وجـود شـفاهی» نامیـده می‌شـوند.

عالـم خـارج و عالـم ذهـن، وجـودی حقیقـی دارد، ولـی عالـم زبـان به‌عنـوان دال بـر امـر ذهنـی یـا خارجـی، وجـودی اعتبـاری دارد. رابطـه مشـترک عالـم زبـان بـا عالـم ذهـن و خـارج، عبـارت اسـت از حکایـت یـا دلالـت. مثـلاً کلمـه و لفـظ «کتـاب»، بـه صـورت شـفاهی یـا کتبـی، می‌توانـد از صـورت ذهنـی کتـاب و نیـز خـود کتـاب در عالـم خـارج، حکایـت کنـد. در ایـن

۱. با تعریف دقیق «مفهوم کلی و جزئی» در درس یازدهم آشنا خواهید شد.

صورت، لفظ کتاب، «دالّ» و محکی آن، «مدلول» نامیده می‌شود. بنابراین، دو کارکرد مهمّ لفظ روشن می‌شود: ۱. زمینه‌سازی تفکرّ؛ ۲. دلالت و مفاهمه.

انسان، از طریق الفاظ می‌تواند اولاً: با انتقال خود به معانی معلوم، تفکر را در ذهن جریان دهد؛ ثانیاً: در مقام مفاهمه به افاده و استفاده فکری و معنایی توفیق یابد.

ارتباط عالم ذهن و عالم خارج از طریق «مفهوم» و «مصداق» برقرار می‌شود.

«مفهوم»، همان صورت ذهنی یک شیئ است؛ مانند صورت‌های مختلفی که از موجوداتی مثل باران، شکوفه و قلم در ذهن حضور دارد.

«مصداق»، عبارت است از آنچه مفهوم بر آن صدق می‌کند؛ مانند وجود خارجی باران، شکوفه و قلم.

بنابراین، لفظ، حاکی از مفهوم، و مفهوم، حاکی از مصداق است. باید دانست که مفهوم، همواره در ذهن، محقق می‌شود و مصداق، گاه در عالم خارج محقق می‌شود؛ مثل مصداق قلم، و گاه در ظرف ذهن تحقق می‌یابد؛ مانند مصداق تصور، تصدیق، دریای جیوه و عدم.

شایان ذکر است از آنجا که منطق، روش درست تفکر را ارائه می‌کند و تفکر غالباً از طریق «الفاظ» جریان می‌یابد و الفاظ، حاکی از معانی و مفاهیم‌اند و مفاهیم نیز خود از مصادیق حکایت می‌کنند؛ بنابراین، ارتباط تنگاتنگی بین لفظ، مفهوم و مصداق وجود دارد، که در دو درس بعدی به نحوه این ارتباط می‌پردازیم.

چکیده

۱. حیات انسانی با سه حوزه اساسی خارج، ذهن و زبان مربوط است.

۲. عالم خارج و عالم ذهن، وجودی حقیقی دارند، ولی عالم زبان، وجودی اعتباری دارد.

۳. ارتباط عالم ذهن و عالم خارج از طریق «مفهوم» و «مصداق» برقرار می‌شود.

پرسش ها

۱. عالم خارج را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. عالم ذهن را با ذکر مثال تعریف کنید.

۳. راه‌های گوناگون تحقق اشیا در ذهن چیست؟ به‌طور خلاصه توضیح دهید.

۴. تجزیه و ترکیب، بر چند صورت است؟ توضیح دهید.

۵. عالم زبان را به‌طور خلاصه توضیح دهید.

۶. دو کارکرد مهم لفظ چیست؟ توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. وجود حقیقی و وجود اعتباری را با ذکر مثال توضیح دهید.

۲. آیا تنها راه « اندیشیدن » و «انتقال مفاهیم ذهنی » لفظ است؟

۳. آیا « قوه خیال» اختصاص به انسان دارد؟ از کارکردهای این قوه چه میدانید؟

۴. آیا عالم ذهن، عالم زبان و دلالت لفظی به انسان اختصاص دارد؟

درس هشتم

دلالــت و اقســام آن

در درس گذشته با لفظ و برخی از کارکردهای آن آشنا شدیم. در این درس ضمن آشنایی با دلالت و اقسام آن بخشی از مباحث مقدماتی تعریف را فراخواهیم گرفت.

همان‌طور که در منطق۱ دانستیم[1]، اولاً: رویکرد منطقی به مباحث الفاظ، جلوگیری از خطاهایی است که به‌واسطه لفظ در جریان تفکرّ اتفاق می‌افتد؛ ثانیاً: منطق به مباحثی از لفظ می‌پردازد که در تمامی زبان‌های دنیا جاری است؛ مانند دلالت و اقسام آن.[2]

دلالت و اقسام آن

مهم‌ترین خاصیت لفظ، حکایت‌گری و دلالت آن است. دلالت عبارت است از: حالت یک شیئ به‌گونه‌ای که وقتی ذهن به آن علم پیدا کرد، به جهت علقه و رابطه حقیقی یا وضعی که بین این شیئ با شیئ دیگر برقرار است، بلافاصله به آن شیئ دیگر نیز منتقل شود. به شیئ نخست، «دالّ» (راهنمایی کننده) و به شیئ دوم «مدلول» (راهنمایی شده) می‌گویند.

باید دانست نوع دیگری از انتقال ذهنی نیز وجود دارد که «تداعی معانی» نامیده می‌شود. در تداعی تنها یک انتقال ذهنی صورت می‌گیرد که مستند به‌وجود علقه و رابطه حقیقی یا وضعی نیست، مانند اینکه شخصی در شهری بر اثر بیماری مبتلا به

۱ . ر.ك: منطق ۱ (ویژه فارغ التحصیلان دبیرستان، درس چهارم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه، چاپ نهم: ۱۳۹۴

۲ . امروزه نزد منطق‌دانان جدید، احکام عام زبانی (که اختصاص به زبانی خاص ندارد)، موضوع کاوش‌های خاص و شاخه‌های متعدد معرفت‌شناسی (زبان‌شناسی، ذهن‌شناسی و...) است؛ اما در منطق محض از آن رو که زبان طبیعی، جای خود را به زبان نمادی داده است، نیازی به طرح مبحث الفاظ نیست.

«دل درد» شود و از آن پس هرگاه وی نام آن شهر را به یاد آورد در ذهن به بیماری معهود دل درد نیز منتقل خواهد شد. بنابراین هرچند در دلالت، رخداد انتقال ذهنی از چیزی به چیز دیگر حتمی است اما هر انتقال ذهنی از شیئی به شیئ دیگر لزوماً دلالت نخواهد بود.

دلالت، گاه حقیقی است و گاه وضعی.

دلالت حقیقی

نوعی از حکایت‌گری است که در واقع وجود دارد و ایجاد آن مبتنی بر قرارداد بشری نیست؛ مانند دلالت دود بر آتش. چنین دلالتی یا عقلی است که تنها عامل ایجاد اُنس و علاقه بین دال و مدلول عقل است و یا طبعی است که علاوه بر عقل، حالت طبیعی و روانی نیز در ایجاد انتقال ذهنی و دلالت، ایفای نقش می‌کند؛ مانند دلالت تب بر وجود عفونت.[1]

دلالت وضعی

دلالتی است که رابطه حکایت‌گری در آن مبتنی بر قرارداد و اعتبار بشری است. این دلالت یا لفظی است؛ مانند دلالت لفظ آب بر معنای آن، و یا غیر لفظی است؛ مانند دلالت علایم راهنمایی و رانندگی بر معانی مخصوص. دلالت وضعی لفظی، خود به یکی از سه صورت زیر است:

۱. مطابقی: به معنای دلالت لفظ بر تمام معنای خود؛ مانند دلالت خانه بر مجموعه محیط، اتاق و دیگر قسمت‌های آن.

۲. تضمّنی: به معنای دلالت لفظ بر جزء معنای خود، هنگام دلالت آن بر تمام معنا؛ مانند دلالت لفظ کتاب بر خصوص جلد آن.

۳. التزامی[2]: دلالت لفظ بر لازم معنای خود، هنگام دلالت مطابقی آن بر معنای

---

۱. در تمام اقسام دلالت، انتقال از دال به مدلول هنگامی اتفاق خواهد افتاد که شخص علم به ملازمه بین دلالت کننده و دلالت شونده داشته باشد.

۲. شیخ اشراق (ره)، در آثار خود، دلالت‌های مطابقی، تضمنی و التزامی را به ترتیب، قصد، حیطه و تطفل، نامیده است.

ملزوم؛ مانند دلالت لفظ «بارندگی زیاد» بر «وفور نعمت».[1] چنین دلالتی در صورتی وجود دارد که:

اولاً: ذهن، به این اقتران، علم داشته باشد؛

ثانیا: معنای مورد نظر، عقلاً یا عرفاً به‌طور آشکار، لازمه معنای اصلی و لغوی آن لفظ باشد، به نحوی که نتوان آن دو را از یکدیگر جدا ساخت.[2]

با توجه به آنچه ذکر شد، نکات ذیل شایان اهمیت است:

اولاً: دلالت تضمّنی، به معنای اراده جزء معنای موضوع‌له بدون اراده کل معنا، و نیز دلالت التزامی، به معنای اراده معنای لازم بدون اراده معنای ملزوم، نیست؛ بلکه معنای تضمّنی ممکن است در ضمن اراده معنای مطابقی و نیز اراده معنای لازم در ضمن اراده معنای ملزوم باشد. بنابراین، نکته حایز اهمیت در اقسام دلالت، چگونگی دلالت لفظ بر معنا است، نه چگونگی اراده معنا از لفظ.

ثانیاً: در هر یک از اقسام سه‌گانه دلالت (عقلی، طبعی و وضعی)، عقل مدخلیت دارد؛ یعنی انسان بدون دخالت عقل از هیچ دالّی به مدلولی منتقل نمی‌شود، ولی در دلالت وضعی و طبعی، علاوه بر عقل، عامل دیگری به نام وضع یا طبع نیز دخالت دارد، در صورتی که در دلالت عقلی، عقل به تنهایی منشأ انتقال ذهنی است.

ثالثاً: دلالت تضمّنی و التزامی، فرع بر دلالت مطابقی است، زیرا دلالت لفظ بر جزء معنای موضوع‌له و یا بر امری بیرون از معنای موضوع‌له، پس از دلالت لفظ بر تمام معنای موضوع‌له می‌باشد؛ به عبارت دیگر در هر دلالت وضعی لفظی، دلالت مطابقی وجود دارد، ولی هر جا دلالت مطابقی باشد، لازم نیست که تضمّن یا التزام هم باشد.

منطقی، پس از طرح گونه‌های مختلف دلالت، به چند نتیجه مهمّ دست می‌یابد:

---

۱ . با ملاحظه دقیق، روشن می‌شود که دلالت‌های تضمنی و التزامی باید از گونه‌های دلالت عقلی به شمار آید و علت آنکه این دو دلالت را از اقسام دلالت وضعی دانسته‌اند، دخالت لفظ به عنوان منشأ انتقال در دلالت تضمنی و التزامی است.

۲ . هر چند، برخی از منطق‌دانان، دلالت التزامی را مشروط به وجود تلازم خارجی میان دال و مدلول نیز دانسته‌اند، اما چنین شرطی، اساساً در دلالت التزامی معتبر نیست، زیرا تلازم خارجی، تنها میان علت و معلول یا دو معلول یك علت، برقرار می‌شود، حال آنکه در بیشتر موارد دلالت التزامی، چنین رابطه‌ای برقرار نمی‌باشد؛ مانند: دلالت التزامی «کوری» بر «بینایی». (ر. ك: قطب‌الدین رازی، شرح شمسیه).

۱. نظر به اینکه تفکر و مفاهمه غالباً از طریق لفظ واقع می‌شود و لفظ، گاه منشأ خطای تفکر می‌گردد، بنابراین، از میان اقسام مختلف دلالت، تنها دلالت وضعی لفظی محلّ بحث منطقی است.

۲. به‌کارگیری دلالت مطابقی و تضمنّی در گفت و شنودها و رساله‌های علمی، به جهت ارائه تعریف یا استدلال، درست است.

۳. استفاده از دلالت التزامی، اگر چه در محاورات و کاربردهای ادبی، درست است، امّا به‌کارگیری آن در علوم برای تعریف یا استدلال درست، مورد تردید و مناقشه است.

چکیده

۱. مهم‌ترین خاصیت لفظ، حکایت‌گری و دلالت آن است. دلالت عبارت است از: حالت یک شیئ به‌گونه‌ای که وقتی ذهن به آن علم پیدا کرد، بلافاصله به شیئ دیگری نیز منتقل شود.

۲. دلالت، گاه حقیقی است و گاه وضعی.

پرسش ها

۱. دلالت را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. اقسام دلالت را نام برده و با ذکر مثال تعریف کنید.

۳. دلالت وضعی لفظی، بر چند قسم است؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۴. نتایج مختلف منطقی از گونه‌های مختلف دلالت را به‌طور خلاصه، توضیح دهید.

* هم اندیشی

۱. شرط تحقق «دلالت» چیست؟

۲. آیا استفاده از دلالت التزامی در تعریف و استدلال همواره مورد مناقشه و تردید است؟

درس نهم

تقسیمات لفظ (۱)

در درس گذشته با بخشی از مباحث الفاظ و چگونگی ایفای نقش آنها در تعریف تا حدودی آشنا شدیم. در این درس از رهگذر فراگیری برخی تقسیمات لفظ، در جریان مباحثی از الفاظ قرار خواهیم گرفت که دانستن آنها می‌تواند ما را در دستیابی به روش درست تفکر و تعریف کمک کند.

تقسیمات لفظ

چنان‌که دانستیم، زبان، مجموعه‌ای از الفاظ یا علایم لفظی است که بر معانی خاصی دلالت می‌کند. انسان‌ها با ترکیب کردن الفاظ و بر اساس قواعدی خاص، نه تنها به مفاهمه با یکدیگر می‌پردازند، بلکه در اغلب موارد، جریان تفکر خود را نیز سازماندهی می‌کنند. منطق‌دانان لفظ را با توجه به معنایی که بر آن دلالت می‌کند به اقسامی تقسیم می‌کنند که به لغت و زبان خاصی، اختصاص ندارد.

۱. تقسیم لفظ به مفرد و مرکب [۱]

لفظ مرکب، لفظی است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

الف. دارای چند جزء باشد. بنابراین لفظی که فاقد اجزا است، مرکب نیست. مثلاً «ب» لفظی است که فقط از یک جزء تشکیل شده و با این حساب، مرکب نیست، بلکه مفرد است.

ب. اجزای آن دارای معنا باشد. بر این اساس، لفظ «علی» مرکب نیست، بلکه مفرد

۱. به لفظ مرکّب، «مؤلَّف» نیز می‌گویند.

است؛ زیرا هر چند دارای اجزا است ولی اجزای آن دارای معنا نیست.

ج. معنای هر جز آن مقصود باشد. بنابراین لفظ «عبدالله» هر چند از دو جز «عبد» و «الله» تشکیل شده و هر جزئی، به تنهایی دارای معنایی است؛ امّا هنگامی که این لفظ به‌عنوان نام شخص به‌کار می‌رود، شرط مذکور در آن، رعایت نشده است.

بنابراین، در تعریف لفظ مرکب، می‌توان گفت: لفظی است که اولاً: دارای اجزا است؛ ثانیاً: هر جزء دارای معنا است؛ ثالثاً: معنای اجزای آن، مورد نظر است.

لفظ مفرد لفظی است که یکی از ویژگی‌های مذکور را نداشته باشد.

اقسام لفظ مفرد:

لفظ مفرد بر سه قسم است: اسم، کلمه (فعل) و ادات (حرف).

اسم، لفظی است با معنای مستقل که بر یک شیئ یا مجموعه‌ای از اشیا دلالت می‌کند؛ مانند: «علی»، «گل» و «امّت».

کلمه (فعل)، به لفظی گفته می‌شود که اولاً: دارای معنای مستقل است؛ ثانیاً: بر وقوع کاری در یکی از زمان‌های گذشته، حال یا آینده، دلالت کند؛ مانند: «آمد».[1]

ادات (حرف)، لفظی است که معنای مستقلی ندارد و به‌عنوان ابزار ترکیب و رابطه در جمله به‌کار می‌رود؛ مانند: «است»، «اگر» و «یا».

اقسام لفظ مرکب:

لفظ مرکب بر دو گونه است: تام و ناقص.

۱. **مرکب ناقص:** ترکیبی از کلمات است که معنای کامل و تمام ندارد، به‌طوری که سکوت در برابر آن صحیح نیست.

مرکب ناقص بر دو قسم است:

الف. مرکب ناقص تقییدی: این قسم از مرکب ناقص خود بر دو گونه است: مرکب وصفی که از پیوند یک صفت و یک موصوف تشکیل می‌شود؛ مانند «گل زیبا» و مرکب

۱. باید توجه داشت که اگر عبارت «آمد» به معنای «او آمد» به کار رود، در این صورت آن لفظ را نمی‌توان مفرد خواند، بلکه مرکب خواهد بود.

اضافی که از پیوند یک مضاف و یک مضاف‌الیه تشکیل می‌شود؛ مانند «خانه خدا».

ب. مرکب ناقص غیرتقییدی: این مرکب ترکیبی از کلمات است که نه ترکیب اضافی است و نه وصفی؛ مانند: «چهل و پنج» و «از مدرسه».

۲. مرکب تامّ: ترکیبی از کلمات است که دارای معنای کامل و تمام بوده و سکوت در برابر آن صحیح باشد؛ مانند: «رنگین‌کمان، زیبا است» و «سوء ظن، خوب نیست».

مرکب تام بر دو قسم است:

الف. مرکب تام خبری:[1] چنین مرکبی همواره حکایت از امری می‌کند که واقع شده، خواهد شد یا در حال شدن است، و یا همواره تحقق داشته، دارد و خواهد داشت؛ مانند: «علی رفته است»، «اکنون هوا آفتابی است»، «او خواهد آمد» و «انسان، فانی است».

ب. مرکب تام انشایی: این مرکب تام، از واقعیتی گزارش نمی‌دهد، بلکه خود، پدیدآورنده معنایی و یا دربردارنده پرسش، تعجب، درخواست و آرزویی است؛ مانند: «بپا خیز!»، «سستی نکن!»، «آیا او خواهد آمد؟»، «به به عجب هوایی!» و «خدا کند که بیایی!».

با توجه به تعریف یاد شده، می‌توان گفت: اولاً: مرکب تام خبری، متّصف به صدق و کذب می‌شود؛ یعنی یا راست است و یا دروغ، به خلاف جملات انشایی. منظور از صدق قضیه، مطابقت مفاد آن با واقع است.

ثانیاً: هر مرکب تام خبری، یک جمله است، ولی هر جمله‌ای، لزوماً یک مرکب تام خبری نخواهد بود؛ زیرا ممکن است جمله‌ای مرکب تام انشایی باشد.

هدف منطقی از تقسیم لفظ به مفرد و مرکب، آن است که بگوید:

علم منطق، از میان اقسام مرکب تام فقط به بحث از مرکب تام خبری و از میان اقسام مرکب ناقص، فقط به مرکب ناقص تقییدی نظر دارد. اقسام مفرد نیز بدان جهت مورد توجه قرار می‌گیرند که در این مرکبات به‌کار می‌روند. منطق‌دانان، به مرکب تام انشایی و مرکب ناقص غیرتقییدی، بهای چندانی نمی‌دهند و اگر سخنی از

۱. نام دیگر مرکب تام خبری، قضیه است.

آنها به میان می‌رود، از باب استطراد است، زیرا دانش منطق بیش از همه، در خدمت علوم حقیقی[1] و استدلالی[2] است و چنان‌چه در درس‌های بعدی[3] روشن خواهد شد، این دانش‌ها در تعریف و استدلال، تنها از مرکب‌های ناقص تقییدی و نیز مرکب‌های تام خبری، استفاده می‌کنند.

۲. تقسیم لفظ به مترادف و متباین

وقتی دو یا چند لفظ با یکدیگر مقایسه می‌شوند، یکی از دو صورت زیر را خواهند داشت:

الف. ترادف، در صورتی که همه الفاظ دارای یک معنا باشند؛ مانند «جامه» و «لباس».

ب. تباین، در صورتی که همه الفاظ، دارای معنای جداگانه باشند؛ مانند «قلم» و «کتاب».

هدف منطقی از ذکر چنین تقسیمی آن است که توصیه کند: استفاده از الفاظ مترادف در تعریف و استدلال، نادرست است؛ همانند اینکه در مقام تعریف گفته شود: «انسان، همان بشر است»، یا در مقام استدلال بگوید: «چون هر بشری انسان است، و هر انسانی متفکر است؛ بنابراین، هر بشری متفکر است».[4]

اقسام الفاظ متباین

همان‌طور که دانستیم، الفاظ هنگامی با یکدیگر متباین‌اند که دارای معانی متغایر باشند. تغایر میان معانی به سه صورت است:

۱. تماثل (مثلان): این رابطه هنگامی بین چند معنای متغایر برقرار خواهد بود که:

---

۱ . مراد از علوم حقیقی علومی است که همچون علوم ادبی، اعتباری نیستند و گزارش دهندهٔ امور واقعی‌اند مانند: فلسفه و کلام.

۲ . مقصود علومی است که گزاره‌های آنها مبرم به استدلال است و صرفاً مبتنی بر گزارش‌های نقلی همچون دانش جغرافی نیست. ریاضیات، فلسفه و کلام از علوم استدلالی به شمار می‌آیند.

۳ . ر.ک: درس پانزدهم.

۴ . توضیح بیشتر این نکته در ضوابط منطقی تعریف و روش درست استدلال در درس‌های پانزدهم و پنجاه و چهارم خواهد آمد.

اوّلاً: در یک حقیقت مشترک باشند؛

ثانیاً: اشتراک آنها در آن حقیقت، لحاظ و اعتبار شده باشد؛ مانند: انسان و اسب، به اعتبار اشتراک آن دو در «حیوانیت».[1]

۲. **تخالف (متخالفان)**: این رابطه هنگامی بین چند معنای متغایر برقرار خواهد بود که یا جهت مشترکی بین آنها وجود نداشته باشد و یا اگر جهت اشتراکی وجود دارد به هیچ نحو، لحاظ نشده باشد؛ مانند: انسان و اسب، در صورتی که اشتراک آنها در حیوانیت لحاظ نشود.

۳. **تقابل (متقابلان)**: هرگاه معانی متغایر به‌گونه‌ای باشد که اجتماع آنها در مکان، زمان و جهت واحد ممکن نباشد رابطه میان آنها، تقابل است. تقابل چهار قسم دارد:[2]

الف. تقابل تناقض (نقیضان): اگر دو معنای متقابل، یکی امری وجودی و دیگری عدم آن امر وجودی باشد، آنگاه، میان آنها رابطه تقابل نقیضان برقرار خواهد بود؛ مانند: انسان و نا انسان. اجتماع و ارتفاع دو نقیض به حکم بدیهی عقل محال است، و واسطه‌ای میان آن دو وجود ندارد.

ب) تقابل ملکه و عدم ملکه:[3] عبارت است از تقابل امری وجودی و امری عدمی در موضوعی که به‌طور طبیعی شایستگی اتّصاف به آن را داشته باشد؛ مانند: بینایی و کوری (که همان نبود بینایی از موضوعی است که صلاحیّت برای بینا بودن را دارد).

ج. تقابل تضایف: این تقابل هنگامی است که دو امر وجودی به‌گونه‌ای باشند که

---

۱ . تماثل خود دارای اقسامی است:

الف. متماثلان: اگر اشتراك لحاظ شده در معانی متغایر، «حقیقت نوعی» آنها باشد؛ مانند: هادی و مهدی که در حقیقت نوعی انسانیت بایکدیگر مشترکند.

ب. متجانسان: چنانچه اشتراك لحاظ شده در معانی متغایر، «جنس» آنها باشد؛ مانند: فیل و شتر که در جنس حیوانیت با یکدیگر اشتراك دارند. (با اصطلاح حقیقت نوعی و جنس در درس شانزدهم آشنا خواهید شد).

ج. متشابهان: اگر اشتراك لحاظ شده در معانی متغایر، کیفیت، شکل و هیئت آنها باشد؛ مانند: پرتقال شیرین و انار شیرین که در کیفیت شیرین بودن با یکدیگر مشترکند.

د. متساویان: چنانچه اشتراك لحاظ شده در معانی متغیّر، کمّیت و مقدار آنها باشد؛ مانند: دو سیب و دو گردو که در مقدار دو تا بودن با یکدیگر مشترکند.

۲ . هر چند پرداختن به اقسام تقابل به‌طور مستقیم در حوزهٔ وظایف «دانش منطق» نیست امّا نظر به کاربرد بسیار آنها در علوم انسانی به طرح و بررسی مختصر آنها می‌پردازیم.

۳ . این تقابل، «ملکه و عدم»، «عدم و ملکه» و «عدم و قِنیة» نیز نامیده می‌شود.

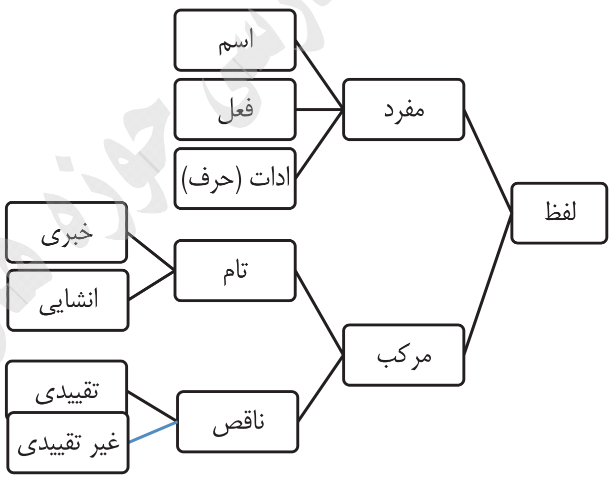
تعقّل هر یک بدون تعقّل دیگری امکان پذیر نباشد؛ مانند: بالا و پایین.

د. تقابل تضادّ: عبارت است از دو امر وجودی که تصوّر یکی از آن دو به تصوّر دیگری بستگی ندارد و در عین حال بین آنها نهایت اختلاف و جدایی وجود داشته باشد؛ مانند: گرما و سرما.

ضدّان باید لزوماً صفت باشند. بنابراین، انسان و سنگ با یکدیگر رابطه تضادّ ندارند.

چکیده

۱. لفظ به اعتبار تعدد اجزاء و دارای معنای مقصود بودن یا نبودن هر یک از اجزاء، دارای تقسیم زیر است:

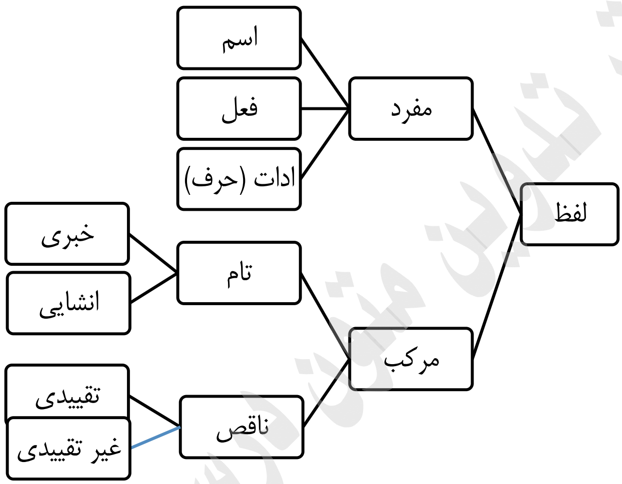


۲. علم منطق، از میان اقسام مرکب تام، فقط به بحث از مرکب تام خبری و از میان اقسام مرکب ناقص، فقط به مرکب ناقص تقییدی، نظر دارد. اقسام مفرد نیز، بدان جهت مورد توجه قرار می‌گیرند که در این مرکبات، به‌کار می‌روند.

۳. دو لفظ وقتی که با یکدیگر مقایسه شوند نسبت میان آنها به دو صورت است:

ترادف، تباین.

۴. الفاظ متباین دارای تقسیم زیر هستند:



۵. از نگاه منطقی، استفاده از الفاظ مترادف در تعریف و استدلال، نادرست است.

پرسش ها

۱. لفظ مفرد و مرکب را تعریف کرده، ویژگی‌های لفظ مرکب را توضیح دهید.

۲. اقسام لفظ مفرد را با ذکر مثال توضیح دهید.

۳. اقسام لفظ مرکب را با ذکر مثال نام ببرید.

۴. انواع لفظ مرکب ناقص را با ذکر مثال، تعریف کنید.

۵. اقسام مرکب تام را با ذکر مثال تعریف کنید.

۶. هدف منطقی از تقسیم لفظ به مفرد و مرکب چیست.

۷. مترادف و متباین را با ذکر مثال تعریف کنید.

۸. هدف منطقی از تقسیم لفظ به مترادف و متباین چیست؟

۹. اقسام لفظ متباین را با ذکر مثال فقط نام ببرید؟

*** هم اندیشی**

۱. چرا علم منطق بیش از همه در خدمت علوم حقیقی و استدلالی است ؟

۲. آیا می‌توانید برای هر یک از اقسام لفظ مفرد، مرکب، مترادف و متباین مثال‌هایی غیر از آنچه در درس آمده ذکر کنید؟

درس دهم

تقسیمات لفظ (۲)

در درس گذشته با برخی از تقسیمات لفظ آشنا شدیم. در این درس ضمن آشنایی با تقسیم دیگر لفظ، مطالب ارزنده‌ای را فراخواهیم گرفت که دانستن آنها می‌تواند ما را در دستیابی به روش درست تفکر و تعریف یاری نماید.

۳. تقسیم لفظ به مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز

لفظ، به‌اعتبار وحدت یا تعدد معنا به مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز تقسیم می‌شود. با این تقسیم در منطق ۱ آشنا شدیم[۱]. دانستیم هنگامی که یک لفظ را با معنای آن در نظر می‌گیریم، یکی از صورت‌های پنج‌گانه مذکور را خواهد داشت.

این اقسام را به صورت نمودار ذیل می‌توان توضیح داد:

درباره هر یک از اقسام مذکور نکات زیر، حائز اهمیت است.

۱. در حقیقت و مجاز، باید دانست:

اولاً: به معنای موضوع‌له، «حقیقت» و به معنای غیر موضوع‌له که با معنای حقیقی ارتباط دارد، «مجاز»، گفته می‌شود.

ثانیاً: تقسیم لفظ به حقیقت و مجاز، در کنار تقسیمات مذکور، محل تأمل است، زیرا از سویی، هر یک از اقسام مختص، مشترک، منقول و مرتجل، یا در معنای موضوع‌له خود به‌کار می‌روند یا خیر، که در صورت اوّل، حقیقت و در حالت دوم، مجاز خواهند

۱. ر. ک: منطق ۱، درس چهارم.

بود. از سوی دیگر، تقسیم لفظ به اقسام مزبور به اعتبار مقایسه لفظ با معنای آن است و مقصود از معنا در اینجا، مفهومی است که واضع در مقام وضع، آن را تصور می‌کند. حال آنکه دست‌کم بسیاری از معانی مجازی، از حوزه تصور واضع، بیرون است.

۲. در مشترک لفظی[۱]، باید دانست:

اوّلاً: مراد از عدم سبقت وضعی بر وضع دیگر، سبقت زمانی نیست؛ یعنی چنین نیست که مشترک، به لفظی گفته شود که برای معانی متعدد در یک زمان وضع شده باشد، بلکه مقصود این است که نسبت لفظ واحد به معانی متعدد، یکسان است، به نحوی که ارتباط و انس لفظ با یک معنا، بیش از ارتباط آن با سایر معانی نیست. بدیهی است اگر مراد از «عدم سبقت»، تقارن زمانی چند وضع با هم باشد، از سویی با تجارب وجدانی ما منافات دارد؛ به‌طور مثال ما علم به هم‌زمانی وضع لفظ «مهر» برای معانی خورشید، محبت، هفتمین ماه سال شمسی، نداریم. از سوی دیگر، چه بسا لفظ مشترک به سبب وضع لفظی واحد برای معانی مختلف توسط طوایف گوناگون، پدید آمده باشد که در این صورت نمی‌توان ادعا کرد تمام این اقوام، لفظ مزبور را در یک زمان، برای معانی گوناگون، وضع کرده‌اند!

ثانیاً: هر چند مشترکات لفظی، نقش مهمّی در ادبیّات و به‌خصوص شعر ایفا می‌کنند، امّا در علوم و به‌ویژه در فلسفه، گاه منشأ رهزنی‌های فکری بسیاری می‌شوند؛ برای نمونه به واژه «جبر» و برخی کاربردهای گوناگون و اشتباه انگیزی که دارد توجّه کنید:

الف. جبر به معنای جبران‌کردن و برطرف نمودن نقص؛

ب. جبر به معنای شکسته‌بندی؛

ج. جبر به معنای تحت فشار قراردادن و مجبورکردن؛

د. جبر به معنای نوعی محاسبه که در آن به جای اعداد از حروف استفاده می‌شود؛

هـ. جبر به معنای ضرورت و حتمیّت.

۱. در درس یازدهم با اصطلاح دیگری به نام «مشترك معنوی» نیز آشنا خواهیم شد.

عدم تمییز میان معانی یادشده و خلط آنها با مفهوم ضرورت و حتمیّت، سبب مشاجرات طولانی میان فلاسفه شده است. از این رو، توضیح معانی مشترک و تعیین معنای مورد نظر در هر مبحثی امری ضروری و اجتناب ناپذیر است.

۳. در مرتجل، باید دانست:

مهم آن است که واضع، معنای لاحق را با ملاحظهٔ معنای سابق، وضع نکرده است، هر چند ممکن است به‌طور اتفاقی بین آن دو مناسبتی نیز محقَّق باشد؛ مانند «محسن» با این که معنای نخست آن، «احسان‌کننده» است، گاه نام شخصی قرار می‌گیرد که انسانی نیکوکار است و گاه اسم فردی قرار می‌گیرد که چنین نیست.

۴. در منقول، باید دانست:

اولاً، منقول چهار رکن دارد: معنای سابق (منقول‌منه)، معنای لاحق (منقول‌الیه)، نقل‌دهنده معنا از سابق به لاحق (ناقل)، و لفظ نقل داده شده (منقول).

ثانیاً، هر منقولی به نام ناقل آن نامیده می‌شود. مثلا، اگر ناقل، عرف باشد، آن را منقول عرفی و اگر ناقل آن شرع باشد، آن را منقول شرعی می‌نامند؛ مانند: دابّه (از جنبنده به چارپا) و صلوة (از دعا به نماز).

تقسیم لفظ به مختص، مشترک، منقول، مرتجل و حقیقت و مجاز، اختصاص به اسم ندارد، بلکه در سایر کلمات و ادوات نیز یافت می‌شود؛ مانند: «نوشت» و «با» که به معنای واحدی اختصاص دارد و «گشت»، که مشترک بین معنای «صیرورت» و «اعراض کردن» است، یا «مِنْ» که مشترک بین معنای «ابتدا» و «تبعیض» و معانی دیگر است و یا کلمه «کُشت» به معنای موضوع‌له، و معنای مجازی آن یعنی «شدید زد»، و «صلوة گزارد» که به معنای منقول آن یعنی «نماز خواند» است.

مهم‌ترین هدف منطقی از چنین تقسیمی آن است که توصیه کند: در تعریف و استدلال باید از استفاده لفظ مشترک، مجاز و یا هر لفظی که می‌تواند در بردارنده معانی متعدد باشد اجتناب کرد، مگر با کمک قرینه‌ای که مقصود را روشن کند.

منقول و مرتجل نیز مادامی که ارتباط آنها با معنای اولیه کاملاً قطع نشده است،

نباید در استدلال و تعریف، به‌کار گرفته شوند. در درس‌های بعدی این نکته به‌خوبی روشن خواهد شد که در اسلوب‌های علمی و مطالب استدلالی به‌جاست از الفاظی استفاده شود که معنای واحدی دارند (مختص).

در خاتمه، تذکر این نکته حائز اهمیت است که بهترین جایگاه طرح تقسیمات مذکور همچنان که بسیاری از دانشمندان چنین کرده‌اند دانش «فلسفه» است؛ چرا که این تقسیمات:

اوّلاً: به حقایق خارجی مربوط می‌شود و ارتباط چندانی با لفظ ندارد؛

ثانیاً: به‌طور مستقیم نقشی در «روش درست تفکر» ندارد.

آنچه سبب شده است تا برخی از منطق‌دانان این مبحث را در منطق مورد مطالعه قرار دهند، فراوانی کاربرد مصطلحات مطرح شده در متون آموزشی مختلف و فواید ارزشمند علمی آن است.

چکیده

۱. لفظ به‌اعتباری به مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز تقسیم می‌شود.

۲. در منقول، چهار رکن وجود دارد: منقول‌منه، منقول‌الیه، ناقل، منقول؛ هر منقولی به نام ناقل آن نامیده می‌شود؛ مثل: منقول شرعی و منقول عرفی.

پرسش ها

۱. الفاظ مختص، مشترک، منقول، مرتجل و حقیقت و مجاز را با ذکر مثال، تعریف کنید.

۲. هدف منطقی از تقسیم لفظ به «مختص، مشترک، منقول، مرتجل و حقیقت و مجاز» چیست؟

*** هم اندیشی**

۱. آیا میتوانید برای هر یک از اقسام لفظ مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز مثالهایی غیر از آنچه در درس آمده ذکر کنید؟

۲. آیا به نظر شما بهتر نیست برخی از تقسیمات لفظ از کتاب‌های منطقی حذف شود؟ چرا؟

درس یازدهم

مفهوم و مصداق

پیش از این بیان کردیم[1] یکی از رسالت‌های خطیر منطقی، «ارائه روش درست تعریف» است. همچنین گفتیم[2] بدین منظور باید از بحث لفظ و احکام آن گذر کرد؛ زیرا برای تعریف و شناخت مجهول، باید از مفاهیم بهره جست و چنین بهره‌ای نیازمند قالب و ظرفی به نام «لفظ» است.

حال اگر لفظ، قالبی برای معنا و مفهوم است، خود معنا و مفهوم چیست؟ چگونه می‌توان از مفهومی که در قالب لفظ است، برای ارائه تعریف درست استفاده کرد؟

مفهوم

«مفهوم»، به‌لحاظ ادبی، اسم مفعول است و مراد از آن، هر صورتی است که در ذهن وجود دارد. صورتی که چون آینه نشان‌دهنده حقیقتی است؛ خواه این صورت به سبب لفظ در ذهن تحقق یابد، یا با مشاهده وجود خارجی شیئ و یا به هر گونه دیگر.

هنگامی که در ذهن ما، صورتی از شکوفه، باران، خورشید، ماه، آب و... چه به‌واسطه الفاظ آنها و چه توسط مشاهده وجود خارجی آنها، نقش می‌بندد، ادراکی در ذهن شکل می‌گیرد که به آن «مفهوم» گفته می‌شود.

در بسیاری از استعمالات، مفهوم، معنا، مدلول و تصوّر بر یکدیگر منطبق می‌شوند.

مصداق

مصداق عبارت است از آنچه مفهوم بر آن صدق می‌کند؛ مثلاً: «محمد» و «علی»

---

۱ . ر.ک: درس اول.

۲ . ر.ک: درس هفتم.

مصداق مفهوم انسان هستند. به عبارت دیگر، لفظْ حاکی از مفهوم و مفهومْ حاکی از مصداق است. باید دانست مصداق یک مفهوم، گاه حقیقتی خارج از ذهن است؛ مثل مفهوم انسان که مصادیق آن، مانند محمد و علی در خارج ذهن هستند و گاه افراد مفهوم فقط در ظرف ذهن تحقق دارند؛ مانند مفهوم کلی و تصور و تصدیق که مصادیق آنها، مثل مفهوم «شریک باری» و «دریای جیوه» در خارج از ذهن وجودی ندارند.

مفهوم کلی و مفهوم جزئی

به نظر مشهور، مفهوم یا تصور، بر دو قسم است:

۱. مفهوم جزئی: مفهومی که تنها بر یک مصداق، «قابل صدق» است؛ مانند: کعبه، علی، ایران و مشهد.

۲. مفهوم کلّی: مفهومی که بر بیش از یک مصداق، «قابل صدق» است؛ مانند: انسان و اقیانوس.

بدین ترتیب، بر اساس نظر ایشان می‌توان گفت:

اولاً: ملاک جزئی و کلّی بودن یک مفهوم به ترتیب «عدم قابلیت صدق» و «قابلیت صدق» بر مصادیق متعدد است. بنابراین، تحقق یا عدم تحقق مصداق خارجی، و محدود یا بی‌شمار بودن آن، دخلی در کلّیت و جزئیت مفهوم ندارد.

با توجه به تقسیم مفهوم به کلّی و جزئی، می‌توان لفظی را که دال بر معنای جزئی است، «لفظ جزئی» و لفظی را که دال بر معنای کلّی است، «لفظ کلّی» نامید. در این صورت تقسیم الفاظ به جزئی و کلّی از قبیل نام‌گذاری «دالّ» به اسم «مدلول» خواهد بود.

ثانیاً: مفهوم افعالی مانند «توبه می‌کند» و «انقلاب خواهد کرد» نیز از مفاهیم کلّی است؛ زیرا این مفاهیم قابل صدق بر مصادیق متعدد است. پس ویژگی «کلّی بودن» هم در مدلول برخی از اسما یافت می‌شود و هم در مدلول برخی از افعال.

تحقیقی درباره مفهوم کلّی (برای مطالعه)

نام دیگر مفهوم کلّی، «مشترک معنوی» است. در درس دهم با مشترک لفظی آشنا شدیم. اکنون با ذکر توضیحی درباره مشترک لفظی و معنوی، به فرق این دو اشاره می‌کنیم.

چنان‌که دانستیم، «مشترک لفظی» عبارت است از لفظی که با چند وضع و قرارداد برای معانی متعدد جعل شده است؛ مانند لفظ «شیر» در زبان فارسی که یک بار برای حیوان درنده معروف، و بار دیگر برای مایع گوارایی که در سینه حیوانات پستان‌دار به وجود می‌آید و بار سوم برای شیر آب، وضع شده است.

امّا «مشترک معنوی»، لفظی است که با یک وضع، دلالت بر معنایی می‌کند که قابل انطباق بر مصادیق متعدد است.

بنابراین، مهم‌ترین فرق‌ها بین مشترک لفظی و مشترک معنوی عبارت است از:

۱. مشترک لفظی نیازمند به وضع‌های متعددی است، ولی مشترک معنوی نیازی به بیش از یک وضع ندارد.

۲. مشترک معنوی معنای واحدی است که قابل صدق بر افراد و مصادیق متعدد است، ولی مشترک لفظی فقط بر معانی معدودی که برای آنها وضع شده است، صدق می‌کند؛ هرچند هر یک از آن معانی خود قابلیت انطباق بر مصادیق متعدد را داشته باشد.[1]

۳. معنای مشترک معنوی معنای واحد عامّی است که فهمیدن آن نیاز به قرینه‌ای ندارد، ولی مشترک لفظی دارای معانی متعددی است که تعیین هر یک نیاز به قرینه تعیین‌کننده دارد.

باید دانست که اگر مراد از «مفهوم»، هر صورتی است که در ذهن وجود دارد و مقصود از «کلّی»، هر مفهومی است که «قابلیت صدق» بر بیش از یک مصداق را دارد، بنابراین، هر مفهومی از آن جهت که مفهوم است، کلّی است؛ زیرا صورت انعکاس یافته

۱. با دقت در فرق نخست نیاز به ذکر این تفاوت باقی نمی‌ماند و بیان این اختلاف صرفاً جنبهٔ تأکیدی دارد.

در ذهن، هر چند تنها حکایت‌گر یک مصداق معیّن باشد، باز هم از آن جهت که قابلیت صدق بر افراد متعدد را دارد، کلّی خواهد بود. بر این اساس، تقسیم مفهوم به کلّی و جزئی با قواعد درست تقسیم، مطابق نخواهد بود.[1]

بنابراین، در تعریف جزئی و کلّی، صحیح این است که گفته شود: وجود، به معنای آنچه واقعیت دارد، دو قسم است:

الف. وجود ذهنی: یعنی واقعیتی که در ظرف ذهن هست و خود حکایت از ماورا دارد؛ یعنی ذهن به‌وسیله آن، چیزی را که اصطلاحاً «نفس‌الأمر» آن مفهوم نامیده می‌شود، می‌فهمد؛ مانند صورت گل که گل واقعی را نشان می‌دهد.

ب. وجود خارجی: یعنی واقعیت شیئ، که در حقیقت، نفس‌الأمر عینی وجود ذهنی است؛ مانند وجود عینی گل.

صورت و وجود ذهنی، همواره مفهوم کلّی و شریک‌پذیر است و وجود عینی و خارجی شیئ همواره ممتاز و شریک‌ناپذیر است. با این بیان، دو نکته به خوبی روشن می‌شود:

اولاً: مفهوم، همواره کلّی است و اصطلاح جزئی به معنای حقیقتی شریک‌ناپذیر، اساساً وصفی برای مفهوم نخواهد بود.

ثانیاً: وصف «کلّی» برای مفهوم، قید تأکیدی است نه احترازی، درست مانند وصف سه گوش برای مثلث.[2]

برخی از محققان بر این باورند که هرچند مفهوم از آن رو که مفهوم است کلی است اما برخی از مفاهیم با اعتبار خصوصیاتی که در آن لحاظ می‌شود جزیی می‌باشند.

در منطق، غالبا[3] از مفاهیم کلّی بحث می‌شود، چرا که تلاش‌های فکری دانشمندان علوم، جملگی برای دست‌یافتن به قوانین کلّی است. مثلاً موضوع علم شیمی، یک

---

۱ . در درس بیستم با قواعد تقسیم آشنا خواهیم شد.

۲ . قید به اعتباری به احترازی و تأکیدی تقسیم می‌شود. قید احترازی، مفهوم قبل از خود را به اقسامی تقسیم می‌کند؛ مانند قید سفید برای گل که آن را به گل سفید و غیر سفید تقسیم می‌کند اما قید تأکیدی چنین نیست بلکه تنها مفهوم قبل خود را تأکید می‌کند مانند برف سفید.

۳ . همچنان‌که در درس چهل و سوم خواهد آمد مجربات از بررسی موارد متعدد جزئی حقیقی بدست می‌آیند بنابراین منطقی دست‌کم در این گونه قضایا با جزئی سرو کار دارد.

مصداق از عنصری که به‌طور مشخص و معین در آزمایشگاه وجود دارد، نیست؛ بلکه موضوع آن خواص یک عنصر به نحو کلّی است. پس منطق، به‌عنوان روشی که نقش خادم علوم را ایفا می‌کند، باید به چند و چون مفاهیم کلّی و چگونگی مصون ماندن اندیشه از خطا در جریان کشف مجهولات و قوانین، بپردازد.

چکیده

۱. مراد از مفهوم، هر صورتی است که در ذهن وجود دارد؛ صورتی که چون آینه، نشان دهنده حقیقتی است.

۲. آنچه مفهوم بر آن صدق می‌کند، مصداق نامیده می‌شود.

۳. لفظ، حاکی از مفهوم و مفهوم حاکی از مصداق است.

۴. مفهوم یا تصور بر اساس نظر مشهور دو قسم است: جزئی و کلّی.

۵. وجود، به معنای آنچه که واقعیت دارد، بر دو قسم است: ذهنی و خارجی.

۶. در منطق، غالبا از مفاهیم کلّی بحث می‌شود، چرا که تلاش دانشمندان، در بسیاری از موارد برای دست یافتن به قوانین کلّی است.

پرسش ها

۱. «مفهوم» و «مصداق» را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. مفهوم کلّی و جزئی را با ذکر مثال تعریف کنید.

۳. چرا تقسیم مفهوم به کلّی و جزئی با قواعد درست تقسیم، مطابق نیست؟ به‌طور کامل و دقیق شرح دهید.

۴. وجود ذهنی و وجود خارجی را با ذکر مثال تعریف کنید.

*** هم اندیشی**

آیا میتوان با نظر دقیق مفهوم، معنا، تصور و مدلول با یکدیگر مترادفاند؟

درس دوازدهم

تقسیمات مفهوم

در درس گذشته با مفهوم و مصداق آشنا شدیم. دانستیم لفظ حاکی از مفهوم و مفهوم حاکی از مصداق است. در این درس ضمن فراگیری برخی از تقسیمات مفهوم، با چگونگی‌های ملاحظه مفهوم نیز آشنا خواهیم شد.

جزئی حقیقی و جزئی اضافی

جزئی در اصطلاح اکثر منطق‌دانان به دو معنا به‌کار می‌رود:

الف. جزئی حقیقی: مفهومی که بر بیش از یک فرد قابل انطباق نیست؛ مانند این قلم.

ب. جزئی اضافی: مفهومی که در مقایسه با مفهوم دیگر، به‌لحاظ تعداد افراد قابل صدق بر آن، محدودتر است، چه این مفهوم فقط بر یک فرد قابل انطباق باشد و چه بر بیش از یک فرد. مثلاً اگر دو مفهوم کلّی انسان و حیوان را در نظر بگیریم، مفهوم حیوان، شامل افرادی بیش از مصادیق انسان می‌شود؛ پس مفهوم انسان در مقایسه با مفهوم حیوان، جزئی اضافی است.[1]

کلّی متواطی و مشکّک

مفهوم کلّی[2] بر دو قسم است:

۱. شایان دقت است براساس تحقیقی که درباره مفهوم بیان شد، جزئی حقیقی چیزی جز وجود خارجی شیئ نیست، زیرا آنچه به واقع، شریک‌ناپذیر است، هستی عین شیئ است نه مفهوم و صورت ذهنی آن.

۲. براساس تعریف دقیق مفهوم، به خوبی روشن است که صفت کلی برای مفهوم، قید تاکیدی است نه احترازی!

۱. متواطی: عبارت است از مفهومی که انطباق آن بر مصادیق، یکسان است؛ مانند مفهوم کلّی «جسم» که صدق آن بر همه افراد خود یکسان است و نمی‌توان گفت برخی از مصادیق از بعضی دیگر جسم‌ترند!

۲. مشکّک: عبارت است از مفهومی که انطباق آن بر مصادیق، یکسان نیست؛ مانند مفهوم کلّی «زیبایی» که صدق آن بر مصادیقش، متفاوت و گوناگون است؛ به‌طوری که بعضی از افراد، نسبت به برخی دیگر زیباترند.

با توجه به تقسیم مفهوم به متواطی و مشکّک، می‌توان لفظی را که دال بر معنای متواطی است، «لفظ متواطی» و لفظی را که دال بر معنای مشکّک است، «لفظ مشکّک» نامید.

منطقی با تبیین جزئی حقیقی و اضافی و نیز تقسیم کلّی به متواطی و مشکّک، هدف مهمی را در روش درست استدلال تعقیب می‌کند که در جای خود[1] با آن آشنا خواهیم شد.

دلالت لفظ بر مفهوم و مصداق

پیش‌تر[2] دانستیم که مهم‌ترین خاصیت لفظ، حکایت‌گری و دلالت است. لفظ حاکی از مفهوم و مفهوم حاکی از مصداق است. حال باید بدانیم هنگام مواجهه با یک لفظ، گاه تنها بر مفهوم آن نظر داریم و گاه با گذر از مفهوم، فقط به مصداق آن توجه می‌کنیم و اساساً هیچ ملاحظه‌ای در مورد مفهوم ذهنی آن نداریم؛ مانند لفظ «انسان» که گاه فقط مفهوم آن یعنی «حیوان ناطق» مقصود است و گاه مصداق آن یعنی علی، حسن، حسین و... منظور است.

ملاحظه مفهوم لفظ با صرف‌نظر از مصادیق آن، اصطلاحاً «حمل اوّلی» و ملاحظه لفظ، از آن جهت که - به‌واسطه مفهوم - از مصادیق آن حکایت می‌کند، «حمل شایع» نامیده می‌شود.

توجه به حمل اوّلی و شایع در ملاحظه یک لفظ یا تصور، نقش حیاتی در فهم

---

۱. در بحث تقسیم قضایا و نیز صناعت جدل و مغالطه.

۲. ر.ک: درس هفتم.

درست جملات دارد و این مهم خود در روش درست تفکر دارای اهمیت زیادی است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از عبارات به ظاهر نادرست با عنایت به این دو نوع ملاحظه، صحیح خواهد بود.

برای آنکه تفاوت میان این دو ملاحظه روشن شود، به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. وقتی ادیب می‌گوید: «فعل، مبتدا واقع نمی‌شود» ممکن است کسی در نظر بدوی بر او خرده بگیرد و بگوید: در همین جمله به‌لحاظ ترکیبی، «فعل» مبتدا و «مبتدا واقع نمی‌شود»، خبر آن است؛ پس چگونه گفته می‌شود فعل مبتدا واقع نمی‌شود؟!

در پاسخ باید گفت: آنچه در این ترکیب، مبتدا قرار گرفته، مفهوم فعل است و آنچه در جمله نمی‌تواند نقش مبتدا را ایفا کند، مصداق آن است. بنابراین، اگر فعل به حمل اوّلی لحاظ شود، جمله فعل مبتدا واقع نمی‌شود- نادرست و اگر به حمل شایع در نظر گرفته شود، درست خواهد بود. به عبارت دیگر، «فعل» به حمل اولی، مبتدا واقع می‌شود و «فعل» به حمل شایع، مبتدا واقع نمی‌شود.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید وقوف کامل بر نحوه ملاحظه یک لفظ، کلید حلّ بسیاری از عبارات به ظاهر نادرست است.

۲. وقتی منطقی می‌گوید: «جزئی، جزئی است» یعنی صدق جزئی بر موارد متعدد، محال است. در حالی‌که جزئی بر موارد بسیاری چون «این کتاب»، «مکه» و «محمّد» صدق می‌کند و بدین جهت، جزئی کلّی است و با این حساب عبارت «جزئی، جزئی است» نادرست خواهد بود!

در پاسخ به این ملاحظه می‌توان گفت: مفهوم جزئی، یعنی جزئی به حمل اوّلی، کلّی است و بر موارد متعدد صدق می‌کند؛ امّا مصداق جزئی یعنی جزئی به حمل شایع، بر موارد متعدد قابل انطباق نیست. بنابراین «جزئی به حمل اوّلی، کلّی است» و «جزئی به حمل شایع، جزئی است».

چکیده

۱. جزئی به دو معنا به‌کار می‌رود: حقیقی و اضافی.

۲. مفهوم کلّی بر دو قسم است: متواطی و مشکّک.

۳. ملاحظه مفهوم لفظ، با صرف نظر از مصادیق را حمل اوّلی گویند.

۴. ملاحظه مفهوم لفظ، با در نظر گرفتن مصادیق را حمل شایع گویند.

پرسش ها

۱. جزئی حقیقی و جزئی اضافی را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. کلّی متواطی و کلی مشکّک را با ذکر مثال تعریف کنید.

۳. حمل اوّلی و حمل شایع را با ذکر مثال تعریف کنید.

* هم اندیشی

۱. آیا بکار بردن اصطلاح جزئی به جای جزئی حقیقی درست است ؟چرا؟

۲. آیا مفهوم «علی» نسبت به مفهوم «انسان» جزئی حقیقی است یا اضافی چرا؟

۳. آیا میدانید اصطلاح «حمل اوّلی» و «شایع صناعی» اولین بار توسط کدام دانشمند اسلامی و در چه کتابی مطرح شد؟

۴. مفهوم کلی به اعتبار مصادیق خارجی، به چند صورت ممکن است باشد؟

۵. آیا میتوانید چند قضیه را بیان کنید که با اختلاف حمل درستی و نادرستی آن تغییر کند؟

درس سیزدهم

نسبت‌های چهارگانه

منطق‌دانان در بحث «قواعد منطقی تعریف» ضوابطی را ذکر می‌کنند که تأمین برخی از آنها مبتنی بر آگاهی از نسبت‌های چهارگانه بین دو مفهوم کلی است. از این رو در درس حاضر با مطالبی در این زمینه آشنا خواهیم شد.

نسبت‌های چهارگانه بین دو مفهوم کلّی

اگر دو مفهوم کلّی را از جهت مصادیق و افراد با یکدیگر بسنجیم، یکی از چهار صورت زیر را خواهند داشت:

۱. تساوی: اگر دو کلّی در همه مصادیق مشترک باشند به‌گونه‌ای که تمام افراد یک کلّی، مصداقی برای کلّی دیگر و بالعکس باشد، نسبت بین آن دو مفهوم، تساوی است؛ مانند انسان و ناطق.[۱]

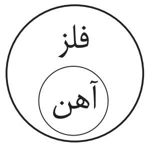
انسان و ناطق

۲. تباین: اگر دو کلّی در هیچ مصداقی مشترک نباشند، بین آن دو مفهوم نسبت تباین برقرار است؛ مانند زوج و فرد.

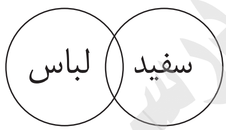
زوج | فرد

۱. گاه دو مفهوم کلّی علاوه بر نسبت تساوی، رابطهٔ «تساوق» نیز با یکدیگر دارند. یعنی علاوه بر آنکه در مصادیق با یکدیگر مشترک‌اند حیثیت صدقشان نیز یکی است؛ مانند: وجود و شیئ.

۳. عموم و خصوص مطلق: اگر تمام افراد یک کلّی، مصداقی برای کلّی دیگر باشند، ولی افراد مفهوم کلّی دیگر فراتر باشند، نسبت بین این دو مفهوم کلّی، عموم و خصوص مطلق است؛ مانند آهن و فلز.



۴. عموم و خصوص من وجه: اگر دو کلّی در افرادی مشترک و در مصادیقی غیر مشترک باشند نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است؛ مانند لباس و سفید.



بین دو مفهوم کلّی، تنها یکی از چهار نسبت فوق وجود دارد و فرض نسبت پنجم بین آن دو ممکن نیست. مثل اینکه یک کلّی، شامل هیچ یک از افراد دیگری نباشد، ولی کلّی دیگر شامل تمام یا بعضی از افراد آن باشد.

نسبت میان نقیض دو کلّی

نقیض یک مفهوم، مفهومی است که با افزودن اداتی مانند «نا» و «غیر» بدان مفهوم، به دست می‌آید. بنابراین، نقیض مفهوم «انسان»، «نا انسان» و نقیض مفهوم «زوج»، «غیر زوج» است.

هرگاه میان دو مفهوم کلّی یکی از نسبت‌های چهارگانه بر قرار باشد میان نقیض آن دو نیز لاجرم نسبتی به شرح زیر وجود خواهد داشت:

۱. نقیض متساویان

بین نقیض دو کلّی متساوی نیز رابطه تساوی بر قرار است؛ یعنی اگر انسان با

ناطق، مساوی باشد «لا انسان» نیز با «لا ناطق» مساوی خواهد بود. دلیل این مطلب بدین شرح است:

فرض: الف = ب   مدعا: لا الف = لا ب

دلیل: اگر «لا الف» با «لا ب» مساوی نباشد، به ناچار میان آن دو یکی دیگر از نسبت‌های باقی مانده برقرار خواهد بود و هر کدام که باشد، باید لااقل در یک مورد، یکی از آن دو بدون دیگری صدق کند.[1]

حال می‌گوییم: اگر «لا الف» بدون «لا ب» در یک مورد صدق کند، یعنی شیئی وجود داشته باشد که مصداق «لا الف» باشد امّا مصداق «لا ب» نباشد در این صورت «لا الف» لاجرم با مصداق «ب» صدق خواهد کرد، چرا که ارتفاع نقیضان محال است. لازمه این امر (صدق «لا الف» با مصداق «ب») آن است که «الف» با «ب» در آن شیئ جمع نشود؛ زیرا اجتماع نقیضان محال است. با بیان مذکور به خوبی بطلان صورت‌های «لا ب // لا الف»، «لا ب × لا الف» و «لا ب < لا الف» روشن می‌شود. حال اگر بین «لا الف» و «لا ب» رابطه «لا ب > لا الف» برقرار باشد هر آینه لازم می‌آید در مصداقهایی «لا ب» بدون «لا الف» صدق کند که در این صورت لاجرم، «لا ب» در مصادیقی با «الف» اجتماع خواهد کرد. بدیهی است در چنین حالتی دیگر «الف» با «ب» اجتماع نخواهد کرد و این خلاف فرض نخستین ما است؛ زیرا بنابر فرض «الف = ب»؛ بنابراین، میان «لا الف» و «لاب» تنها نسبت تساوی برقرار خواهد بود؛ و این همان نتیجه مطلوب ما است.

۲. نقیض اعم و اخص مطلق

میان نقیض اعم و اخص مطلق، رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است. امّا به‌طور عکس یعنی نقیض اعم، اخص و نقیض اخص، اعم است.

پس اگر: الف > ب باشد در این صورت: لا الف < لا ب خواهد بود.

مثلاً حیوان، اعم مطلق از انسان است؛ امّا «لا حیوان» اخص مطلق از «لا انسان» است؛ زیرا «لا انسان» بر همه مصادیق «لا حیوان» منطبق می‌شود؛ امّا عکس آن درست

۱. صدق یك فرد بدون دیگری خصوصیت مشترکی است که در تباین، عموم و خصوص مطلق و عموم وخصوص من وجه وجود دارد.

نیست. پس می‌توان گفت هر غیر حیوانی، غیر انسان است؛ امّا نمی‌توان گفت هر غیر انسانی غیر حیوان است؛ زیرا اسب و میمون و پرندگان غیر انسان هستند؛ امّا غیر حیوان نیستند. اثبات این مطلب بدین نحو است:

فرض: الف > ب　　　　　　　　مدعا: لا الف < لا ب

دلیل: اگر «لا الف» < «لا ب» نباشد در این صورت میان آن دو یا یکی از نسبت‌های دیگر برقرار خواهد بود و یا آنکه آن دو نقیض، اعم و اخص مطلق خواهند بود ولی به‌طور عکس؛ یعنی نقیض اعم، اعم مطلق از نقیض اخص خواهد بود.

امّا اگر آن دو با هم مساوی باشند، یعنی «لا الف = لا ب» باشد در این صورت «الف» با «ب» مساوی خواهد بود (الف = ب)؛ زیرا چنان‌که گذشت، نقیض دو مفهوم مساوی، خودشان نیز مساوی هستند. امّا این خلاف فرض مسئله (الف > ب) است و اگر میان آن دو، نسبت تباین یا عموم و خصوص من وجه باشد و یا آنکه «لا الف» اعم مطلق از «لا ب» باشد، در هر یک از این حالات لازم می‌آید «لا الف» بدون «لا ب» صدق کند؛ یعنی لااقل یک شیئ وجود داشته باشد که «لا الف» باشد، امّا «لا ب» نباشد و این به معنای آن است که «ب» بر آن شیئ صدق می‌کند، امّا «الف» بر آن صدق نمی‌کند، یعنی آن شیئ مصداق مفهوم اخص است، امّا مصداق مفهوم اعم نیست و این خلاف فرض است. بدین ترتیب همه احتمالات چهارگانه باطل شده و تنها احتمال باقی مانده تعّین یافته و اثبات می‌شود و آن اینکه «لا الف < لا ب» باشد، و این همان مطلوب است.

۱۱۰

۳. نقیض اعم و اخص من وجه

میان نقیض دو مفهومی که با یکدیگر رابطه اعم و اخص من وجه دارند، رابطه تباین جزئی برقرار است. «تباین جزئی»، انفکاک هر یک از دو مفهوم از دیگری در برخی موارد است، خواه در موارد دیگر در ضمن مصداقی با هم جمع شوند یا نشوند. مقصود از تباین (تباین کلی)، بینونت و جدایی هر یک از دو کلی نسبت به دیگری در همه مصادیق است. تباین، از صیغه تفاعل دلالت بر وقوع جدایی دو کلی در تمام مصادیق دارد؛ بدین ترتیب روشن می‌شود تباین جزئی معنایی است که جامع میان تباین کلّی و عموم و خصوص من وجه می‌باشد.

عام و خاص من وجه، به یقین، در برخی موارد با هم جمع نمی‌شوند؛ یعنی یکی بدون دیگری صدق می‌کند. همچنین در مورد دو مفهومی که با هم تباین کلّی دارند، می‌توان گفت: آن دو مفهوم در پاره‌ای موارد با هم جمع نمی‌شوند. پس وقتی می‌گوییم میان دو نقیض اعم و اخص من وجه، تباین جزئی بر قرار می‌باشد، مقصود آن است که آن دو نقیض در بعضی مثال‌ها با هم تباین کلّی دارند و در بعضی دیگر میان‌شان نسبت عموم و خصوص من وجه بر قرار است. مثلاً «حیوان» و «لا انسان» اعم و اخص من وجه‌اند؛ چرا که در اسب با هم جمع می‌شوند و در انسان و سنگ از هم جدا می‌شوند. حال میان نقیض‌های آن دو، رابطه تباین کلّی بر قرار است؛ یعنی «لا حیوان»، تباین کلّی با «انسان» دارد، ولی نقیض پرنده و نقیض سیاه، مانند خود پرنده و خود سیاه، اعم و اخص من وجه است؛ زیرا در کاغذ با هم جمع می‌شوند، و در پارچه سیاه و کبوتر سفید از هم جدا می‌شوند؛ بدین معنا که پارچه سیاه، غیر پرنده است، امّا غیر سیاه نیست و کبوتر سفید، غیر سیاه است، امّا غیر پرنده نیست.

بنابراین، عنوان جامع میان عموم و خصوص من وجه و تباین کلّی که هر دو را شامل شود همان تباین جزئی است.

امّا دلیل این مدعا:

فرض: «الف × ب»

مدعا: «لا الف» تباین جزئی با «لا ب» دارد.

دلیل: اگر «لا الف» تباین جزئی با «لا ب» نداشته باشد، میان آن دو، «در همه موارد»، لاجرم باید یکی از نسبت‌های چهارگانه زیر برقرار باشد:

الف. اگر میان دو نقیض، رابطه تساوی بر قرار باشد، یعنی «لا الف = لا ب» باشد، در این صورت باید میان خود دو مفهوم نیز رابطه تساوی بر قرار باشد، یعنی «الف = ب» باشد، زیرا نقیض دو مفهوم مساوی، خود، مساوی یکدیگرند و این بر خلاف فرض مسئله است.

ب. اگر نقیض یکی اعم مطلق از نقیض دیگری باشد (لا الف > لا ب)، در این

صورت خود آن دو مفهوم نیز اعم و اخص مطلق خواهند بود (الف < ب)؛ زیرا نقیض مفهوم اعم، اخص از نقیض مفهوم دیگر است؛ و این برخلاف فرض مسئله است.

ج. اگر آن دو نقیض، فقط اعم و اخص من وجه باشند (لا الف × لا ب)، در این صورت این رابطه همیشه میان آن دو بر قرار خواهد بود؛ امّا گاهی میان آن دو، تباین کلّی برقرار است؛ مانند «لا حیوان» و «انسان» که به ترتیب، نقیض «حیوان» و «لا انسان» است. پس نمی‌توان گفت میان نقیض اعم و اخص من وجه، فقط عموم و خصوص من وجه بر قرار است.

د. اگر میان آن دو نقیض، فقط رابطه تباین کلّی بر قرار باشد (لا الف // لا ب)، در این صورت همیشه میان آن دو این رابطه بر قرار خواهد بود، امّا گاهی میان آن دو عموم و خصوص من وجه بر قرار است، مانند: غیر پرنده و غیر سیاه، و این همان نتیجه مطلوب ما است.

۴. نقیض متباینان

میان نقیض دو مفهوم متباین نیز «تباین جزئی» بر قرار است. دلیل این مدعا، نظیر دلیل مسئله پیشین است و فقط مثال‌ها را باید تغییر داد، چرا که در برخی موارد میان نقیض آنها تباین کلّی بر قرار است؛ مانند موجود و معدوم، که نقیض‌شان، غیر موجود و غیر معدوم است و با هم تباین کلّی دارند، و در برخی موارد میان نقیض آنها عموم و خصوص من وجه بر قرار است؛ مانند انسان و سنگ که نقیض‌شان یعنی غیر انسان و غیر سنگ، اعم و اخص من وجه هستند، چرا که آن دو در اسب با هم جمع می‌شوند، و در عین حال هر کدام مصداق خاص خود را دارد. مثلاً سنگ غیر انسان است امّا غیر سنگ نیست و انسان غیر سنگ است امّا غیر انسان نیست. به دیگر سخن، هر کدام از عین دیگری جدا می‌شود.

منطق‌دانان در بحث ضوابط منطقی تعریف، قواعدی را ذکر می‌کنند که تأمین برخی از آنها، مبتنی بر آگاهی از نسبت‌های چهارگانه است. توضیح این مطلب در آینده[1] به تفصیل خواهد آمد.

۱. درس پانزدهم، «قواعد و ضوابط منطقی تعریف».

چکیده

۱. میان دو مفهوم کلّی، یکی از نسبت‌های چهارگانه تساوی، تباین، عموم و خصوص من وجه یا عموم و خصوص مطلق، بر قرار است.

۲. نسبت میان نقیض دو متساوی، تساوی است.

۳. نسبت میان نقیض اعم و اخص مطلق، اعم و اخص مطلق اما به‌طور عکس است.

۴. نسبت میان نقیض اعم و اخص من وجه، تباین جزئی است.

۵. نسبت میان نقیض دو متباین، تباین جزئی است.

پرسش ها

۱. نسبت‌های چهارگانه بین دو مفهوم کلّی را نام برده، با ذکر مثال توضیح دهید.

۲. نسبت‌های چهارگانه میان نقیض دو مفهوم کلّی را با ذکر دلیل بیان کنید.

۳. مقصود از تباین جزئی چیست؟

* هم اندیشی

۱. چرا «تباین جزیی» نمیتواند به یکی از نسبت‌های چهارگانه بین دو کلی افزوده شود؟

۲. آگاهی از نسبت میان دو کلی و نقیض میان آنها چه نقشی در جلوگیری ذهن از خطای در فکر ایفا می‌کند؟

فصل دوم

روش درست تعریف

درس چهاردهم

تعریـــــف

مقدمه

پیش‌تر دانستیم[1] دانش منطق، روش درست تعریف و استدلال را بیان می‌کند. همچنین گفتیم که برای تعریف و شناخت یک مفهوم باید از مفاهیم کلّی موجود در ذهن بهره جست. آنچه تا به حال درباره «مفهوم» و «مصداق» بیان شد، در یک نگاه کلی مجموعه مطالبی است که به‌عنوان مقدمه بحث تعریف، طرح می‌شود. اکنون با گذر از مباحث مقدماتی تعریف، به بحث درباره تاریخچه، اهمیت، معنای تعریف و رسالت منطقی در بحث تعریف می‌پردازیم.

تاریخچهٔ بحث تعریف

به‌لحاظ تاریخی و بر اساس تصریح ارسطو، بحث تعریف، پیشینه‌ای بیش از خود منطق دارد. سقراط و افلاطون در بسیاری از مباحث خود با وقوف کامل بر اهمیت «تعریف»، قبل از طرح و بررسی مطالب مختلف، سعی بلیغ بر ارائه تعریف دقیق از مفاهیم به‌کار رفته در آثار خود داشتند. بحث مستقل و منطقی درباره «تعریف»، برای اولین بار در کتاب «برهان» و «جدل» ارسطو، نخستین تدوین‌گر علم منطق، به صورت ضابطه‌مند آمده است. از آن زمان تا امروز، همه کتاب‌های منطقی، بخشی از مباحث خود را به «تعریف» اختصاص داده‌اند. بعدها این بحث به قدری اهمیت یافت که یکی از رسالت‌های مهم این دانش در مسیر تفکر به شمار آمد.

---

۱. ر.ک: درس اول.

اهمیت تعریف

تعریف، یکی از مهم‌ترین عمل‌های ذهن بر روی مفاهیم و تصورات است. امروزه بسیاری از دانشمندان علوم دریافته‌اند که پیش از ورود به مسائل هر دانشی، ارائه تصوری روشن و مشخص از موضوعات مورد بحث، امری اجتناب‌ناپذیر است. اکنون بیشتر علوم، به‌خصوص دانش‌هایی چون ریاضیات، فلسفه، علوم تجربی و اخلاق، با یک سلسله تعاریف آغاز می‌شوند که به آنها اصطلاحاً «مبادی تصوری» آن علم می‌گویند.

اهمیت بحث تعریف سبب شده است تا بسیاری از دانشمندان اسلامی و غیراسلامی در رشته‌های گوناگون علمی، کتاب یا رساله‌های مستقلی را به بیان مفاهیم و تعریف اصطلاحات مختلف، اختصاص دهند. از معروف‌ترین کتاب‌ها در این زمینه می‌توان به «رسالة الحدود» ابن‌سینا و کتاب تعریفات میرسیّد شریف‌جرجانی، اشاره کرد. همچنین کتاب‌های جدید منطقی در مغرب زمین، با عناوینی چون «منطق غیرصوری»، «منطق عملی» و «تفکر نقدی» به اهمیت و نقش تعریف در مباحث منطقی و استدلالی توجه نموده و با در نظر گرفتن جنبه‌های علمی و کاربردی، مباحث گسترده‌ای را در این باره مطرح کرده‌اند.

«تعریف» نه تنها در علوم بلکه در زندگی روزمره انسان‌ها نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. بسیاری از مشاجرات و اختلافات انسان‌ها با یکدیگر ریشه در سوء فهم آنها از امور مورد بحث دارد. چه بسا دو طرف بر سر موضوعی به نزاع برخیزند و جدال کنند، که اگر نخست موضوع بحث را به روشنی تعریف می‌کردند، چنین نزاعی یا پیش نمی‌آمد و یا دست‌کم سبب می‌شد موضوع نزاع تغییر کند و هر دو طرف دریابند که اختلاف اساسی آنها از دو دیدگاه و یا حتی از دو سلیقه شخصی برخاسته است!

رسالت منطقی در بحث تعریف

در آغاز کتاب گفتیم، انسان ذاتاً موجودی متفکر است. طبیعی‌ترین عکس‌العمل چنین موجودی در برخورد با جهان اطراف، کنجکاوی و طرح سؤال است. منطقیون

مهم‌ترین پرسش‌های انسان را در سه قسم اساسی طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱. پرسش از «چیستی» اشیا که با کلمه استفهامی «چیست» (ما) طرح می‌شود.

۲. پرسش از «هستی» اشیا که با کلمه استفهامی «آیا» (هل) بیان می‌شود.

۳. پرسش از «چرایی» و علت اشیا که با کلمه استفهامی «چرا» (لِمَ) طرح می‌شود.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پرسش‌های مذکور یا به منظور یافتن تصوری جدید یا به جهت تحصیل تصدیقی نو، طرح می‌شود. علم منطق به‌عنوان «دانش روش صحیح تفکر» برای گذر درست و انتقال کامیاب انسان از مجموعه معلومات به مجهولات، موظّف به ارائه توصیه‌هایی در زمینه پرسش‌های یاده شده است.

در بخش تصورات و در بحث تعریف، منطقی تنها تبیین روش صحیح جست‌وجوی پاسخ برای پرسش چیستی (ما) را بر عهده دارد.[1]

قبل از بیان توصیه‌های منطقی درباره روش درست تعریف، باید توجه کرد که علم منطق، هیچ گاه خود عهده‌دار تعریف امور مختلف در علوم دیگر نمی‌شود، چرا که رسالت آن تنها ارائه روش درست تبدیل مجهولات به معلومات است. تعریف و تبیین چیستی اشیا، اساساً با موضوع و هدف منطق بیگانه است.

معنای تعریف

تعریف به معنای یافتن تصوری مشخص از چیستی امری مجهول و یا به عبارت دیگر، روشن کردن تصور مجهول و تبیین مفهومی به‌وسیله تصورها و مفاهیم پیشین است. تصوری را که می‌خواهیم تعریف کنیم، «معرَّف» (به فتح را) می‌نامند. تصوری را که موجب شناساندن و تعریف یک شیئ می‌شود، «معرِّف» (به کسر را) یا «قول شارح» می‌خوانند. مثلاً وقتی تعریف انسان مورد نظر است و آن را به «حیوان ناطق» تعریف می‌کنیم، انسان را معرَّف و حیوان ناطق را معرِّف یا قول شارح می‌نامند.

شایان توجه است که انسان در مواجهه با یک لفظ، دو حالت دارد: یا با مفهوم لفظ آشنا است و یا مفهوم آن را نمی‌داند. حال اگر معنای لفظ را در ذهن داشته باشد، در این

۱. ضوابط و قوانین منطقی برای جست‌وجو و پاسخ «آیا» و «چرا» در بخش تصدیقات بیان می‌شود.

صورت یا به وضع لفظ برای آن معنا (ارتباط لفظ با معنا) آگاهی دارد یا اینکه به وضع لفظ برای معنا واقف نیست. بنابراین، ذهن آدمی در برخورد با یک لفظ، یکی از سه حالت زیر را خواهد داشت:

حالت نخست آنکه علاوه بر معنای لفظ، وضع لفظ برای آن معنا را نیز می‌داند. بدیهی است در این صورت کنجکاوی اساسی برای انسان وجود نخواهد داشت، چرا که مجهولی در بین نیست.

حالت دوم آنکه اصل معنا را می‌شناسد، ولی از وضع یک لفظ خاص برای آن بی‌اطلاع است. مثلاً اگر شخص، حقیقت حیوانی را که نام آن اسد است، می‌شناسد، امّا نمی‌داند که لفظ «غضنفر» برای آن وضع شده است. در این صورت، «اسد» می‌تواند پاسخ سؤال او که «غضنفر چیست؟» باشد.

منطقی این تعریف را تعریف لفظی[1] می‌خواند. چنین تعریفی به‌لحاظ منطقی،

---

۱. بنابراین، مراد از تعریف لفظی در اینجا، تعریف یك واژه با واژه دیگر است. باید دانست این اصطلاح، غیر از اصطلاح تعریف لفظی است که در کتاب‌های تفکر نقدی به کار می‌رود؛ زیرا در اصطلاح دوم، هدف از تعریف لفظی این است که معنای لفظ، روشن شود، خواه آن معنا با لفظی دیگر در ذهن موجود باشد یا نباشد. تعریف لفظی به اصطلاح دوم بر چند قسم است: تعریف واژه به واژه، تعریف مصداقی، تعریف مفهومی و تعریف عملی.

تعریف واژه به واژه: در این تعریف معنای واژه‌ای را که معلوم نیست، از طریق واژه دیگری که همان معنا را دارد و معلوم است، معلوم کنیم، مثلاً رایانه یعنی کامپیوتر، و بالگرد یعنی هلی‌کوپتر، برای کسانی که می‌دانند واژه‌های هلی‌کوپتر و کامپیوتر برای چه چیزی وضع شده است و نمی‌دانند دو لفظ دیگر برای چه چیزی وضع شده است.

تعریف مصداقی: تعریفی که به جای معنای لفظ، مصداق یا مصادیق آن معنا را ارائه دهیم. تعریف مصداقی بر دو قسم است: اشاره‌ای و نام‌بردنی.

الف. تعریف اشاره‌ای یا غیر لفظی: آن است که معنای لفظ با نشان دادن مصداق واقعی یا تصویر آن ارائه می‌شود.

ب. تعریف نام‌بردنی: آن است که برای معنای لفظ، نام مصادیق ذکر می‌شود؛ مانند: حیوان کیسه‌دار یعنی کانگورو و سیاره منظومه شمسی یعنی زمین، مریخ، عطارد و... .

تعریف مفهومی: عبارت است از مجموعه اوصافی که در اطلاق لفظ بر شیئی دخالت دارد. تعریف مفهومی انواعی دارد:

تعریف معجمی و آن تعریفی است که معمولاً لغت‌نویسان به کار می‌برند و برای تعریف واژه‌ای، چند وصف را معرّف آن قرار می‌دهند.

تعریف تصریحی یا وضعی و آن تعریفی است که در آن تصریح می‌شود لفظ در چه معنایی وضع شده است. این تعریف بیشتر در اموری به کار می‌رود که کشف یا اختراع می‌شوند. مثلاً واژه کامپیوتر یا رایانه را نام دستگاهی قرار می‌دهند و آن را چنین تعریف می‌کنند: دستگاهی محاسبه‌گر که دارای سرعت، دقت و حافظه بسیار بالا است. تعریف تصریحی، خود نوعی از تعریف معجمی است؛ از این رو، در واقع نمی‌توان این تعریف را در عرض تعریف معجمی دانست ولی خصوصیت آن، که اولین بار این تعریف انجام می‌گیرد، سبب شده است تا آن را جداگانه ذکر کنند.

تعریف بافتی، تعریفی است که در آن معنای واژه به صورت مستقیم تعریف نمی‌شود، بلکه با ارائه جمله یا جملاتی فهمانده می‌شود. گاه در این نوع تعریف، جمله‌ای ارائه می‌شود که واژه مورد نظر در آن به کار رفته و معنای واژه در بافت

هیچ‌گاه نمی‌تواند نقش معرِّف را ایفا کند، زیرا نمی‌توان با آن از معلومی تصوری به مجهولی تصوری رسید. کتاب‌های فرهنگ لغت، چنین مسئولیتی را به عهده دارند.

حالت سوم آنکه شخص، معنا و چیستی لفظ را نمی‌داند و در طلب تصور ماهیت معنا بر می‌آید. در این صورت، سؤال از چیستی شیئ می‌شود. در جواب چنین سؤالی یا چیستی شیئ بیان می‌شود که منطقی به این پاسخ «تعریف حقیقی» می‌گوید و یا توضیحاتی غیر از چیستی شیئ تبیین می‌شود که به آن «شرح الاسم» گفته می‌شود.

علم منطق، عهده‌دار تبیین روش درست رسیدن به شرایط، اقسام و احکام تعریف حقیقی است.[1]

بنابراین تعریف یا لفظی است و یا غیر لفظی؛ و تعریف غیر لفظی یا حقیقی است و یا شرح الاسم.

به نظر برخی از منطق‌دانان، تعریف حقیقی به دو معنای اعم و اخص به‌کار می‌رود، معنای اعم آن در مقابل تعریف لفظی قرار می‌گیرد و معنای اخص آن هنگامی است که از چیستی یک شیئ بعد از علم به هستی آن، سؤال می‌شود. از آنجا که این پرسش را در زبان عربی به‌وسیله «مای حقیقیّه» می‌پرسند پاسخ آن را «تعریف حقیقی به معنای اخص» می‌خوانند. هرگاه پرسش از چیستی شئ قبل از علم به هستی آن باشد، به وسیلهٔ «مای شارحه» سؤال می‌شود و پاسخ آن را نیز «تعریف حقیقی شرح الاسم» یا

و ضمن جمله، معلوم می‌شود؛ مانند: معنای «اسکان» در جمله «این هتل برای اسکان ۱۲۰ مسافر، طراحی شده است».
گاهی برای بیان یك واژه، جمله‌ای را که واژه مورد نظر در آن به کار رفته است، معادل جمله دیگری قرار می‌دهند که معنای واژه را افاده می‌کند، بدون آنکه خود واژه در جمله دوم به کار رفته باشد، برای نمونه اگر کسی معنای «مگر» را در جمله «من به خانه تو خواهم آمد مگر اینکه باران بیاید» نداند، می‌توان این جمله را معادل جمله زیر قرار داد «اگر باران بیاید، آن‌گاه به خانه تو نخواهم آمد» و بدین صورت معنای «مگر» روشن می‌شود.
تعریف عملی، آن است که برای تعریف شیئی نوعی عمل پیشنهاد شود تا با انجام آن، شناخت مصداق تعریف مورد نظر، ممکن شود. برای نمونه، اسید در معنای متعارف آن ترش‌مزه است. اما از نظر شیمی‌دان هر اسیدی ترش نیست؛ از این رو، او برای تشخیص اسید از غیر آن، تعریف عملی ارائه می‌دهد. «اسید، مایعی است که هر گاه ورقه آغشته به تورنسل در آن فرو رود، رنگ ورقه از آبی به قرمز تغییر می‌کند».
توجه به این نکته لازم است که در تعریف عملی، ویژگی تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری معرَّف، توصیه می‌شود؛ بنابراین، تعریف عملی خود، مصداقی از تعریف مفهومی است؛ زیرا در این تعریف نیز معرَّف با مفهوم، تعریف می‌شود. اما اینکه آن را در مقابل تعریف نظری ذکر کرده‌اند، به این دلیل است که برای رسیدن به تعریف باید عملی را انجام داد.
۱ . بنابر آنچه ذکر شده، نه تنها تعریف حقیقی متأخر از تعریف لفظی نیست، بلکه اساساً تقدم تعریف لفظی بر تعریف حقیقی معقول نخواهد بود.

«تعریف اسمی» می‌نامند.[1]

چکیده

۱. بسیاری از نزاع‌ها و اختلافات انسان‌ها، ریشه در سوء فهم آنها از تعریف موضوع مورد بحث دارد.

۲. منطق‌دانان، مهم‌ترین پرسش‌های انسان را در سه قسم اساسی طبقه‌بندی کرده‌اند: پرسش از چیستی، هستی و چرایی اشیاء.

۳. تعریف، به معنای یافتن تصوری مشخص از چیستی مجهول و به عبارت دیگر، روشن کردن تصور مجهول و تبیین مفهومی به‌وسیله تصورها و مفاهیم پیشین است.

۴. تصوری را که موجب شناساندن و تعریف یک شیئ می‌شود، «معرِّف» یا «قول شارح» و تصوری را که در صدد تعریف آنیم، «معرَّف» می‌نامند.

۵. علم منطق، عهده‌دار تبیین روش درست تعریف حقیقی است. تعریف حقیقی، تبیین چیستی شیئ از طریق بیان ذاتیات، خواص و آثار آن است.

۶. تعریف حقیقی به دو معنای اعم و اخص به‌کار می‌رود. معنای اعم آن در مقابل تعریف لفظی قرار می‌گیرد و معنای اخص آن، هنگامی است که به چیستی یک شیئ بعد از علم به هستی آن پاسخ داده شود. این پرسش را به‌وسیله «مای حقیقیه» می‌پرسند.

پرسش ها

۱. رسالت منطقی در تعریف تصورات مجهول چیست؟

۲. با توجه به طبقه‌بندی سؤال‌های اساسی انسان درباره مجهولات، توضیح دهید در بحث تعریف، منطقی روش پاسخ به کدام پرسش را بیان می‌کند؟

۳. اولین توصیه منطقی در مواجهه با هر تصور مجهولی چیست؟

---

۱. بنابراین اصطلاح تعریف شرح الاسمی در دو معنا به‌کار می‌رود: الف. تعریف لفظی؛ ب. تعریف حقیقی شیئ قبل از علم به هستی آن.

۴. مقصود از این جمله: «قواعد منطقی، صرفاً جنبه صوری دارند» چیست؟

*** هم اندیشی**

۱. منظور از «مبادی تصوری» و «مبادی تصدیقی» چیست؟

۲. تعریف و تبیین چیستی اشیاء به عهده چه دانشی است؟

۳. آیا میتوانید اصطلاحات مختلف تعریف لفظی و اقسام آن را به صورت نمودار نشان دهید؟

۴. چرا تقدم تعریف لفظی بر تعریف حقیقی معقول نیست؟

درس پانزدهم

ضوابط تعریف

دانستیم یکی از رسالت‌های مهم منطقی ارائه روش درست تعریف است. هرآنچه از آغاز بخش تصورات تاکنون بیان شد به یک معنا درآمدی برای ضوابط و روش درست تعریف به‌شمار می‌آید. در این درس با توصیه‌های منطقی برای روش درست تعریف آشنا خواهیم شد.

غرض از تعریف

مقصود اصلی از تعریف، دو هدف اساسی است:

۱. ارائه تصوری واضح و صحیح از معرَّف؛

۲. جدا کردن معرَّف از غیر آن، به صورت تام و کامل.

تعریف صحیح باید این دو هدف یا دست‌کم هدف دوم را تأمین کند، و بدین جهت، رعایت قواعد و ضوابط زیر الزامی است. این قوانین، که جملگی در مقام بیان شیوه درست تعریف است، صرفاً جنبه صوری و قالبی دارند.

پیش‌تر[1] دانستیم که الفاظ مرکب به تام (خبری و انشایی) و ناقص (تقییدی و غیر تقییدی) تقسیم می‌شوند. حال باید دانست که منطقیان در مقام تعریف هرگز از مرکب ناقص غیر تقییدی استفاده نمی‌کنند.

قواعد و ضوابط منطقی تعریف

منطق‌دانان برای تعریف درست و مفید، شرایطی را ذکر کرده‌اند که رعایت آنها

۱. ر.ک: درس هشتم.

بـرای تأمیـن هـدف تعریـف ضـروری اسـت:

۱. تعریف باید جامع و مانع باشد؛ یعنی به‌گونه‌ای باشد که همه افراد معرَّف را شامل شود (جامع بـودن) و هیچ فـرد بیگانـه بـا معرَّف را نیـز شامل نشـود (مانـع بـودن). بـرای اینکه تعریف از جامعیت و مانعیت برخوردار باشد، باید نسبت دو مفهوم معرِّف و معرَّف به‌لحاظ مصداق، تساوی باشد؛ یعنی هر چه که مصداق معرِّف است، مصداق معرَّف هم باشد و برعکس.

بر اساس ضابطه مذکور، تعاریف زیر نادرست‌اند:

الف. تعریف به اعم: اگر معرِّف به‌لحاظ مصداق اعم از معرَّف باشد؛ مثل اینکه در تعریف انسان گفته می‌شود: «حیوان دو پا». در این صورت، تعریف، جامع افراد انسان خواهد بود، امّا مانع اغیار نیست.

ب. تعریف به اخص: اگر معرِّف اخص از معرَّف باشد؛ مثل اینکه در تعریف انسان بگوییم: متفکّر شاعر. در این صورت، تعریف، مانع اغیار خواهد بود، امّا جامع همه افراد انسان نیست.

ج. تعریف به مباین: اگر معرِّف به‌لحاظ مصداق با معرَّف مباین باشد، در این‌صورت، تعریف نه جامع است و نه مانع؛ مانند اینکه در تعریف انسان بگوییم: «سنگ سفید».

د. تعریف به عام و خاص من وجه: اگر نسبت معرِّف و معرَّف، عموم و خصوص من وجه باشد، در این صورت تعریف نه جامع است و نه مانع؛ مثل اینکه در تعریف انسان بگوییم: «موجودی سیاه چهره».

۲. تعریف باید از جهت مفهوم، نزد مخاطب، روشن‌تر از معرَّف باشد. از مهم‌ترین لغزش‌گاه‌های اندیشه در مقام تعریف، ارائه تعریف‌های گنگ و مبهم است.

برخی از عوامل ابهام در یک تعریف، عبارت است از:

الف. تعریف به مفهومی که از نظر وضوح و روشنی مساوی معرَّف است. مثلاً اگر در تعریف عدد «فرد» بگوییم: «عددی که زوج نیست»، تعریف درستی ارائه نکرده‌ایم؛ چرا که مفهوم زوج برای کسی که معنای فرد را نمی‌داند، یا همان قدر گنگ است که

مفهوم فرد مبهم است و یا اگر شخص، معنای زوج را می‌داند، حتماً مفهوم فرد را نیز می‌داند و اساساً محتاج تعریف نیست.

ب. تعریف با مفهومی مبهم‌تر از معرَّف. مثل اینکه در تعریف آتش بگوییم: «جوهری است شبیه به نفس». این تعریف به اخفی، خواهد بود، زیرا معنای نفس که در تعریف بالا به‌کار رفته، نزد شنونده از معنای آتش، ناشناخته‌تر است.

ج. به‌کار بردن مفاهیم غیر دقیق که قابلیت تفسیرهای متعدد دارد؛ مانند تعریف باهوش به انسان با استعداد؛ زیرا با استعداد، امری نسبی است و مطلقاً نمی‌تواند در تعریف، یک امر غیرنسبی ذکر شود.

د. به‌کار بردن الفاظ مهمل که معنای محصَّلی ندارد؛ مانند تعریف قلم به عَلَق.

هـ. استفاده از الفاظ مشترک (مشترک لفظی، استعاره، مجاز و کنایه) بدون قرینه وافی در مورد معنای مورد نظر.

و. به‌کارگیری الفاظ پیچیده و مهجور؛ مانند تعریف جسم به «اُسطُقُسّی دارای ابعاد سه گانه».

۳. تعریف باید با معرَّف، مغایرت مفهومی داشته باشد. در تعریف نباید اختلاف معرَّف و معرِّف، تنها تفاوت لفظی باشد و از نظر مفهوم، عین یکدیگر باشند. مثلاً اگر در تعریف انسان بگوییم: «بشر است» این تعریف حقیقی نیست، بلکه صرفاً تعریفی لفظی و لغوی است که مربوط به «علم لغت» می‌باشد.[1]

۴. تعریف باید دوری نباشد. تعریف دوری عبارت است از تعریفی که در آن اولاً: معرِّف، خود، احتیاج به تعریف دارد و ثانیاً: در تعریف معرّف از معرَّف استفاده می‌شود. دور به دو صورت قابل تصوّر است؛ صریح و بدون واسطه (دور مصرَّح)؛ غیر صریح و با واسطه (دور مضمر). مثلاً اگر در تعریف «جسم» گفته شود: «جوهری که دارای ابعاد سه‌گانه است» و ابعاد سه‌گانه را به امتداد جوهر جسمانی تعریف کنند. تعریف، دوری

۱. چنانچه در تعریفی «جامع و مانع بودن» و نیز «روشن‌تر بودن معرِّف از معرَّف» رعایت شود لاجرم قانون سوم و چهارم ضوابط منطقی تعریف تأمین خواهد شد. بنابراین ذکر قاعدهٔ «لزوم تغایر مفهومی معرِّف با معرَّف» و همچنین قانون «لزوم دوری نبودن تعریف» در فرض رعایت دو شرط مذکور تنها جنبه آموزشی و تأکیدی دارد.

خواهد بود؛ یعنی فهم حقیقت جسم بر فهم حقیقت ابعاد سه‌گانه توقف دارد و فهم ابعاد سه‌گانه بر فهم معنا و حقیقت جسم توقف دارد. لازمه چنین تعریفی آن است که مفهوم جسم، قبل از معلوم شدن، روشن باشد و البته این امری نادرست است.[1]

محدودیت تعریف

بر خلاف بسیاری از امور که به انحای مختلف می‌توانند تعریف شوند، برخی از امور، همانند موارد ذیل، گاه تعریف حدی یا رسمی را بر نمی‌تابند:

۱. حقایق بسیط: زیرا دارای ماهیت و اجزای مقوّم آن نیستند؛ بنابراین، قابل تعریف حدی نیستند. البته ارائه تعریف به صورت رسم ناقص برای آنها امری ممکن است؛ مانند ذات واجب‌الوجود و اجناس عالی.

۲. دسته‌ای از مفاهیم بدیهی که تعریف آنها ممکن نیست: زیرا تعریف حقیقی آنها موجب دور خواهد بود؛ مانند تعریف مفهوم وحدت به حیثیت انقسام‌ناپذیری و مفهوم کثرت به حیثیت انقسام‌پذیری[2].

چکیده

۱. مقصود اصلی از تعریف، دو هدف اساسی است:

الف. ارائه تصوری واضح و صحیح از معرَّف؛

ب. جدا کردن معرَّف از غیر آن به صورت تام و کامل.

۲. ضوابط منطقی تعریف عبارت است از:

جامع و مانع بودن تعریف؛ روشن‌تر بودن مفهوم معرِّف از معرَّف نزد مخاطب؛ لزوم مغایرت مفهومی معرِّف با معرَّف؛ دوری نبودن تعریف.

---

۱. به چنین دوری «دور غیر معی» گفته می‌شود. دور دیگری نیز قابل تصور است که به آن «دور معی» یا «دور لبنی» می‌گویند که نه تنها محال نیست بلکه واقع نیز می‌شود. مانند توقف فهم دو امر متضایف «بالا» و «پایین» بر یکدیگر.
۲. البته دسته‌ای از تصوّرات بدیهی وجود دارد که هر چند نیاز به تعریف ندارد امّا قابلیت و امکان آن را دارد؛ مانند: «سفید رنگی است که از ترکیب هفت نور تشکیل شده است».

پرسش ها

۱. مقصود از این جمله: «قواعد منطقی، صرفاً جنبه صوری دارند»چیست؟

۲. چرا باید تعریف دوری نباشد؟

۳. چرا باید نسبت معرِّف و معرَّف، مساوی باشد؟

۴. برخی از عوامل ابهام در یک تعریف را توضیح دهید؟

۵. چرا باید معرِّف، مغایرت مفهومی با معرَّف داشته باشد؟

*** هم اندیشی**

۱. چرا با رعایت دو ضابطه «جامع و مانع بودن تعریف» و «روشنتر بودن مفهوم معرف از معرف» سایر ضوابط منطقی تعریف تامین می‌شود؟

۲. اقسام دور کدام است؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۳. چرا دور محال است؟

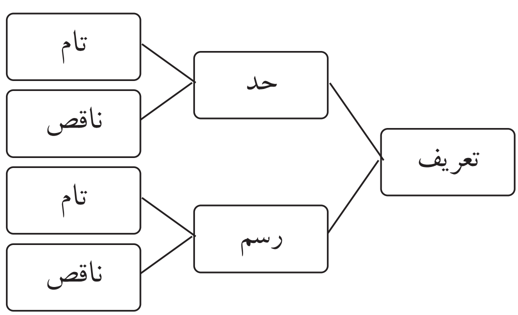
درس شانزدهم

کلیات خمس

پس از آشنایی با ضوابط منطقی تعریف نوبت طرح این سوال است که چگونه می‌توان به تعریفی دست یافت که همه قواعد تعریف در آن رعایت شده باشد؟ منطق‌دانان برای پاسخ به این سوال ابتدا دستگاهی را به‌عنوان الگوی تعریف درست معرفی می‌کنند که فهم آن و نیز راه رسیدن به آن مبتنی بر مقدماتی است که «کلیات خمس» نامیده می‌شود. در این درس ضمن آشنایی اجمالی با دستگاه منطقی تعریف با کلید فهم آن یعنی کلیات خمس آشنا می‌شویم.

مقدمه

از نظر منطقی، تعریفی درست است که همه قواعد تعریف در آن رعایت شده باشد. این ضوابط هنگامی تحقق خواهد یافت که تعریف در یکی از قالب‌های دستگاه زیر ارائه شود.



تعریـف بـه حدّ، اساسی‌ترین نـوع تعریـف اسـت و غـرض از آن، بیـان حقیقـت شـیئ اسـت. در تعریف بـه رسـم، غـرض اصلـی، متمایـز ساختن شـیئ از سایر اشیا اسـت. حـد و رسـم به‌لحـاظ کمال تصور و نحوه شـناختی کـه در ذهـن ایجاد می‌کننـد، هر یک بـه تـام و ناقـص تقسـیم می‌شـوند. بنابرایـن، اقسـام تعریـف، عبـارت اسـت از:

۱. حد تام، ۲. حد ناقص، ۳. رسم تام، ۴. رسم ناقص.

بـرای رسیدن بـه هـر یک از صورت‌هـای تعریف (حـد تـام، حـد ناقـص، رسـم تـام و رسـم ناقـص)، رعایـت دسـتورالعملی خـاصّ لازم اسـت کـه بـدون به‌کارگیـری آن، ارائـه هـر گونـه تعریـف حدّی یـا رسـمی، ممکـن نخواهـد بـود.

منطق‌دانـان، پیـش از ارائـه دسـتورالعمل یـاد شـده، مبحثـی را بـه نـام «کلّیـات خمـس»[۱] طـرح کرده‌انـد کـه بـدون آگاهـی کامـل از آن، دسـت‌یابی بـه الگـوی منطقـی تعریـف میسـور نخواهـد بـود.

کلّیات خمس

همان‌طـور کـه دانسـتیم، بـرای تعریـف، لاجـرم بایـد از مفاهیـم کلّـی موجـود در ذهـن، بهـره جسـت.

هـر مفهـوم کلّـی، در مقام تعریفِ یـک تصـور مجهـول بـه منظـور تبدیـل آن بـه یـک تصـور معلـوم، هنگامـی کـه نسـبت بـه افـراد و مصادیـق آن ملاحظـه می‌شـود، یـا وصفـی اسـت بیـرون از حقیقـت فـرد و یـا بیـرون از حقیقـت آن فـرد نیسـت، به‌گونـه‌ای کـه یـا تمـام حقیقـت افـراد خـود و یـا جـزء حقیقـت آنهـا اسـت. در صـورت نخسـت، کلّـی عرضـی و در صـورت دوم، کلّـی ذاتـی اسـت.

کلّی ذاتی و کلّی عرضی

کلّـی ذاتـی، کلّـی اسـت کـه از «حقیقـت» افـراد و مصادیـق خـود بیـرون نباشـد. کلّـی عرضـی، کلّـی اسـت کـه خـارج از «حقیقـت» افـراد و مصادیـق خـود باشـد. در ایـن تعریـف،

۱. ایـن مبحـث چنـد قـرن پـس از ارسطو توسـط «فرفوریـوس» تألیـف شـد. وی ایـن بحـث را مقدمـه بـاب مقـولات قـرار داد و بـه همیـن جهـت نـام «ایسـاغوجی» را کـه در زبـان یونانـی بـه معنـای مقدمـه و مدخـل اسـت، بـرای آن انتخـاب کـرد. البتـه پـس از فرفوریـوس، ایـن بحـث نیـز هماننـد بسـیاری دیگـر از مباحـث منطقـی، بـه دسـت منطق‌دانـان بعـدی، تنقیـح و تهذیـب شـد.

اصطلاح «حقیقت» به‌کار رفته است که آشنایی با آن در فهم ذاتی و عرضی حائز اهمیت است. وقتی سؤال شود، «آیا در این باغ، میوه هست؟» سؤال از وجود و هستی شده است؛ امّا اگر بپرسند: «میوه این باغ چیست؟» سؤال از چیستی شده است. مثلاً اگر در جواب گفته شود: سیب یا پرتقال و... ، چیستی، حقیقت یا ماهیت میوه باغ را بیان کرده‌اند. پس حقیقت و ماهیت عبارت است از: مفهومی که در جواب «چیست؟» یا «ماهو؟» می‌آید. با توجه به توضیحی که گذشت، روشن می‌شود در کلّی ذاتی، همواره ماهیت افراد بدان قائم و وابسته است؛ مانند کلّی انسان، حیوان و ناطق، نسبت به علی که مصداق و فرد آن است؛ امّا در کلّی عرضی، ماهیت افراد بدان قائم و وابسته نیست؛ مانند کلّی راه رونده و شاعر نسبت به علی که مصداق و فرد آن است.

تمییز کلّی ذاتی از کلّی عرضی در شناخت کلّیات خمس و روش درست تعریف، ضروری است؛ زیرا دانشمندان می‌کوشند امور را حتی‌المقدور با ذاتیات آنها تعریف کنند نه عرضیّات.

تمایز کلّی ذاتی از کلّی عرضی: منطق‌دانان برای تمایز کلّی ذاتی از کلّی عرضی، ملاک‌های مختلفی را ذکر کرده‌اند که دقیق‌ترین آنها در مقام تصور، ملاک زیر است: کلّی ذاتی به‌لحاظ معرفتی و عقلانی مقدم بر حقیقت شیئ است؛ در صورتی که امر عرضی، مؤخر از آن است. مثلاً تصور حیوانیت مقدم بر تصور انسانیت است. به عبارت دیگر، ما انسان را گونه‌ای از حیوان می‌دانیم. پس حیوان بودن او پیش از انسانیت او لحاظ می‌شود. در حالی که «شاعر بودن» یا «خندان بودن» انسان، پس از تصور انسان در ذهن حاصل می‌شود. برای روشن‌تر شدن ملاک ارائه شده، به یک مثال دیگر توجه کنید:

هنگام تصور «چهارده» لزوماً «عدد» بودن (ذاتی چهارده) را قبلاً تصور می‌کنیم (عدد چهارده)؛ ولی پس از تصور «چهارده» است که «زوج» بودن آن را به‌عنوان امری عرضی تصور می‌کنیم. پس تصور ذاتی، همواره پیش از تصور خود شیئ است، در حالی که تصور امر عرضی، پیش‌تر از تصور شیئ ممکن نیست.

بدیهی است برای حکم درباره ذاتی یا عرضی بودن یک کلّی برای افراد و مصادیق

خود، نخست باید بدانیم که حقیقت و ماهیّت آن افراد چیست؛ امّا اگر حقیقت فردی که کلّی برآن صدق می‌کند برای ما ناشناخته باشد، قضاوت درباره ذاتی یا عرضی بودن کلّی مورد بحث، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا نمی‌توان کلّی را با حقیقت مجهول یک مصداق سنجید.

اقسام کلّی ذاتی و کلّی عرضی

کلّی در مقابل حقیقت افراد خود، یا خارج از حقیقت آنها است (کلّی عرضی) و یا خارج از حقیقت آنها نیست (کلّی ذاتی). آنچه خارج از حقیقت شیئ است، یا متعلق و منحصر به یک حقیقت است (عرضی خاص یا خاصه) و یا متعلق و منحصر به یک حقیقت نیست (عرضی عام).

امّا آنچه خارج از حقیقت شیئ نیست، یا تمام حقیقت آن است (نوع) و یا جزء حقیقت آن است؛ در این صورت یا بین تمام افرادی که حقیقت یکسانی ندارند، مشترک است (جنس) و یا به افرادی که حقیقت یکسانی دارند، مختص است (فصل).

بنابر آنچه گذشت، اقسام مفهوم کلّی پنج قسم است که به صورت زیر تعریف می‌شود:

۱. نوع

نوع، کلّیِ بیانگر تمام ذات یا حقیقت شیئ است. برای مثال وقتی می‌گوییم: «این شیئ طلا است» یا «آن حیوان اسب است»، طلا، تمام حقیقت شیئ نخست و اسب، تمام حقیقت شیئ دوم را بیان می‌کند. پس هر یک از این دو کلّی، «نوع» خواهند بود.

تعریف کاربردی نوع: کلّی است که در پاسخ به سؤال از چیستی افراد «متحد الحقیقه» ذکر می‌شود. بر اساس این تعریف، هرگاه از چیستی (ماهیت) افرادی که حقیقت آنها یکی است، پرسیده شود، پاسخ آن، نوع خواهد بود. مثلاً اگر سؤال شود: «علی، حسن و حسین چیستند؟» باید گفت: «انسان». بنابراین، کلّی انسان، نوع شمرده می‌شود.

۲. جنس

جنس، کلّی است که بیانگر بخشی از حقیقت شیئ و اعم از آن است. مانند مفهوم

کلّی حیوان نسبت به انسان و شتر.

تعریف کاربردی جنس: کلّی است که در پاسخ از چیستی افراد «مختلف الحقیقه» ذکر می‌شود. مثلاً اگر از چیستی (ماهیت) مجموعه‌ای که شامل چوپان، گله گوسفند و سگ است، سؤال شود، چون افراد مورد سؤال، دارای حقایق مختلف و متفاوت‌اند، پاسخ واحدی که بیان کننده حقیقت کامل همه این افراد باشد، وجود نخواهد داشت. پس، پاسخ متناسب به ناچار فقط بخشی از چیستی، یعنی حقیقت مشترک آنها را بیان می‌کند. در پاسخ به این سؤال باید کلّی «حیوان» را که جنس و بیان کننده حقیقت مشترک آنها است، ذکر کرد.

۳. فصل

فصل، کلّی ذاتی است که یک نوع را از سایر انواع داخل در یک جنس، متمایز می‌کند؛ مانند ناطق که در جنس حیوان موجب تمییز انسان از سایر انواع حیوان است.

تعریف کاربردی فصل: کلّی است که ممیّز ذاتی شیئ و مساوی با آن است. اگر چه خود به تنهایی در پاسخ از چیستی واقع نمی‌شود، امّا هنگامی که شخص، علم به جنس دارد و به دنبال جزء مختص به ماهیت می‌آید، در طریق پاسخ آن واقع می‌شود؛ مانند «ناطق» که در طریق سؤال از چیستی انسان و در کنار جنس می‌آید: حیوان ناطق.

۴. عرضی خاص (خاصه)

عرضی خاص، کلّی که خارج از حقیقت شیء و در عین حال مختص به آن است؛ مانند ضاحک نسبت به انسان.

تعریف کاربردی عرضی خاص: کلّی است که اختصاص به نوع یا جنس دارد و نسبت به آن، یا مساوی است (خاصه شامله) و یا اخص؛ مانند ضاحک و شاعر نسبت به انسان.

بنابراین، اگر درباره امتیازی از امتیازات عرضی انسان پرسیده شود، در پاسخ آن از اعراض خاصه استفاده می‌شود. چنین پرسشی غالباً هنگامی است که سؤال کننده، نوعی آشنایی کلّی و قبلی در مورد انسان دارد. مثلاً می‌داند «انسان، حیوان است»،

امّا چـون دسـت او از شـناخت فصـل آن کوتـاه اسـت، عـلاوه بـر دانسـتن جنـس، می‌خواهـد بدانـد انسـان در بیـن حیوانـات دیگـر چـه صفـت عرضـی مخصـوص بـه خـود دارد؟ در پاسـخ پرسـش‌هایی از ایـن دسـت، گفتـه می‌شـود: ضاحـک، شـاعر و... .

۵. عرضی عام

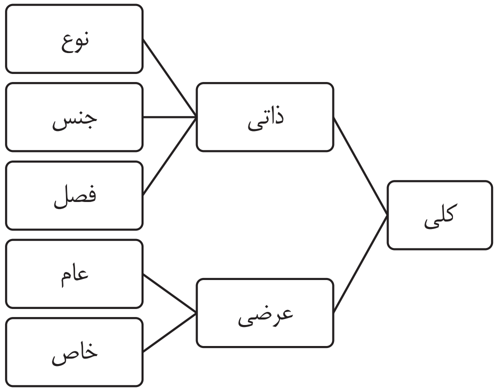
عرضی عام، کلّی است که خارج از حقیقت شیئ و در عین حال مختص به افراد آن نیست؛ مانند راه رونده نسبت به انسان.

تعریـف کاربـردی عرضـی عـام: هـرگاه از عـوارض مشـترک چنـد فـرد یـا چنـد نـوع کـه دارای حقایـق مختلـف و متفاوت‌انـد، سـؤال شـود در پاسـخ آن عرضـی ذکـر میشـود. مثـلاً اگر پرسیده شود: «صفت عرضی مشترک بین انسان و اسب چیست؟»، در پاسخ آن، «راه رونـده»، کـه عرضـی عـام اسـت، ذکـر می‌شـود.

چکیده

۱. حقیقـت و ماهیـت، عبـارت اسـت از مفهومـی کـه در جـواب «چیسـت؟» یـا «ماهـو؟» می‌آیـد.

۲. کلی در مقایسه با حقیقت یک شیئ، دارای تقسیمات زیر است:



۳. کلّی ذاتی عبارت است از آنچه که خارج از حقیقت افراد و مصادیق خود نباشد و کلّی عرضی عبارت است از آنچه که خارج از حقیقت افراد و مصادیق خود باشد.

۴. فرق اساسی بین ذاتی و عرضی این است که ذاتی در تعقل و تصور، مقدم بر ذات است، امّا عرضی در مقام تعقل و تصور ذهنی، متأخر از ذات معروض است.

پرسش ها

۱. چرا منطق درباره مفاهیم کلّی بحث می‌کند؟

۲. کلّی ذاتی و کلّی عرضی را با ذکر مثال تعریف کنید؟

۳. ملاک تمایز کلّی ذاتی از کلّی عرضی را توضیح دهید؟

۴. کلّیات خمس را با ذکر مثال تعریف کنید.

۵. هر یک از کلّیات خمس در پاسخ به چه سؤالی می‌تواند واقع شود؟

*** هم اندیشی**

۱. چرا نمی‌توان گفت «تعریف رسمی تعریف به غیر ذاتیات است»؟

۲. اینکه گاه به «عرضی عام»، عرض عام و به «عرضی خاص»، عرض خاص گفته شود درست است ؟

۳. آیا تمییز کلی ذاتی و کلی عرضی اشیاء به عهده منطق است ؟ چرا؟

۴. آیا یک مفهوم میتواند هم عرضی باشد و هم ذاتی؟

۵. آیا یک مفهوم میتواند هم عرضی عام باشد و هم عرضی خاص؟

۶. چرا و چگونه بحث «کلیات خمس» به‌عنوان «مدخل» بحث تعریف شناخته می‌شود؟

۷. آیا میتوان برای تعریف مفاهیم اعتباری مثل ملکیت ، زوجیت و....جنس و فصل بیان کرد؟

درس هفدهم

سلسله کلیات

در درس پانزدهم با ضوابط منطقی تعریف، آشنا شدیم. امّا همانطور که در ابتدای درس قبل بیان شد صرف آگاهی از این قواعد، ما را در دست‌یابی به تعریف درست، موفق نخواهد کرد و داشتن الگوی عینی برای تحقق آن ضوابط نیز، امری ضروری است.

منطق‌دانان با اشراف کامل بر این مهم، دستگاهی را به‌عنوان الگوی تعریف، ارائه کرده‌اند که فهم آن متوقف بر آگاهی از مبحث کلّیات خمس است. در این درس در ادامه بحث از کلیات خمس و در جهت تکمیل آن با «سلسله ترتب کلیات» آشنا خواهیم شد.

سلسله ترتب کلّیات

پیش‌تر[1] دانستیم، بحث‌های مربوط به کلّی، مجموعه مطالبی است که در مقدمه بحث تعریف طرح می‌شود. در این درس با مراتب و اقسامی که هر یک از کلّیات پنج‌گانه دارند، آشنا می‌شویم تا در دست‌یابی به الگوی منطقی تعریف و فهم آن، دچار مشکل نشویم.

وقتی چند کلّی را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، ملاحظه می‌شود میزان شمول آنها نسبت به افراد، تفاوت دارد؛ بعضی از آنها نسبت به بعض دیگر از وسعت و شمول بیشتری برخوردارند. مثلاً حیوان از انسان، جسم از جسم نامی و جوهر از جسم، به اعتبار فراگیری مصادیق وسیع‌تر است.

۱ . ر.ک: درس شانزدهم.

بنابراین، کلّیات را می‌توان به اعتبار میزان شمول آنها به‌گونه‌ای مرتب ساخت که هر کلّی نسبت به کلّی قبلی، از وسعت مصداقی بیشتری برخوردار باشد. به مجموعه کلّی‌های زیر توجه کنید:

جوهر، جسم، جسم نامی، حیوان، انسان.

سلسله مفاهیم فوق را به دو صورت می‌توان لحاظ کرد: یکی سیر صعودی، که از محدودترین کلّی شروع شود و به عام‌ترین آنها خاتمه یابد و دیگری سیر نزولی که از عام‌ترین کلّی آغاز شود و به محدودترین آن بینجامد. ترتیب نخست، سلسله اجناس و ترتیب دوم، سلسله انواع را به وجود خواهد آورد.

سلسله مراتب اجناس

اگر مجموعه‌ای از کلّیات را براساس جنس آنها مرتب کنیم به نحوی که سلسله‌ای را تشکیل دهند تا از شمول کمتر به سوی وسعت بیشتری، پیش رود، به این سلسله، «سلسله اجناس» گفته می‌شود. در سلسله اجناس، به وسیع‌ترین جنس که در پایان سلسله تصاعدی قرار می‌گیرد و تحت جنسی دیگر مندرج نیست «جنس‌الاجناس» یا «جنس عالی» و به محدودترین جنس که در آغاز مجموعه واقع شده است «جنس سافل» می‌گویند. اجناسی که بین جنس عالی و جنس سافل قرار دارند، «جنس متوسط» نامیده می‌شود.

بنابراین، در مجموعه مفاهیم «انسان > حیوان > جسم نامی > جسم > جوهر»، حیوان، جنس سافل؛ جوهر، جنس الاجناس یا جنس عالی؛ جسم و جسم نامی، جنس متوسط خواهند بود.

منطقی، جنس را به اعتباری به قریب و بعید تقسیم می‌کند؛ زیرا برای هر یک از انواع سلسله، دو قسم جنس، می‌توان تصور کرد:

نخست، جنسی که بلافاصله بعد از یک کلّی مفروض قرار دارد و به آن «جنس قریب» گفته می‌شود؛ مانند حیوان، که بلافاصله در فوق کلّی انسان قرار دارد.

دوم، جنسی که با یک یا چند واسطه در فوق کلّی دیگر واقع شده است و به آن

«جنس بعید» گفته می‌شود؛ مانند جسم نامی نسبت به انسان. با توجه به آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که جوهر برای جسم، جنس قریب و در همان حال برای جسم نامی، جنس بعید است.

سلسله مراتب انواع

قبل از بیان سلسله انواع، ابتدا باید دانست که نوع در منطق به دو معنا به‌کار می‌رود:

الف. نوع حقیقی، که مراد همان معنایی است که در تعریف کلّیات خمس[1] گذشت.

ب. نوع اضافی، که مراد از آن هر کلّی ذاتی است که تحت جنسی مندرج باشد. پس در این سلسله «انسان < حیوان < جسم نامی < جسم < جوهر»، مفاهیم انسان، حیوان، جسم نامی و جسم، «نوع اضافی» نامیده می‌شود.

با توجه به تعریف فوق، دو نکته به دست می‌آید:

۱. نوع حقیقی نیز می‌تواند در مقایسه با جنس بالاتر، نوع اضافی خوانده شود.

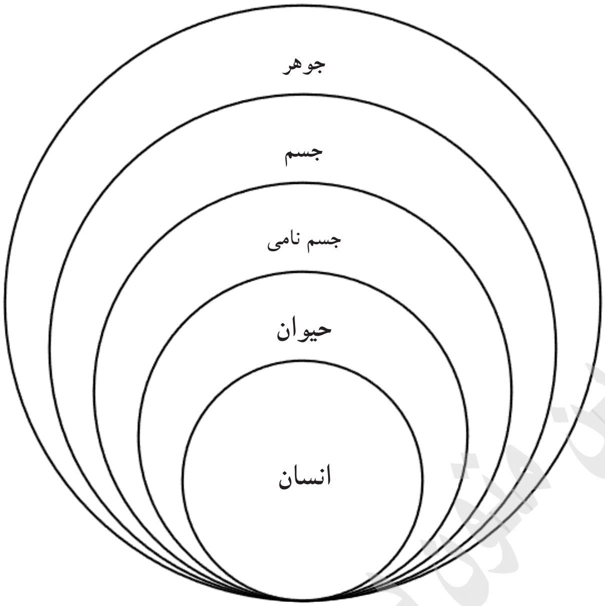
از آنجا که گاهی نوع، مفرد است؛ مانند نقطه[2]، پس نسبت نوع حقیقی و نوع اضافی، عموم و خصوص من وجه است.

۲. وسیع‌ترین مفهوم در یک سلسله هرگز متّصف به نوع اضافی نخواهد شد. اگر مجموعه مفاهیم کلّی را در یک سلسله قرار دهیم به نحوی که عام‌ترین آن در صدر و خاص‌ترین آن در ذیل سلسله قرار گیرد، به محدودترین نوع، «نوع‌الانواع» یا «نوع سافل»، به عام‌ترین نوع، «نوع عالی» و به انواعی که بین این دو قرار می‌گیرند «نوع متوسط» می‌گویند. بنابراین، در سلسله مفاهیمی که ذکر شد، جسم، نوع عالی؛ انسان، نوع سافل یا نوع‌الانواع و جسم نامی و حیوان، نوع متوسط خوانده می‌شود.

---

۱. ر.ک: درس هشتم.

۲. منظور از نقطه چیزی است که نه طول دارد نه عرض و نه ارتفاع. با این تعریف به خوبی روشن است، که نقطه مندرج در هیچ مفهوم دیگری نیست.



نمودار سلسله اجناس و انواع

نکته شایان دقت این است که هر چند گفتیم پایین‌تر از نوع حقیقی یا نوع سافل یا نوع‌الانواع، نوع دیگری وجود ندارد، امّا ممکن است پایین‌تر از آن، مفاهیمی کلّی قرار گیرد که اصطلاحاً به آن، «صنف» می‌گویند. مثلاً «دانش‌پژوه» مفهومی کلّی است که تحت نوع حقیقی انسان قرار گرفته و به آن صنف گفته می‌شود. بنابراین، هر کلّی عرضی اخص یا هر ذاتی مقید به عرضی اخص، چه آن ذاتی، نوع باشد یا جنس، صنف نامیده می‌شود؛ مانند ایرانی، مسلمان، خیاط، حیوان خزنده و جسم سیال.

چکیده

۱. به بالاترین جنس که تحت جنس دیگری مندرج نیست، «جنس‌الاجناس» و به محدودترین جنس که در آغاز سلسله اجناس واقع شده است، «جنس سافل» و به

اجناس بین آن دو «جنس متوسط» گفته می‌شود.

۲. جنسی که بلافاصله بعد از یک کلّی مفروض قرار دارد، «جنس قریب» و جنسی که با یک یا چند واسطه در فوق کلّی دیگر قرار می‌گیرد، «جنس بعید» نام دارد.

۳. نوع در منطق به دو معنا به‌کار می‌رود:

الف. نوع حقیقی؛ ب. نوع اضافی

۴. نسبت نوع حقیقی و نوع اضافی، عموم و خصوص من وجه است.

۵. محدودترین نوع در سلسله انواع، نوع سافل یا نوع‌الانواع، عام‌ترین نوع، نوع عالی و انواع بین این دو، نوع متوسط نامیده می‌شوند.

۶. هر کلّی عرضی اخص یا هر ذاتی مقید به عرضی اخص، «صنف» نامیده می‌شود.

پرسش ها

۱. در سلسله اجناس و انواع، ترتّب کلّیات به چه اعتباری است؟

۲. جنس عالی، سافل و متوسط را با توجه به سلسله مراتب اجناس تعریف کنید.

۳. نوع عالی، سافل، متوسط، اضافی و نیز صنف را با توجه به سلسله مراتب انواع تعریف کنید.

۴. مقصود منطقی از جنس قریب و بعید و نیز فصل قریب و بعید چیست؟

*** هم اندیشی**

۱. شناخت سلسله اجناس، سلسله انواع مفید چه فایده منطقی است؟

۲. آیا می‌توانید چند مثال برای سلسله اجناس و سلسله انواع ذکر کنید؟

۳. در مقدمه درس چنین آمده است: «از جمله مطالبی که در فراگیری این بحث لازم است، آشنایی با سلسله ترتب کلیات و اقسام آن است» منظور دقیق از این بحث چیست؟

درس هجدهم

اقسام فصل و عرضی

دانستیم روش درست تعریف در گرو رعایت ضوابط خاصی است. تحقق این قواعد را در دستگاهی می‌توان یافت که در درس آینده با آن آشنا خواهیم شد.

برای فهم دستگاه منطقی تعریف فراگیری اموری به‌عنوان مقدمه لازم است که یکی از آنها آشنایی با اقسام کلیات ذاتی و عرضی می‌باشد. در درس قبل با برخی از اقسام کلیات، آشنا شدیم، در ادامه با اقسام فصل و نیز سایر تقسیمات عرضی آشنا خواهیم شد.

اقسام فصل

چنان‌که قبلاً ملاحظه کردیم، فصل از اقسام کلّی ذاتی است که یک نوع را از سایر انواع جدا می‌کند. این ممیّز ذاتی بر دو گونه است:

الف. فصل قریب: موجب تمایز نوع از انواع مشارک در جنس قریب می‌شود؛ مانند ناطق نسبت به انسان.

ب. فصل بعید: نوع را از انواع مشارک در جنس بعید، جدا می‌کند؛ مانند حسّاس نسبت به انسان.

توضیح اینکه جسم نامی (رشد کننده) برای انسان، جنس بعید است. در این جنس، انواع دیگری از قبیل اسب و درخت با انسان شرکت دارند. حسّاس، موجب امتیاز انسان از درخت و سایر اجسام غیر حساس می‌شود، پس حساس برای انسان، فصل بعید است.

نسبت فصل با جنس و نوع

فصل، نسبتی با جنس و نسبتی با نوع دارد. منطق‌دانان برای بیان این نسبت، عبارت مشهوری دارند: «فصل مقوّم نوع و مقسّم جنس است». در توضیح این جمله باید گفت: از آنجا که جنس و فصل، تشکیل‌دهنده نوع‌اند، بدیهی است که اگر فصل وجود نداشته باشد، نوع هم نمی‌تواند تحقق یابد. از این رو، می‌گویند: «فصل مقوّم نوع است»؛ یعنی چون کلّی فصل به کلّی جنس افزوده شود، کلّی نوع قوام پیدا می‌کند. از طرفی دیگر، فصل موجب می‌شود جنس به چند نوع تقسیم شود. مثلاً ناطق، حیوان را به «حیوان ناطق» و «حیوان غیرناطق» تقسیم می‌کند. پس «فصل مقسّم جنس است».

تقسیماتی دیگر برای کلّی عرضی

برخی از منطق‌دانان، تقسیمات دیگری را نیز برای مفهوم عرضی ارائه کرده‌اند که آگاهی از آنها فواید ارزشمندی دارد.

عرضی بر دو قسم است: عرضی لازم و عرضی مفارق.

۱. عرضی لازم

عرضی لازم، عرضی است که انفکاک آن از موضوع خود به حکم عقل محال است؛ مانند وصف «فرد» برای عدد سه و «زوج» برای عدد چهار.

اقسام عرضی لازم

عرضی لازم به دو قسم «بیّن و غیربیّن» تقسیم می‌شود:

الف. عرضی بیّن

۱. بیّن به معنای اخص: لازمی است که تصوّر ملزوم، بدون نیاز به وساطت امر دیگری، تصور آن را در پی دارد؛ مانند زوجیت برای عدد چهار.

۲. بیّن به معنای اعم: لازمی است که تصور آن، همراه با تصور ملزوم و تصور نسبت میان آن دو، جزم به ملازمه را به دنبال می‌آورد. مثلاً دو، نصف چهار و یا ربع هشت

است. شما گاهی عدد دو را تصور می‌کنید، ولی از اینکه آن عدد نصف عدد چهار و یا ربع عدد هشت است غفلت می‌ورزید. امّا اگر مثلاً همراه با عدد دو، عدد هشت و نسبت میان آنها را نیز تصور کنید، تصدیق و جزم خواهید کرد که دو، ربع هشت است و همچنین اگر همراه با عدد دو، عدد چهار و نسبت میان آنها را تصور کنید، یقین خواهید کرد که دو، نصف چهار است. به‌طور کلّی نسبت میان اعداد از این دست است.

سبب آنکه این قسم را «بیّن اعم» نامیده‌اند آن است که هم شامل مواردی می‌شود که تصور ملزوم، به خودی خود تصور لازم را به دنبال می‌آورد و ذهن را به آن منتقل می‌کند و هم شامل مواردی می‌شود که تصور ملزوم به تنهایی برای تصور لازم کفایت نمی کند، که در این صورت برای حکم به ملازمه میان آن دو، باید علاوه بر ملزوم، لازم و نسبت حکمی نیز تصور شود. تصور ملزوم، تنها در صورتی برای تصور لازم کفایت می‌کند که ذهن با ملازمه میان آن دو مأنوس باشد به‌گونه‌ای که هر یک از متلازمان، دیگری را تداعی کند؛ یعنی هرگاه یکی از آن دو به ذهن آمد، دیگری نیز به دنبال آن به ذهن بیاید. اگر چنین باشد، ملازمه ذهنی میان آن دو برقرار خواهد بود.

ب. عرضی غیر بیّن

لازمی است که در برابر بیّن قرار دارد، یعنی به‌گونه‌ای است که تصور لازم و ملزوم و نسبت میان آن دو، برای جزم و یقین به ملازمه، کفایت نمی‌کند، بلکه برای اثبات ملازمه، نیاز به اقامه دلیل است؛ مانند حکم به اینکه: مجموع زاویه‌های داخلی مثلث برابر با دو زاویه قائمه است. یقین به این ملازمه، نیازمند دلیل هندسی است و با صرف تصور زاویه‌های مثلث و تصور دو زاویه قائمه و نسبت میان آن دو حاصل نمی‌شود.

به‌طور خلاصه، «بیّن» چیزی را گویند که لازم بودن آن بدیهی است و «غیربیّن» چیزی است که لازم بودن آن نظری می‌باشد.

۲. عرضی مفارق

عرضی که به حکم عقل، انفکاکش از موضوع خود ممکن است؛ مانند اوضاعی که از افعال و حالات انسان، مشتق می‌شود. مثل ایستاده، نشسته، خوابیده، سالم و بیمار.

عرضی مفارق ممکن است در خارج همیشه همراه با موضوع خود باشد و هرگز از آن جدا نشود؛ مانند آبی بودن چشم که هرگز از چشم آبی‌رنگ زایل نمی شود؛ امّا با این همه، عرضی مفارق به شمار می‌رود، زیرا ممکن است روزی با ابزار خاصی بتوان رنگ چشم را عوض کرد و چنین چیزی عقلاً محال نیست، و اگر چنین شود چشم، هم‌چنان چشم خواهد بود.

اما در عرضی لازم، اگر هم بر فرض بتوان - مثلاً - «فرد» بودن را از عدد سه جدا کرد، دیگر عدد سه، عدد سه نخواهد بود. مقصود از «محال بودن انفکاک از موضوع به حکم عقل» در عرضی لازم، همین است.

اقسام عرضی مفارق

الف. دایم: عرضی که در خارج همیشه همراه با موضوع است، اما انفکاک آن از موضوع عقلاً جایز است؛ مانند حرکت برای زمین و آبی بودن برای چشم.

ب. سریع‌الزوال: عرضی که به سرعت از موضوع خود زایل می‌شود؛ مانند سرخی چهره انسان شرمسار و زردی سیمای انسان هراسناک.

ج. بطیىء الزوال: آنچه به کندی زایل می‌شود؛ مانند زوال جهل از انسان.

چکیده

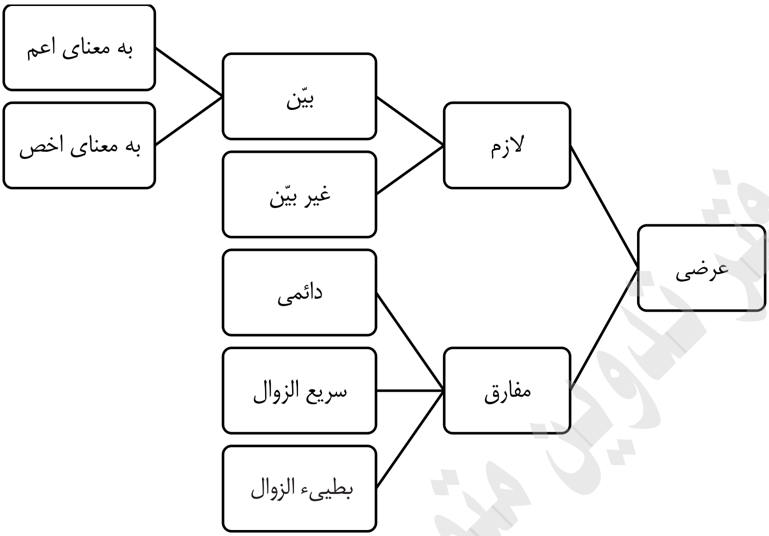
۱. فصل بر دو گونه است:

الف. فصل قریب، که موجب امتیاز نوع از انواع مشارک در جنس قریب می‌شود.

ب. فصل بعید، که نوع را از انواع مشارک در جنس بعید جدا می‌کند.

۲. فصل، مقوّم نوع و مقسّم جنس است.

۳. تقسیمات عرضی:



پرسش ها

۱. مقصود منطقی از فصل قریب و بعید چیست؟

۲. جمله «فصل، مقوّم نوع و مقسّم جنس است» را با ذکر مثال توضیح دهید.

۳. اقسام عرضی لازم و مفارق را با ذکر مثال تعریف کنید.

*** هم اندیشی**

۱. آگاهی از تقسیم عرضی به لازم و مفارق و نیز به بین و غیر بین مفید چه فایده منطقی است؟

۲. شناخت فصل قریب و بعید چه فایده منطقی دربر دارد؟

۳. آیا می‌توانید چند مثال برای فصل بعید و فصل قریب ذکر کنید؟

۴. در مقدمه درس چنین آمده‌است :«از جمله مطالبی که در فراگیری این بحث لازم است، آشنایی با سلسله ترتب کلیات و اقسام آن است» منظور دقیق از این بحث چیست؟

درس نوزدهم

الگوی منطقی تعریف

پس از آشنایی با مطالبی که فراگیری آنها نقشی اساسی در فهم دقیق الگوی منطقی تعریف دارد، اکنون نوبت آن است که با دستگاه تعریف و گونه‌های مختلف آن به‌طور کامل آشنا شویم.

یک حقیقت را می‌توان به صورت‌های مختلف تعریف کرد، چرا که گاهی غرض از تعریف علاوه بر جدا کردن (متمایز کردن شیئ از سایر اشیا)، بیان ذاتیات شیئ است و گاهی هدف از آن تنها جدا کردن و متمایز نمودن شیئ از سایر اشیا است. از آنجا که تعریف باید جامع و مانع باشد، لازم است که همواره در تعریف، فصل یا خاصه شامله به‌کار رود. حال اگر در تعریف، فصل به‌کار رود، «حد»[1] و اگر خاصه به‌کار رود، «رسم»[2] نامیده می‌شود.

حد و رسم هر یک به تام و ناقص تقسیم می‌شوند. بنابراین اقسام تعریف عبارت است از: ۱.حد تام، ۲. حد ناقص، ۳. رسم تام، ۴. رسم ناقص.

حد تام و حد ناقص

به تعریفی که در آن تمام اجزای ذاتی معرَّف بیان شده است، «حد تام» و به تعریفی که در آن برخی از اجزای ذاتی معرَّف بیان شده است، «حد ناقص» می‌گویند. به نظر منطقی، حد تام را به دو طریق می‌توان ارائه کرد:

۱ . از آنجا که تعریف به ذاتیات حد و مرز ذات شیء را تعیین می‌کند، آن را «حد» می‌نامند.

۲ . رسم (ترسیم کردن) به معنای علامت و نشان است و چون رسم، معرَّف را به نشان‌ها و اوصاف عرضی می‌شناساند، بدین سبب «رسم» نامیده می‌شود.

الف. جنس قریب و فصل قریب؛ مانند تعریف انسان به «حیوان ناطق»؛

ب. مجموعه سلسله اجناس (حد تام جنس قریب) همراه با فصل قریب؛ مانند تعریف انسان به «جوهر دارای ابعاد سه‌گانه نامی حساس متحرک بالإرادة ناطق».

باید توجه داشت که ذکر جنس قریب ما را از اجناس بعید و فصل‌های بعید، بی‌نیاز می‌کند و بیان تفصیلی حد تام در جایی مطلوب است که بدان نیازی باشد.

حد ناقص را نیز به دو طریق می‌توان بیان کرد:

الف. فصل قریب؛ مانند تعریف انسان به «ناطق»؛

ب. جنس بعید و فصل قریب؛ مانند تعریف انسان به «جسم ناطق».

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در بیان فوق، تنها به بخشی از ذاتیات انسان اشاره شده است و به همین جهت «حد ناقص» خوانده می‌شود.

از آنچه درباره حد تام و ناقص بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که:

۱. به‌طور کلّی حد، چه تام و چه ناقص، باید مشتمل بر فصل قریب باشد.

۲. حد تام و حد ناقص در مقایسه با محدود (معرَّف) به‌لحاظ مصداق، مساوی‌اند.

۳. حد تام و حد ناقص هر دو در این جهت که محدود را از سایر اشیا ممتاز می‌کنند، مشترکند.

۴. حد تام به دلیل اینکه اولاً، حکایت کننده تمام حقیقت شیئ است و ثانیاً، ممیز ذاتی شیئ را نیز بیان می‌کند، کامل‌ترین تعریف است و به همین جهت حد تام نامیده می‌شود.

رسم تام و ناقص

تعریفی که علاوه بر «عرضی خاص» مشتمل بر «جنس قریب» نیز باشد، «رسم تام»، و تعریفی که مشتمل بر «جنس قریب» نبوده و بیانگر «عرضی خاص» باشد رسم ناقص نامیده می‌شود. رسم ناقص به دو صورت فراهم می‌شود:

الف. خاصه، مانند «ضاحک» در تعریف انسان؛

ب. جنس بعید و خاصه، مانند «جسم ضاحک» در تعریف انسان.

با توجه به آنچه درباره رسم تام و ناقص بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که:

۱. تعریف رسمی، چه تام باشد و چه ناقص، موجب تمایز عرضی شیئ از غیر آن می‌شود.

۲. رسم، چه تام و چه ناقص، اگر چه با معرَّف خود تساوی مفهومی ندارد، ولی از جهت مصداق با آن، نسبت تساوی دارد.

توجه به این نکته شایان اهمیت است که همه اقسام تعریف در متمایز ساختن معرَّف از غیر خود مشترکند.

گونه‌ها و ملحقات رسم ناقص

همان‌طور که بیان شد، تعریف رسمی عبارت است از شناسایی شیئ از طریق اوصاف عرضی، به نحوی که موجب تمایز شیئ تعریف شده از امور دیگر می‌شود و به همین جهت مشتمل بر عرضی خاص است. نیز معلوم شد که رسم ناقص به دو صورت فراهم می‌شود: یکی از طریق ذکر جنس بعید و خاصه و دیگری از راه بیان تنها خاصه.

منطق‌دانان گفته‌اند می‌توان گونه‌ها و ملحقاتی از رسم ناقص را یافت که در آن به ذکر خاصه اکتفا شده است. موارد زیر از مهم‌ترین آنها است:

۱. تعریف به مثال: گاهی تعریف صرفاً به منظور ارائه تصوری از شیئ است؛ هر چند موجب تمایز دقیق ذاتی یا عرضی شیئ از اغیار نشود. این تعریف از نظر منطقی اهمیتی ندارد، ولی از جهت تعلیمی برای تقریب مطلب به ذهن متعلم مبتدی، حائز اهمیت است. چون ذهن انسان می‌تواند به سهولت از ذکر نمونه و مثال به شیئ مورد نظر منتقل شود؛ مانند اینکه گفته شود: «جنس، مثل حیوان و نوع، مانند انسان است». گاهی در این نوع تعریف از طریق «ذکر مصادیق»، ذهن متوجه معرَّف می‌شود. مثلاً در تعریف حیوان گفته شود: مثل انسان، اسب و شتر.

۲. تعریف به اشباه و نظایر: در این تعریف از طریق «تشابه»، ذهن از شبیه به شبیه منتقل می‌شود؛ مانند اینکه گفته شود: «علم مثل نور و جهل مثل ظلمت است».

ازآنجا که در تعریف به مثال و شبیه، مصداق‌ها و وجوه تشابه یاد شده برای معرَّف، به منزله خاصه آن می‌باشند، از این رو، گونه‌ای از رسم ناقص به شمار می‌آیند.

۳. تعریف به متقابل: که در آن به‌وسیله امر مغایر با شیئ، انتقال ذهنی صورت می‌پذیرد. مثلاً گفته شود «موجود مادی، مخالف و متفاوت با موجود مجرّد است».

۴. تعریف به خاصه مرکبه: اگر در تعریفی چند عرضی عام که مجموع آنها اختصاص به معرَّف دارد به‌کار رود، تعریف به خاصه مرکبه است؛ مانند تعریف خفاش به «پرنده زاینده» هر چند در این مثال دو مفهوم «پرنده» و «زاینده» به تنهایی اختصاصی به خفاش ندارد؛ امّا پرنده زاینده، تنها به خفاش اختصاص دارد. فایده این تعریف مانند تعریف به رسم، تمایز شیئ از سایر اشیا است و در علوم تجربی کاربرد بسیاری دارد.

۵. تعریف به تقسیم: گاهی برای تعریف و تمییز معرَّف به جای استفاده از جنس و فصل و...، تنها به ذکر تمام یا برخی از اقسام آن[1] بسنده می‌شود. مثلاً در تعریف انسان به جای آنکه بگوییم «حیوان ناطق»، گفته می‌شود: «انسان موجودی است که یا شاعر است و یا غیر شاعر». به چنین تعریفی اصطلاحاً «تعریف به تقسیم» می‌گویند.[2]

چکیده

۱. غرض از تعریف، گاهی تفکیک و گاهی بیان ذاتیات شیئ است.

۲. از آنجا که تعریف باید جامع و مانع باشد، لازم است که همواره در تعریف، فصل (چنانچه حدّ باشد) یا خاصه شامله (چنانچه رسم باشد) به‌کار رود. حال اگر در تعریف، فصل به‌کار رود «حد» و اگر خاصه به‌کار رود، «رسم» نامیده می‌شود.

۳. اقسام تعریف عبارت است از «حد تام، حد ناقص، رسم تام و رسم ناقص».

۴. «تعریف به مثال»، «تعریف به اَشباه و نظایر آن»، «تعریف به تقابل»، «تعریف به خاصه مرکبه» و «تعریف به تقسیم»، از گونه‌ها و ملحقات رسم ناقص‌اند.

---

۱. شایان توجه است تقسیم به اجزاء، به اعتباری ملحق به حد ناقص است؛ مانند تعریف آب به ماده‌ای که از یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن ترکیب یافته است

۲. تعریف به متقابل، مثال، اشباه و نظائر آن به لحاظ معرفتی از ملحقات رسم ناقص به‌شمار می‌روند و نه از گونه‌های آن. چه اینکه در هیچ کدام از آنها خاصه به معنای دقیق کلمه به‌کار نرفته است.

پرسش ها

۱.اقسام تعریف را با ذکر مثال بیان کنید؟

۲.از آنچه درباره حد تام و حد ناقص گفته شد، چه نتایجی به دست می‌آید؟

۳.از آنچه درباره رسم تام و رسم ناقص گفته شد، چه نتایجی به دست می‌آید؟

۴.گونه‌های رسم ناقص را با ذکر مثال بیان کنید.

۵.حد تام را به چند طریق می‌توان ارائه کرد؟

۶.حد ناقص را به چند صورت می‌توان بیان کرد؟

* هم اندیشی

۱.برای تمییز کل از کلی و جزء از جزئی چه ملاک هایی بیان شده است؟

۲.راه رسیدن به حد و رسم یک شیئ چیست؟

۳.برای تعریف حقایق مادی، کدام قسم از اقسام تعریف کاربردی تر است؟

۴.آیا دستگاه تعریف منطقی (حد و رسم) الگوی کامل و جامعی برا تعریف اشیاء است چرا؟

درس بیستم

تقسیـــــم

دانستیم تقسیم، گونه‌ای از تعریف است و می‌تواند در تعریف یک شیئ نقش داشته باشد. با تقسیم و تحلیل یک تصور مجهول به چند تصور معلوم و ذکر تمام یا برخی از اقسام و اجزای معرَّف، می‌توان به نحوه‌ای از تعریف دست یافت که حاصل آن تمایز شیئ از سایر اشیا است، مشروط بر اینکه شرایط و قواعد منطقی تقسیم در آن رعایت شده باشد.

قواعد تقسیم

۱. فایده داشتن تقسیم: در هر تقسیمی باید ثمره‌ای برای تقسیم کننده وجود داشته باشد، در غیر این صورت، تقسیم، لغو و بیهوده خواهد بود. مثلاً اگر در منطق، اسم را به معرب و مبنی تقسیم کنند، کاری لغو صورت گرفته است، زیرا این تقسیم برای تأمین هدف منطقی بی‌فایده است.

۲. تباین داشتن اقسام: در هر تقسیمی باید اقسام از حیث مصداق با یکدیگر مباین باشند و هیچ یک در دیگری تداخل نداشته باشند. مثلاً اگر حیوان به انسان و اسب و شاعر تقسیم شود، نادرست است، چون شاعر خود یکی از اقسام انسان به شمار می‌رود و از حیث مصداق با آن تباین ندارد.

۳. ملاک واحد داشتن تقسیم: هر تقسیمی باید دارای ملاکی ثابت برای تقسیم و جداسازی اقسام داشته باشد. مثلاً اگر کتاب تقسیم شود به فقه، فلسفه، کهنه، نو، خطی، چاپی و...، این تقسیم نادرست است، چرا که در این تقسیم، ملاک واحدی در

نظر گرفته نشده است.

۴. جامع و مانع بودن تقسیم: تقسیم باید جامع همه اقسام و مانع غیر اقسام باشد. بنابراین اگر کلمه به اسم، حرف، تام و ناقص تقسیم شود، نادرست خواهد بود، زیرا از سویی فعل ذکر نشده و از سوی دیگر، تام و ناقص که از اقسام کلام‌اند، ذکر شده‌اند و از این رو تقسیم مذکور نه جامع است و نه مانع.

در اصطلاح منطقی، به آنچه تقسیم می‌شود «مَقْسم» و هر قسم را در مقایسه با قسم دیگر «قسیم» می‌گویند. مثلاً در تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف، کلمه را «مَقْسم»، اسم و فعل و حرف را نسبت به کلمه «اقسام» و هر یک را در مقایسه با دیگری، قسیم می‌گویند.

انواع تقسیم

تقسیم به دو معنا به‌کار می‌رود:

۱. تقسیم طبیعی: تجزیه یا تقسیم کل به اجزا، مانند تقسیم آب به دو عنصر اکسیژن و هیدروژن.

۲. تقسیم منطقی: تقسیم کلّی به جزئیات[1]، مانند تقسیم مفرد به اسم و فعل و حرف.

اقسام تقسیم منطقی

الف. تنویع: مقصود از تنویع تقسیم جنس به انواع آن است؛ مانند تقسیم جسم به نامی و غیر نامی. در این تقسیم ویژگی‌های اقسام (که هر یک «نوع» نامیده می‌شوند) فصل‌های مقوّم آنها است.

ب. تصنیف: در این تقسیم، مقسم، جنس یا نوع، خصوصیت هر یک از اقسام، عوارض اخصّی است که به مقسم ضمیمه می‌شود؛ مانند تقسیم انسان به مسلمان و غیر مسلمان، تقسیم حیوان به خزنده و پرنده.

ج. تفرید: مراد از تفرید، تقسیم جنس یا نوع یا صنف به افراد آن است. در چنین

---

۱. مقصود از جزئیات، جزئیات اضافی است.

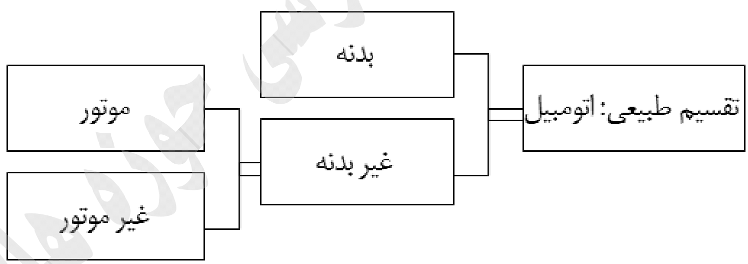
تقسیمی، خصوصیت اقسام (که هر یک فرد نامیده می‌شود) عوارض شخصیه‌ای است که به مصادیق مقسم ضمیمه می‌شود؛ مانند تقسیم انسان به حسن، حسین و...، تقسیم حیوان به این اسب و آن اسب و...، و تقسیم عالم به این عادل و آن فاسق و....

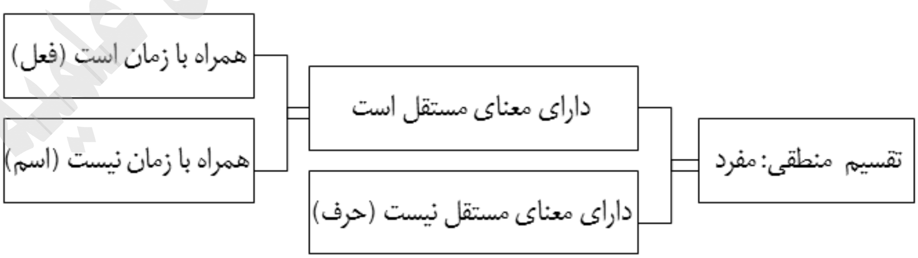
روش‌های تقسیم

برای ارائه هر یک از تقسیم‌های طبیعی و منطقی، دو شیوه وجود دارد:

۱. روش تفصیلی: در این روش در یک مرحله، تمام اقسام ذکر می‌شود؛ مانند تقسیم مفرد به اسم و فعل و حرف و تقسیم آب به اکسیژن و هیدروژن.

۲. روش ثنایی (عقلی): در این روش، هرچند تقسیم می‌تواند دارای مراحل متعدد باشد اما در هر مرحله تنها دو قسم بیشتر نمی‌تواند ذکر شود؛ زیرا این دو قسم همواره باید نقیض یکدیگر باشند؛ مانند تقسیم اتومبیل و مفرد به صورت زیر[1]:





---

۱. شایان توجه است هر یک از تقسیم های طبیعی (تقسیم کل به اجزا) و منطقی (تقسیم کلی به جزیی) می‌تواند به دو روش تفصیلی و ثنایی انجام شود.

چکیده

۱. تقسیم به دو معنا به‌کار می‌رود: تقسیم کل به اجزا (تقسیم طبیعی) و تقسیم کلّی به جزئیات (تقسیم منطقی).

۲. قواعد تقسیم عبارت است از: «فایده‌داشتن تقسیم»، «تباین‌داشتن اقسام»، «ملاک واحد داشتن تقسیم» و «جامع و مانع بودن تقسیم».

۳. برای تقسیم، دو شیوه وجود دارد: روش تفصیلی و روش ثنایی (عقلی).

پرسش ها

۱. چگونه می‌توان در تعریف از تقسیم استفاده کرد؟

۲. قواعد منطقی تقسیم را با ذکر مثال نام ببرید؟

۳. انواع تقسیم و روش‌های آن را با ذکر مثال توضیح دهید؟

* هم اندیشی

۱.آیا تقسیم منطقی (تقسیم کلی به جزئیات) از ملحقات رسم ناقص است یا از گونه‌های حد ناقص؟

۲.آیا در تعریف‌های رایج از تقسیم، بیشتر استفاده می‌شود یا از حد تام، حد ناقص، رسم تام، یا سایر گونه‌های رسم ناقص؟

۳.در بحث تعریف، کارای تقسیم بیشتر است یا کارایی دستگاه حد و رسم؟

بخش سوم

منطق تصدیقات

فصل ۱: مقدمات روش درست استدلال
فصل ۲: روش درست استدلال مباشر
فصل ۳: روش درست استدلال غیر مباشر به‌لحاظ صورت
فصل ۴: روش درست استدلال غیر مباشر به‌لحاظ ماده

هدف کلّی

فراگیری روش درست استدلال و آشنایی با برخی مبانی آن از طریق:

۱. آگاهی از مباحث مقدماتی روش درست استدلال؛

۲. آشنایی با روش درست استدلال مباشر؛

۳. فراگیری روش درست استدلال غیر مباشر؛

فصل اول

مقدمات روش درست استدلال

درس بیست و یکم

قضیــــه

از نظر منطقی، ارایه و بیان هرگونه استدلالی به‌ناچار، مبتنی بر قضیه یا قضایایی است که در آن استدلال به‌عنوان مقدمه به‌کار می‌رود. از این رو پیش از بیان اقسام استدلال و قواعد مربوط به آن، لازم است نخست با تعریف قضیه و اقسام مختلف آن آشنا شویم تا بر این اساس به تبیین صورت‌های گوناگون استدلال بپردازیم.

تعریف قضیه

در درس ششم، دانستیم که تصدیق عبارت است از ادارک مطابقت یا عدم مطابقت یک نسبت با واقع، که البته چنین ادراکی مقتضی حکم و اذعان نیز است. حال باید دانست که قضیه، «تعبیر و بیان تصدیق در قالب مفاهیم و الفاظ است»[1] و به عبارت دقیق‌تر، «قضیه، مرکب تامی است که ذاتاً متصف به صدق یا کذب شود»؛ مانند، «حسن معلم است».

این تعریف نکات متعددی را دربر دارد:

۱. قضیه، مرکب تامّ است: همان‌طور که پیش‌تر[2] دانستیم، منطق‌دانان الفاظ را در مقایسه با مفاهیم آنها به دو دسته کلّی تقسیم می‌کنند: مفرد و مرکب.

مفرد: لفظی است که یا جزء ندارد؛ مانند حرف «آ» از حروف الفبا و یا اگر دارای جزء است، جزء لفظ بر جزء معنا دلالت نمی‌کند؛ مانند «عبدالله» به‌عنوان اسم شخص.

منطقی لفظ مفرد را به اسم، کلمه (فعل) و ادات (حرف) تقسیم می‌کند.

---

۱. قید «مفاهیم» از آن‌رو در تعریف ذکر شده است که قضایای ذهنی عاری از الفاظ را نیز شامل شود.

۲. ر.ک: درس هشتم.

مرکب: لفظی است که اولاً: دارای چند جزء باشد؛ ثانیاً: اجزای آن دارای معنا باشد؛ ثالثاً: معنای هر جزء آن، مقصود باشد؛ مانند «گل زیبا».

مرکب تامّ خبری: مرکبی است که از واقعیتی یا وصفی و یا حالتی حکایت می‌کند؛ مانند «علی عالم است»، «گل زیبا است» و «حسن امیدوار است».

مرکب تام انشایی: مرکبی است که از واقعیتی گزارش نمی‌دهد، بلکه خود پدید آورنده معنایی و یا دربردارنده پرسش، درخواست و آرزویی است؛ مانند «بنویس!»، «آیا او خواهد آمد؟» و «خدا کند که بیایی!».

مرکب تام خبری، چون از واقعیتی حکایت می‌کند[1]، متصف به صدق و کذب می‌شود؛ یعنی می‌توان گفت: «راست است» یا «دروغ است»، به‌خلاف جملات انشایی. منظور از صدق قضیه، مطابقت مفاد آن با واقع و مراد از کذب آن، مخالفت آن با واقع است.

با توجه به آنچه ذکر شد، روشن می‌شود که هر مرکب تام خبری، یک جمله است؛ ولی هر جمله‌ای لزوماً یک مرکب تام خبری نخواهد بود، چرا که ممکن است جمله‌ای مرکب تام انشایی باشد.

۲. قضیه ذاتاً به صدق یا کذب متصف می‌شود: یعنی بدون هیچ تفسیر و واسطه‌ای چنین اتصافی را می‌پذیرد. برخی جملات انشایی نیز بالعرض متصف به صدق و کذب می‌شوند؛ امّا از نظر منطقی، قضیه نامیده نمی‌شوند؛ زیرا اتصاف آنها به صدق و کذب ذاتی نیست، بلکه عرضی است؛ چرا که گاهی برخی جملات انشایی به دلالت التزامی بر جمله خبری دلالت می‌کنند، و چنین اتصافی را می‌پذیرند. بنابراین آنچه حقیقتاً مورد تصدیق یا تکذیب واقع می‌شود همان جمله خبری است؛ مانند گدایی کردن انسان ثروتمند در جملهٔ «به من بیچاره کمک کنید» که متصف به کذب می‌شود. در این مثال آنچه حقیقتاً چنین وصفی را می‌پذیرد، جمله خبری «من دارایی ندارم» است. بنابراین ذکر قید «ذاتاً» در تعریف قضیه، ضروری است.

۱. واقعیت حکایت شده در مرکب تام خبری، یا واقع شده یا خواهد شد و یا در حال شدن است و یا همواره تحقق داشته، دارد و خواهد داشت.

صورت قضیه، ماده قضیه

در منطق صوری، قضیه تنها به‌لحاظ «صورت» مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین پیش از پرداختن به اقسام قضیه، مناسب است که ماده و صورت قضیه از یکدیگر متمایز شوند.

صورت قضیه عبارت است از ساختار و نحوه کنار هم قرار گرفتن اجزای قضیه؛ مانند: «هر الف ب است»، «هیچ الف ب نیست» یا «اگر الف ب باشد آن‌گاه ج د خواهد بود».

مادهٔ قضیه عبارت است از محتوا و مفاد آن؛ مانند: «بدن انسان از اندام‌های مختلف تشکیل شده است» یا «هر انسانی قابل تربیت است»، که قضیه نخست مربوط به «علم زیست‌شناسی» و قضیه دوم مربوط به «علوم تربیتی» است.

اقسام قضیه

قضیه به‌لحاظ صورت در تقسیم نخست به دو قسم اصلی تقسیم می‌شود:

۱. قضیه حملیه

قضیه‌ای است که در آن به ثبوت چیزی برای چیزی یا نفی چیزی از چیزی حکم شده باشد؛ مانند «علی عادل است» و یا «ظلم زیبا نیست». مفاد قضیه حملیه، همواره «این همانی» یا «عدم این همانی» است. ساختار منطقی قضیه حملیه را می‌توان به صورت «الف ب است» یا «الف ب نیست» نشان داد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، هر قضیه حملیه دارای سه جزء است که هر یک با نامی خاص، خوانده می‌شود: «موضوع» («محکوم‌علیه»، مسندالیه، مبتدا و نهاد)، «محمول» («محکوم به»، مسند، خبر و گزاره) و لفظی که دال بر نسبت است «رابط» یا «فعل ربطی». فعل ربطی علاوه بر زمان حال می‌تواند به صورت زمان گذشته یا آینده نیز بیان شود؛ مانند: «هوا بارانی بود» یا «هوا آفتابی خواهد شد».

در پـاره‌ای از زبان‌ها ماننـد زبـان عربـی، لزوماً[1] لفـظ مسـتقلی کـه در قضیـه بـر تحقـق نسـبت دلالـت کنـد بـه‌کار نمی‌رود، بلکـه هیئت ترکیبـی جملـه خبـری بیـان کننـده وقـوع نسـبت اسـت.

هنگامـی کـه محمـولِ قضیـه، فعـل باشـد، نیـازی بـه رابـطِ «اسـت» یـا سـایر مشـتقاتِ «بـودن» نیسـت. فعلـی کـه در ایـن مـوارد به‌عنـوان محمـول بـه‌کار می‌رود، هـم بیان‌کننـده محمـول اسـت و هـم بیان‌گر رابطـه. در این‌گونـه مـوارد، همچنیـن می‌تـوان گفـت کـه جملـه «علـی مطالعـه می‌کنـد» بدیـن معنـا اسـت کـه «علـی مطالعه‌کننـده اسـت».

بنابرایـن در ایـن مثـال نمـادی «الـف ب اسـت»، «الـف» موضـوع قضیـه و «ب» محمـول قضیـه اسـت و «اسـت» رابطـه یـا نسـبت حکمیـه قضیـه اسـت. بـرای بازشـناختن موضـوع از محمـول در قضایـای حملیـه بایـد بـه معنـای اسـناد، توجـه کامـل داشـت. جزئـی کـه وصـف عرضـی یـا حقیقـت ذاتـی بـدان اسـناد داده شـده، موضـوع اسـت و آنچـه بـه موضـوع اسـناد داده شـده (همـان وصـف عرضـی یـا حقیقـت ذاتـی)، محمـول اسـت.

شـایان توجـه اسـت، هـر یـک از موضـوع و محمـول می‌توانـد مفـرد یـا مرکـب باشـد و در قضیـه، مقـدم یـا مؤخـر ذکـر شـود؛ ماننـد «بـرف (موضـوع) سـفید (محمـول) اسـت» یـا «اینکـه گویـی ایـن کنـم یـا آن کنـم (موضـوع)، خـود دلیـل اختیـار اسـت (محمـول) ای صنـم» و یـا «آمـد (محمـول) نـو بهـاران (موضـوع)».

۲. قضیهٔ شرطیه

قضیـه‌ای اسـت کـه در آن بـه وجـود یـا عـدم وجـود نسـبتی بیـن دو یـا چنـد قضیـه حکـم شـده باشـد. ماننـد «اگـر بـاران بـه کوهسـتان نبـارد بـه سـالی دجلـه گـردد خشـک رودی» یـا «چنیـن نیسـت کـه اگـر انسـان عالـم باشـد، حتمـاً سـعادتمند می‌شـود».

هـر قضیـه شـرطیه در اصـل از چنـد قضیـه حملیـه یـا شـرطیه دیگـر فراهـم آمـده اسـت کـه بـه قضیـه دربردارنـده معنـای‌شـرط، «مقـدم» و بـه قضیـه دربردارنـده معنـای جـزا، «تالـی» و بـه الفاظـی کـه دال بـر نسـبت بیـن ایـن دو قضیـه اسـت، «رابطـه» می‌گوینـد.

---

۱. در زبان عربی، افعال ناقصه (کان، لیس، صار و...) نقشی همانند افعال ربطی (است، بود، شد، و...) دارند؛ برای مثال «کان زید مسافراً» به معنای «زید مسافر بود» می‌باشد. ولی کاربرد این افعال در جمله‌ها همیشگی نیست و ممکن است جمله بدون نیاز لفظی به آنها، استعمال شود؛ مانند «زید مسافر» به معنای «زید مسافر است».

هر یک از قضیه‌های حملیه و شرطیه به‌لحاظ اثبات یا نفی نسبت بین طرفین، به موجبه و سالبه تقسیم می‌شود؛ زیرا در یک قضیه یا از اثبات رابطه و یا از سلب رابطه، گزارش می‌شود. قضیه، در صورت نخست موجبه و در صورت دوم سالبه خواهد بود. قضیه موجبه، مانند: «عدالت زیبا است»، «یا انسان بنده است یا آزاد» و «اگر خورشید مغرب طلوع کند، جهان از فروغ عدالت، سرشار خواهد شد». قضیه سالبه، مانند: «ظلم پایدار نیست»، «چنین نیست که یا دانش‌پژوه عالم باشد یا پرهیزگار» و «چنین نیست اگر انسان غنی باشد، حتماً مناعت طبع داشته باشد».

به عنصر ایجاب یا سلب در یک قضیه، «کیف» گفته می‌شود.

هر یک از قضایای حملیه و شرطیه، تقسیماتی دارند که در درس های بعدی با آنها آشنا خواهیم شد.

چکیده

۱. «قضیه» عبارت است از مرکب تامی که ذاتاً متصف به صدق یا کذب شود.

۲. «صورت قضیه» عبارت است از ساختار و نحوه کنار هم قرار گرفتن اجزای قضیه و «ماده قضیه» عبارت است از محتوا و مفاد آن.

۳. قضیه در تقسیم نخست به «حملیه» و «شرطیه» تقسیم می‌شود.

۴. قضیه حملیه، قضیه‌ای است که در آن به ثبوت چیزی برای چیزی یا نفی چیزی از چیزی حکم شده باشد.

۵. قضیه شرطیه، قضیه‌ای است که در آن به وجود یا عدم وجود نسبتی بین دو یا چند قضیه حکم شده باشد.

۶. هر قضیه شرطیه در اصل از چند قضیه حملیه یا شرطیه دیگر فراهم آمده است که به قضیه دربردارنده معنای شرط «مقدم» و به قضیه دربردارنده معنای جزا «تالی» و

به الفاظی که دال بر نسبت بین این دو قضیه است، «رابطه» می‌گویند.

۷. به عنصر ایجاب یا سلب در یک قضیه، «کیف» گفته می‌شود.

پرسش ها

۱. تصدیق و قضیه را جداگانه تعریف کنید و تفاوت میان آن دو را توضیح دهید.

۲. قضیه به‌لحاظ صورت چند قسم دارد؟ هر کدام را با ذکر مثال تعریف کنید.

۳. منظور از «صورت» و «ماده» قضیه چیست؟

۴. اجزای قضیه شرطیه کدامند؟

* **هم اندیشی**

۱. آیا تفاوتی بین تصدیق و قضیه وجود دارد؟

۲. میان تصدیق و قضیه چه نسبتی از نسبت‌های چهارگانه برقرار است؟

۳. بیان کنید چگونه از کنار هم قرارگرفتن دو قضیه حملیه، قضیه شرطیه به‌وجود می‌آید؟

درس بیست و دوم

تقسیمات قضیه حملیه

در درس گذشته با برخی از تقسیمات قضیه آشنا شدیم. در این درس با برخی از تقسیمات دیگر قضیه آشنا می‌شویم. فراگیری صورت‌ها و تقسیمات متنوع قضیه این امکان را برای ما فراهم می‌کند که بتوانیم به‌وسیله آنها استدلال‌های گوناگونی را سازمان‌دهی کنیم.

قضیه حملیه به‌اعتبارهای گوناگون تقسیم می‌شود که برخی از آن تقسیمات عبارتند از:

۱. شخصیه، طبیعیه، مهمله و محصوره

این تقسیم در ابتدا به اعتبار کلّی یا جزئی بودن موضوع است و در مراحل بعدی بر اساس ملاک‌های زیر صورت می‌پذیرد:

گاهی موضوع در قضیه حملیه، جزئی حقیقی است؛ مانند «کعبه قبله‌گاه مسلمانان است». به قضایایی از این دست، «شخصیه» یا «مخصوصه» می‌گویند. گاهی موضوع، مفهومی کلّی است؛ یعنی محمول قضیه مربوط به مفهوم کلّی موضوع است و ارتباطی به مصادیق آن ندارد؛ مانند «انسان نوع است». چنین قضایایی «طبیعیه» نام دارند. گاهی موضوع، مفهوم کلّی است و محمول به مصادیق موضوع تعلق دارد. در این صورت یا به تعداد افراد موضوع در قضیه تصریح شده است؛ مانند «هر انسانی متفکر است» و یا به تعداد افراد و مصادیق موضوع تصریح نشده است؛ مانند «انسان شاعر است». در

صورت نخست، قضیه «محصوره» یا «مسوّره» است و در صورت دوم، «مهمله».

در مورد اقسام مذکور توجه به چند نکته حائز اهمیت است:

الف. به‌کار بردن قضیه مهمله در زبان علمی و استدلال‌های فلسفی جایز نیست؛ چرا که دقیق بودن، یکی از ویژگی‌های زبان علم است.

ب. گاهی برای نوآموزان منطق، قضیه مهمله به‌لحاظ ساختار ظاهری با قضیه طبیعیه مشتبه می‌شود. برای تمایز این دو قضیه از یکدیگر می‌توان از ملاک زیر مدد جست:

در قضیه طبیعیه می‌توان به موضوع، کلمهٔ «مفهوم» را افزود، در حالی که اگر در قضیه مهمله، چنین کلمه‌ای به موضوع اضافه شود، قضیه نادرست خواهد شد. مثلاً در قضیه «انسان نوع است» می‌توان گفت: «مفهوم انسان، نوع است»، ولی در قضیه «آب، مایع است» نمی‌توان گفت: «مفهوم آب مایع است».

ج. قضیه محصوره خود به دو قسم «کلّیه» و «جزئیه» تقسیم می‌شود؛ مانند: «هر انسانی متفکر است»، «بعضی انسان‌ها شاعرند»، «هیچ انسانی سنگ نیست»، «بعضی پرندگان سفید نیستند». به کلّیت و جزئیت در قضایای محصوره، «کمّ» قضیه گفته می‌شود و به الفاظی که دلالت بر کلّیت یا جزئیت می‌کنند «سور» قضیه اطلاق می‌شود؛ مانند «هر»، «همه»، «بعضی» و «هیچ یک».

د. از میان اقسام مذکور، تنها قضایای محصوره در علوم و فنون، کاربرد اساسی دارند. از این رو مباحث منطقی در باب قضایا بیشتر ناظر بر محصورات است. علت چنین جایگاه والایی برای قضایای محصوره این است که قضایای‌شخصی از آن جهت که تنها درباره یک جزئی حقیقی حکم می‌کنند برای دانشمندانی که به دنبال یافتن قوانین و قضایای کلّی‌اند ارزش چندانی ندارد. قضایای طبیعیه نیز در حکم قضایای شخصیه‌اند و قضایای مهمله نیز از آن جهت که در قوه جزئیه است، همگی در حکم قضیه جزئیه‌اند.

۲. معدوله و محصله

گاهی در قضیه، ادات سلب به صورت جزئی از موضوع یا جزئی از محمول و یا جزئی از هر دو به‌کار می‌رود. موضوع یا محمولی که بدین گونه از صورت اصلی خود عدول می‌کند، یک «حد سلبی» خوانده می‌شود و قضیه را در این صورت «معدوله» می‌گویند؛ مانند «نابینا، نیازمند یاری است». در برابر قضیه معدوله، «قضیه محصله» قرار دارد. منظور از محصله قضیه‌ای است که موضوع یا محمول و یا طرفین آن، از الفاظ ایجابی، تشکیل شده باشد؛ مانند «علی عادل است» یا «آسمان ابری نیست».

بنابراین، تحصیل و عدول مربوط به موضوع و محمول قضیه است؛ ولی سلب و ایجاب بیان کننده کیفیت نسبت در قضیه است. از این رو از اقسام محصله و معدوله ممکن است موجبه یا سالبه باشد.

مجموعه حالات صورت‌های قضیه حملیه از جهت تحصیل و عدول و با در نظر گرفتن سلب و ایجاب به شرح ذیل است:

۱. موجبه محصلة الموضوع: «اصغر نابینا است». نام دیگر این قضیه «موجبه معدولة المحمول» است.

۲. موجبه محصلة المحمول: «نابینا، نیازمند یاری است». نام دیگر این قضیه «موجبه معدولة الموضوع» است.

۳. موجبه محصلة الطرفین: «تهران، شهر بزرگی است».

۴. موجبه معدولة الطرفین: «نا مسلمان، بی سعادت است».

۵. سالبه معدولة الموضوع: «نابینا، مستحق سرزنش نیست».

۶. سالبه معدولة المحمول: «انسان، ناسپاس نیست».

۷. سالبه معدولة الطرفین: «نابینا، ناشنوا نیست».

۸. سالبه محصلة الطرفین: «ظلم پایدار نیست».

۳. موجبه ذهنیه، خارجیه و حقیقیّه

دانستیم که همه قضایا به اعتبار «کیف» به دو دسته موجبه و سالبه تقسیم

می‌شوند. مفاد قضیه حملیه موجبه، همواره ثبوت محمول برای موضوع است. این امر مستلزم آن است که موضوع به نحوی از ثبوت، برخوردار باشد؛ برای مثال هنگامی که گفته می‌شود: «علی عادل است»، ابتدا باید، «علی» وجود داشته باشد تا بتوان درباره او، چنین وصفی را آورد.

امّا در قضایای سالبه، همواره وجود موضوع لازم نیست و از این رو، می‌توان در مورد اشیا یا اشخاص معدوم، قضایای سالبه متعددی را بیان کرد که همگی راست باشد؛ مانند: «شریک خداوند عادل نیست» یا «غول زیبا نیست».

با توجه به اینکه قضیه حملیه موجبه، همواره دارای موضوعی موجود است، به اعتبار ظرف تحقّق موضوع، به سه قسم ذهنیه، خارجیه و حقیقیه، تقسیم می‌شود.

ذهنیه: قضیه‌ای است که موضوع آن فقط در ظرف ذهن موجود است؛ مانند: «سیمرغ، حیوانی افسانه‌ای است».

خارجیه: قضیه‌ای است که موضوع آن، فرد یا افراد خارجی عینی باشد؛ مانند: «همه دانشجویان برای این درس ثبت‌نام کرده‌اند».

حقیقیه: قضیه‌ای است که در آن، محمول مربوط به حقیقت موضوع است، خواه افراد موضوع، بالفعل موجود باشند و خواه بالفعل موجود نباشند؛ مانند: «مجموع زوایای داخلی مثلث برابر دو زاویه قائمه است!».

تقسیم یاد شده از لحاظ منطقی دارای اهمیت چندانی نیست، مگر به‌لحاظ تفکیک بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجیه؛ زیرا قضایای حقیقیه قابل ارجاع به قضایای شرطیه است، امّا قضایای خارجیه، این چنین نیست.

۴. موجّهه و مطلقه

قبل از تبیین این تقسیم، ناگزیر باید اصطلاح «ماده» و «جهت» را توضیح دهیم تا بر اساس آن، تقسیم یاد شده، روشن شود.

ماده: در هر قضیه‌ای لاجرم، ارتباطی بین موضوع و محمول وجود دارد. به نحوه ارتباط موضوع و محمول در متن واقع «ماده قضیه» می‌گویند. مواد در قضایای حملیه

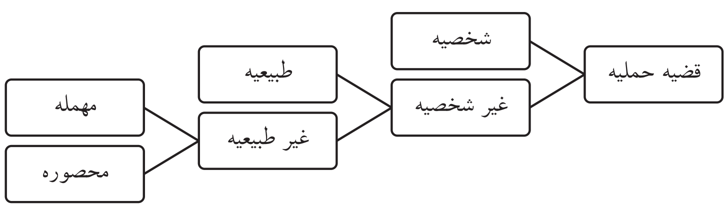
به حصر عقلی، یا «وجوب» یا «امتناع» و یا «امکان» است. این بدان سبب است که رابطه موضوع با محمول در متن واقع، یا از نوع «ضرورت» است و یا از نوع «عدم ضرورت». در صورت نخست یا ضرورت ثبوت محمول برای موضوع است که به آن «وجوب» می‌گویند؛ مانند «خداوند موجود است» و یا ضرورت عدم ثبوت محمول برای موضوع است که به آن «امتناع» گویند؛ مانند «شریک خداوند موجود است». چنانچه رابطه محمول با موضوع از نوع ضرورت نباشد، به آن «امکان»[1] گفته می‌شود؛ مانند «انسان موجود است».

جهت: لفظ حاکی از ماده، «جهت قضیه» نامیده می‌شود. هیچ قضیه‌ای بدون ماده نخواهد بود، چرا که رابطه موضوع و محمول در متن واقع، ضرورتاً به یکی از سه حالت وجوب، امتناع و امکان خواهد بود؛ در حالی که قضیه می‌تواند فاقد جهت و لفظ حاکی از ماده باشد.

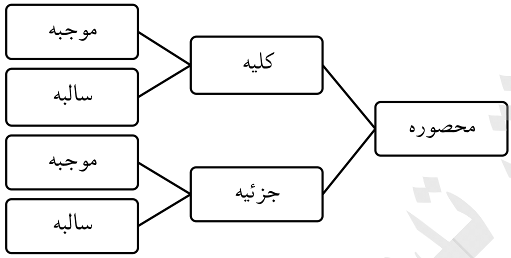
قضیه‌ای را که در آن جهت ذکر شده باشد «موجّهه» یا «رباعیّه» نامند[2]؛ مانند «انسان، ضرورتاً حیوان است» و قضیه‌ای که فاقد جهت باشد «مطلقه» نام دارد؛ مانند «انسان، حیوان است».

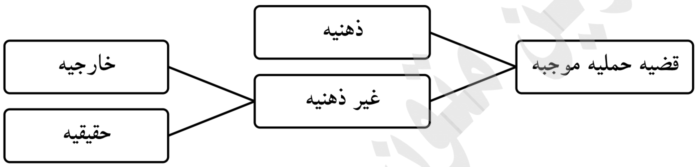
چکیده

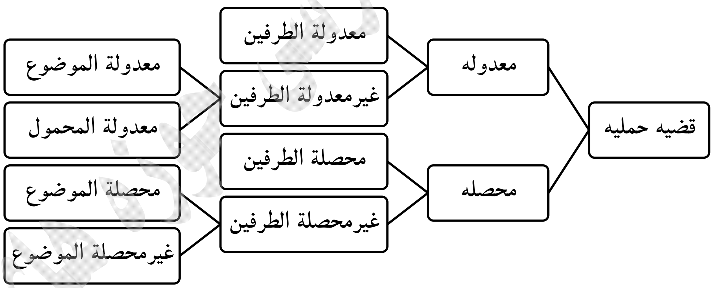
۱. نمودارهای ذیل، نشان دهنده برخی از تقسیمات قضیه حملیه است:



۱. این امکان را امکان خاص یا امکان خاصی یا امکان حقیقی می‌نامند که در ادامه درس، بیشتر با آن آشنا خواهیم شد.
۲. در برخی از آثار منطقی به قضیّه موجّهه «منوّعه» نیز گفته می‌شود.







۳. به نحوه ارتباط موضوع و محمول در متن واقع «ماده قضیه» می‌گویند. مواد در قضایای حملیه به حصر عقلی یا «وجوب» یا «امتناع» و یا «امکان» است.

۴. لفظ حاکی از ماده، «جهت قضیه» نامیده می‌شود. هیچ قضیه‌ای بدون ماده نخواهد بود، در حالی که قضیه می‌تواند فاقد جهت و لفظ حاکی از ماده باشد.

۵. قضیه‌ای را که در آن جهت ذکر شده باشد «موجّهه» یا «رباعیّه» می‌نامند؛ مانند «انسان، ضرورتاً حیوان است».

۶. قضیه‌ای که فاقد جهت باشد «مطلقه» نام دارد.

پرسش ها

۱. اقسام قضایای حملیه را به‌لحاظ موضوع بیان کنید.

۲. انواع قضایای محصوره را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. صورت‌های قضیه حملیه را از جهت تحصیل و عدول، با در نظر گرفتن سلب و ایجاب بنویسید.

۴. برای هر یک از قضایای خارجیه، ذهنیه و حقیقیه یک مثال ذکر کنید.

۵. چرا تنها قضایای محصوره در علوم و فنون، کاربرد اساسی دارند؟

۶. «ماده» و «جهت» قضیه را با ذکر مثال توضیح دهید.

۷. منظور از «ضرورت» و «امکان» در منطق چیست؟

*** هم اندیشی**

۱. فرق قضایای خارجیه و حقیقیه چیست؟

۲. آیا تقسیم قضیه به خارجیه و حقیقیه از نوآوری‌های دانشمندان مسلمان است؟ چگونه؟

۳. چرا «ماده» قضایا منحصر در وجوب، امتناع و امکان است؟

۴. بین دوقضیه «موجبه معدولة‌المعول» و «سالبه محصلة‌الطرفین» چه تفاوتی وجود دارد؟

۵. چرا قضایای طبیعیه در حکم قضایای شخصیه‌اند؟

۶. منطق به کدام یک از اقسام قضیه (شخصیه، طبیعیه، مهمه، محصوره) می‌پردازد چرا؟

۷. بین جهت وماده چه نسبتی از نسبت‌های چهارگانه برقراراست؟ چرا؟

درس بیست و سوم

اقسام قضایای موجهه

قضیه به‌عنوان اصلی‌ترین جزء تشکیل دهنده استدلال و بیان آن، دارای اقسام متعددی است که در درس قبل با برخی از آنها آشنا شدیم. در این درس نیز با اقسام دیگری از قضیه که در ساختن استدلال بکار می‌رود آشنا می‌شویم.

قضایای موجهه را به دو دسته «بسیط» و «مرکب» تقسیم می‌کنند.

قضیه موجهۀ بسیط

قضایایی که در آنها فقط یک جهت، ذکر شده باشد، «قضایای موجهه بسیط» نامیده می‌شود؛ مانند «زمین دائماً در حال حرکت است».

اقسام موجهات بسیط

مشهورترین قضایای موجهه بسیط هشت قسم‌اند که به چهار دسته «ضروریه»، «دائمه»، «فعلیه»، «ممکنه» و سپس هر یک به «ذاتی» و «وصفی» تقسیم می‌شوند. مقصود از «جهت ذاتی» آن است که جهت مذکور از ناحیه «ذات موضوع» است و مراد از «جهت وصفی» آن است که جهت ذکر شده از ناحیه «وصف موضوع» است و محمول برای خود ذات موضوع ضرورتی ندارد. با این حساب، مهم‌ترین و شناخته شده‌ترین قضایای موجهه بسیط عبارتند از:

۱. ضروریه ذاتیه: در این‌گونه قضایا، ضرورت محمول برای موضوع، اولاً: از ناحیه ذات موضوع است؛ ثانیاً: این جهت تا وقتی است که ذات موضوع محقق باشد. به عبارت

دیگـر، در «ضروریـه ذاتیـه» مـادام کـه ذات موضـوع وجـود دارد محمـول بـرای آن ضـرورت خواهـد داشـت؛ ماننـد «انسـان، ضرورتـاً حیـوان اسـت»، «عـدد زوج، ضرورتـاً فـرد نیسـت».

۲. مشـروطه عامـه: در ایـن قضایـا، ضـرورت محمـول از ناحیـه وصـف موضـوع اسـت و محمـول بـرای ذات موضـوع، ضرورتـی نـدارد؛ ماننـد «انسـان راه رونـده مـادام کـه در حـال راه رفتـن اسـت، ضرورتـاً متحـرک اسـت»، «انسـان راه‌رونـده، مـادام کـه در حـال راه‌رفتـن اسـت، ضرورتـاً سـاکن نیسـت». بـه عبـارت دیگـر، مـادام کـه موضـوع، متصـف بـه وصـف عنوانـی «راه‌رونـده» اسـت، رابطـه ضـروری بـا محمـول خواهـد داشـت.

عـلاوه بـر دو قسـم قضیـه ضروریـه چنـد قسـم قضیـه ضروریـه دیگـر نیـز در کتـب منطـق مطـرح شـده اسـت:

الـف. ضروریـه ازلیـه: در ایـن قضیّـه ضـرورت از هـر قیـد و شـرطی، حتـی «وجـود ذات موضـوع» بی‌نیـاز اسـت و کاربـرد مهـم آن در مـورد خـدای متعـال اسـت؛[۱] ماننـد «خداونـد بالضـروره قـادر اسـت».

ب. ضروریـه بـه شـرط محمـول: مقصـود قضیـه‌ای اسـت کـه موضـوع آن مقیـد بـه قیـد محمـول، ملحـوظ می‌شـود. بدیهـی اسـت کـه در ایـن صـورت مـی تـوان گفـت کـه محمـول بـرای موضـوع، بالضـروره حاصـل اسـت؛ ماننـد «هـر شـخص خطـاکاری، بالضـروره خطـاکار اسـت».

ج. وقتیـه مطلقـه: قضیـه وقتیـه مطلقـه، قضیـه‌ای اسـت کـه در آن محمـول بـرای موضـوع در وقـت معینـی کـه در قضیـه بـدان اشـاره شـده اسـت، ضـروری باشـد؛ ماننـد «مـاه، در وقـت حایـل شـدن زمیـن بیـن آن و خورشـید بالضـروره منخسـف اسـت».

د. منتشـره مطلقـه: ایـن قضیـه هنگامـی اسـت کـه محمـول بـرای موضـوع در وقـت نامعیـن، ضـروری شـمرده شـود؛ ماننـد «هـر انسـانی بالضـروره در وقتـی از اوقـات متنفـس اسـت».

۳. دائمـه مطلقـه: در ایـن قضیـه دوام محمـول بـرای ذات موضـوع اسـت؛ ماننـد «زمیـن

---

۱. شایان توجـه اسـت «ضروریـه ازلیـه» تنهـا اختصـاص بـه ذات و صفـات الهـی نـدارد بلکـه در ممتنعـات بالـذات هـم صـادق اسـت. ماننـد: شـریک البـاری بالضـروره ممتنـع الوجـود اسـت.

دائماً در حال حرکت است».

۴. عرفیّه عامه: این قضیه هنگامی است که دوام محمول برای موضوع همراه با وصف باشد؛ مانند «انسان نویسنده، مادامی که در حال نوشتن است، دائماً انگشتانش حرکت می‌کند».

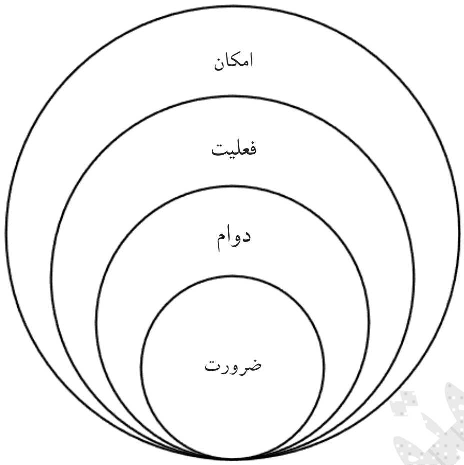
۵. مطلقه عامه: در این قضیه به تحقق و فعلیت محمول برای ذات موضوع حکم می‌شود. خواه این تحقق در زمان گذشته باشد، خواه در زمان حال و خواه در زمان آینده؛ مانند «انسان بالفعل به کره ماه می‌رود».

۶. حینیه مطلقه: این قضیه هنگامی است که تحقق و فعلیت محمول برای موضوع همراه با وصف باشد؛ مانند «انسان خوابیده بالفعل در حال خواب حرف می‌زند».

۷. ممکنه عامه: قضیه‌ای است که بر سلب ضرورت از طرف مخالف قضیه، دلالت می‌کند. در این قضیه به عدم امتناع محمول برای ذات موضوع حکم می‌شود؛ مانند «هر انسانی بالامکان نویسنده است». به عبارت دیگر، وقتی کسی می‌گوید هر انسانی بالامکان نویسنده است، منظور او این است که نویسنده نبودن برای انسان ضروری نیست. (طرف مخالف «نویسنده بودن»، «نویسنده نبودن» است و در قضیه یاد شده از طرف مخالف سلب ضرورت شده است).

۸. حینیه ممکنه: این قضیه هنگامی است که به عدم امتناع محمول برای موضوع همراه با وصف، حکم شود؛ مانند «انسان خوابیده ممکن است شعر بگوید».

با دقت در معنا و مفهوم جهت‌های مذکور، به خوبی روشن می‌شود که ضرورت اخص از دوام، دوام اخص از فعلیت و فعلیت اخص از امکان است.



قضیه موجههٔ مرکب

بـه قضایایـی کـه درآنهـا همـراه بـا جهـت، قیـودی ماننـد «نـه دائمـاً» و «نـه ضرورتـاً» ذکـر شـود «موجهـات مرکـب» می‌گوینـد؛ ماننـد «هـر انسـانی ممکـن اسـت فیلسـوف باشـد نـه ضرورتـاً». بـا دقـت در ایـن دسـته از موجهـات روشـن می‌شـود کـه قضیـه موجهـه مرکـب، قضیـه‌ای اسـت کـه در واقـع از دو قضیـه موجهـه کـه یکـی موجبـه و دیگـری سـالبه اسـت، ترکیـب یافتـه اسـت؛ هـر چنـد در لفـظ فقـط یـک قضیـه مذکـور اسـت. مثلاً قضیـه مذکـور بدیـن معنـا اسـت کـه «نـه فیلسـوف بـودن بـرای انسـان ضـروری اسـت و نـه فیلسـوف نبـودن».

شـایان توجـه اینکـه، مـلاک ایجـاب و سـلب در قضایـای موجهـه مرکـب، جـزء صریـح و نخسـتین آن می‌باشـد. بـا ایـن حسـاب، قضیـه مذکـور موجبـه اسـت.

اقسام موجهات مرکب

موجهـات مرکـب، دارای اقسـام گوناگونـی اسـت. برخـی از مهم‌تریـن آنهـا عبـارت اسـت از:

۱. مشـروطه خاصـه: در ایـن قضیـه ضـرورت محمـول بـرای موضـوع همـراه بـا وصـف، اثبـات، دوام محمـول بـرای ذات موضـوع، نفـی می‌شـود. بنابرایـن مشـروطه خاصـه، همـان

قضیه مشروطه عامه است که به آن قید «لا دائماً» افزوده شده است؛ مانند «هر انسانی مادام که در حال مشی است، ضرورتاً متحرک است نه دائماً».

در چنین قضایایی با قید «نه دائماً» به یک قضیه «مطلقه عامه» اشاره می‌شود، چرا که معنای آن در مثال مذکور، عبارت است از «هر انسانی، مادام که در حال رفتن است، ضرورتاً متحرک است و هیچ انسانی بالفعل متحرک نیست».

۲. عرفیه خاصّه: در این قضیه، دوام محمول برای موضوع همراه با وصف، اثبات، و دوام محمول برای ذات موضوع، نفی می‌شود. بنابراین، عرفیه خاصه همان «عرفیه عامه» است که به آن قید «لا دائماً» افزوده شده است؛ مانند «هر درختی مادام که درخت است، دائماً رشد می‌کند نه دائماً (نه همیشه)». با نفی دوام محمول برای ذات موضوع در چنین قضایایی، به یک قضیه مطلقه عامه اشاره می شود، چرا که معنای آن در مثال مذکور عبارت است از «انسان نویسنده متحرک العصابه است مادامی‌که نویسنده است نه دائما».

این قضیه را «عرفیه خاصه» می‌نامند؛ چون اخص از «عرفیه عامه» است.

۳. وجودیه لاضروریه: در این قضیه فعلیت محمول برای خود موضوع، اثبات، و ضرورت آن برای موضوع نفی می‌شود. بنابراین، وجودیه لاضروریه همان قضیه «مطلقه عامه» است که به آن قید «نه ضرورتاً» افزوده شده است؛ مانند «هر انسانی بالفعل سخن می‌گوید، نه ضرورتاً». معنای سلب ضرورت در چنین قضایایی «امکان عام» است، زیرا «امکان عام» عبارت است از سلب ضرورت از طرف مقابل (غیرمذکور) قضیه، و در قضیه مذکور با قید «لا بالضروره» در واقع از طرف مقابل قضیه یعنی «سخن نگفتن» سلب ضرورت می‌شود.

۴. وجودیه لا دائمه: در این قضیه، فعلیت محمول برای موضوع اثبات، و دوام آن برای موضوع نفی می‌شود. بنابراین، وجودیه لا دائمه همان «مطلقه عامه» است که به آن قید «لا دائماً» افزوده شده باشد؛ مانند «هر انسانی بالفعل تنفس می‌کند نه دائماً». معنای تفصیلی قضیه مذکور این است که «هر انسانی بالفعل تنفس می‌کند و

هیچ انسانی بالفعل تنفس نمی‌کند». با توجه به بیان فوق می‌توان گفت: «وجودیه لا دائمه» از دو مطلقه عامه تشکیل شده است.

۵. **حینیه دائمه:** در این قضیه، فعلیت محمول برای موضوع همراه با وصف، اثبات، و دوام آن برای موضوع، نفی می‌شود. بنابراین، «حینیه دائمه» همان «حینیه مطلقه» است که به آن قید «لا دائماً» افزوده شده است؛ مانند «هر پرنده‌ای در حال پرواز بال‌های خود را بالفعل حرکت می‌دهد نه دائماً». معنای تفصیلی قضیه مذکور این است که «هر پرنده‌ای در حال پرواز بال‌های خود را بالفعل حرکت می‌دهد و هیچ پرنده‌ای، بالفعل بال‌های خود را حرکت نمی‌دهد».

با این حساب می‌توان گفت، «حینیه دائمه» از یک «حینیه مطلقه» و یک «مطلقه عامه» تشکیل شده است.

۶. **ممکنه خاصه:** در این قضیه هم از طرف موافق و هم از طرف مخالف قضیه، سلب ضرورت می‌شود؛ مانند «هر انسانی ممکن است شاعر باشد نه ضرورتاً». معنای قضیه مذکور به تفصیل آن است که «نه شاعر بودن (طرف موافق حکم) و نه شاعر نبودن (طرف مخالف حکم) برای انسان ضروری نیست». به عبارت دیگر، در این‌گونه قضایا «وجوب» و «امتناع» محمول برای موضوع هر دو نفی شده است. بنابراین، ممکنه خاصه همان «ممکنه عامه» است که با مقید شدن به قید «نه ضرورتاً» به دو ممکنه عامه تحلیل می‌شود.

توضیحی درباره امکان عام: سبب نام‌گذاری امکان عام برای قضیه مذکور، دو جهت ذیل است:

الف. مفهوم آن با ذهن عموم مردم، بیشتر مأنوس است. غالب انسان‌ها، واژه «امکان» را به معنای «امکان عام» به‌کار می‌برند. وقتی کسی می‌گوید «فلان چیز ممکن است» منظور او این است که آن امر، ممتنع (غیر ممکن) نیست. به عبارت دیگر، امور نزد عموم مردم به دو قسم تقسیم می‌شود: امور غیر ممکن (نشدنی) و امور ممکن (شدنی). با جهت امکان عام مشخص می‌شود که آن امر شدنی و ممکن است.

ب. امکان عام، معنایی است که بر هر یک از مواد «وجوب»، «امتناع» و «امکان خاص» قابل انطباق است. برای روشن شدن این مطلب به مثال‌های زیر دقت کنید.

- «خداوند موجود است به امکان عام». این قضیه فقط بدان معنا است که موجود نبودن برای خداوند، ضروری نیست. هر چند به دلیل عقلی، ماده واقعی آن «وجوب» است، امّا جهت مذکور، قابلیت انطباق بر آن را دارد.

- «شریک خداوند، معدوم است به امکان عام». این قضیه بدان معنا است که موجود بودن برای شریک خداوند، ضروری نیست. هر چند به دلیل عقلی، ماده واقعی آن «امتناع» است، امّا جهت مذکور قابلیت انطباق بر آن را دارد.

- «انسان، موجود است به امکان عام». این قضیه فقط بدان معنا است که موجود نبودن برای انسان، ضروری نیست. هر چند به دلیل عقلی ماده واقعی آن «امکان خاص» است، امّا جهت مذکور قابلیت انطباق بر آن را دارد.

نکته مهم: لفظ امکان در منطق[1] کاربرد دیگری نیز دارد که به آن «امکان ذهنی» یا احتمال می‌گویند. وقتی می‌گوییم «علی ممکن است نویسنده باشد» می‌تواند منظور ما اعلام عدم قطع و یقین خویش به نویسنده بودن علی باشد. در این صورت گفته می‌شود: لفظ امکان به معنای «امکان ذهنی» به‌کار رفته است. مشخصه به‌کار رفتن لفظ «امکان» در معنای امکان ذهنی، آن است که در این صورت اگر حالت عدم قطع و یقین از گوینده، زایل شود و به موضوع مورد بحث یقین حاصل کند او آماده است که پس از آن، از استعمال لفظ «ممکن است» در قضیه به‌کار رفته، خودداری کند. لکن در قضیه ممکنه عامه یا ممکنه خاصه، استفاده لفظ «ممکن است»، ناشی از حالت عدم یقین گوینده نیست.[2]

---

۱. در فلسفه اصطلاح امکان علاوه بر معنای «امکان عام» و «امکان خاص»، در معنای دیگری چون: «امکان اخص»، «امکان استقبالی»، «امکان وقوعی» و «امکان استعدادی» نیز به‌کار می‌رود. ر.ک: بدایة الحکمة، مرحله چهارم، فصل ششم.

۲. بدین ترتیب از صرف به کار رفتن عبارت «ممکن است» در یك جمله، نمی‌توان بدون قرینه دانست که منظور گوینده، «امکان خاص» است یا «امکان عام» یا «امکان ذهنی».

صدق و کذب قضایای موجهه

هر قضیه موجهه از آن جهت که یک قضیه است، ممکن است صادق یا کاذب باشد. برای صدق قضیه موجهه لازم نیست جهت با ماده آن کاملاً مطابقت داشته باشد، همین که جهت، مخالف و نقیض ماده نباشد بلکه با آن سازگار باشد، صادق خواهد بود.

بنابراین، قضیه موجهه در دو صورت صادق خواهد بود:

الف. جهت، کاملاً مطابقت با ماده داشته باشد؛ مانند «انسان، ضرورتاً حیوان است»؛

ب. جهت، اعم از ماده باشد و بخشی از آن را گزارش کند؛ مانند «انسان دائماً حیوان است».

چنانچه جهت مذکور در قضیه، مخالف و نقیض ماده آن باشد، آن‌گاه قضیه موجهه، کاذب خواهد بود؛ مانند «شریک خداوند ضرورتاً موجود است».

چکیده

۱. قضایای موجهه را به دو دسته «بسیط» و «مرکب» تقسیم می‌کنند.

۲. مشهورترین قضایای موجهه بسیط هشت قسم هستند که به چهار دسته «ضروریه»، «دائمه»، «فعلیه»، «ممکنه» و سپس هر یک به «ذاتی» و «وصفی» تقسیم می‌شوند.

۳. موجهات مرکب، دارای اقسام گوناگونی است. برخی از مهم‌ترین آنها عبارت است از: مشروطه خاصه، عرفیه خاصّه، وجودیه لاضروریه، وجودیه لا دائمه، حینیه دائمه و ممکنه خاصه.

۴. سبب نام‌گذاری امکان عام برای قضیه مذکور، دو جهت ذیل است:

الف. مفهوم آن با ذهن عموم مردم، بیشتر مأنوس است؛

ب. امکان عام، معنایی است که بر هر یک از مواد «وجوب»، «امتناع» و «امکان خاص» قابل انطباق است.

۵. قضیه موجهه در دو صورت صادق خواهد بود:

الف. جهت، کاملاً مطابقت با ماده داشته باشد.

ب. جهت، بخشی از ماده را گزارش کند..

۶. چنانچه جهت مذکور در قضیه، مخالف و نقیض ماده آن باشد، آن‌گاه قضیه موجهه، کاذب خواهد بود.

پرسش ها

۱. قضایای موجهه بسیط، چه نوع قضایایی هستند؟ مثال بزنید.

۲. اقسام قضایای موجهه بسیط را با ذکر مثال بنویسید.

۳. اقسام موجهات مرکب را با ذکر مثال تعریف کنید.

۴. وجه تسمیه امکان عام چیست؟

۵. مراد از امکان ذهنی چیست؟

۶. صدق و کذب را در قضایای موجهه توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. تقسیم قضیه به مطلقه و موجهه و اقسام آن مفید چه فایدهٔ منطقی است؟

۲. قضایای موجهه بسیط غیر مشهور را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. از قضایای موجهه مرکبی که در درس بیان نشده چه می‌دانید؟

۴. اقسام قضایای موجهه بسیط و مرکب را با ترسیم نمودار نشان دهید.

۵. آیا می‌توانید چند مثال برای امکان عام ، خاص و ذهنی بیان کنید؟

درس بیست و چهارم

اقسام حمل

دانستیم که قضیه به حملیه و شرطیه تقسیم می‌شود. در هر قضیه حملیه سخن از اسناد و نسبت دادن محمول به موضوع است.

مفاد اسناد یا حمل در قضیّه حملیه، اذعان به اتحاد موضوع و محمول و یا حکم به «این همانی» است. این حقیقت (این همانی) به‌اعتبارات مختلف به اقسام گوناگونی تقسیم می‌شود. نظر به اینکه آگاهی از اقسام «حکم به این همان» در تحلیل درست مفاد قضیه حملیه و چگونگی استفاده از آن در ساختمان استدلال موثر است از این رو در درس حاضر با اقسام حمل و مفاد آن آشنا خواهیم شد.

اهم اقسام حمل عبارت است از:

۱. حمل طبعی و وضعی

الف. حمل طبعی: قضیّه‌ای است که در آن، محمول به‌لحاظ مفهوم اعم از موضوع باشد؛ مانند «انسان، حیوان است». باید توجه داشت قضیه حملیه «انسان، ضاحک است» نیز حمل طبعی است؛ زیرا اگر چه «ضاحک» و «انسان» به جهت مصداق با یکدیگر نسبت تساوی دارند، اما به‌لحاظ مفهوم «ضاحک» از «انسان» اعم است چه اینکه ضاحک به معنای موجودی است که دارای ضحک (قوه تعجب) است چه آن موجود انسان باشد یا غیر آن.

آنچه در این حمل، معتبر است، اعم بودن مفهوم محمول از موضوع است. چنین حملی چون مطابق منطق تکوینی و طبع خدادادی انسان است «حمل طبعی» نامیده

شده است.

ب. حمل وضعی: قضیّه‌ای است که در آن محمول به‌لحاظ مفهوم، اخصّ از موضوع باشد؛ مانند «حیوان، انسان است». از آنجا که حمل اخص بر اعم، مخالف باطبع منطقی انسان است و به سهولت برای ذهن آدمی، قابل قبول نیست، آن را «وضعی» نامیده‌اند. این حمل بر اساس قانون عکس مستوی درست است.

۲. حمل مواطات و اشتقاق

الف. حمل مواطات: به حملی که در آن اسناد محمول به موضوع، نیازی به تقدیر و تأویل نداشته باشد، «حمل مواطات» یا «هوهو» می‌گویند؛ مانند «حضرت امام علی علیه‌السلام عادل است».

ب. حمل اشتقاق: به حملی که در آن محمول بالفعل، قابل حمل بر موضوع نباشد و با ساختن مشتقی از آن یا افزودن کلمه «ذو» در عربی و «دارای» در فارسی قابل حمل می‌شود، حمل «اشتقاق» یا «ذوهو» گفته می‌شود؛ مانند «حضرت امام علی علیه‌السلام عدالت است».

کلمه عدالت به همین صورت قابل حمل نیست؛ یا باید از آن مشتقی مانند «عادل» ساخت و یا کلمه «دارای» را به آن افزود و به شکل ذیل درآورد: «امام علی علیه‌السلام، دارای عدالت است».

۳. حمل اوّلی ذاتی و شایع صناعی

یکی از لغزش‌های انسان در جریان تفکر، عدم تمایز بین این دو نوع حمل است. فهم درست «حمل اوّلی ذاتی» و «شایع صناعی» کلید حل بسیاری از جمله‌های باطل‌نما است.

الف. حمل اوّلی ذاتی: منطقی، به حملی که در آن، موضوع و محمول، اتحاد مفهومی دارند، «حمل اوّلی ذاتی» می‌گوید؛ مانند «انسان، حیوان ناطق است».

شایان توجه است که هرگاه موضوع و محمول، اتحاد مفهومی داشته باشند؛ ضرورتاً اتحاد مصداقی نیز خواهند داشت.

ب. حمل شایع صناعی: حملی است که درآن موضوع و محمول، تنها اتحاد مصداقی دارند؛ مانند «انسان، شاعراست». دراین مثال اگرچه مفهوم «انسان» با مفهوم «شاعر» تغایر دارد، ولی این دو در مصداق اتحاد دارند. چنین حملی، مبیّن آن است که موضوع، مصداق محمول است. به عبارت دیگر، وجود موضوع، از مصادیق وجود محمول است.

حمل در اغلب قضایایی که ما روزانه به‌کار می‌بریم از همین قبیل است. در علوم و فنون نیز این دسته از حمل‌ها فراوان وجود دارد؛ از این رو، این قسم حمل را «شایع صناعی» نامیده‌اند.

با توجه به آنچه بیان شد، مثال‌های زیر را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد:

- «فعل، فعل است» (به حمل اوّلی)؛ «فعل، فعل نیست» (به حمل شایع).

مفهوم فعل عبارت است از «معنای مستقلی که مقترن به یکی از زمان‌های گذشته، حال یا آینده باشد»، بنابراین فعل، فعل است (به حمل اوّلی)؛ در عین حال، فعل در تقسیم مفرد به اسم، کلمه (فعل) و حرف، از مصادیق اسم است، چرا که همراه با یکی از زمان‌های سه‌گانه مذکور نیست؛ بنابراین فعل، فعل نیست (به حمل شایع)!

- «نامفهوم نامفهوم است» (به حمل اوّلی)؛ «نامفهوم نامفهوم نیست» (به حمل شایع). «نامفهوم» به‌لحاظ معنا یعنی «آنچه قابل فهم نیست»، بنابراین نامفهوم نامفهوم است (به‌حمل اوّلی)؛ در عین حال «نامفهوم» خود لفظی است که معنا و مفهومی قابل درک دارد و به هیچ وجه مصداقی از نامفهوم و غیر قابل درک نیست؛ بنابراین نامفهوم، نامفهوم نیست (به‌حمل شایع)!

تحقیق دربارهٔ حمل اوّلی و شایع (برای مطالعه)

حمل اوّلی و شایع در دو بخش از منطق به‌کار می‌رود؛ یکی در منطق تصورات و دیگری در منطق تصدیقات.

باید دانست که بین حمل اوّلی و شایع در این دو بخش تفاوت اساسی وجود دارد. برای آگاهی از تفاوت معنایی و کاربردی این دو حمل، نخست باید به توضیح دو اصطلاح «عقدالوضع» و «عقدالحمل» پرداخت:

- **عقدالوضع:** عبارت است از اتّصاف افراد موضوع به «وصف عنوانی».

عنوان صادق بر موضوع، «وصف عنوانی» نامیده می‌شود و افراد موضوع، «ذات موضوع» هستند. در قضیّه «انسان ضاحک است»، «انسان» موضوع و «ضاحک» محمول است. حسن، حسین و... ذات موضوع‌اند و انسان، وصف موضوع و عنوان آن.

بدین ترتیب، اتّصاف حسن و حسین و... به وصف عنوانی «انسان»، عقدالوضع نامیده می‌شود.

- **عقدالحمل:** اسناد محمول به موضوع، عقدالحمل نامیده می‌شود. در قضیه «انسان ضاحک است» به اسناد محمول (ضاحک) به انسان و اتصاف انسان به ضاحک بودن، عقدالحمل گفته می‌شود.

مقصود از حمل اوّلی و شایع در منطق تصورات، عبارت است از نحوه ملاحظه موضوع، چه اینکه بر اساس آنچه پیش‌تر[1] دانستیم، موضوع را به دو صورت می‌توان لحاظ کرد: یکی به جهت «مفهوم» و دیگری به اعتبار «مصادیق و افراد».

در منطق تصورات «ملاحظه موضوع به اعتبار مفهوم»، «حمل اوّلی»، و «ملاحظه موضوع به اعتبار مصادیق»، حمل شایع نامیده می‌شود. بنابراین، هر چند این دو نحوه نگاه به موضوع، «حمل» اوّلی و شایع نامیده شده است، اما در حقیقت حملی در کار نیست؛ یعنی محمولی به موضوعی، اسناد داده نشده است، بلکه صرفاً موضوع به دو صورت مختلف در نظر گرفته شده است. هرگاه این دو اعتبار به‌عنوان قیدی برای موضوع اخذ شود، در واقع این عقدالوضع است که به دو نحوه ملاحظه شده است:

الف. ملاحظه عقدالوضع به اعتبار مفهوم آن؛

ب. ملاحظه عقدالوضع به اعتبار افراد و مصادیق آن.

در منطق تصدیقات هرگاه سخن از حمل اوّلی و شایع به میان می‌آید مراد «نحوه اتحاد موضوع و محمول» است.

اگر موضوع و محمول، اتحاد مفهومی داشته باشند، حمل اوّلی است و چنانچه

---

۱. ر.ک: درس نهم.

اتحـاد میـان آن دو تنهـا مصداقی باشـد، حمـل شـایع خواهـد بـود.

به عبارت دیگر، در منطق تصدیقات، حمل اوّلی و شایع، تنها قیدی برای عقدالحمل می‌باشد و ارتباطی به عقدالوضع ندارد.

بنابراین، دقیق‌تر آن است که مثال‌های زیر را چنین بیان کنیم:

- انسان (به حمل اوّلی) کلّی است (به حمل شایع).
- جزئی (به حمل شایع) جزئی است (به حمل اوّلی)!
- جزئی (به حمل اوّلی) کلّی است (به حمل شایع)!
- فعل (به حمل شایع)، فعل است (به حمل اوّلی)!

هـرگاه در آموزه‌هـای منطقـی، اصطـلاح حمـل اوّلـی و شـایع به‌طـور مطلـق بـه‌کار رود و تعیین نشود که قیدی برای عقدالوضع است یا عقدالحمل، مقصود ایشان معنایی است کـه در تصدیقـات اراده می‌شود؛ یعنـی به‌عنـوان قیـدی بـرای عقدالحمـل اخـذ شـده اسـت. دقـت و عنایـت بـه تحقیـق مذکـور، نقـش مهمـی در جلوگیـری ذهـن از خطـای در تفکـر ایفـا می‌کنـد.

چکیده

۱. اقسام حمل عبارت است از: الف. طبعی و وضعی، ب. مواطات و اشتقاق، ج. اوّلی ذاتی و شایع صناعی.

۲. حمل مفهوم اعم بر اخص، «طبعی» و حمل مفهوم اخص بر اعم «وضعی» است.

۳. در حمـل مواطـات (هوهـو) بـرای حمـل محمـول بـر موضـوع، نیـاز بـه تقدیـر هیـچ کلمـه‌ای نیسـت؛ ولـی در حمـل اشـتقاق (ذوهـو) یـا بایـد کلمـه «ذو» یـا «دارای» را در تقدیـر گرفـت، و یـا آن را بـه صـورت صفـت و مشـتق درآورد.

۴. در حمل اوّلی، موضوع و محمول در مفهوم متحدند و در حمل شایع در مصداق.

۵. بین اقسام حمل اوّلی و شایع در دو بخش منطق (تصورات و تصدیقات)، تفاوت اساسی وجود دارد.

پرسش ها

۱. حمل طبعی و وضعی را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. حمل اوّلی ذاتی و شایع صناعی را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. حمل مواطات و اشتقاق را با ذکر مثال تعریف کنید.

۴. تفاوت اساسی حمل اوّلی و حمل شایع صناعی را در دو بخش تصورات و تصدیقات، به‌طور کامل و با ذکر مثال بیان کنید.

*** هم اندیشی**

۱. توضیح دهید آگاهی از اقسام حمل مفید چه فایده منطقی است؟

۲. آیا اصطلاح «حمل اولی و حمل شایع صناعی» در عقدالوضع و عقدالحمل مشترک لفظی است یا مشترک معنوی؟ چرا؟

درس بیست و پنجم

تقسیمات قضیّه شرطیه

پیش‌تر[1] بیان کردیم قضیّه به دو قسم حملیه و شرطیه تقسیم می‌شود و نیز در تعریف قضیه شرطیه گفتیم: قضیّه‌ای است که در آن به وقوع یا عدم وقوع نسبت بین دو قضیّه حکم شده باشد. در این درس با برخی از تقسیمات مختص قضیه شرطیه به استقبال «روش درست استدلال» می‌رویم. با آگاهی از اقسام بسیار متنوع قضایای حملیه و شرطیه می‌توان با دستمایه‌ای غنی به ساختن انواعی از استدلال اقدام کرد.

۱. قضیهٔ شرطیه اتصالی و انفصالی

قضیه شرطیه بر اساس چگونگی رابطه‌ای که بین دو طرف آن (مقدم و تالی) وجود دارد، به اتصالی و انفصالی تقسیم می‌شود؛ زیرا رابطه مقدم و تالی یا از نوع پیوستگی و تلازم است و یا از نوع گسستگی و تعاند.

الف. شرطیه اتصالی: قضیّه‌ای است که در آن به اتصال بین دو نسبت، یعنی به ثبوت نسبتی برفرض ثبوت نسبتی‌دیگر، و یا عدم اتصال آن دو حکم می‌شود. به عبارت دیگر قضیه شرطیه اتصالی، قضیه‌ای است که در آن به پیوستگی یک قضیه (تالی) به قضیه دیگر (مقدم) یا عدم وابستگی آن دو حکم شود؛ مانند: «اگر خورشید برآید، ستارگان ناپدید می‌شوند»، «چنین نیست که اگر بهار بیاید، درختان خشک شوند».

ساختار قضیه شرطیه اتصالی به زبان نمادی چنین است: «اگر الف، ب است، آن‌گاه ج، د است».

۱. ر.ک: درس بیست و یکم.

قضیه شرطیه اتصالی دارای دو جزء است:

۱. مقدّم که در مثال یاد شده «الف، ب است» می‌باشد؛

۲. تالی که در مثال یاد شده «ج، د است» می‌باشد.

اگر مقدم و تالی به نحو مستقل لحاظ شوند، هر کدام یک قضیه حملیه یا شرطیه کامل خواهند بود که آن قضیه حملیه می‌تواند شخصیه، طبیعیه، مسوّره، خارجیه، حقیقیه، کلّی یا جزئی، و قضیه شرطیه می‌تواند اتصالی یا انفصالی باشد چنان‌که می‌تواند در هر صورت، موجبه یا سالبه باشد.

ب. شرطیه انفصالی: قضیه شرطیه انفصالی قضیه‌ای است که در آن به عناد و تنافی دو یا چند نسبت خبری یا به عدم جدایی و گسستگی آنها حکم می‌شود. به عبارت دیگر، قضیه شرطیه انفصالی، قضیّه‌ای است که در آن به تنافی و ناسازگاری دو نسبت یا عدم آن حکم می‌شود؛ مانند «یا عدد زوج است یا فرد»[1] اجزای قضیه انفصالی برخلاف اتصالی، هیچ اولویتی نسبت به یکدیگر ندارند و نام‌گذاری اجزای آن به مقدم و تالی، تنها به جهت تقدم لفظی در قضیه است.

ساختار قضیه شرطیه انفصالی به زبان نمادی چنین است: «یا الف، ب است یا ج، د است».

۲. قضیۀ شرطیه موجبه و سالبه

قضیه شرطیه، چه اتصالی و چه انفصالی، مانند قضیه حملیه به موجبه و سالبه تقسیم می‌شود. مراد از ایجاب، اذعان به اتصال و یا انفصال دو قضیّه است؛ مانند: «اگر این عدد زوج باشد، آن‌گاه بر دو قابل قسمت است»، «یا عدد زوج است یا عدد فرد».

منظور از سلب، حکم به رفع رابطه اتصال یا انفصال بین دو قضیّه است؛ مانند: «چنین نیست که اگر این عدد فرد باشد، آن‌گاه بر دو قابل قسمت باشد»، «چنین نیست که احمد در خانه باشد یا در مزرعه».

---

۱. اگر این قضیه به این صورت «عدد یا زوج است یا فرد» گزارش شود ساختار آن به لحاظ منطقی «حملی مرددة المحمول» خواهد بود.

بنابراین، ایجاب و سلب در قضیه شرطیه، به سالبه و موجبه بودن مقدم و تالی و یا هر دو وابسته نیست. برای مثال، قضایای زیر همه موجبه‌اند، اگر چه مقدم یا تالی و یا هر دوی آنها سالبه‌اند: «اگر باران به کوهستان نبارد/ به سالی دجله گردد خشک رودی»، «اگر باران رحمت ببارد، جنگل خشک نخواهد شد»، «اگر دوستم گرفتار نبود، حال من نیز چنین درهم نبود».

چنان‌که قضایای زیر، همه سالبه‌اند، اگر چه مقدم یا تالی و یا هر دوی آنها موجبه‌اند:

«چنین نیست که اگر حسین درس نخواند، آن‌گاه علی بی‌سواد بماند»، «چنین نیست که اگر باران نبارد، آن‌گاه زلزله رخ دهد»، «چنین نیست که اگر علی به مدرسه بیاید، آن‌گاه حسین نیز به مدرسه بیاید».

۳. قضیه شرطیه شخصیه، مهمله و محصوره

قضایای شرطیه اتصالی و انفصالی به اعتبار ویژگی‌ها، شرایط و زمان‌های وقوع اتصال یا انفصال بین مقدم و تالی به این اقسام، تقسیم می‌شوند:

الف. شخصیه: اگر حکم به اتصال یا انفصال فقط در یک زمان یا حالت معین و مشخص باشد، قضیه «شخصیه» خواهد بود. شخصیه اتصالی، مانند «اگر امروز هوا آفتابی باشد، به صحرا خواهیم رفت». شخصیه انفصالی، مانند «یا امروز شنبه است یا یکشنبه».

ب. مهمله: اگر در قضیه شرطیه، صریحاً به عام یا خاص بودن زمان اتصال یا انفصال قضایا، اشاره‌ای نشده باشد، قضیّه «مهمله» خواهد بود. مهمله انفصالی، مانند «یا عدد زوج است یا فرد».

ج. محصوره: اگر در قضیه شرطیه، کمیت و مقدار حالت‌ها و زمان‌های اتصال یا انفصال قضایا، بیان شده باشد، قضیّه «محصوره» نامیده می‌شود. در این صورت قضیه شرطیه خود به دو قسم کلّی و جزئی تقسیم می‌شود. باید دانست که جزئی و کلّی بودن قضیّه شرطیه تنها مربوط به کلّیت و جزئیت حکم به اتصال یا انفصال است، نه کلّیت

مقدم یا تالی آنها. بنابراین، قضیهٔ «همواره اگر این شبح انسان باشد، حیوان است» کلّی است، اگر چه مقدم آن، قضیّه‌ای شخصیه است. کلّیه متّصل، مانند «همواره وقتی خورشید طلوع می‌کند، روز آغاز می‌شود».

کلّیه انفصالی، مانند «دائماً یا عدد زوج است یا فرد»؛ جزئیه اتصالی، مانند «بعضی اوقات وقتی خورشید درآسمان است، ماه دیده می‌شود»؛ جزئیه انفصالی، مانند «بعضی اوقات یا باید جهاد کرد یا هجرت».

۴. قضیه شرطیه اتصالی لزومی و اتفاقی

الف. شرطیه اتصالی لزومی: قضیه‌ای است که اتصال و پیوند مقدم و تالی در آن حقیقی و اجتناب ناپذیر است؛ مانند اینکه مقدم علت تالی باشد یا به عکس و یا اینکه هر دو معلول یک علت باشند: «اگر خورشید طلوع کند، روز آغاز می‌شود»، «اگر انسان بیمار شود، در بدن او خللی ایجاد شده است»، «اگر روز آغاز شود، جهان روشن خواهد شود».

ب. شرطیه اتصالی اتفاقی: قضیه‌ای است که مصاحبت و همراهی بین دو نسبت خبری، صرفاً بر اساس تقارنی اتفاقی باشد؛ مانند «اگر قارون مال اندوخت، لقمان حکمت آموخت». اطلاق قضیه شرطیه بر این نوع قضایا، مجاز است، چرا که ارتباط مقدم و تالی تنها نوعی معیت و تقارن است و رابطه شرط و جزای حقیقی بین آنها برقرار نیست.

۵. گونه‌هایی از قضیه شرطیه به اعتبار اطراف آن

پیش‌تر[۱] دانستیم که هر قضیه شرطیه در اصل از چند قضیّه حملیه یا شرطیه دیگر فراهم آمده است. حال باید دانست، قضیه شرطیه به اعتبار حملیه، اتّصالی و انفصالی بودن اطراف آن، در اصل صورت‌های گوناگونی پیدا می‌کند که برخی از آنها عبارت است از:

۱. مقدم و تالی هر دو حملیه باشد؛ مانند «اگر خورشید طلوع کند، آن‌گاه روز موجود

۱. ر.ک: درس بیست و یکم.

خواهد شد».

۲. مقدم و تالی هر دو شرطی اتّصالی باشد؛ مانند «هرگاه چنین باشد که اگر خورشید طلوع کند آن‌گاه روز محقق شود، پس اگر روز موجود نباشد خورشید نیز طلوع نکرده است».

۳. مقدم و تالی هر دو شرطی انفصالی باشد؛ مانند «هرگاه چنین باشد که یا عدد زوج است یا فرد، پس همواره یا عدد به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود و یا به دو قسمت مساوی تقسیم نمی‌شود».

۴. مقدم، حملیه و تالی، شرطیه اتّصالی باشد؛ مانند «اگر علم وسیله‌ای برای خوشبختی است، پس اگر انسان عالم باشد، خوشبخت خواهد بود».

۵. مقدم، شرطیه اتّصالی و تالی، حملیه باشد؛ مانند «هرگاه چنین باشد که اگر بیداری اسلامی باشد آن‌گاه امت اسلامی عزیز خواهد شد، پس عزت مسلمانان لازمه بیداری امت اسلامی است».

۶. مقدم، حملیه و تالی، شرطیه انفصالی باشد؛ مانند «اگر لفظ مفرد باشد، آن‌گاه یا اسم یا کلمه و یا حرف خواهد بود».

۷. مقدم، شرطیه انفصالی و تالی حملیه باشد؛ مانند «اگر این شخص یا مسلمان است و یا غیرمسلمان، پس او انسان است».

۸. مقدم، شرطیه اتّصالی و تالی، شرطیه انفصالی باشد؛ مانند «هرگاه چنین باشد که اگر انسان‌ها اصلاح شوند جهان اصلاح خواهد شد، پس یا انسان‌ها اصلاح خواهند شد و یا جهان اصلاح نخواهد شد».

۹. مقدم، شرطیه انفصالی و تالی شرطیه اتّصالی باشد؛ مانند «هرگاه چنین باشد که یا انسان موحد است یا رستگار نخواهد شد، پس اگر موحد باشد رستگار خواهد شد».

با توجه به اینکه هر یک از صورت‌های یاد شده، گاه موجبه‌اند و گاه سالبه، و هر یک یا تشکیل دهنده قضیه شرطیه اتّصالی‌اند یا انفصالی و نیز هر یک یا محصوره کلّیه‌اند و یا جزئیه، بنابراین قضیه‌های شرطیه دارای اقسام و تنوعی بسیار است.

۶. قضیه شرطیه انفصالی حقیقی، مانعةالجمع و مانعةالخلو

الف. قضیه انفصالی حقیقی: قضیه‌ای است که در آن به عناد و گسستگی بین دو نسبت خبری به‌گونه‌ای حکم شده که نه می‌تواند هر دو نسبت صادق باشد و نه هر دو نسبت کاذب باشد؛ یعنی اجتماع و ارتفاع آن دو با هم محال است؛ مانند «یا عدد زوج است یا فرد».

آنچه بیان شد، تعریف قضیه شرطیه انفصالی حقیقی موجبه است؛ اما قضیه شرطیه انفصالی حقیقی سالبه، عبارت است از حکم به سلب استحاله اجتماع و ارتفاع دو نسبت با هم[1]؛ مانند «چنین نیست که یا حیوان ناطق باشد و یا قابل آموزش».

ب. قضیه انفصالی مانعةالجمع: قضیه‌ای است که در آن به عناد و انفصال بین دو نسبت خبری به‌گونه‌ای حکم شده است که هر دو نسبت نمی‌تواند صادق باشد، هر چند هر دو نسبت می‌تواند کاذب باشد. یعنی اجتماع آن دو محال است، ولی ارتفاع آنها محال نیست؛ مانند «یا هر کاغذی سفید است یا سیاه».

قضیه شرطیه انفصالی مانعةالجمع سالبه، بیان‌گر آن است که مقدم و تالی می‌تواند هر دو صادق باشد و با یکدیگر اجتماع کنند، اما نمی‌تواند هر دو کاذب بوده، ارتفاع پیدا کنند؛ مانند «چنین نیست که یا جسم غیرسفید باشد و یا غیرسیاه».

ج. قضیه انفصالی مانعة الخلوّ: قضیه‌ای است که در آن به تنافی و ستیز دو نسبت خبری به‌گونه‌ای حکم شده است که نمی‌تواند هر دو نسبت کاذب باشد، هر چند می‌تواند هر دو نسبت صادق باشد؛ یعنی ارتفاع آن دو محال است، ولی اجتماع آنها محال نیست؛ مانند «یا مکافات عمل در دنیا است یا در آخرت».

مفاد قضیه مانعةالخلوّ، بیان این امر است که دست‌کم یکی از دو جزء قضیه، صادق است.

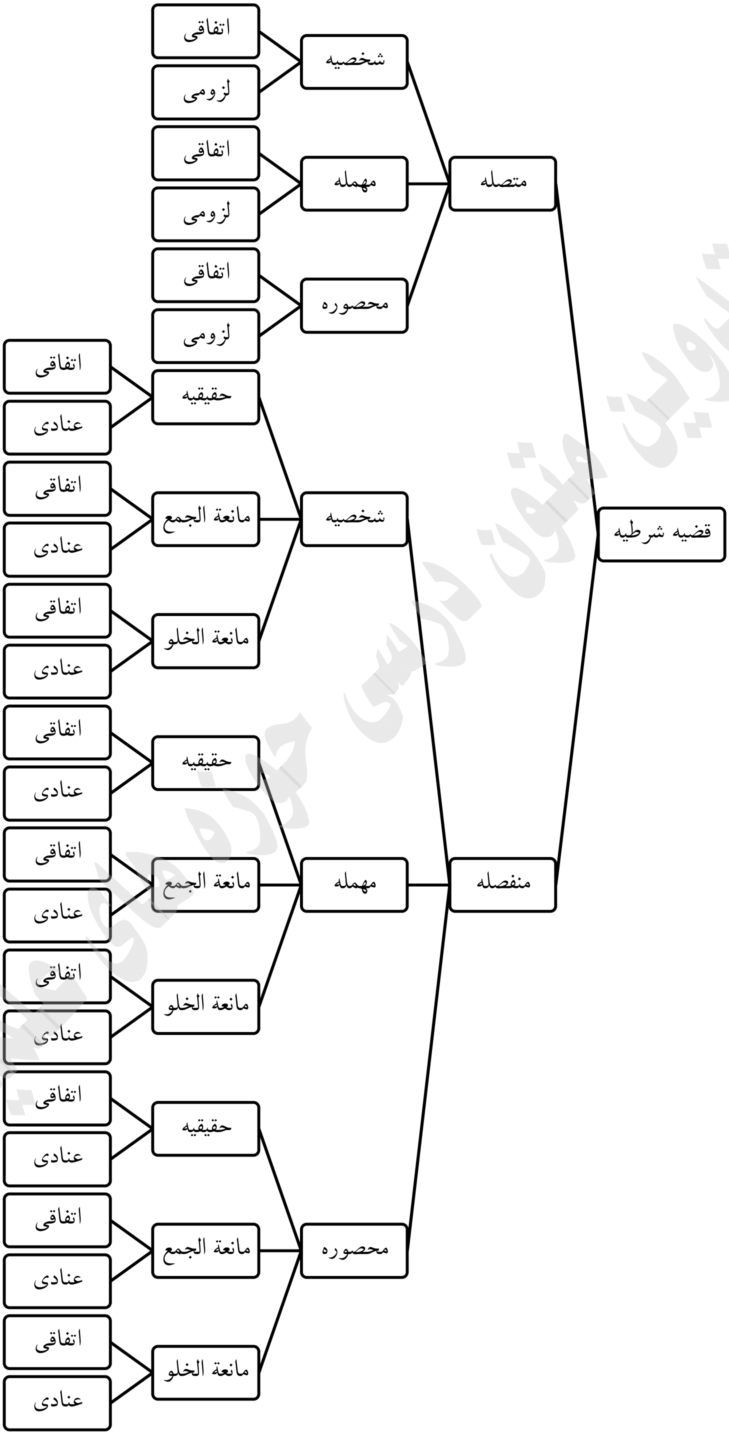
آنچه بیان شد در مورد قضیه شرطیه انفصالی مانعةالخلوّ موجبه، صادق است؛ اما باید دانست که مفاد قضیه شرطیه انفصالی مانعةالخلو سالبه، عبارت است از حکم به

۱. این معنا سه صورت دارد: یکی آنکه طرفین فقط اجتماعشان ممکن باشد؛ دیگر آنکه فقط ارتفاعشان ممکن باشد و سوم آنکه هم اجتماعشان ممکن باشد و هم ارتفاعشان.

ممکن بودن ارتفاع مقدم و تالی و ناممکن بودن اجتماع آن دو؛ مانند «چنین نیست که انسان یا عاقل بی‌دین باشد و یا دین‌دار بی‌عقل».

قضیهٔ شرطیه انفصالی اتّفاقی و عنادی

قضیه انفصالی را می‌توان به اتفاقی و عنادی تقسیم کرد. در قضیه عنادی، انفصال و جدایی مقدم و تالی، برخاسته از طبیعت طرفین است و به همین جهت، ضروری و غیرقابل تخلف است. اما در قضیه اتفاقی، تنافی و جدایی مقدم و تالی از یکدیگر، امری اتفاقی و غیرضروری است. عنادی، مانند «یا عدد زوج است یا فرد»؛ اتفاقی مانند «یا حسن قبل از ظهر به مدرسه می‌رود یا حسین». اقسام قضایای شرطیه را به صورت نمودار زیر می‌توان نشان داد:


قضیه شرطیه
متصله
شخصیه
اتفاقی
لزومی
مهمله
اتفاقی
لزومی
محصوره
اتفاقی
لزومی
منفصله
شخصیه
حقیقیه
اتفاقی
عنادی
مانعة الجمع
اتفاقی
عنادی
مانعة الخلو
اتفاقی
عنادی
مهمله
حقیقیه
اتفاقی
عنادی
مانعة الجمع
اتفاقی
عنادی
مانعة الخلو
اتفاقی
عنادی
محصوره
حقیقیه
اتفاقی
عنادی
مانعة الجمع
اتفاقی
عنادی
مانعة الخلو
اتفاقی
عنادی

چکیده

۱. قضیه شرطیه به اتصالی و انفصالی تقسیم می‌شود و هریک از این دو نیز به ترتیب به لزومی و اتفاقی، و عنادی و اتفاقی تقسیم می شود.

۲. قضیه شرطیه انفصالی به حقیق، مانعةالجمع و مانعةالخلو تقسیم می‌شود.

۳. قضیه شرطیه اتصالی و انفصالی به اعتبار ویژگی‌ها، شرایط و زمان‌های وقوع اتصال یا انفصال بین مقدم و تالی، به شخصیه، مهمله و محصوره تقسیم می‌شود.

۴. هریک از قضایای حملیه و شرطیه به‌لحاظ صوری می‌تواند به یکدیگر تبدیل شود.

پرسش ها

۱. قضیه شرطیه اتصالی لزومی و اتفاقی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۲. قضیه شرطیه انفصالی حقیق، مانعةالجمع و مانعةالخلو را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. قضیه شرطیه شخصیه، مهمله و محصوره را تعریف کنید.

۴. قضیه شرطیه انفصالی عنادی و اتفاقی را با ذکر مثال تعریف کنید.

* هم اندیشی

۱. آیا قضیه شرطیه مانعة الخلو موجبه با قضیه شرطیه مانعة الجمع سالبه تفاوتی دارد؟ چرا؟

۲. توضیح دهید مفاد قضایای شرطیه استلزام است یا ملازمه؟

درس بیست و ششم

صدق و کذب قضایای شرطیه

پس از آشنایی با تقسیمات قضیه شرطیه، فراگیری ملاک صدق و کذب قضیه شرطیه، چگونگی تبدیل هر یک از اقسام آن به دیگری و نیز آشنایی با قضایای محرّف، می‌تواند ما را در ساختن هر چه متنوع‌تر استدلال و نیز درک درست معنایی قضایا یاری دهد. از این رو در درس حاضر با سه مبحث مذکور آشنا می‌شویم.

ملاک صدق و کذب قضیهٔ شرطیه

ملاک صدق و کذب قضایای شرطیه، مطابقت و یا عدم مطابقت رابطهٔ اتصال و انفصال مقدم و تالی با واقع است. بنابراین صدق و کذب در قضیه شرطیه الزاماً تابع صادق یا کاذب بودن هر یک از مقدم و تالی، به تنهایی نیست. گاهی قضیه شرطیه اتصالی صادق، از دو قضیه کاذب فراهم می‌آید؛ مانند «اگر انسان اسب باشد، آن‌گاه صاهل است». گاهی نیز قضیه شرطیه اتصالی کاذب، از دو قضیّه صادق فراهم می‌آید؛ مانند: «اگر آفتاب طلوع کند، آن‌گاه سعدی شاعر است». هم چنان‌که در قضیّه شرطیه انفصالی صادق نیز گاه یکی از دو طرف صادق و دیگری کاذب است؛ مانند «یا فردا عید است یا عید نیست».

منطق‌دانان از طریق صدق و کذب اجزای قضیه شرطیه، شرایط صدق و کذب آن را صورت‌بندی کرده‌اند:

صورت‌های صدق قضیۀ شرطیه اتصالی

۱. صورت‌های صدق قضیه شرطیه اتصالی لزومی: از نظر منطقی، قضایای اتصالی لزومی صادق به‌لحاظ صدق و کذب مقدم و تالی، دارای یکی از سه وضعیت زیرند:

– مقدم و تالی هر دو صادق؛ مانند «اگر سدیم جزء نمک باشد، آن‌گاه نمک مرکب است».

– مقدم وتالی هر دو کاذب؛ مانند «اگر تمدن به آدم‌کشی است، همه درندگان متمدّنند».

– مقدم، کاذب ولی تالی صادق؛ مانند «اگر هندسه منطق است، پس هندسه علم است».

بنابراین، قضیۀ شرطیه اتصالی لزومی، تنها در شرایطی صادق است که تعلیق مقدم بر تالی صادق باشد.

۲. صورت‌های صدق قضیه شرطیه اتّصالی اتفاقی: قضیه اتفاقی فقط هنگامی صادق است که مقدم و تالی هر دو با هم صادق باشد؛ به عبارت دیگر، در قضیه اتفاقی، اگر مقدم و تالی هر دو کاذب یا یکی از آن دو کاذب باشد، قضیه اتفاقی کاذب خواهد بود؛ مانند: «اگر انسان پرنده باشد آنگاه خورشید متفکّر است»، «اگر انسان متفکّر باشد آنگاه سنگ پرنده است».

صورت‌های صدق قضیۀ شرطیه انفصالی

۱. صورت‌های صدق انفصالی حقیقی: قضیه شرطیه انفصالی حقیقی در صورتی صادق خواهد بود که یا در آن مقدم صادق و تالی کاذب باشد و یا مقدم کاذب و تالی صادق باشد؛ مانند «یا این عدد فرد است و یا زوج». بنابراین، اگر مقدم و تالی هر دو کاذب یا هر دو صادق باشند، قضیه شرطیه انفصالی حقیقی، کاذب خواهد بود؛ مانند «یا این عدد زوج است یا قابل قسمت به دو»، «یا عدد سه زوج است یا قابل قسمت به دو».

۲. صورت‌های صدق انفصالی مانعة‌الجمع: این نوع قضیه انفصالی نیز در صورتی

لزوماً صادق خواهد بود که یکی از دو طرف، صادق و دیگری کاذب باشد؛ مانند «یا این اتاق گرم است یا سرد» ؛ بنابراین اگر مقدم و تالی در انفصالی مانعة‌الجمع هر دو کاذب یا هر دو صادق باشد، نمی‌توان آن را به‌طور ثابت متصف به صدق یا کذب کرد؛ مانند: «یا این قلم پرنده است یا حساس» ، «یا انسان متفکّر است یا شاعر».

۳. صورت‌های صدق انفصالی مانعة‌الخلوّ: در صورتی این قضیه انفصالی، صادق خواهد بود که یکی از دو طرف، صادق و دیگری‌کاذب باشد؛ مانند: «یا علی چشم دارد یا نابینا است». در این نوع شرطی اگر مقدم و تالی هر دو کاذب باشد، قضیه به‌طور قطعی متصف به کذب می‌شود؛ مانند: «یا اسب پرنده است یا تخم گذار». اگر در انفصالی مانعة‌الخلو هر دو طرف صادق باشد، حکم به صادق بودن دایمی قضیه ممکن نیست؛ مانند: «یا او شاعر است یا فقیه».

تبدیل قضیهٔ حملیه و شرطیه به یکدیگر

در آغاز منطق بیان کردیم انسان ذاتاً موجودی متفکر است و با این ویژگی ذاتی از دیگر انواع حیوان، ممتاز می‌شود. حال باید دانست که آدمی در این خصیصه دارای قدرت و توانایی شایانی است و یک حکم را می‌تواند به صورت‌های مختلف بیان کند. مثلاً قضیه حملیه «انسان حیوان است» را می‌تواند در قالب قضیه شرطیه اتصالی «اگر موجودی انسان باشد، حیوان است» بیان کند و نیز قضیه شرطیه اتصالی «اگر نور شدت یابد، مردمک چشم تنگ می‌شود» را به صورت قضیه حملیه «شدت نور موجب تنگی مردمک چشم می‌شود» تبدیل کند. تحویل قضیه حملیه و شرطیه به یکدیگر در همه قضایای شرطیه و حملیه امکان‌پذیر است و اختصاص به نوع خاصی از آن دو ندارد.

تبدیل قضیهٔ شرطیه اتّصالی و انفصالی به یکدیگر

برای تبدیل قضیه شرطیه اتصالی به انفصالی مانعة‌الخلو کافی است مقدم را نقیض کرده با حرف «یا» به تالی اضافه کنیم؛ مانند «اگر سعید دانشجو است، دیپلم دارد»؛ «یا سعید دانشجو نیست یا دیپلم دارد».

«اگر بهار بیاید، طبیعت سرسبز می‌شود» «یا بهار نیامده است یا طبیعت سرسبز

است».

برای تبدیل قضیه شرطیه اتصالی به انفصالی مانعة‌الجمع کافی است تالی را نقیض کرده و با حرف «یا» به یکدیگر عطف کنیم. مانند: «اگر شخصی امام باشد معصوم است»؛ «یا شخصی امام است یا معصوم نیست».

برای تبدیل شرطیه انفصالی مانعة‌الخلو به اتصالی کافی است یکی از دو قضیه آن را نقیض کرده، مقدم قرار دهیم و قضیه دوم را تالی قرار دهیم؛ مانند: «یا علت خاموشی لامپ قطع برق است یا سوختن» «اگر علت خاموشی لامپ برق نباشد، علت آن سوختن لامپ است».

«یا حکم اسلامی دلیل عقلی دارد یا دلیل نقلی» «اگر حکم اسلامی دلیل نقلی نداشته باشد، دلیل عقلی دارد».

برای تبدیل شرطیهٔ انفصالی مانعة الجمع به اتصالی باید یکی را مقدم قرار داده، نقیض دیگری را تالی قرار دهیم؛ مانند:

«یا پیراهن او سفید است یا آبی» «اگر پیراهن او سفید است، پس آبی نیست».

روشن است که در شرطیه انفصالی حقیقی، هر دو قاعده قابل اجرا ا ست.

قضایای محرَّف

قضایای محرَّف، قضایایی است که به دلایلی نظیر جا به جایی اجزای قضیه، اختصار مخلّ، ساختار غیرمتعارف و... دچار پیچیدگی در معنا و گاه رهزنی در مفهوم شده باشد. قواعد منطقی استدلال -که در این فصل به آن خواهیم پرداخت - وقتی به درستی قابل اجرا است که قضایای به‌کار رفته در آن بر اساس ساختار منطقی غیرمحرَّف تنظیم شده باشد. در غیر این صورت احتمال وقوع خطا در فرایند تفکر بسیار زیاد خواهد بود.

در موارد زیر تعدادی از این قضایا و چگونگی تاویل آنها به ساختار منطقی بیان شده است.

۱. **قضیهٔ مهمل:** در محاورات روزمره، بیشتر قضایا اگر چه در اصل دارای سورند ، اما

به صورت مهمل و بدون سور بیان می‌شوند. برای افزایش دقت، شایسته است سور حذف شده را به قضیه اضافه کنیم. برای این کار باید توجه کرد که منظور از آن قضیه در اصل کلی است یا جزئی؛ مانند:

- «طلا زرد است»؛ تبدیل می‌شود به «هر طلایی زرد است».

- «مردم این شهر خسیسند»؛ تبدیل می‌شود به «بعضی از مردم این شهر خسیسند».

اگر ندانیم قضیه‌ای در اصل، کلی است یا جزئی؛ باید آن را جزئی به حساب آوریم؛ مانند: «زائران وارد مکه شدند»؛ به این معنا است که «بعضی از زائران وارد مکه شدند».

۲. سور غیرمتعارف: شکل رایج سور کلی، «همه»، «هر» و «هیچ» است و شکل متعارف سور جزئی، «برخی» و «بعضی» می‌باشد. جایگاه آن نیز در ساختار قضیه، قبل از موضوع است.

هرگاه سور قضیه به شکلی غیر از الفاظ بالا بیان شود می‌توان به جای آن سور در رایج را جایگزین آن کرد:

- «چند اتومبیل در تعمیرگاه است»؛ می‌تواند به «بعضی از اتومبیل‌ها در تعمیرگاه‌اند» تبدیل شود.

- «تمام کسانی که رأی می‌دهند، هجده سال تمام دارند»؛ می‌تواند به «همه رأی دهندگان هجده سال تمام دارند» تبدیل شود.

- «حتی یک انسان هم جاوید نیست»؛ می‌تواند به «هیچ انسانی جاوید نیست» تبدیل شود.

- «انسان بعضی از حیوان‌ها است»؛ می‌تواند به «بعضی از انسان‌ها، حیوانند»، یا «بعضی از حیوان‌ها انسانند» تبدیل شود.

۳. سلب کلّیت: قضایایی که به شکل «هر الف، ب نیست» بیان می‌شوند، اگر چه سالبه و دارای سور کلی هستند، اما نباید آنها را سالبه کلی به حساب آورد، زیرا سور در سالبه کلی، «هیچ» است نه «هر». وقتی می‌گوییم «هر الف، ب نیست» کلّیت قضیه را سلب کرده‌ایم و گویا گفته‌ایم «چنین نیست که هر الف ب است».

به این مثال توجه کنید: «هر کتابی آموزنده نیست». ساختار منطقی این قضیه عبارت است از: «بعضی از کتاب‌ها آموزنده نیستند».

۴. قید در زمان و مکان: هرگاه جمله‌ای مشتمل بر قید زمان یا مکان کلی، مانند «همیشه، همواره، هرگز، هیچ‌وقت و هرجا» باشد، آن قید به صورت سور کلی برای موضوعی که زمان یا مکان است آورده می‌شود؛ مانند:

-«من هرگز دروغ نمی‌گویم»؛ ساختار منطقی قضیه مذکور این است: «هیچ وقت، وقتی نیست که من دروغ بگویم».

۵. موصول‌ها: جمله‌هایی که دارای موصول‌هایی مانند «کسی که» یا «چیزی که» باشند، به اشخاص یا اشیای کلّی تفسیر می شوند؛ مانند:

-«کسی که بکوشد، موفق می‌شود»؛ این قضیه تبدیل می‌شود به: «هر کس بکوشد موفق می‌شود».

-«او چیزی را که بخواهد، می‌خرد»؛ این قضیه تبدیل می‌شود به: «هر چیزی که او بخواهد بخرد، می‌خرد».

۶. فعل غیر رابط: چنان‌که دانستیم،[1] فعل ربط در قضایای منطقی، «است» و مشتقات آن می‌باشد؛ در حالی که در قضایای به‌کار رفته در گفت‌وشنودها، افعال بسیار متنوعی بیان می‌شوند.

در چنین مواردی، برای پرهیز از خطا، باید این افعال را به فعل ربطی «است» تبدیل کنیم؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

-«همه کبوترها پرواز می‌کنند»؛ این قضیه تبدیل می‌شود به: «همه کبوترها پرواز کننده‌اند».

-«بعضی از دانش‌پژوهان فارغ‌التحصیل نمی‌شوند»؛ این قضیه تبدیل‌می‌شود به: «بعضی از دانش‌پژوهان از کسانی‌که فارغ‌التحصیل می شوند، نیستند».

۷. مگر اینکه: تعبیر «مگر اینکه» محتوای دو قضیه را به هم پیوند می‌دهد. بنابراین،

۱. ر.ک: درس بیست و یکم.

قضیه‌هایی که دارای این تعبیر باشد به‌لحاظ منطقی می‌تواند به صورت زیر تغییر یابد ؛ مانند:

- «فردا به کوه می‌رویم، مگر اینکه هوا بارانی باشد»؛ این قضیه می‌تواند به این صورت تغییریابد: «اگر هوا بارانی نباشد، به کوه می‌رویم». در مثال‌هایی از این دست تالی را تبدیل به نقیض کرده به جای مقدم و مقدم را به جای تالی قرار می‌دهیم و لفظ «مگر» را نیز حذف می‌کنیم.

۸. تنها اگر، فقط و نیست مگر: چنانچه کلمه «فقط» یا «نیست مگر» به قضیه «الف ب است» افزوده شود، آن‌گاه با انحلال به دو قضیه حملیه زیر به ساختار منطقی خود بازگشت می‌کند؛ مانند:

-«فقط خداوند این کار را می‌تواند انجام دهد» که به دو قضیه حملیه ایجابی و سلبی انحلال می‌یابد: «خداوند این کار را می‌تواند انجام دهد، غیر خداوند این کار را نمی‌تواند انجام دهد».

-«برای انسان نیست مگر آنچه برای آن کوشیده است»؛ این قضیه مرکب از یک حملیه ایجابی و یک حملیه سلبی است: «آنچه را انسان برای آن کوشیده است، مال او است؛ آنچه را انسان برای آن نکوشیده است مال او نیست».

-«تنها اگر این موجود حیوان است، انسان است»؛ این قضیه به صورت دو قضیه شرطیه به ساختار منطقی خود باز می‌گردد: «اگر این موجود حیوان است، آن‌گاه انسان است؛ اگر این موجود حیوان نیست، آن‌گاه انسان نیست».

۹. قضیه شرطیه فربه[۱]: قضیه شرطیه فربه دارای یک مقدم و یک تالی اصلی است. اما هر یک از این دو، خود دارای مقدم و تالی جداگانه دیگری است؛ مانند «اگر فردا هوا مناسب باشد، ولی امشب کارهایم را انجام ندهم، فردا به صحرا نخواهم رفت». این قضیه از نظر منطقی، به یک قضیه شرطیه اتصالی که تالی آن نیز خود قضیه شرطیه اتصالی دیگری است، بازگشت می‌کند: «اگر فردا هوا مناسب باشد، آن‌گاه اگر امشب

۱. درعلم منطق اصطلاحی به نام «قضیه شرطیه فربه» وجود ندارد. انتخاب این اسم - از سوی نگارنده - برای قضایای شرطیه از این دست به جهت نشان دادن ساختار طولانی آن بوده است.

کارهایم را انجام دهم، هرآینه به صحرا خواهم رفت».

چکیده

۱. هر یک از قضایای حملیه و شرطیه به‌لحاظ صوری می‌تواند به یکدیگر تبدیل شود.

۲. گاه ساختار منطقی قضایای حملیه و شرطیه به دلیل جابه‌جایی اجزای قضیه، اختصار مخلّ و... دچار پیچیدگی و تحریف می‌شود؛ به چنین قضایایی «محرَّف» می‌گویند.

۳. صدق و کذب در قضیه شرطیه، الزاماً تابع صادق یا کاذب بودن هر یک از مقدم و تالی به تنهایی نیست.

پرسش ها

۱. قضیه محرَّف را با ذکر مثال توضیح دهید.

۲. ملاک صدق و کذب قضیه شرطیه چیست؟

۳. شرایط صدق قضیه شرطیه اتصالی را توضیح دهید.

۴. شرایط صدق قضیه شرطیه انفصالی را بیان کنید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا بحث از ملاک صدق و کذب قضایا بحثی منطقی است یا به سایر علوم مربوط میشود؟

۲. آیا می‌توانید کتاب‌ها و مآخذی را معرفی کنید که به جمع‌آوری قضایای محرف پرداخته باشد؟

۳. فراگیری چگونگی تبدیل قضیه حملیه و شرطیه به یکدیگر و نیز تبدیل قضیه شرطیه به یکدیگر و نیز تبدیل قضیه شرطیه اتصالی و انفعالی به یکدیگر چه فایده منطقی دارد؟

فصل دوم

روش درست استــــدلال مبـــاشر

درس بیست و هفتم

استدلال مباشر؛ تعریف و اقسام

پیش‌تر دانستیم[1] از نظر منطقی ارائه هرگونه استنتاجی مبتنی بر صورت منطقی قضیه یا قضایایی است که در آن استنتاج به‌عنوان مقدمه به‌کار می‌رود. از این رو، پیش از بیان اقسام استنتاج و قواعد مربوط به آن، لازم بود تا با قضیه و اقسام آن آشنا شویم تا بر اساس آن بتوانیم به تبیین صورت‌های گوناگون استنتاج بپردازیم.

برای فراگیری روش درست استدلال، ابتدا باید استدلال و اقسام آن را شناخت و سپس با روش درست هر یک از انواع آن و چگونگی استنتاج آنها آشنا شد.

ساختمان عظیم و متنوع استدلال دارای انواع مختلفی است که بخشی از آن را در نمودار صفحه بعد می‌توانید مشاهده کنید.

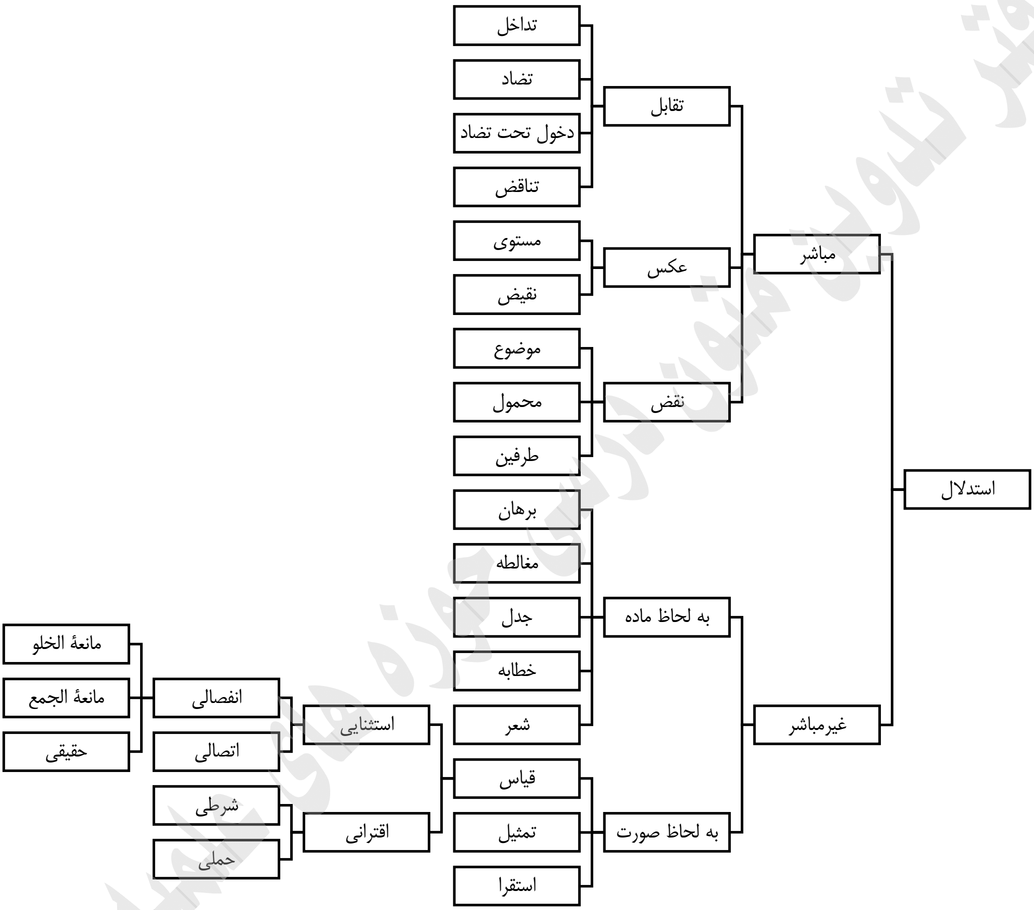
تعریف استدلال مباشر

یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های انسان در جریان اندیشه، استدلال و استنتاج است.

استدلال، تلاش ذهنی برای به دست آوردن تصدیقی جدید با استفاده از تصدیق بدیهی یا معلوم است. رسیدن به تصدیق نو، گاه به ظاهر تنها از طریق قضیه‌ای واحد حاصل می‌شود و گاه از طریق کنار هم قرار دادن چند قضیه. اگر استنتاج و اکتساب یک

۱. ر.ک: درس بیست و یکم.

تصدیـق، بـه ظاهـر از طریـق یـک قضیّـه باشـد «اسـتدلال مباشـر»[1] نامیـده می‌شـود و اگـر از طریق چند قضیه باشد «استدلال غیرمباشر» خوانده می‌شود.



۱ . اصطلاحی به نام «استدلال مباشر» در کتاب‌های منطقی قدیم به چشم‌نمی‌خورد. منطق‌دانان قدیم به جای این اصطلاح از عنوان «نسبت‌های قضایا» و یا «احکام قضایا» استفاده می‌کرده‌اند. شاید سرّ تعبیر ایشان آن باشد که با دقّت و تأمّل درمی‌یابیم استدلال‌های مباشر هر چند به ظاهر فقط از یك قضیه فراهم آمده‌اند امّا در حقیقت دست‌کم از دو قضیه تشکیل شده‌اند که یکی از آنها مخفی و غیرمذکور است. به عبارت دیگر با دقت در حقیقت استدلال‌های مباشر می‌توان گفت این گونه استدلال‌ها در واقع وام دار یك قیاس پنهانی‌اند که به پشتوانه آن، منتج نتیجه یقینی می‌شوند بنابراین هرچند استدلالی در ظاهر، مباشر باشد، اما در حقیقت، مباشر نیست! و بدین ترتیب به خوبی در می‌یابیم که تقسیم استدلال به مباشر و غیر مباشر، جنبه تعلیمی دارد؛ وگرنه استدلال به لحاظ تعداد مقدمات به کار رفته در آن، تنها یك قسم دارد که عبارت است از استدلال غیرمباشر.

کارکرد استدلال مباشر

همان‌طور که در ادامه درس ملاحظه خواهید کرد، گاهی بر اساس وجود نسبت خاصّ بین قضایا می‌توان به‌وسیله استدلال مباشر از صدق قضیّه‌ای، صدق یا کذب قضیه دیگر و از کذب قضیه‌ای، صدق یا کذب قضیه دیگر را استنتاج کرد. این‌گونه از استنتاج هنگامی اهمیت و ارزش ویژه می‌یابد، که شخص به دلایل مختلفی - از جمله عناد و حق‌گریزی طرف مقابل - یا قادر بر اثبات قضیه مطلوب نیست یا در مسیر آن ناچار باید متحمل زحمات فراوانی شود. در این صورت با اطلاع از نسبت موجود بین قضایا و با بهره‌گیری از استدلال مباشر می‌توان از صدق یا کذب قضیه‌ای، صدق یا کذب قضیه مطلوب را نتیجه گرفت و بدین وسیله طرف مقابل را وادار به پذیرش مطلوب کرد.

اقسام استدلال مباشر

استدلال مباشر، یا رهنمون شدن ذهن از قضیه‌ای به قضیه دیگر، در یک تقسیم کلی به سه قسم تقسیم می‌شود: تقابل، عکس و نقض.

تقابل

هرگاه دو قضیّه را با یکدیگر مقایسه کنیم، آن دو قضیه، یا در موضوع یا در محمول یا هر دو با هم شرکت دارند و یا در هیچ یک از موضوع و محمول با یکدیگر شریک نیستند؛ مانند دو قضیه «انسان متفکر است» و «عدالت زیبا است». در این صورت نسبت میان این دو قضیّه از قبیل «تباین» است. اگر دو قضیّه فقط در موضوع یکی باشند، مانند دو قضیه «فلز، هادی جریان الکتریسیته است» و «فلز، ارزشمند است»، نسبت میان آنها «تساوی» است. چنانچه دو قضیّه تنها در محمول یکی باشند، مانند دو قضیه «عقاب پرنده است» و «کبوتر پرنده است»، نسبت میان آنها «تشابه» است.

اما هرگاه دو قضیّه در موضوع و محمول اتحاد داشته باشند، ولی به‌لحاظ کلّیت یا کیفیت و یا هر دو با یکدیگر متفاوت باشند رابطه «تقابل» خواهند داشت. رابطه تقابل به چهار صورت است:

تداخل، تضاد، دخول تحت تضاد و تناقض.

*** تداخل**

هرگاه دو قضیّه در موضوع و محمول و نیز کیفیت، یکسان، ولی یکی کلّی و دیگری جزئی باشد آنها را «متداخل» می‌خوانند؛ مانند «بعضی از انسان‌ها دانش‌پژوه‌اند» و «همه انسان‌ها دانش‌پژوه‌اند». در این نسبت همواره می‌توان از صدق کلیه، صدق جزئیه و از کذب جزئیه، کذب کلیه را نتیجه گرفت؛ ولی از کذب کلیه، کذب جزئیه و یا از صدق جزئیه، صدق کلیه را نمی‌توان نتیجه گرفت. چنین قضایایی را از آن رو متداخلان نامیده‌اند که یکی داخل در دیگری است؛ یعنی قضیه جزئیه در کلیه داخل است.

*** تضاد**

هرگاه دو قضیه کلّیه از نظر موضوع و محمول یکسان، ولی یکی موجبه و دیگری سالبه باشد، آنها را دو قضیّه «متضاد یا متضادین» می‌خوانند؛ مانند «هر انسانی متفکر است» و «هیچ انسانی متفکّر نیست». این دو قضیّه را از آن رو متضادان نامیده‌اند که همچون ضدین، هر دو نمی‌توانند صادق باشند، اما هر دو می‌توانند کاذب باشند؛ برای مثال: قضیه «هر طلایی فلز است» صادق است، بنابراین متضاد آن یعنی «هیچ طلایی فلز نیست» کاذب است. اما وقتی قضیه «هر فلزی طلا است» کاذب باشد، لازم نیست قضیه «هیچ فلزی طلا نیست» صادق باشد؛ همان‌طور که در این مثال ملاحظه می‌کنید این قضیّه نیز کاذب است.

*** دخول تحت تضاد**

هرگاه دو قضیه جزئیه از نظر موضوع و محمول یکسان ولی یکی موجبه و دیگری سالبه باشد، آنها را «داخلتان تحت التضاد» می‌خوانند؛ مانند «بعضی حیوانات تخم‌گذارند» و «بعضی حیوانات تخم‌گذار نیستند». اگر چنین رابطه‌ای بین دو قضیّه برقرار باشد، هرگاه یکی از آن دو کاذب باشد دیگری لزوماً صادق خواهد بود؛ اما اگر یکی از آن دو صادق باشد لازم نیست دیگری کاذب باشد. به این مثال توجه کنید: دو قضیه «بعضی از فلزها طلایند» و «بعضی از فلزها طلا نیستند» هر دو صادقند. چنین قضایایی را

از آن رو «داخلان تحت تضاد» نامیده‌اند که هر یک از آنها داخل دو قضییه کلی هستند که آنها با یکدیگر تضاد دارند.

حکم در دخول تحت تضاد به‌لحاظ صدق و کذب؛ درست خلاف تضاد است، چرا که هر دو نمی‌توانند کاذب باشند، اما هر دو می‌توانند صادق باشند.

چکیده

۱. استدلال، تلاش‌های ذهنی برای به‌دست آوردن تصدیقی جدید با استفاده از تصدیقات بدیهی یا معلوم است.

۲. اگر استنتاج و اکتساب یک تصدیق، تنها از طریق یک قضیّه باشد، «استدلال مباشر» و اگر از طریق چند قضیّه باشد «استدلال غیرمباشر» نامیده می‌شود.

۳. با بهره‌گیری از استدلال مباشر می‌توان از صدق یا کذب قضیه‌ای، صدق یا کذب قضیه مطلوب را نتیجه گرفت.

۴. استدلال مباشر، به سه قسم تقابل، عکس و نقض تقسیم می‌شود.

۵. تقابل: دو قضیّه‌ای است که در موضوع و محمول متحد ولی به‌لحاظ کمّیت یا کیفیت و یا هر دو با یکدیگر متفاوت باشند.

۶. تقابل به چهار صورت است: تداخل، تضاد، دخول تحت تضاد و تناقض.

۷. هرگاه دو قضیّه در موضوع و محمول و کیفیت، یکسان ولی یکی کلّی و دیگری جزئی باشد آنها را متداخل می‌نامند.

۸. هرگاه دو قضیه کلّیه از نظر موضوع و محمول، یکسان ولی یکی موجبه و دیگری سالبه باشد، آن دو را متضاد می‌نامند.

۹. دو قضیه جزئیه که از نظر موضوع و محمول، یکسان ولی یکی موجبه و دیگری سالبه باشد داخلتان تحت التضاد نامیده می‌شوند.

پرسش ها

۱. استدلال مباشر و غیرمباشر را تعریف کنید

۲. کارکرد استدلال مباشر را بنویسید.

۳. اقسام استدلال مباشر را نام برده، تقابل را تعریف کنید.

۴. تقابل تداخل را با ذکر مثال تعریف کنید.

۵. تقابل تضاد و دخول تحت تضاد را با ذکر مثال تعریف کنید.

*** هم اندیشی**

۱. چرا در کتاب‌های منطقی مجموعه مباحث « استدلال مباشر» با عنوان «نسبت‌های قضایا» و یا «احکام قضایا» طرح شده است ؟

۲. آیا به نظر شما تقسیم استدلال به مباشر و غیر مباشر درست است؟ چرا؟

درس بیست و هشتم

تنـــاقض

دانستیم استدلال مباشر به سه صورت تقابل، عکس و نقض تقسیم می‌شود. با سه قسم از اقسام چهارگانه استدلال مباشر تقابل (تداخل، تضاد، دخول تحت تضاد) آشنا شدیم. در این درس یکی دیگر از مهم‌ترین آنها را به تفصیل فرا خواهیم گرفت.

تناقض

تناقض عبارت است از اختلاف بین دو قضیّه در سلب و ایجاب به‌گونه‌ای که همین امر به تنهایی موجب شود یکی از آنها درست و دیگری نادرست باشد. در این تعریف باید قید «همین اختلاف به تنهایی» آورده شود؛ زیرا گاه اختلاف دو قضیّه موجب صادق بودن یکی و کاذب بودن دیگری می‌شود. اما این امر به دلیل خود اختلاف به تنهایی نیست، بلکه به جهت وجود عاملی‌دیگر است. به این مثال توجه کنید: «هر انسانی حیوان است» و «هیچ انسانی حیوان نیست». یکی از این دو قضیّه صادق و دیگری کاذب است؛ اما این به جهت اختلاف دو قضیّه نیست، بلکه به دلیل آن است که در مثال مذکور، موضوع اخص از محمول است. چنانچه موضوع، اعم از محمول بود هر دو قضیّه، کاذب می‌بود؛ مانند «هر حیوانی‌انسان است» و «هیچ حیوانی انسان نیست».

مقصود از تفاوتی که خود به تنهایی موجب صدق یکی و کذب دیگری است نحوه‌ای از اختلاف است که قضیّه در ضمن هر ماده‌ای و با هر نسبتی از نسب چهارگانه (تساوی، تباین، عموم و خصوص من وجه، عموم و خصوص مطلق) میان موضوع و

محمول، چنین اقتضایی را داشته باشد؛ مانند نحوه اختلاف میان موجبه کلّیه و سالبه جزئیه.

شروط تناقض

دو قضیه متناقض باید در نه امر اتحاد و در سه مورد اختلاف داشته باشند.

الف. وحدت‌های معتبر در تناقض

۱. **وحدت موضوع:** اگر موضوع دو قضیّه مختلف باشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «علم ارزشمند است»، «جهل ارزشمند نیست».

۲. **وحدت محمول:** اگر محمول دو قضیّه مختلف باشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «خورشید نورانی است»، «خورشید تاریک نیست».

۳. **وحدت زمان:** اگر زمان دو قضیّه مختلف باشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «هوا در تابستان گرم است»، «هوا در زمستان گرم نیست».

۴. **وحدت مکان:** اگر مکان دو قضیّه مختلف باشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «مؤمن زندانی است در دنیا»، «مؤمن زندانی نیست در آخرت».

۵. **وحدت شرط:** اگر دو قضیّه مشروط به شرطیه باشد لیکن شرطشان یکی نباشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «انسان رستگار می‌شود اگر خویشتن‌بان باشد»، «انسان رستگار نمی‌شود اگر خویشتن‌بان نباشد».

۶. **وحدت قوه و فعل:** قوه به معنای استعداد و توان برای شدن است و فعل به معنای شدن. اگر دو قضیّه در قوه و فعل اختلاف داشته باشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «علی مجتهد است بالقوه»، «علی مجتهد نیست بالفعل».

۷. **وحدت در کل و جزء:** منظور از «کل» تمام اجزا در قسمت‌های یک موضوع و مراد از «جزء» برخی از قسمت‌های یک موضوع است. بنابراین مقصود کمیت و سور قضیّه نیست. اگر دو قضیّه در کل و جزء مختلف باشد متناقض نخواهد بود؛ مانند «قسمتی از

ایران سرسبز است»، «تمام ایران سرسبز نیست».

۸. وحدت در اضافه: اگر موضوع یا محمول دو قضیّه از امور نسبی و اضافی باشد، باید مضاف‌الیه آنها یکی باشد تا بتوان آنها را نقیض یکدیگر به شمار آورد. بنابراین، قضیه «کتاب سبک است نسبت به میز»، «کتاب سبک نیست نسبت به یک قلم» متناقض نیستند.

۹. وحدت در حمل: اگر دو قضیّه در حمل اوّلی و شایع با یکدیگر اختلاف داشته باشد متناقض نخواهد بود. بنابراین، برای آنکه دو قضیّه متناقض باشد باید حمل در هر دو قضیّه یا از نوع شایع باشد یا از نوع اوّلی. از این‌رو، قضیه «جزئی جزئی است به حمل اوّلی»، با قضیه «جزئی جزئی نیست به حمل شایع» متناقض نیستند.

ب. اختلاف‌های معتبر در تناقض

۱. اختلاف در کیف: مقصود از اختلاف دو قضیّه در کیف آن است که اگر یکی از آن دو موجبه بود، دیگری سالبه باشد و نیز اگر یکی از آن دو سالبه بود، دیگری موجبه باشد.

۲. اختلاف در کمّ: مراد از اختلاف دو قضیه در کمّ آن است که اگر یکی از آن دو کلیه بود دیگری جزئیه باشد و نیز اگر یکی از آن دو جزئیه بود دیگری کلیه باشد.

بنابراین، از میان محصورات چهارگانه، همواره بین موجبه کلیه و سالبه جزئیه و بین سالبه کلیه و موجبه جزئیه با حفظ وحدت‌های نه‌گانه مذکور رابطه تناقض برقرار است؛ مانند:

«هر انسانی متفکر است، بعضی انسان‌ها متفکر نیستند».

«بعضی انسان‌ها متفکرند، هیچ انسانی متفکر نیست».

۳. اختلاف در جهت: اختلاف در جهت نیز امری است که طبع تناقض، خواهان آن است؛ مانند اختلاف در ایجاب و سلب، چرا که نقیض هر چیزی، رفع آن است.

پس همان‌گونه که ایجاب با سلب و سلب با ایجاب رفع می‌شود، جهت یک قضیّه نیز با جهت دیگری که نقیض آن است، رفع می‌شود.

اما جهتی که جهت دیگر را رفع می‌کند گاهی از جهات معروف و شناخته شده است؛

مانند «رفع ممکنه عامه با ضروریه»، چرا که امکان، همان سلب ضرورت است، و گاهی از جهات معروف نیست. در این صورت باید یکی از جهات شناخته شده‌ای را که ملازم با آن جهت غیر معروف است، در نظر بگیریم، و به‌عنوان نقیض از آن استفاده کنیم؛ مانند «دائمه با مطلقه عامه» که نقیض غیر صریح یکدیگرند؛ چرا که یکی از این دو، لازمه نقیض دیگری است. در مثال «زمین دائماً در حرکت است»، نقیض صریح جهت مذکور، سلب دوام است، اما سلب دوام یکی از جهات شناخته شده نیست؛ از این رو، به ناچار سراغ جهتی می‌رویم که لازمه عدم دوام است، یعنی تحقق و فعلیت سکون برای زمین. پس نقیض مثال مذکور می‌شود: «زمین بالفعل در حرکت نیست» و این قضیّه یک مطلقه عامه است که لازمه نقیض دائمه می‌باشد.

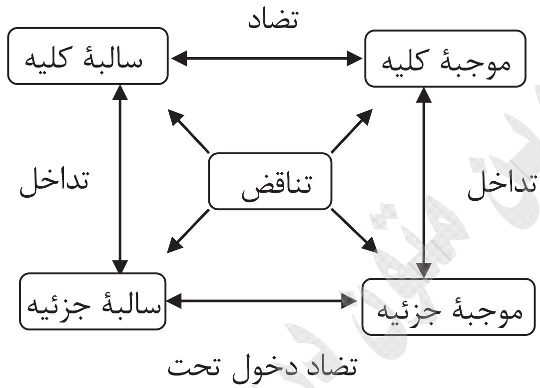
بر اساس آنچه ذکر شد نقیض موجهات را به صورت جدول زیر می‌توان نشان داد:

موجهات	لازم نقیض
ضروریه عامه	ممکنه عام
مشروطه عامه	حینیه عامه
دائمه مطلقه	مطلقه عامه
عرفیه عامه	حینیه عامه
وقتیه مطلقه	ممکنه وقتیه
منتشره مطلقه	ممکنه مطلقه

شایان توجه است رابطه تناقض همانند قضایای حملیه در قضایای شرطیه نیز جریان دارد. جهات اتحاد و افتراق لازم در وقوع تناقض، همانطور که در قضایای حملیه معتبر است در قضایای شرطیه نیز معتبر است. بنابراین نقیض قضیه «هرگاه خورشید طلوع کند روز موجود خواهد شد»، این قضیه خواهد بود که: «گاه چنین نیست که اگر خورشید طلوع کند روز نیز موجود شود». چنان‌که نقیض قضیه «همواره یا عدد زوج

است یا فرد»، این قضیه است که «گاه چنین نیست که یا عدد زوج باشد یا فرد».

منطق‌دانان اقسام تقابل را در جدولی که به نام «مربع تقابل» خوانده می‌شود به صورت زیر نمایش می‌دهند.



چکیده

۱. تناقض: عبارت است از اختلاف بین دو قضیّه در کم و کیف به‌گونه‌ای که همین امر به تنهایی موجب شود یکی از آنها درست و دیگری نادرست باشد.

۲. دو قضیه متناقض باید در نُه امر، اتحاد و در سه مورد اختلاف داشته باشند.

موارد اتحاد عبارت است از: موضوع، محمول، مکان، زمان، شرط، قوه و فعل، کلّ و جزء، اضافه و حمل.

موارد اختلاف عبارت است از: کم، کیف و جهت.

پرسش ها

۳. تقابل تناقض را تعریف کنید.

۴. شروط تناقض را نام برده، به‌طور مختصر تعریف کنید.

*** هم اندیشی**

۱. کدام‌یک از وحدت‌های معتبر در تناقض توسط منطق‌دانان مسلمان مطرح شده است؟

۲. نقیض قضایای شرطیه محصوره چهارگانه را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. آیا اصطلاح تناقض و تضاد در بحث تصورات و تصدیقات مشترک لفظی است؟ چگونه؟

درس بیست و نهم

عکـــس

دانستیم استدلال مباشر به سه قسم تقسیم می‌شود: تقابل، عکس و نقض. استدلال مباشر تقابل را فرا گرفتیم؛ در این درس با استدلال مباشر عکس آشنا می‌شویم.

تعریف عکس

یکی از اقسام استدلال مباشر، «عکس» است. «عکس» به معنای جابه‌جا کردن دو طرف یک قضیه است، به نحوی‌که اگر قضیه نخست صادق باشد، قضیه عکس نیز صادق باشد؛ مانند «هر انسانی حیوان است» که عکس آن عبارت است از «بعضی حیوان‌ها انسانند». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در جریان عکس کردن یک قضیه، گاهی تغییرات دیگری نیز به عمل می‌آید که در ادامه همین درس توضیح آن خواهد آمد.

گاه به قضیه‌ای که پس از جابه‌جایی و تبدیل یاد شده به دست می‌آید نیز عکس گفته می‌شود.

حکم عکس

هرگاه قضیه‌ای به عکس آن تبدیل شود، احکام زیر را خواهد داشت:

۱. اگر قضیه نخست (اصل) صادق باشد، عکس آن نیز صادق است.

۲. اگر قضیه عکس، کاذب باشد، اصل آن نیز کاذب است.

بنابراین، عکس تنها در صدق، تابع قضیه اصل است و در کذب تابع آن نیست؛ گاه قضیه اصل، کاذب است، اما عکس آن صادق است؛ مانند قضیه کاذب «هر حیوانی انسان است» که عکس آن «بعضی انسان‌ها حیوانند» صادق است.

نتیجه قهری حکم مذکور این است که قضیه اصل در صدق از عکس پیروی نمی‌کند؛ اما در کذب تابع آن است. پس هرگاه عکس نادرست باشد، اصل نیز نادرست خواهد بود؛ چرا که اگر اصل درست باشد بر اساس حکم اوّل، باید عکس آن نیز درست باشد، در حالی که بنابر فرض، عکس نادرست است. با این حساب روشن می‌شود که دومین حکم بیان شده برای عکس؛ اگر قضیه عکس کاذب باشد اصل آن نیز کاذب است؛ در واقع نتیجه‌ی منطقی حکم نخست می‌باشد.

اقسام عکس

استدلال مباشر عکس دارای دو قسم است: مستوی و نقیض.

نکته قابل توجه اینکه استدلال مباشر عکس، هم در قضایای حملیه و هم در قضایای شرطیه جریان می‌یابد.

عکس مستوی

عکس مستوی عبارت است از جابه‌جا کردن کامل دو طرف قضیه بدون تغییر در کیف، به‌گونه‌ای که اگر قضیه نخست (اصل) صادق باشد، قضیه دوم (عکس) نیز صادق باشد. در این تعریف، نکات متعددی حائز اهمیت است.

۱. جابه‌جا کردن کامل دو طرف یک قضیه: اگر در جریان عکس، موضوع و محمول به‌طور کامل جابه‌جا نشود، بلکه جزئی از موضوع و محمول به جای یکدیگر قرار گیرد، «عکس» منطقی تحقق نخواهد یافت. به مثال‌های زیر توجه کنید.

- اگر قضیه صادق «هر پیری جوان بوده است» به این صورت عکس شود: «بعضی جوان‌ها پیر بوده‌اند»، بدون تردید صادق نخواهد بود.

آنچه باعث شده علی‌رغم درست بودن قضیه نخست، عکس آن صادق نباشد، این است که محمول به‌طور کامل با موضوع جابه‌جا نشده است. در مثال مذکور محمول

قضیه اصل، عبارت است از «جوان بوده» نه «جوان» به تنهایی. بنابراین عکس قضیه نخست می‌شود: «بعضی جوان بوده‌ها پیرند».

– اگر قضیه صادق «هر عالمی، سابقاً جاهل بوده است» به این صورت عکس شود: «بعضی جاهل‌ها، سابقاً عالم بوده‌اند» بدون تردید صادق نخواهد بود! آنچه باعث شده علی‌رغم درست بودن قضیه نخست، عکس آن صادق نباشد، این است که محمول به‌طور کامل با موضوع جابه‌جا نشده است. در مثال یاد شده، محمول قضیه اصل عبارت است از «سابقاً جاهل بوده» نه «سابقاً جاهل» به تنهایی. بنابراین، عکس قضیه نخست می‌شود: «بعضی از سابقاً جاهل بوده‌ها عالم‌اند».

– اگر قضیه صادق «بعضی از انسان‌ها غیرکاتب‌اند» به این صورت عکس شود: «بعضی کاتب‌ها غیرانسان‌اند» صادق نخواهد بود! آنچه باعث شده علی‌رغم درست بودن قضیه نخست، عکس آن صادق نباشد، این است که محمول به‌طور کامل با موضوع جابه‌جا نشده است. در مثال مذکور، محمول قضیه اصل عبارت است از «غیرکاتب» نه «کاتب» به تنهایی. بنابراین، عکس قضیه مذکور می‌شود: «بعضی از غیرکاتب‌ها انسانند».

۲. حفظ صدق قضیّه: لازمه حفظ صدق قضیه در جریان عکس، ایجاد تغییر کمّی در بعضی از قضایای محصوره است. اگر طرفین قضیه، جابه‌جا شود و کیف قضیه به همان صورت باقی بماند اما صدق آن حفظ نشود، اصطلاحاً آن را «انقلاب» می‌نامند نه عکس؛ مانند قضیه «هر انسانی حیوان است» و قضیّه «هر حیوانی انسان است».

عکس مستوی قضایای محصوره

۱. موجبه کلّیه: عکس این قضیّه به‌گونه‌ای که همواره و در همه مثال‌ها صادق باشد، موجبه جزئیه است؛ مانند «هر انسانی حیوان است» که عکس آن می‌شود: «بعضی حیوانات انسانند». دلیل چنین امری آن است که قضیه موجبه کلّیه هنگامی صادق خواهد بود که محمول یا اعم از موضوع باشد؛ مانند: «هر فقیهی دانشمند است» و یا مساوی آن؛مانند: «هر انسانی متفکّر است»؛ در هر صورت عکس آن به صورت قضیه

جزئیه صادق خواهد بود. اما هنگامی که محمول، اعم از موضوع باشد، پس از جا به جایی آن دو با هم، محمول لاجرم بر همه افراد موضوع صدق نخواهد کرد و بدین‌سان کاذب خواهد بود؛ مانند «هر آبی مایع است» که عکس آن به صورت موجبه کلی «هر مایعی آب است» نادرست است.

۲. موجبه جزئیه: عکس این قضیّه نیز همواره به صورت موجبه جزئیه صادق خواهد بود؛ مانند «بعضی انسان‌ها سفیدند» که عکس آن می‌شود: «بعضی از سفیدها انسانند». دلیل چنین امری آن است که قضیه موجبه جزئیه هنگامی‌صادق خواهد بود که محمول یا اعم مطلق از موضوع باشد یا اخص مطلق از آن و یا اعم من وجه و یا مساوی؛ مانند «بعضی از آب‌ها مایعند»، «بعضی از مایع‌ها آبند»، «برخی از پرنده‌ها سفیدند»، «بعضی از انسان‌ها ناطقند».

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، اگر محمول، اخص از موضوع یا مساوی آن باشد، موضوع بر همه افراد محمول صادق خواهد بود. اما هنگامی که محمول اعم مطلق یا اعم من وجه باشد، موضوع بر همه افراد محمول منطبق نخواهد بود. بنابراین نمی‌توان به‌طور کلّی عکس موجبه جزئیه را موجبه کلّیه قرار داد، در صورتی که به صورت موجبه جزئیه در همه موارد صادق خواهد بود.

۳. سالبه کلّیه: عکس این قضیّه، سالبه کلّیه است؛ مانند «هیچ انسانی سنگ نیست» که عکس آن می‌شود: «هیچ سنگی انسان نیست». دلیل چنین امری آن است که سالبه کلّیه تنها در صورتی صادق است که رابطه موضوع و محمول تباین باشد. بدیهی است که دو امر متباین هرگز با هم جمع نمی‌شوند. پس هر یک از آنها را می‌توان از تمام افراد دیگری سلب کرد.

۴. سالبه جزئیه: این قضیّه، عکس مستوی معتبر ندارد. دلیل چنین امری آن است که قضیه سالبه جزئیه هنگامی‌صادق خواهد بود که یا محمول اخص از موضوع باشد یا اعم من وجه از آن و یا متباین با موضوع. اگر چه در دو صورت اخیر، عکس قضیّه به نحو سالبه جزئیه صادق است. اما در حالت نخست نه به صورت جزئی و نه به صورت کلّی، درست نخواهد بود. مثلاً از قضیه «بعضی از حیوانات پرنده نیستند» نمی‌توان

نتیجه گرفت: «بعضی از پرندگان حیوان نیستند». هنگامی که قضیّه‌ای به نحو جزئی، صادق نباشد، بر اساس قانون تداخل، به صورت کلّی حتماً صادق نخواهد بود.

عکس مستوی در قضیه شرطیه

۱. عکس مستوی در قضیه شرطیه اتصالی: چگونگی عکس مستوی در قضیه شرطیه اتّصالی درست مانند قضیه حملیه است با این تفاوت که در شرطیه اتصالی به جای موضوع و محمول، مقدم و تالی جابه‌جا می‌شوند؛ مانند «هرگاه خورشید طلوع کند، آن‌گاه روز موجود خواهد شد»، عکس این قضیّه می‌شود: «گاهی اوقات هنگامی که روز موجود می‌شود خورشید طلوع کرده است». علت اینکه شرطیه اتّصالی موجبه کلّیه، به صورت موجبه جزئیه، عکس می‌شود آن است که چنین قضیّه‌ای در دو صورت محقق می‌شود:

۱. مقدم و تالی مساوی باشند؛ مانند «هرگاه خورشید طلوع کند، آن‌گاه روز موجود خواهد شد».

۲. مقدم، اخص مطلق از تالی باشد؛ مانند «هرگاه خورشید طلوع کند، آن‌گاه گرما موجود خواهد شد».

هر چند در صورت نخست، عکس مستوی قضیه مذکور به نحو کلّی نیز صادق است، اما در حالت دوم، عکس آن تنها به صورت جزئی درست خواهد بود. بنابراین، می‌توان گفت: «عکس مستوی شرطیه اتّصالی موجبه کلّیه، همواره به صورت موجبه جزئیه، صادق است».[1]

۲. عکس مستوی قضیه شرطیه انفصالی: همان‌طور که پیش‌تر[2] دانستیم، ترتیب طبیعی بین اجزای قضیه شرطیه انفصالی وجود ندارد. از این‌رو هر یک از اطراف قضیه مذکور را می‌توان مقدم یا تالی قرار داد.

مفاد قضیه «یا عدد زوج است یا فرد» با قضیه «یا عدد فرد است یا زوج» هیچ فرقی

---

۱. با بیان فوق، چگونگی و چرایی عکس مستوی در قضایای شرطی اتصالی موجبه جزئیه، سالبه کلیه و سالبه جزئیه نیز روشن می‌شود.

۲. ر.ک: درس بیست و پنجم.

ندارد، با ایـن حساب عکس آن، فایده‌ای نـدارد.

البتـه اگـر قضیـه شرطیه انفصالـی را بـه صـورت حملیـه تبدیـل کنیـم، لاجـرم احـکام عکـس مسـتوی حملیـه نیـز بـر آن صـادق خواهـد بـود؛ماننـد اینکـه ابتـدا قضیـه مذکـور را بـه قضیـه حملیـه «عـدد بـه زوج و فـرد تقسـیم می‌شـود» تبدیـل کنیـم و سـپس عکـس آن را بدیـن صـورت ذکـر کنیـم: «آنچـه بـه زوج و فـرد تقسـیم می‌شـود، عـدد اسـت».

چکیده

۱. «عکس» یکـی از اقسام استدلال مباشر و بـه معنـای جابه‌جا کـردن دو طرف یـک قضیّـه اسـت بـه نحـوی کـه اگـر قضیـه اصـل صـادق باشـد، عکـس آن نیـز صـادق باشـد.

۲. اگر قضیّه‌ای عکس شود، احکام ذیل را خواهد داشت:

الف. اگر اصل صادق باشد، عکس نیز صادق است.

ب. اگر عکس کاذب باشد، لاجرم اصل نیز کاذب است.

۳. بنابراین، عکس تنها در صدق، تابع اصل است نه در کذب.

۴. عکـس مسـتوی بـه معنـای جابه‌جا کـردن کامـل دو طـرف قضیّـه، بـدون تغییـر در کیـف و تبایـن صـدق آن می‌باشـد.

۵. عکس مستوی قضایای محصوره به شرح ذیل است:

الف. عکس مستوی موجبه کلّیه، موجبه جزئیه است.

ب. عکس مستوی موجبه جزئیه، موجبه جزئیه است.

ج. عکس مستوی سالبه کلّیه، سالبه کلّیه است.

د. سالبه جزئیه، عکس مستوی معتبر ندارد.

۶. عکس مستوی قضیه شرطیه اتّصالی، درست مانند قضیّه حملیه است.

۷. عکس مستوی قضیه شرطیه انفصالی، دارای فایده نیست.

پرسش ها

۱. اصطلاح «عکس» را تعریف کرده، حکم آن را بیان کنید.

۲. اقسام عکس را نام برده، عکس مستوی را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. دو نمونه از اشتباهاتی را که هنگام عکس نمودن قضیّه رخ می‌دهد، توضیح دهید.

۴. عکس مستوی قضایای محصوره را با ذکر مثال توضیح دهید.

۵. عکس مستوی قضیه شرطیه اتّصالی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۶. چرا عکس مستوی در قضیه شرطیه انفصالی، دارای فایده نیست. و در چه شرایطی می‌توان احکام عکس مستوی حملیه را بر آن بار نمود؟

*** هم اندیشی**

۱. چرا عکس مستوی قضیه «هر انسانی شاعر نیست» نمی‌تواند قضیه «هیچ شاعری انسان نیست» باشد؟

۲. چرا عکس مستوی قضیه «بعضی از انسانها غیر فیلسوف‌اند» به « بعضی از فیلسوف‌ها غیر انسان‌اند درست نیست؟

۳. چرا از قضیه «حسن فقیه است» نمی‌توان نتیجه گرفت «غیر حسن فقیه نیست» ؟

۴. چرا نتیجه قهری این حکم که «اگر قضیه اصل صادق باشد عکس آن نیز صادق است» این حکم خواهد بود که «اگر فقیه عکس کاذب باشد اصل آن نیز کاذب است» ؟

۵. آگاهی از عکس مستوی و احکام آن مفید چه فایده منطقی است؟

درس سی‌ام

عکـس نقیــض مــوافق

در درس گذشته دانستیم که استدلال مباشر عکس، دارای دو قسم است: عکس مستوی و عکس نقیض. پس از آشنایی با عکس مستوی، در این درس و درس بعد از آن به طرح «عکس نقیض» می‌پردازیم.

عکس نقیض

در عکس نقیض دو روش وجود دارد که از نظر منطقی هر دو اسلوب صحیح و معتبر است: عکس نقیض موافق و عکس نقیض مخالف[1].

عکس نقیض موافق (روش قدما)

در این روش ابتدا موضوع و محمول به نقیض خود تبدیل شده و سپس با یکدیگر جابه‌جا می‌شوند به نحوی که کیف و صدق قضیه در عکس باقی بماند.

عکس نقیض موافق، به‌لحاظ کمیت، درست بر خلاف عکس مستوی است. بنابراین، در قضایای محصوره، عکس نقیض موافق به صورت زیر خواهد بود:

الف. سالبه کلّیه: عکس نقیض موافق این قضیّه، سالبه جزئیه است؛ مانند «هیچ انسانی درخت نیست» که عکس نقیض موافق آن می‌شود: «بعضی غیر درخت‌ها غیر انسان نیستند». با کمی دقت ملاحظه می‌کنید که در فرض مذکور، در حقیقت دو قانون منطقی ارائه شده است:

۱. وجه نام‌گذاری موافق و مخالف، موافقت «کیف» در قضیه عکس با کیف قضیه اصل، و مخالفت «کیف» عکس با کیف اصل است.

۱. عکس نقیض موافق سالبه کلّیه، سالبه جزئیه است؛

۲. عکس نقیض موافق سالبه کلّیه، سالبه کلّیه نیست.

برای سهولت اثبات دو قاعده منطقی مذکور، از علامت نمادین «الف» به جای موضوع و «ب» به جای محمول، به صورت زیر استفاده می‌کنیم:

مقدمه: قضیّه سالبه کلّیه، تنها در حالتی صدق می‌کند که میان موضوع و محمول رابطه «تباین» برقرار باشد و چنانچه دانستیم[۱]، هرگاه بین دو کلّی رابطه تباین باشد، بین نقیض آنها، رابطه «تباین جزئی» محقق خواهد بود. با تحلیل رابطه «تباین جزئی»، دو قضیه سالبه جزئیه به دست می‌آید.

استدلال: هرگاه قضیه «هیچ الف ب نیست» صادق باشد، آن‌گاه قضیه «بعضی غیر الف غیر ب نیست» و همچنین قضیه «بعضی غیر ب غیر الف نیست» نیز صادق خواهد بود، چرا که بر اساس مقدمه مذکور، این دو قضیّه در واقع تحلیل قضیه سالبه کلّیه مفروض است که میان نقیض موضوع و محمول آن، «تباین جزئی» برقرار است.

نتیجه: بنابراین، عکس نقیض موافق سالبه کلّیه به صورت سالبه جزئیه صادق خواهد بود (اثبات قانون اوّل).

از طرفی چون میان نقیض دو کلّی متباین گاه رابطه عموم و خصوص من وجه محقق است، بنابراین، نمی‌تواند میان نقیض دو کلّی متباین، همواره قضیه سالبه کلّیه صادق باشد (اثبات قانون دوم).

ب. سالبه جزئیه: عکس نقیض موافق این قضیّه، همواره به صورت سالبه جزئیه صادق خواهد بود؛ مانند «بعضی انسان‌ها، سفید نیستند» که عکس نقیض موافق آن می شود: «بعضی غیرسفیدها غیر انسان نیستند».

منطقی با طرح چنین ادعایی در واقع دو قانون ارائه کرده است:

۱. عکس نقیض موافق سالبه جزئیه، سالبه جزئیه است؛

۲. عکس نقیض موافق سالبه جزئیه، سالبه کلّیه نیست.

---

۱. ر.ک: درس سیزدهم.

دلیل قواعد مذکور آن است که: قضیّه سالبه جزئیه، هنگامی تشکیل می‌شود که یا موضوع، اعم مطلق از محمول باشد یا اعم من وجه از آن و یا متباین با آن. در تمام این فرض‌ها بین نقیض موضوع و محمول به ترتیب رابطه نقیض موضوع، اخص از نقیض محمول و تباین جزئی برقرار است.

بنابراین، در تمام حالت‌های یاد شده، قضیه «بعضی غیر ب غیر الف نیستند» صادق خواهد بود. (اثبات قانون نخست).

از طرفی هرگاه بین نقیض دو کلّی رابطه تباین جزئی باشد، لاجرم در بعضی از حالات آن، رابطه عموم و خصوص من وجه محقق خواهد بود و نیز هنگامی که موضوع، اعم از محمول باشد، لاجرم نقیض اعم، اخص و نقیض اخص، اعم خواهد بود که در هر دو حالت، قضیّه سالبه کلّیه «هیچ غیر ب غیر الف نیست» صادق نخواهد بود.

ج. موجبه کلّیه: عکس نقیض موافق این قضیّه، موجبه کلّیه است؛ مانند «هر انسانی حیوان است» که عکس نقیض موافق آن می‌شود: «هر غیر حیوانی غیر انسان است». دلیل چنین امری آن است که قضیه موجبه کلّیه هنگامی تشکیل می‌شود که موضوع یا اخص از محمول باشد و یا مساوی با آن.

در هر یک از این حالات، یا نقیض موضوع، اعم از نقیض محمول خواهد بود و یا مساوی با آن، پس در هر صورت، قضیه «هر غیر ب غیر الف است» صادق خواهد بود.

د. موجبه جزئیه: این قضیّه عکس نقیض موافق معتبر ندارد. برای اثبات قانون منطقی یاد شده کافی است اثبات شود که عکس آن به نحو قضیه جزئیه صادق نیست که در این صورت به‌طور حتم[۱]، به صورت کلّی نیز صادق نخواهد بود. همان‌طور که پیش‌تر دانستیم، یکی از موارد صدق قضیّه موجبه جزئیه، جایی است که موضوع، اعم من وجه از محمول باشد. در این صورت میان نقیض موضوع و محمول، نسبت تباین جزئی برقرار خواهد بود. یکی از مصادیق تباین جزئی، صورتی است که میان موضوع و محمول، رابطه تباین برقرار باشد. در چنین حالتی بدون تردید قضیه «هیچ غیر ب غیر الف نیست» صادق خواهد بود.

۱. براساس قانون استدلال مباشر تقابل از نوع تداخل.

پس بر اساس قانون منطقی استدلال مباشر تقابل از نوع تناقض، قضیه «بعضی غیر ب غیر الف است» کاذب خواهد بود و این همان مطلوب ما است.

چکیده

۱. برای تبدیل یک قضیه به عکس نقیض، دو روش وجود دارد: الف. عکس نقیض موافق (روش قدما)؛ ب. عکس نقیض مخالف (روش متأخرین)

۲. در عکس نقیض موافق (روش قدما)، ابتدا موضوع و محمول به نقیض خود تبدیل شده و سپس با یکدیگر جابه‌جا می‌شوند به نحوی که کیف و صدق قضیه اصل تغییر نکند.

۳. در قضایای محصوره، عکس نقیض موافق سالبه کلّیه، سالبه جزئیه؛ سالبه جزئیه، سالبه جزئیه و موجبه کلّیه، موجبه کلّیه است. موجبه جزئیه، عکس نقیض موافق معتبر ندارد.

پرسش ها

۱. روش قدما در عکس نقیض را توضیح داده، مثال بزنید.

۲. عکس نقیض موافق در قضایای محصوره را جداگانه و با ذکر مثال اثبات کنید.

*** هم اندیشی**

کارکرد منطقی عکس نقیض را در ضمن یک مثال توضیح دهید.

درس سی و یکم

عکس نقیض مخالف

همانطور که در درس قبل گفتیم در عکس نقیض دو روش وجود دارد که از نظر منطقی هر دو اسلوب، صحیح و معتبر است: عکس نقیض موافق و عکس نقیض مخالف. با روش عکس نقیض موافق در قضایای حملیه آشنا شدیم. در این درس عکس نقیض موافق در قضایای شرطیه و نیز عکس نقیض مخالف در هر دو دسته قضایای حملیه و شرطیه را فراخواهیم گرفت.

عکس نقیض مخالف (روش متأخرین)

این روش عبارت است از قرار دادن نقیض محمول به جای موضوع و قرار دادن خود موضوع به جای محمول با تغییر کیف و بقای صدق قضیّه.

از جهت کمیت، عکس نقیض مخالف، همان حکم عکس نقیض موافق را دارد. بنابراین، در قضایای محصوره، عکس نقیض مخالف به صورت زیر خواهد بود:

الف. سالبه کلّیه: عکس نقیض مخالف این قضیّه، موجبه جزئیه است؛ مانند «هیچ انسانی، درخت نیست» که عکس نقیض مخالف آن می‌شود: «بعضی غیر درخت‌ها انسانند». با دقت در قانون فوق به دو قضیه منطقی دست می‌یابیم:

۱. عکس نقیض مخالف سالبه کلّیه، موجبه جزئیه است؛

۲. عکس نقیض مخالف سالبه کلّیه، موجبه کلّیه نیست.

دلیل قواعد مذکور آن است که: چون در قضیه سالبه کلّیه رابطه میان موضوع و محمول، تباین است؛ بنابراین، هر یک از آنها با نقیض دیگری صدق خواهد کرد؛ یعنی «الف» با «غب» جمع می‌شود. در چنین حالتی دست‌کم قضیه «بعضی غب الف است»، صادق خواهد بود (اثبات قانون نخست).

از طرفی، همان‌طور که دانستیم، گاهی میان نقیض دو مفهوم متباین، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است. در چنین حالتی «غب» با «غالف» صدق خواهد کرد و در نتیجه «غب» با «الف» صدق نخواهد کرد؛ زیرا اگر با هم جمع شوند، اجتماع دو نقیض (یعنی ب و غب) لازم می‌آید. پس نمی‌توان گفت: «هر غب، الف است» (اثبات قانون دوم).

ب) سالبه جزئیه: عکس نقیض مخالف این قضیّه، موجبه جزئیه است؛ مانند «بعضی انسان‌ها، سفید نیستند» که عکس نقیض مخالف آن می‌شود: «بعضی غیر سفیدها انسانند». این قانون به دو قضیّه زیر تحلیل می‌شود:

۱. عکس نقیض مخالف سالبه جزئیه، موجبه جزئیه است؛

۲. عکس نقیض مخالف سالبه جزئیه، موجبه کلّیه نیست.

دلیل قوانین مذکور آن است که قضیه سالبه جزئیه در سه فرض تشکیل می‌شود: میان موضوع و محمول رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار باشد یا تباین و یا موضوع، اعم مطلق از محمول باشد، و در همه این حالت‌ها، بین نقیض موضوع و محمول یا تباین جزئی است و یا نقیض محمول، اعم مطلق از نقیض موضوع است. با این حساب در هر دو صورت «بعضی از غب، غالف نخواهد بود». بنابراین در چنین مواردی قضیه «بعضی غب، الف است» صادق خواهد بود[1] (اثبات قاعده نخست).

از طرفی، در فرض یاد شده (سالبه جزئیه)، گاهی میان موضوع و محمول، عموم و خصوص من وجه برقرار است. در چنین حالتی، همان‌طور که قضیه «بعضی غب، غالف است» صادق می‌باشد، قضیه «بعضی غب، الف نیست» نیز صادق خواهد بود.[2] حال

۱. چرا که ارتفاع دو نقیض (غالف و الف) محال است.

۲. زیرا قضیه موجبه معدولة المحمول به اعتبار معنا با قضیه سالبه محصلة الموضوع برابری می‌کند؛ مانند «علی نابینا است» و «علی بینا نیست».

اگر قضیه مذکور صادق باشد، بدون تردید نقیض آن یعنی قضیه «هرغب، الف است» کاذب خواهد بود (اثبات قاعده دوم).

ج. موجبه کلّیه: عکس نقیض مخالف این قضیّه، سالبه کلّیه است؛ مانند «هر انسانی حیوان است» که نقیض مخالف آن می‌شود؛ «هیچ غیرحیوانی انسان نیست». دلیل این قانون منطقی آن است که قضیه موجبه کلّیه در صورتی تشکیل می شود که یا موضوع مساوی با محمول باشد و یا اخص از آن و در هر دو حالت میان نقیض موضوع و محمول یا نسبت تساوی برقرار است و یا اینکه نقیض موضوع اعم از محمول خواهد بود. بنابراین، در دو صورت مذکور، قضیه «هرغب، الف نیست» صادق می‌باشد (اثبات مطلوب).

د. موجبه جزئیه: این قضیّه، عکس نقیض مخالف معتبر ندارد. برای اثبات قانون منطقی یاد شده کافی است اثبات شود که عکس آن به نحو قضیه جزئیه صادق نیست که در این صورت به‌طور حتم[1] به صورت کلّی نیز صادق نخواهد بود.

همان‌طور که پیش‌تر دانستیم، قضیه موجبه جزئیه هنگامی تشکیل می‌شود که موضوع، یا مساوی با محمول باشد یا اعم من وجه با آن یا اخص مطلق و یا اعم مطلق از آن. در برخی از صورت‌های یاد شده گاه میان نقیض موضوع و محمول رابطه تباین برقرار است. در چنین حالتی قضیّه سالبه کلّیه «هیچ غب، غیر الف نیست» صادق خواهد بود.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، این قضیّه، سالبه معدولة‌المحمول است. در صورتی که موضوع قضیه مذکور محقق باشد می‌توان آن را به صورت قضیه موجبه معدولة‌المحمول گزارش کرد: «هرغب، الف است». اگر این قضیّه صادق باشد لاجرم نقیض آن یعنی «بعضی غب، الف نیست» کاذب خواهد بود (اثبات مطلوب).

عکس نقیض قضیهٔ شرطیه

ازآنجا که قضیه شرطیه به اتّصالی و انفصالی تقسیم می‌شود، بنابراین جریان عکس

۱. براساس استدلال مباشر از نوع تداخل.

نقیض نیز باید در هر یک از اقسام قضیه شرطیه به‌طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد.

۱. عکس نقیض قضیهٔ شرطیه اتّصالی

الف. سالبه کلّیه: عکس نقیض موافق این قضیّه، سالبه جزئیه و عکس نقیض مخالف آن، موجبه جزئیه می‌شود؛ مانند «چنین نیست که هرگاه اگر آتش موجود باشد، سرما محقق شود» که عکس نقیض موافق آن می‌شود: «گاهی چنین نیست که اگر سرما محقق نباشد، آتش نیز موجود نباشد»؛ عکس نقیض مخالف آن نیز می‌شود: «گاهی اگر سرما موجود نباشد، آتش موجود است».

ب. سالبه جزئیه: عکس نقیض موافق قضیه مذکور، سالبه جزئیه و عکس نقیض مخالف آن موجبه جزئیه می‌شود؛ مانند «گاه چنین نیست که اگر حرارت موجود باشد، آتش محقق باشد» که عکس نقیض موافق آن می‌شود: «گاه چنین نیست که اگر آتش محقق نباشد، حرارت نیز موجود نباشد»؛ عکس نقیض مخالف آن می‌شود: «گاه چنین است که اگر آتش محقق نباشد، حرارت موجود باشد».

ج. موجبه کلّیه: عکس نقیض موافق این قضیّه، موجبه کلّیه و عکس نقیض مخالف آن، سالبه کلّیه است؛ مانند «همواره اگر خورشید طلوع کند، روز موجود خواهد شد». عکس نقیض موافق آن می‌شود: «همواره اگر روز موجود نباشد، خورشید نیز طلوع نخواهد کرد»؛ عکس نقیض مخالف آن می‌شود: «هیچ گاه چنین نیست که اگر روز موجود نباشد، خورشید طلوع کرده باشد».

د. موجبه جزئیه: این قضیّه، عکس نقیض موافق و مخالف معتبر ندارد. مثلاً از قضیّه «گاه چنین است که اگر چیزی غیر انسان باشد، هرآینه حیوان است» نمی‌توان این عکس نقیض موافق را نتیجه گرفت: «گاه اگر چیزی غیرحیوان باشد هرآینه انسان است» و یا این عکس نقیض مخالف را نتیجه گرفت: «گاه چنین نیست که اگر چیزی غیر حیوان باشد، غیر انسان نیز باشد».

۲. عکس نقیض قضیهٔ شرطیه انفصالی

از آنجا که در قضیه شرطیه انفصالی، ترتیب منطقی بین مقدم و تالی وجود ندارد،

بنابرایـن عکـس نقیـض آن نیـز ماننـد عکـس مسـتوی هرچنـد فـرض دارد امـا فایـده‌ای نـدارد. ماننـد: «همـواره یـا ایـن عـدد زوج اسـت یـا ایـن عـدد فـرد اسـت» کـه عکـس نقیـض آن می‌شـود: «همـواره یـا ایـن عـدد فـرد نیسـت یـا ایـن عـدد زوج نیسـت».

چکیده

۱. عکس نقیض مخالف (روش متأخرین)، عبارت است از قرار دادن نقیض محمول به جای موضوع و قرار دادن خود موضوع به جای محمول با تغییر کیف و بقای صدق قضیّه.

۲. در قضایای محصوره، عکس نقیض مخالف سالبه کلّیه، موجبه جزئیه؛ سالبه جزئیه، موجبه جزئیه و موجبه کلّیه، سالبه کلّیه است. موجبه جزئیه، عکس نقیض مخالف معتبر ندارد.

۳. عکس نقیض قضیه شرطیه اتّصالی به صورت ذیل است:

الف. عکس نقیض موافق سالبه کلّیه، سالبه جزئیه و عکس نقیض مخالف آن، موجبه جزئیه است.

ب. عکس نقیض موافق سالبه جزئیه، سالبه جزئیه و عکس نقیض مخالف آن، موجبه جزئیه است.

ج. عکس نقیض موافق موجبه کلی، موجبه کلّیه و عکس نقیض مخالف آن، سالبه کلّیه است.

د. موجبه جزئیه، عکس نقیض موافق و مخالف معتبر ندارد.

۴. عکس نقیض قضیه شرطیه انفصالی همانند عکس مستوی آن هرچند فرض دارد اما فایده‌ای ندارد؛ چه اینکه ترتیب منطقی بین مقدم و تالی وجود ندارد.

پرسش ها

۱. عکس نقیض مخالف در قضایای محصوره را جداگانه و با ذکر مثال اثبات کنید.

۲. عکس نقیض در قضایای شرطیه اتّصالی را به‌طور جداگانه و با ذکر مثال اثبات کنید.

۳. چرا عکس نقیض در قضایای شرطیه انفصالی، دارای فایده نیست؟

*** هم اندیشی**

۱. چه تفاوت معنایی بین عکس نقیض به روش موافق و مخالف وجود دارد؟

۲. اولین بار کدامیک از دانشیان منطقی عکس نقیض را به روش مخالف شناسایی و اثبات کرد؟

۳. آیا از بین دو روش موافق و مخالف برای عکس نقیض، یکی بر دیگری ترجیح دارد؟ چرا؟

۴. آیا می‌توانید برای عکس نقیض موافق و مخالف قضیه شرطیه انفصالی مثالی ذکر کنید؟

درس سی و دوم

نقـــض

دانستیم استدلال مباشر دارای سه صورت است: تقابل، عکس و نقض. در درس‌های قبل با استدلال مباشر تقابل و عکس آشنا شدیم. در این درس به فراگیری استدلال مباشر نقض می‌پردازیم.

تعریف نقض

نقض عبارت است از تبدیل قضیّه‌ای به قضیه دیگر به‌گونه‌ای که اگر قضیه نخست (اصل) صادق باشد قضیه دوم (نقض) نیز صادق باشد. در استدلال مباشر «نقض»، طرفین در جای خود باقی می‌مانند.

حکم نقض

استدلال مباشر نقض، به‌لحاظ حکم منطقی درست مانند عکس است. بنابراین:

- هرگاه قضیه اصل صادق باشد، قضیه نقض نیز صادق خواهد بود.
- هرگاه قضیه نقض کاذب باشد، قضیه اصل نیز کاذب خواهد بود.

اقسام نقض

نقض بر سه قسم است: نقض موضوع، نقض محمول و نقض طرفین.

۱. نقض محمول

نقض محمول عبارت است از تبدیل محمول به نقیض آن، عدم تغییر در موضوع

و کمّ قضیّه و تغییر در کیف آن؛ به‌گونه‌ای که اگر قضیه نخست (اصل) صادق باشد، نقض محمول آن نیز صادق باشد. بنابراین در قضایای محصوره، نقض محمول به صورت ذیل صادق خواهد بود:

الف. موجبه کلی: نقض محمول این قضیه، سالبه کلّیه است؛ مانند «هر فلزی، هادی الکتریسیته است» که نقض محمول آن می‌شود: «هیچ فلزی، غیرهادی الکتریسیته نیست».

نمایش نمادین مثال مذکور عبارت است از: اگر قضیه «هر الف ب است» صادق باشد، قضیه «هیچ الف، غیر ب نیست» صادق خواهد بود.

دلیل قانون فوق آن است که اگر قضیه «هر الف ب است» صادق باشد قضیه «هیچ غب، الف نیست» که عکس نقیض مخالف آن است نیز صادق خواهد بود. عکس مستوی این قضیه صادق که لاجرم صادق است می‌شود «هیچ الف غب نیست» که این همان مطلوب ما است.

ب. موجبه جزئیه: نقض محمول این قضیه، سالبه جزئیه است؛ مانند «بعضی از حیوانات، انسانند» که نقض محمول آن می‌شود: «بعضی از حیوانات، غیر انسان نیستند». به عبارت دیگر، اگر قضیه «بعض الف، ب است» صادق باشد، قضیه «بعض الف، غب نیست» نیز صادق خواهد بود.

دلیل قانون منطقی فوق آن است که اگر قضیه «بعض الف، غب نیست» صادق نباشد نقیض آن یعنی «هر الف، غب است» صادق خواهد بود. در نتیجه قضیّه «هیچ الف، ب نیست» که نقض محمول قضیّه به دست آمده است، نیز صادق خواهد بود. در این صورت نقیض این قضیّه یعنی «بعض الف، ب است» کاذب خواهد بود. حال آنکه این قضیّه بر خلاف فرض نخست ما است! بنابراین، باید قضیه «بعض الف، غب نیست» صادق باشد (اثبات مطلوب).

ج. سالبه کلّیه: نقض محمول این قضیه، موجبه کلی است؛ مانند «هیچ آبی جامد نیست» که نقض محمول آن می‌شود: «هر آبی غیرجامد است». به عبارت دیگر، هرگاه قضیه «هیچ الف ب نیست» صادق باشد، قضیه «هر الف، غب است» صادق خواهد

بود.

دلیل مطلب فوق آن است که اگر قضیه «هر الف، غب است» صادق نباشد، نقیض آن یعنی «بعض الف، غب نیست» صادق خواهد بود. در فرض وجود موضوع، قضیه به‌دست آمده را به‌لحاظ معنا می‌توان به صورت قضیه موجبه معدولة المحمول گزارش کرد، یعنی «بعض الف ب است». حال اگر این قضیه صادق باشد، بدون تردید قضیه نقیض آن «هیچ الف ب نیست» کاذب خواهد بود. حال آنکه این قضیه، خلاف فرض نخستین ما است. پس باید قضیه «هر الف، غب است» صادق باشد (اثبات مطلوب).

د. سالبه جزئیه: نقض محمول این قضیه موجبه جزئیه است؛ مانند «بعضی از فلزها طلا نیستند» که نقض محمول آن می‌شود: «بعضی از فلزها غیر طلایند». به عبارت دیگر، هرگاه قضیه «بعض الف‌ها، ب نیست» صادق باشد، قضیه «بعض الف‌ها، غیر ب است» نیز صادق خواهد بود.

دلیل قانون منطقی مذکور آن است که هرگاه قضیه «بعض الف‌ها، ب نیست» صادق باشد، قضیه «بعضی غب‌ها، الف است» که عکس نقیض مخالف آن است نیز صادق خواهد بود. عکس مستوی قضیه به دست آمده عبارت است از «بعض الف‌ها، غب است» که این همان مطلوب ما است.

۲. نقض موضوع

نقض موضوع عبارت است از تبدیل موضوع به نقیض آن، عدم تغییر محمول و تغییر در کم و کیف قضیه. بنابراین در قضایای محصوره، نقض موضوع به صورت زیر خواهد بود:

الف. موجبه کلّیه: نقض موضوع این قضیه، سالبه جزئیه است؛ مانند «هر نقره‌ای فلز است» که نقض موضوع آن می‌شود: «بعضی از غیر نقره‌ها، فلز نیستند». به عبارت دیگر، اگر قضیه «هر الف، ب است» صادق باشد. قضیه «بعض غالف، ب نیست» هم صادق خواهد بود.

دلیل قاعده مذکور آن است که هرگاه قضیه «هر الف، ب است» صادق باشد، عکس

نقیض موافق آن یعنی «هرغ‌ب، غ‌الف است» نیز صادق خواهد بود. چنانچه از قضیه به دست آمده، عکس مستوی را استخراج کنیم، قضیه «بعض غ‌الف، غ‌ب است» نیز صادق خواهد بود. نقض محمول این قضیه می‌شود: «بعض غ‌الف، ب نیست» (اثبات مطلوب).

ب. موجبه جزئیه: این قضیه، نقض موضوع معتبر ندارد. برای اثبات قانون مذکور، کافی است اثبات کنیم نقض موضوع آن به نحو قضیه جزئیه صادق نیست که در این صورت به‌طور حتم دانسته می‌شود به نحو قضیه کلّیه نیز صادق نخواهد بود.

دلیل مطلب فوق آن است که هرگاه نسبت میان نقیض موضوع و محمول موجبه جزئیه، تباین باشد[1]، قضیه سالبه کلّیه «هیچ غ‌الف، غ‌ب نیست» صادق خواهد بود. اگر از قضیه به دست آمده، نقض محمول را استخراج کنیم به قضیه صادق «هرغ‌الف، ب است» خواهیم رسید. چنانچه این قضیه صادق باشد، لاجرم نقیض آن یعنی «بعض غ‌الف، ب نیست» کاذب خواهد بود (اثبات مطلوب).

ج. سالبه کلّیه: نقض موضوع این قضیّه، موجبه جزئیه است؛ مانند «هیچ آهنی طلا نیست» که نقض موضوع آن می‌شود: «بعضی غیرآهن‌ها طلا هستند». به عبارت دیگر، اگر قضیه «هیچ الف، ب نیست» صادق باشد، عکس مستوی آن «هیچ ب، الف نیست» هم صادق خواهد بود. در این صورت، عکس نقیض موافق آن یعنی «بعض غ‌الف، غ‌ب نیست» نیز صادق خواهد بود. چنانچه نقض محمول قضیه به دست آمده را استخراج کنیم به قضیه صادق «بعضی از غ الف، ب است» خواهیم رسید (اثبات مطلوب).

د. سالبه جزئیه: این قضیّه، نقض موضوع معتبر ندارد. برای اثبات این قانون منطقی کافی است اثبات کنیم نقض آن به نحو جزئی صحیح نیست، که در این صورت به صورت کلّی نیز صادق نخواهد بود.

دلیل قاعده فوق آن است که گاهی در قضیه سالبه جزئیه، موضوع اعم مطلق از محمول است؛ مانند «بعضی از حیوانات، انسان نیستند»، از آنجا که نقیض اعم با

[1] . در مثالهایی چون: «بعضی از حیوانات غیر انسان اند»؛ ر.ک: درس سیزدهم.

خود اخص (نه نقیض اخص) تباین دارد، بنابراین قضیه سالبه کلّیه «هیچ غ‌الف، ب نیست» صادق است. در نتیجه نقیض آن یعنی «بعض غ‌الف، ب است» کاذب خواهد بود (اثبات مطلوب).

۳. نقض طرفین

نقض طرفین عبارت است از تبدیل موضوع و محمول به نقیض آنها، تغییر در کمّ و عدم تغییر در کیف به‌گونه‌ای که صدق قضیه همچنان باقی بماند. بنابراین، در قضایای محصوره نقض طرفین به صورت زیر خواهد بود.

الف. موجبه کلّیه: نقض طرفین این قضیّه، موجبه جزئیه است؛ مانند «هر فلزی هادی جریان الکتریسیته است» که نقیض آن می‌شود: «بعضی غیر فلزها، غیر هادی (عایق)اند». به عبارت دیگر، اگر قضیه «هر الف، ب است» صادق باشد، قضیه «بعض غ‌الف، غ‌ب است» نیز صادق خواهد بود.

دلیل قانون مذکور آن است که هرگاه قضیه «هر الف، ب است» صادق باشد، قضیه «هر غ‌ب، غ‌الف است» که عکس نقیض موافق آن است نیز صادق می‌باشد. با تبدیل قضیه به دست آمده به عکس مستوی آن یعنی «بعض غ‌الف، غ‌ب است» مطلوب اثبات خواهد شد.

ب).موجبه جزئیه: این قضیّه، نقض طرفین معتبر ندارد. برای اثبات قانون منطقی مذکور کافی است اثبات کنیم که نقض آن به نحو جزئیه صحیح نیست. در این صورت به‌طور حتم، قضیه کلّیه نیز صادق نخواهد بود.

دلیل قاعده فوق آن است که گاه نسبت میان نقیض موضوع و محمول موجبه جزئیه، تباین است. در چنین مواردی قضیه سالبه کلّیه «هیچ غ‌الف، غ‌ب نیست» صادق است. در این صورت نقیض آن یعنی قضیه «بعض غ‌الف، غ‌ب است» کاذب خواهد بود (اثبات مطلوب).

ج. سالبه کلّیه: نقض طرفین این قضیّه، سالبه جزئیه است؛ مانند «هیچ آهنی، طلا نیست» که نقض طرفین آن می‌شود: «بعضی غیرآهن‌ها، غیر طلا نیستند». به

عبارت دیگر، هرگاه قضیه «هیچ الف، ب نیست» صادق باشد، قضیه «بعض غ‌الف، غ‌ب نیست» نیز صادق خواهد بود.

دلیل قانون منطقی مذکور آن است که هرگاه قضیه «هیچ الف، ب نیست» صادق باشد قضیه «هیچ ب، الف نیست» که عکس مستوی آن است، صادق خواهد بود. در نتیجه عکس نقیض موافق آن، یعنی قضیه «بعض غ‌الف، غ‌ب نیست» نیز صادق خواهد بود (اثبات مطلوب).

د. سالبه جزئیه: این قضیّه نقض طرفین معتبر ندارد. برای اثبات قانون منطقی مذکور کافی است اثبات کنیم که نقض آن به نحو قضیه جزئیه درست نیست که در این صورت به‌طور حتم قضیه کلّیه نیز صادق نخواهد بود.

دلیل چنین مطلبی آن است که گاه در قضیه سالبه جزئیه، موضوع، اعم مطلق از محمول است، مانند «بعضی از حیوانات، انسان نیستند»، از آنجا که نقیض اعم، اخص مطلق از نقیض اخص است، بنابراین قضیه موجبه کلّیه «هر غ‌الف، غ‌ب است» صادق خواهد بود. در این صورت نقیض آن یعنی قضیه «بعض غ‌الف، غ‌ب نیست» کاذب خواهد بود (اثبات مطلوب).

کارکرد عکس مستوی و نقض محمول در عکس نقیض[1] (برای مطالعه)

هر یک از استدلال‌های مباشر، کارکردهای مفید و ارزشمندی دارد که در فرایند دست‌یابی به تصدیقی نو و تحصیل اعتقادی جدید، بسیار سودمند است؛ از جمله عکس مستوی و نقض محمول.

با بهره‌گیری از این دو نوع استدلال مباشر، به سهولت و سرعت می‌توان عکس نقیض موافق و مخالف قضایای محصوره را به دست آورد.

چگونگی دست‌یابی به عکس نقیض مخالف با استفاده از نقض محمول و عکس مستوی

هرگاه قضیه صادقی را نقض محمول کنیم، سپس آن را عکس مستوی نماییم به عکس نقیض مخالف می‌رسیم؛ برای نمونه اگر قضیه «هر آهنی، فلز است» (اصل) را

۱. این مطلب برگرفته از کتاب «معیار اندیشه» نوشته استاد گرانمایه جناب آقای عسکری سلیمانی است.

نقض محمول کنیم، خواهیم داشت: «هیچ آهنی، غیر فلز نیست». اگر این قضیّه را عکس مستوی کنیم، خواهیم داشت: «هیچ غیر فلزی آهن نیست». این قضیه عکس نقیض مخالف قضیه اصل خواهد بود.

بنابراین، با بهره‌گیری از قانون زیر به راحتی می‌توان عکس نقیض مخالف هر قضیّه‌ای را به دست آورد:

نقض محمول قضیه اصل + عکس مستوی نقض محمول (منقوض) عکس نقیض مخالف

با این حساب، عکس نقیض مخالف، ترکیبی است از دو قاعده نقض محمول و عکس مستوی.

بنابراین، رعایت شرایطی که در این دو قاعده ذکر کرده‌ایم در عکس نقیض مخالف نیز لازم است. به این ترتیب موجبه جزئیه، عکس نقیض ندارد؛ زیرا هرگاه این قضیّه، نقض محمول شود به سالبه جزئیه تبدیل می‌شود و گفتیم که سالبه جزئیه، عکس مستوی ندارد؛ برای مثال قضیه «بعضی از حس‌دارها انسانند» صادق است، ولی قضیه «بعضی از غیرانسان‌ها، حس‌دار نیستند» کاذب است.

چگونگی دست‌یابی به عکس نقیض موافق با استفاده از نقض محمول و عکس مستوی

هرگاه عکس نقیض مخالف را نقض محمول کنیم، به عکس نقیض موافق می‌رسیم. بنابراین، قضیه اصل ابتدا نقض محمول می‌شود، سپس قضیه به دست آمده عکس مستوی می‌شود و در پایان قضیه عکس شده نقض محمول می‌شود. بدین ترتیب با بهره‌گیری از قانون زیر به راحتی می‌توان عکس نقیض موافق هر قضیّه‌ای را به دست آورد:

نقض محمول قضیه اصل+ عکس مستوی نقض محمول (منقوض) + نقض محمول قضیه عکس (معکوس) عکس نقیض موافق

موجبه جزئیه، عکس نقیض موافق ندارد؛ زیرا عکس نقیض مخالف ندارد تا بتوان آن را نقض محمول کرد. برای نمونه قضیه «بعضی از غیرانسان‌ها، حیوانند» صادق

است، ولی گزاره «بعضی از غیر حیوان‌ها، انسانند» کاذب است.

چکیده

۱. «نقض» عبارت است از تبدیل قضیّه‌ای به قضیه دیگر، به‌گونه‌ای که اگر «اصل» صادق باشد «نقض» نیز صادق خواهد بود.

۲. نقض بر سه قسم است: نقض موضوع، نقض محمول و نقض طرفین.

- نقض محمول عبارت است از تبدیل محمول به نقیض آن، عدم تغییر در موضوع و کم قضیّه و تغییر در کیف آن، به‌گونه‌ای که اگر اصل صادق باشد، نقض محمول نیز صادق خواهد بود.

- نقض موضوع عبارت است از تبدیل موضوع به نقیض آن، عدم تغییر محمول و تغییر در کم و کیف قضیّه.

- نقض طرفین عبارت است از تبدیل موضوع و محمول به نقیض آنها، تغییر در کم و بقای کیف، به‌گونه‌ای که صدق قضیّه هم‌چنان باقی بماند.

۳. با استفاده از عکس مستوی و نقض محمول به سهولت و سرعت می‌توان عکس نقیض موافق و مخالف قضایای محصوره را به دست آورد. فرمول‌های ذیل نشان‌دهنده فرایند تحصیل موارد یاد شده است:

- نقض محمول قضیه اصل+ عکس مستوی منقوض = عکس نقیض مخالف

- نقض محمول قضیه اصل + عکس مستوی منقوض+ نقض محمول قضیه عکس (معکوس) = عکس نقیض موافق

پرسش ها

۱. نقض را تعریف و حکم آن را بیان کنید.

۲. نقض محمول را تعریف و در قضایای محصوره به‌طور جداگانه اثبات کنید.

۳. نقض موضوع را تعریف و در قضایای محصوره به‌طور جداگانه اثبات کنید.

۴. نقض طرفین را تعریف و در قضایای محصوره به‌طور جداگانه اثبات کنید.

*** هم اندیشی**

۱. چرا برخی از منطقدانان استدلال مباشر نقض را از توابع استدلال عکس شمرده‌اند؟

۲. آیا میتوانید در ضمن یک مثال فایده منطقی استدلال مباشر نقض را توضیح دهید؟

۳. آیا میتوان به روشی غیر از آنچه در درس بیان شد نقض محمول، نقض موضوع و نقض طرفین قضایا را اثبات کرد؟ چگونه؟

۴. در استدلال مباشر نقض دو حکم بیان شده است؛ آیا میتوان گفت یکی از احکام ذکر شده برای نقض از حکم دیگر استنتاج می‌شود؟ چرا و چگونه؟

فصل سوم

روش درست استدلال غیر مباشر به‌لحاظ صورت

درس سی و سوم

استقـــــراء

انسان موجودی متفکر است. تلاش وی برای تبدیل مجهول به معلوم، «فکر» نامیده می‌شود. از آنجا که جهل بر دو قسم تصوری و تصدیقی است، گستره فکر آدمی نیز در دو ناحیه است:

۱. تعریف یا ترتیب تصورات پیشین در جهت نیل به تصوری جدید؛

۲. استدلال یا تلاش ذهنی برای به دست آوردن تصدیقی نو.

تلاش ذهن برای فراهم آوردن یک استدلال، جریانی روشمند است که به صورت مباشر و غیرمباشر انجام می‌شود. در استدلال مباشر، ذهن به ظاهر تنها از یک قضیّه به قضیّه‌ای دیگر رهنمون می‌شود؛ امّا در استدلال غیرمباشر برای استنتاج یک تصدیق جدید باید از چند قضیّه «مناسب» با «رعایت ضوابط و قوانین منطقی» استفاده کرد.

استدلال غیرمباشر (حجت) به‌لحاظ صورت، به سه قسم تقسیم می‌شود: استقراء، تمثیل و قیاس. در این درس با یکی از اقسام حجت یعنی استقراء آشنا خواهیم شد.

تعریف استقراء[1]

استقراء در لغت به معنای جست‌وجو کردن و کنجکاوی است[2] و در اصطلاح منطقی، حجتی است که در آن، حکم به دست آمده از بررسی چندین مورد از افراد یک مجموعه

۱. نگارنده خود را در چگونگی طرح این مبحث، وامدار کتاب ارزشمند منطق کاربردی، نوشته استاد ارجمند جناب آقای دکتر سید علی‌اصغر خندان می‌داند.

۲. استقراء به لحاظ ادبی، هم مصدر متعدی به معنای جست‌وجو کردن و هم اسم مصدر به معنای کنجکاوی است.

به همـه افـراد آن تعمیـم داده می‌شـود؛[1] ماننـد اینکـه «میـزان هـوش تحصیلـی تعـدادی از دانش‌آمـوزان مدرسـه‌ای را بررسـی کنیـم و از باهـوش بـودن آنهـا نتیجـه بگیریـم کـه همـه دانش‌آمـوزان آن مدرسـه باهوش‌انـد».

استدلال استقرائی در دو مرحله انجام می‌شود:

الف. آزمون جزئیات، یعنی مشاهده و بررسی برخی از مصادیق موضوع مورد نظر؛

ب. جمع‌بندی و تعمیم احکام جزئی به دست آمده و نیل به حکم کلّی.

اقسام استقراء

استقراء بر دو گونه است: تام و ناقص.

۱. استقراء تام: عبـارت است از بررسی و مطالعه همه جزئیات یـک مجموعـه و عرضـه حکـم کلّـی؛ ماننـد اینکـه «همـه افـراد یـک کلاس را بررسـی کنیـم و معلـوم شـود هـر کدام از آنها دوازده سال دارنـد و آن‌گاه حکـم کنیـم همـه دانش‌آموزان آن کلاس، دوازده ساله‌اند». چنیـن تصدیقی برگرفته از استقراء تـام است. بنابرایـن، استقراء تـام، تنهـا در مجموعه‌هـای محـدود کـه همـه افـراد آن قابـل مطالعـه و بررسی‌اند صـورت می‌گیـرد؛ امـا در مجموعه‌هـای نامحـدود، ممکـن نیسـت. نتیجـه در استقراء تـام، یقینـی اسـت.[2]

۲. استقراء ناقـص: عبـارت است از سرایت دادن حکـم بـه کلّـی، بـه دلیـل وجـود آن در تعـداد زیـادی از جزئیـات – اعـم از جزئـی حقیقـی و اضافـی – آن؛ ماننـد اینکـه «چنـد تـن از افـراد مدرسـه را مـورد مطالعـه قـرار داده و ببینیـم باهـوش و دارای استعدادهـای درخشانی‌اند و سـپس حکـم کنیـم همـه دانش‌آمـوزان آن مدرسـه، هـوش و اسـتعداد درخشـان دارنـد». نتیجـه بـه دسـت آمـده از استقراء ناقـص، فاقـد قطعیـت و اعتبـار کامـل اسـت؛ چـرا کـه از مشـاهده مـوارد معـدود، نمـی تـوان بـه نتیجـه‌ای قطعـی در همـه مـوارد رسـید. از ایـن رو، در منطـق گفتـه می‌شـود کـه نتیجـه اسـتقراء ناقـص، ظنـی و احتمالـی اسـت.

گاهـی نتیجـه اسـتقراء در قالـب قضیّـه‌ای بـا سـورهای غیرکلّـی، ماننـد «اکثـر، بیشـتر،

۱. گاهـی ریاضی‌دانـان بـرای اثبـات قضایـای ریاضـی از روشـی بـه نـام «اسـتقراء» اسـتفاده می‌کننـد کـه بـا اسـتقراء منطقـی متفـاوت اسـت. بـا ایـن حسـاب هرگـز نبایـد «اسـتقراء ریاضـی» را بـا «اسـتقراء منطقـی» بـه یـک معنـا دانسـت.

۲. این قسم از استقراء را «قیاس مقسّم» نیز می‌خوانند.

بسیار، اندکی، به ندرت و... » بیان می‌شود؛ از قبیل «استقراءهای آماری». باید توجه داشت در چنین مواردی هر چند حکمی کلّی، به معنای دقیق کلمه، استنتاج نشده است، اما به جهت تعمیم احکام جزئی به دست آمده به موارد دیگر، استقرائی ناقص تحقق یافته است.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

- حسن به علت سرعت غیرمجاز در رانندگی دچار سانحه شد؛ حسین به جهت سبقت غیرمجاز در رانندگی دچار سانحه شد؛ هادی نیز به علت عدم رعایت فاصله مجاز در رانندگی دچار سانحه شد و... . بنابراین، اکثر سوانح رانندگی، به جهت تخلّف از قوانین رانندگی است.

- در شهر ما، این چند نفر مسیحی کاتولیک، ثروتمندند. بنابراین اکثر مسیحیان کاتولیک، ثروتمندند.

- بهروز فردی افسرده و منزوی است و در مدیریت کارخانه موفق نیست؛ مجید شخصی افسرده و منزوی است و در مدیریت مدرسه، کارایی خوبی ندارد؛ حمید نیز افسرده و منزوی است و در مدیریت خانه موفق نیست و... . بنابراین، افراد افسرده و منزوی به ندرت می‌توانند یک گروه را به خوبی مدیریت کنند.

شایان توجه است که اگر استقراء ناقص، مبتنی بر تعلیل باشد و در آن علت حکم، استنباط شود، می‌تواند مفید یقین باشد؛ مانند اینکه به استقراء ناقص کشف کنیم علت منبسط شدن فلز در اثر حرارت، طبیعت آن است. در چنین صورتی می‌توانیم به‌طور یقین حکم کنیم که «همه فلزات در حرارت منبسط می‌شوند». بازگشت چنین استقرائی در حقیقت به «قیاس» است و به آن «تجربه» می‌گویند.[1]

۱. برخی از منطق‌دانان بر این باورند که در همه استقراءهای ناقص، یك قیاس ضمنی ظنی وجود دارد. قیاس ضمنی استقرائی به صورت ذیل است: «این حکم برای بسیاری از افراد ماهیت ثابت است، هر حکمی برای بسیاری از افراد ماهیت ثابت باشد، برای همه افراد آن ثابت خواهد بود».
در درس سی و چهارم مبحث قیاس، و در بررسی قضایای تجربی و تفاوت آنها با استقراء در درس چهل و چهارم این نکته، به تفصیل توضیح داده خواهد شد.

راه‌های نقد تعمیم استقرائی

استدلالی که نتیجه‌اش از طریق تعمیم احکام امور جزئی و از راه استقراء به دست آمده، از سه طریق قابل نقد است:

۱. تشکیک در مقدمات

یکی از راه‌های موفق در نقد یک استدلال مبتنی بر استقراء، تردید و تشکیک در درستی مقدمات آن است؛ به این معنا که نشان دهیم شواهد مورد استناد یا واقعاً وجود ندارد و یا اینکه به اشتباه تفسیر شده است و در نتیجه نمی توان حکم کلّی را از آن شواهد، استنتاج کرد. به مثال زیر توجه کنید:

«رضا پزشک است و در محیط کار اخلاق نیکو ندارد؛ علی پزشک است و در محیط کار اخلاق پسندیده‌ای ندارد؛ حسن نیز پزشک است و در محل کار خوش اخلاق نیست و... . بنابراین پزشکان در محل کار خود اخلاق خوبی ندارند». اگر کسی این استدلال را بکند، با ذکر این نکته که هر پزشکی دکتر حقیقی نیست. پزشک واقعی کسی است که علاوه بر تخصّص از حسن خلق نیز برخوردار باشد، به‌راحتی می‌توان در استدلال فوق خدشه وارد کرد.

۲. تشکیک در حکایت‌گری شواهد و نمونه‌ها

راه دوم این است که ببینیم نمونه‌ها و شواهد ارائه شده تا چه حد می‌توانند نتیجه کلّی استقراء را تایید کنند.

در سیر از احکام جزئی به حکم کلّی، دو امر می‌توانند باعث خطای در نتیجه‌گیری شود: یکی کمیت شواهد و دیگری کیفیت انتخاب آنها. منظور از کمیت شواهد این است که ببینیم آیا نمونه‌ها و شواهد به اندازه‌ای هستند که بتوانند کلّیت نتیجه را تأیید کنند یا نه. به این مثال توجه کنید:

«مسافری وارد یک شهر غریب می‌شود و برای خرید به دو مغازه می‌رود و اتفاقاً هر دو مغازه‌دار رعایت انصاف را نمی‌کنند و جنس خود را به او گران می‌فروشند. شخص مسافر از این دو برخورد رنجیده می‌شود و نتیجه می‌گیرد که همه مغازه‌داران آن شهر

بی‌انصاف‌اند». استنتاج این مسافر، به راحتی قابل نقد است؛ زیرا شواهد مورد استفاده به اندازه‌ای نیست که بتواند قضاوت او را درباره همه مغازه‌داران آن شهر تایید کند.

مراد از کیفیت انتخاب شواهد این است که باید توجه داشت برای تعمیم استقرائی درست، تنها فراوانی شواهد، دلیل درستی حکایت‌گری آنها از کل افراد نیست؛ بلکه برای دست‌یابی به یک حکم کلّی درست، باید نمونه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شوند که ویژگی‌های عمومی و اصلی کل افراد را دارا باشند، نه اینکه نماینده و بیانگر دسته و گروه خاصی از کل افراد باشند؛ مانند اینکه برای بررسی و مطالعه رفتار عمومی یک جامعه، نمی‌توان تنها به بررسی رفتار عده‌ای در حالت رانندگی و یا بررسی رفتار تماشاگران یک بازی فوتبال در ورزشگاهی شلوغ، پرداخت؛ گرچه شواهد ما بسیار زیاد باشد.

۳. تشکیک در صدق نتیجه

اگر در یک استقراء همه مقدمات درست باشند و شواهد و نمونه‌ها نیز به‌لحاظ کمی و کیفی کافی باشند، هنوز هم راه برای نقد تعمیم استقرائی باز است. به نکات موجود در مثال‌های زیر توجه کنید:

- باید کلمات و عباراتی که در نتیجه آمده، همان کلمات و عبارات موجود در مقدمات باشد و معنا و مفهوم مغایری را افاده نکند، در غیر این صورت نمی‌توان پذیرفت که این نتیجه از آن مقدمات به دست آمده است؛ مانند اینکه استدلال شود: «۳۰ دبیرستان از ۱۵۰ دبیرستان یک شهر، مورد آزمون و بررسی قرار گرفته و مشاهده شده است که ۲۳ دبیرستان از ۳۰ دبیرستان در طول سال‌های اخیر افت تحصیلی داشته‌اند؛ بنابراین، مدارس این استان، افت تحصیلی دارند!»

نتیجه این استدلال قابل قبول نیست؛ زیرا در مقدمات استدلال، سخن از دبیرستان‌های یک شهر بود، اما در نتیجه، مسئله افت تحصیلی در مدارس استان مطرح شده و این تعمیم، بی‌جا و نادرست است.

اگر گوینده از یک سلسله احکام جزئی، هر چند با نمونه‌گیری کافی و تصادفی، بخواهد نتیجه‌گیری «کلّی» (به معنای دقیق کلمه) انجام دهد و در نتیجهٔ خود از

کلمات «همـه» یا «هیـچ» اسـتفاده نمایـد، بهتریـن راه نقـد چنیـن اسـتدلالی، ارائـه کـردن یـک یـا چنـد مثال نقـض اسـت؛ زیـرا حکـم کلّـی بـا ارائـه حتـی یـک مـورد خـلاف از کلّیـت می‌افتـد؛ماننـد اینکـه اسـتدلال شـود: «بـر طبـق تحقیقـات آمـاری بـه عمـل آمـده در تمـام خانواده‌هـای مـادر سـالار - کـه مـادران در خانـه فرمانـده و رئیس‌انـد - پسـران آنهـا پـس از سـی سـالگی ازدواج می‌کننـد». اسـتدلال یـاد شـده بـه راحتـی قابـل نقـد اسـت، بـه ایـن ترتیـب کـه خانـواده یـا خانواده‌هایـی را می‌تـوان یافـت کـه علی‌رغـم مادرسالاری، پسـران آنهـا قبـل از سـی سـالگی ازدواج کرده‌انـد!

چکیده

۱. تلاش انسان برای تبدیل مجهول به معلوم «فکر» نامیده می‌شود.

۲. اسـتدلال بـه دو صـورت مباشـر و غیرمباشـر انجـام می‌شـود. اسـتدلال غیرمباشـر بـر سـه قسـم اسـت: اسـتقراء، تمثیـل و قیـاس.

۳. اسـتقراء، در اصطـلاح منطقـی، حجتـی اسـت کـه در آن، حکـم بـه دسـت آمـده از بررسـی چنـدین مورد از جزئیات یـک مجموعـه بـه همـه جزئیات آنها تعمیـم داده می‌شـود.

۴. اسـتدلال اسـتقرائی در دو مرحلـه انجـام می‌شـود: الف. آزمـون افـراد، ب. جمع‌بنـدی و تعمیـم احـکام جزئـی و نیـل بـه حکـم کلّـی.

۵. استقراء بر دو گونه است: تام و ناقص.

۶. استقراء از سه طریق ذیل قابل نقد است:

۷. الـف. تشـکیک در مقدمـات؛ ب. تشـکیک در حکایت‌گـری شـواهد و نمونه‌هـا؛ ج. تشـکیک در صـدق نتیجـه.

پرسش ها

۱. تفکر چیست و در چند ناحیه صورت می‌پذیرد؟

۲. استدلال مباشر و غیرمباشر را تعریف کرده و انواع غیرمباشر را نام ببرید.

۳. معنای لغوی و اصطلاحی استقراء را با ذکر مثال تعریف کنید.

۴. مراحل استدلال استقرائی را بیان کنید.

۵. انواع استقراء را با ذکر مثال تعریف کنید.

۶. راه‌های نقد تعمیم استقرائی را با ذکر مثال بیان کنید.

* **هم‌اندیشی**

۱. آیا میدانید منظور از استقراء ریاضی چیست؟

۲. آیا میتوانید با مراجعه به یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار چند استدلال استقرائی ناقص را سراغ کنید و سپس یه یکی از راه‌های ارایه شده در درس آن را نقد کنید؟

۳. آیا بر اساس آیات قرآنی می‌توان گفت حضرت ابراهیم (ع) با استفاده از استقراء منطقی ربوبیت الهی را اثبات کرد؟ چرا؟

۴. به نظر شما رایج‌ترین خطای فکر هنگام استفاده از استدلال استقرائی چیست؟

۵. از قیاس مقسّم یا مَقسم چه می‌دانید؟

درس سی و چهارم

تمثیــل

دانستیم استدلال غیر مباشر به سه قسم تقسیم می‌شود: استقراء، تمثیل و قیاس . در درس گذشته با استقراء آشنا شدیم؛ در این درس با یکی دیگر از اقسام حجت یعنی تمثیل آشنا می‌شویم.

تعریف تمثیل

تمثیل عبارت است از سرایت دادن حکم یک موضوع به موضوعی دیگر، به دلیل وجود نوعی مشابهت بین آن دو.[1] مانند «هادی و مهدی برادرند، هادی باهوش است، بنابراین مهدی نیز باهوش است». در این مثال، هادی و مهدی به جهت برادر بودن به یکدیگر شبیه‌اند و حکم باهوش بودن از یکی به دیگری سرایت داده شده است.

در محاوره، آثار ادبی، اخلاقی، علم فقه و اصول، به تمثیل، قیاس می‌گویند؛ مانند:

– در قیاس به نفس، شخص خود را اصل دانسته و افراد دیگر را از طریق تمثیل به خود، محکوم به احکام خویش می‌داند.

– از قیاسش، خنده آمد خلق را　　　کو چو خود پنداشت صاحب دلق را

– قیاس در فقه شیعی، معتبر نیست.

۱ . در بسیاری از کتاب‌های منطقی، تمثیل چنین تعریف شده است: سرایت دادن حکم یك جزئی به جزئی دیگر به دلیل مشابهت آن دو. اگر مراد از جزئی، جزئی حقیقی باشد تعریف یاد شده خالی از اشکال نیست، چرا که گاه حکمی از یك کلی به کلی دیگر از طریق مشابهت بین آن دو، سرایت داده می‌شود؛ مانند «انسان نیاز دارد که احساسات و فشارهای درونی خود را به نحوی آزاد کند وگرنه تحملش تمام می‌شود و دق می‌کند، زیرا انسان مانند دیگ بخار می‌ماند که اگر همه منافذ آن بسته باشد، سرانجام منفجر خواهد شد». در این مثال حکم یك کلی (دیگ بخار) به کلی دیگر (انسان) سرایت داده شده است.

ارکان تمثیل

هر استدلال تمثیلی بر چهار رکن استوار است:

۱. اصل: موضوعی که واجد حکم است.

۲. فرع: موضوعی که حکم به آن سرایت داده می‌شود.

۳. جامع: جهت مشابهت موجود در اصل و فرع.

۴. حکم: اسنادی که وجود آن در اصل حتمی است و به دنبال سرایت آن به فرع هستیم.

در مثال یاد شده، «هادی» اصل، «مهدی» فرع، «برادر بودن» جامع و «باهوش بودن» حکم است.

در اکثر استدلال‌های تمثیلی، جامع ذکر نمی‌شود و یافتن وجه شباهت بین اصل و فرع بر عهده مخاطب گذاشته می‌شود؛ مانند «هیچ وقت و هیچ گاه با دولت‌مردان مشاجره نکنید؛ زیرا نباید با بازی‌کنان خط حمله بحث کرد». در این مثال، نقش دولت‌مردان، همچون بازی‌کنان خط حمله دانسته شده است. برخی از شباهت‌های این دو، عبارت است از: دولت و تیم فوتبال، هر دو مرکب از اعضایی هستند که هر یک وظایف مشخصی دارند. فعالیت هر کس باید هماهنگ با سایر افراد گروه باشد و هر گروه دارای عضوی است که در برخی موارد به‌طور سریع و قاطع واکنش نشان می‌دهد و... .

کاربرد تمثیل

تمثیل، کاربرد بسیار گسترده‌ای در شعر، ادب، هنر، وعظ، خطابه، اخلاق، سیاست، تبلیغ، تعلیم، طنز، فلسفه، کلام و... دارد. آنچه در مواجهه با تمثیل‌های گوناگون باید به آن توجه داشت، این است که تمثیل گاه در مقام استدلال به‌کار می‌رود و گاه برای تقریب یک مطلب به ذهن. در صورت اخیر تمثیل اساساً نقش استدلالی ندارد و شخص با تشبیه دو موضوع، یا به دنبال فراهم کردن زمینه تفکر و تأمل برای مخاطب است و یا تفهیم بهتر مطالب؛ مانند:

- لقمان را گفتند عالم بی‌عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبور بی‌عسل.
- مؤمن نسبت به برادر مؤمن خود، مانند آینه است.

ارزش معرفتی تمثیل

در میان انواع استدلال غیرمباشر - به‌لحاظ صورت - تمثیل، ضعیف‌ترین و کم ارزش‌ترین نوع استدلال است؛ زیرا وجود مشابهت بین دو موضوع نمی‌تواند دلیل تامّی بر مشابهت آن دو در همه جهات از جمله حکم باشد. از این‌رو گفته‌اند: نتیجه استدلال تمثیلی از قطعیت برخوردار نیست؛ یعنی چنان نیست که اگر مقدمات استدلال، صادق باشد، نتیجه آن نیز حتماً صادق باشد. البته فراوانی و شدت مشابهت می‌تواند نتیجه احتمالی را تا سرحد «ظن» بالا برد، اما هرگز آن را به مرز «یقین» و «قطع» نخواهد رساند. بدین ترتیب، استقراء تام، مفید یقین، استقراء ناقص، مفید ظن و تمثیل، مفید احتمال یا ظنی ضعیف است. سرّ ظنی بودن نتیجه در استقراء ناقص و احتمالی بودن حکم در تمثیل این است که در استقراء، عنصر «تکرار مشاهده» وجود دارد و این خود موجب اجتماع احتمالات یعنی ظن است؛ اما تمثیل اساساً بر تکرار استوار نیست و از این رو، افزون بر احتمال یا ظنی ضعیف، نتیجه‌ای به دست نمی‌دهد.

شایان توجه اینکه، چنانچه در تمثیلی کشف شود جامع تمام علت حکم در اصل است به‌طور یقین، همان حکم در فرع نیز تصدیق می‌شود[1]. بازگشت چنین تمثیلی در حقیقت به قیاس است[2].

راه‌های نقد استدلال تمثیلی[3]

دو راه برای نقد استدلال تمثیلی وجود دارد:

۱. **تشکیک در تشابه:** مراد این است که اگر در استدلالی ادعا شود دو موضوع در

---

۱ . چرا که هرگاه تمام علت یك معلول، محقق شود وجود معلول حتمی خواهد بود.

۲ . برخی از منطق‌دانان بر این باورند که در هر تمثیلی یك قیاس ذهنی وجود دارد که بسته به مقدمات آن، گاه ظنی و گاه یقینی است. چنانچه «جامع» علت ثبوت حکم در اصل باشد مفید یقین و اگر چنین نباشد مفید ظن است. قیاس ضمنی تمثیل این است: «این حکم برای یکی از دو مشابه؛ به جهت وجود وجه شبه؛ ثابت است؛ هر حکمی که برای یکی از دو مشابه ثابت باشد، برای دیگری هم ثابت است».

۳ . این بحث برگرفته از «منطق کاربردی» نوشته استاد ارجمند جناب آقای سیدعلی اصغر خندان است.

جهاتی مثل هم هستند، می‌توان در جهات تشابه تردید کرد. به این مثال توجه کنید:

«صرف‌کردن هزینه‌های فراوان برای مراقبت‌های درمانی سال‌خوردگان، مانند تلف کردن مال برای یک ماشین فرسوده است. ماشینی که فرسوده شده باشد، باید دور انداخته شود».

این تشابه درست نیست، زیرا انسان‌ها بر خلاف ماشین، ابزار نیستند که با گذشت زمان و فرسوده شدن، دور انداختنی باشند. ارزش‌های انسانی حکم می‌کند که به افراد پیر و سال‌خورده احترام بگذاریم و زحمات گذشته آنها را با پرستاری از ایشان گرامی بداریم. علاوه بر این، شخصیت انسانی به جسم و توان ظاهری او نیست که با ناتوانی جسمی بتوان او را از کار افتاده تلقی کرد. حتی اگر کسی معتقد به ارزش‌های انسانی هم نباشد، باز هم تشابه فوق، صحیح نیست؛ زیرا چنان برخوردی با ماشین هیچ واکنشی را در پی ندارد، اما اگر این برخورد با افراد سال‌خورده متداول شود، خود گوینده نیز باید منتظر چنین روزی باشد!

۲. پذیرش تشابه و افزودن شباهت جدید: راه دیگر در نقد استدلال تمثیلی این است که وجود تشابه میان دو موضوع را بپذیریم، اما تشابه جدیدی را میان آن دو ایجاد کنیم که به موجب آن، نتیجه دیگری گرفته شود. به این مثال توجه کنید:

«نقل است روزی شخصی نزد عارفی آمد؛ عارف به او گفت: چرا این‌قدر سیر و سیاحت می‌کنی؟ آن شخص پاسخ داد: آب اگر یک جا بماند چهره‌اش افسرده می‌گردد و بوی گند می‌گیرد! عارف به او گفت: دریا باش تا نگندی!»

چکیده

۱. تمثیل عبارت است از سرایت دادن حکم یک موضوع به موضوعی دیگر، به دلیل وجود نوعی مشابهت بین آن دو.

۲. در محاوره، آثار ادبی، علم فقه و اصول، به تمثیل، قیاس می‌گویند.

۳. تمثیل بر چهار رکنِ اصل، فرع، جامع و حکم استوار است.

۴. تمثیل، گاه در مقام استدلال به‌کار می‌رود و گاه برای تقریب یک مطلب به ذهن.

پرسش ها

۱. تمثیل را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. ارکان تمثیل را در ضمن مثالی توضیح دهید.

۳. کاربرد تمثیل را بیان نمایید.

۴. ارزش معرفتی تمثیل را تبیین کنید.

۵. راه‌های نقد استدلال تمثیلی را با ذکر مثال بیان کنید.

۶. نتیجه استدلال تمثیلی را توضیح دهید.

۷. انواعی از تمثیل را که از قلمرو نقد خارجند، توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. چرا در بسیاری از استدلال های جامع تمثیلی جامع ذکر نمی‌شود؟

۲. در ضمن یک مثال توضیح دهید چگونه یک تمثیل می‌تواند مفید یقین باشد.

۳. مهمترین هدف منطقی از معرفی استدلال غیر مباشر تمثیل چیست؟

۴. آیا در قرآن کریم از تمثیل منطقی استفاده شده‌است؟ چگونه؟

۵. توضیح دهید آیا ذکر مثال برای تفهیم یک مطلب مربوط به حوزه تصورات و رسم ناقص است یا مرتبط با حوزه تصدیقات و استفاده از تمثیل منطقی؟

درس سی و پنجم

قیـــاس

از مهم‌ترین اقسام حجت، قیاس است؛ استدلال غیر مباشری که نقش مهم در عرصه استدلال ایفا میکند. بخش عظیمی از ساختمان استدلال‌های بشری به صورت قیاس ساخته شده است. با آشنایی قیاس و فراگیری اقسام آن می‌توان به یادگیری روش درست آن پرداخت. در این درس با تعریف قیاس، ارزش و اقسام آن آشنا خواهیم شد.

تعریف قیاس

قیاس، قولی مرکب از چند قضیّه است، به‌گونه‌ای که در صورت پذیرش آنها، ذهن انسان وادار به پذیرش قول دیگری به‌عنوان نتیجه می‌شود؛ مانند: علی انسان است، هر انسانی متفکر است؛ بنابراین علی متفکر است.

در تعریف مذکور نکات زیر نیازمند توضیح است:

الف. قیاس از سنخ «قول» یعنی مرکب تام خبری است. بنابراین گفتارهای مرکب از جملات امری یا استفهامی، قیاس خوانده نمی‌شود.

ب. قیاس همواره از «چند قضیّه» ترکیب شده است. منظور از «چند قضیّه»، دو قضیّه یا بیشتر است؛ زیرا چنان‌که ملاحظه خواهیم کرد قیاس‌های بسیط، از دو قضیّه و قیاس‌های مرکب، از سه قضیّه یا بیشتر تشکیل می‌شود. بنابراین، استنتاج‌های مبتنی بر یک مقدمه مانند عکس، تقابل و نقض از تعریف قیاس خارج می‌شوند.

ج. قیاس، مجموع قضایایی است که در صورت پذیرش آنها، نتیجه را نیز

می‌پذیریم، هر چند که نتیجه به دست آمده نادرست باشد! مانند: «خفاش پرنده است، هر پرنده‌ای تخم‌گذار است؛ بنابراین خفاش تخم‌گذار است». نتیجه قیاس فوق نادرست است و این امر ناشی از نادرستی مقدمات می‌باشد، زیرا مقدمه دوم که یک قضیّه موجبه کلّیه است، درست نیست.

درستی و مقبولیت نتیجه قیاس که امری غیر از منتج بودن آن است، بستگی به صدق مقدمات دارد.

آنچه در تعریف قیاس و شکل‌گیری آن نقش تعیین‌کننده دارد، درستی ساختار آن است. در این فصل از احکام و قواعد منطقی مربوط به ساختار و صورت‌بندی صحیح استنتاج بحث می‌شود.

د. با پذیرش مقدمات یک قیاس، ذهن «وادار» به پذیرش قول دیگر (نتیجه) می‌شود؛ یعنی بین قضایای ترکیب یافته و نتیجه، رابطه استلزام وجود دارد. به عبارت دیگر، ممکن نیست در قیاس، مقدمات پذیرفته و نتیجه انکار شود؛ زیرا این امر، مستلزم تناقض است. اگر «الف ب است و هر ب ج است، باید الف ج باشد»، چه اینکه به مقتضای مقدمه اول و دوم، الف، علاوه بر هر ب، ج است. حال اگر «الف ج است» انکار شود، آشکارا به تناقض تن داده‌ایم.

یک یا چند قضیّه در صورتی مستلزم قضیه دیگر است که علاوه بر پذیرش مقدمات، ساختار حاکم بر استدلال نیز درست باشد. در چنین وضعیتی نتیجه‌دهیِ استدلال، حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین از نظر منطقی، استدلالِ زیر، قیاس نیست: «هیچ آسیایی، اروپایی نیست؛ هیچ اروپایی ژاپنی نیست؛ بنابراین هیچ آسیایی، ژاپنی نیست!»، زیرا علی‌رغم درستی مقدمات آن، به دلیل نادرستی ساختار ترکیب قضایا، ذهن آدمی وادار به پذیرش نتیجه نیست.

هـ. قیاس، تنها به مجموع مقدمات گفته می‌شود و نتیجه جزء قیاس نیست؛ بلکه حاصل قیاس و بیرون از آن است[1].

۱. برخی از منطق‌دانان قید دیگری را نیز به تعریف قیاس افزوده‌اند: قیاس قول مرکبی از چند قضیه است به‌گونه‌ای که در صورت پذیرش آنها، ذهن انسان «ذاتاً» وادار به پذیرش قول دیگری به عنوان نتیجه می‌شود. این قید، گفتارهای مرکبی را که پذیرش آنها مستلزم قول دیگری است امّا نه «ذاتاً» بلکه به واسطه قضیه‌ای بیرون از قیاس، خارج می‌کند.

ارزش معرفتی قیاس

همان‌طور که دانستیم، استدلال غیرمباشر (حجت) به اعتبار صورت به سه قسم تمثیل، استقراء و قیاس تقسیم می‌شود. تمثیل و استقراء ناقص در منطق اعتباری ندارد، چرا که از آن، حکم یقینی استنتاج نمی‌شود. استقراء تام نیز اگرچه از نظر منطقی معتبر است، اما در علوم‌تجربی، غالباً دست‌نیافتنی است. از میان استدلال‌های سه‌گانه فوق، قیاس اساسی‌ترین و معتبرترین شکل استنتاج است، زیرا هنگام درستی صورت قیاس، نتیجه دهی آن حتمی و اجتناب ناپذیر است.

اقسام قیاس

استدلال قیاسی به اعتبار ساختار صوری به استثنایی و اقترانی و به‌لحاظ مراحل استنتاج به بسیط و مرکب تقسیم می‌شود.

۱. قیاس اقترانی و استثنایی

الف. قیاس اقترانی

قیاسی است که در آن، اجزای نتیجه، در مقدمات منتشر بوده و نتیجه به‌طور کامل در یک مقدمه ذکر نشده است؛ مانند: «علی انسان است، هر انسانی متفکر است؛ بنابراین علی متفکر است». در این مثال «علی» و «متفکر» که اجزای نتیجه‌اند، هر یک به تنهایی در مقدمه‌ای قرار دارند.

این قیاس را بدان جهت اقترانی می‌خوانند که هر یک از اجزای نتیجه، قرین و همراه مقدمه‌ای از استدلال است.

هر قیاس اقترانی دست‌کم از دو قضیّه تشکیل می‌شود که آنها را «مقدمتین» می‌خوانند. نتیجه، خود از دو جزء اصلی ترکیب شده است: موضوع و محمول. موضوع در نتیجه را ، «اصغر» یا «حد اصغر» و محمول آن را «اکبر» یا «حد اکبر» می‌نامند.

در این قیاس مقدمه‌ای که حد اصغر در آن جای گرفته است «صغرا» و قضیّه‌ای که

مثلاً برای استدلالی چنین «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است» بنابراین «الف مساوی ج است»، مقدمه دیگری نیاز است که بدون افزودن آن نتیجهٔ مذکور به دست نمی‌آید. آن مقدمه عبارت است از اینکه: «هرگاه دو شیئ با یکدیگر مساوی باشند و شیئ سومی با یکی از آنها مساوی باشد، لاجرم آن شیئ سوم با دیگری نیز مساوی خواهد بود».

«حد اکبر» در آن ذکر شده است، «کبرا» نام دارد. به لفظ یا عبارتی که در هر دو مقدمه، تکرار می‌شود نیز «وسط» یا «حد اوسط» می‌گویند. بنابراین در مثال «عدالت زیبا است، هر زیبایی ستودنی است؛ بنابراین عدالت ستودنی است»، «عدالت» حد اصغر و «ستودنی» حد اکبر و «زیبا» حد اوسط، مقدمه نخست که دربردارنده حد اصغر است «صغرا» و مقدمه دوم که دربردارنده حد اکبر است «کبرا» نامیده میشود.

ب. قیاس استثنایی

قیاسی است که در آن نتیجه یا نقیض آن، به‌طور کامل در یک مقدمه حضور دارد؛ مانند: «اگر باران ببارد زمین خیس می‌شود، لیکن باران می‌بارد؛ بنابراین زمین خیس می‌شود».

مثال دیگر: «اگر این شخص مسلمان باشد موحد است، لیکن موحد نیست؛ بنابراین مسلمان نیست».

در مثال نخست، خود نتیجه و در مثال دوم نقیض نتیجه در مقدمه اوّل استدلال ذکر شده است.

این قیاس را از آن رو «استثنایی» می‌خوانند که نتیجه از استثنای مقدمه دوم به کمک الفاظی از قبیل «ولی»، «اما»و «لیکن» بدست می‌آید. در این قیاس، قضیه استثنایی به منزلهٔ حد اوسط قیاس اقترانی است و قضیهٔ شرطیه به منزلهٔ کبرا است[1].

قابل توجّه اینکه، گاه به دلایلی چون «ایجاز» و «وضوح»، یکی از مقدمات قیاس حذف می‌شود که در این صورت به آن «قیاس مضمر» گفته می‌شود. چنانچه مقدمه محذوف کبرا باشد آن را «قیاس ضمیر» می‌نامند. با این حساب هر قیاس ضمیری مضمر است لکن هر قیاس مضمری لزوماً قیاس ضمیر نیست.

۲. قیاس ساده و مرکب

الف. قیاس ساده یا بسیط: استدلالی است که قابل تحلیل به قیاس‌های متعدد نیست؛ مانند: «طلا فلز است، هر فلزی هادی جریان الکتریسیته است؛ بنابراین طلا

۱. در سراسر بحث قیاس اصطلاحات دیگری چون: صورت، مطلوب و نتیجه نیز متداول است. منظور از صورت چگونگی کنار هم قرار گرفتن قضایا و ساختار استدلال است. مراد از مقدمه هر قضیه‌ای است که در استدلال به‌کار رفته است. مقصود از مطلوب قضیه‌ای است که در استدلال به دنبال اثبات آن هستیم که پس از اثبات آن را نتیجه می‌نامیم.

هادی جریان الکتریسیته است».

ب. قیاس مرکب: استدلالی است که از چند قیاس بسیط فراهم آمده باشد؛ مانند: «طلا فلز است، هر فلزی هادی جریان الکتریسیته است، طلا هادی جریان الکتریسیته است، هر هادی جریان الکتریسیته ارزشمند است؛ بنابراین طلا ارزشمند است». در این مثال کبرای قیاس نخست «هر فلزی هادی جریان الکتریسته است» و نیز نتیجهٔ آن «طلا هادی جریان الکتریسته است» که در مرحله دوم این قیاس مرکب، نقش صغرا را نیز ایفا کرده حذف شده است.

آشنایی با برخی از قیاس‌های مرکب

- **قیاس موصول:** عبارت است از قیاس مرکبی که همهٔ مقدمات و نتایج در آن ذکر می‌شود؛ مانند: «علی شیعه است، هر شیعه‌ای مسلمان است، علی مسلمان است. هر مسلمانی موحّد است؛ پس علی موحّد است».

- **قیاس مفصول:** عبارت است از قیاس مرکبی که نتیجه در آن ذکر نمی‌شود؛ مانند: «علی شیعه است، هر شیعه‌ای مسلمان است، هر مسلمانی موحّد است؛ پس علی موحّد است».

قیاس مفصول، در علوم کاربرد بیشتری دارد؛ زیرا غالباً به جهت واضح بودن نتایج میانی، آنها را حذف می‌کنند.

- **قیاس خُلف:** در این استدلال، مطلوب از طریق ابطال نقیض آن، اثبات می‌شود. برای اثبات بطلان نقیض مطلوب ابتدا آن نقیض را صادق فرض کرده و نشان می‌دهیم که اگر با برخی از قضایایی که درستی آنها را پذیرفته‌ایم جمع شود، به تناقض منجر خواهد شد! از آنجا که تناقض باطل است از وجود چنین تناقضی می‌توان نتیجه گرفت که آنچه را صادق فرض کرده‌ایم، یعنی نقیض نتیجه، کاذب است. بنابراین، اصل نتیجه صادق است. مثلاً فرض کنید صحت این استدلال مطلوب ما است: «برخی از الف‌ها ب نیستند، هر ج ب است؛ پس برخی از الف‌ها ج نیستند».

اثبات مطلوب از طریق قیاس خلف به صورت زیر است: اگر «برخی از الف‌ها ج

نیستند» صادق نباشد، آن‌گاه «هر الف ج است» صادق است (به دلیل قاعده تناقض).

از این قضیّه و نیز مقدمه مفروض «هر ج ب است» این استدلال شکل می‌گیرد: «هر الف ج است؛ هر ج ب است؛ بنابراین: هر الف ب است». اگر این نتیجه صادق باشد، لاجرم نقیض آن، یعنی «برخی از الف‌ها ب نیستند» کاذب خواهد بود. حال آنکه این قضیّه در شمار مقدماتی است که صدق آن مفروض است.

– **قیاس مساوات:** یکی از قیاس‌های مرکب، قیاس مساوات است. سبب انتخاب نام مذکور برای این قیاس آن است که در مشهورترین مثال آن، مفهوم «مساوی» به‌کار رفته است: «الف مساوی ب است، ب مساوی ج است؛ بنابراین الف مساوی ج است». این قیاس به مورد تساوی، اختصاصی ندارد و در موارد مماثلت، مشابهت و... نیز به‌کار می‌رود؛ مانند: «انسان از نطفه است، نطفه از عناصر است؛ پس انسان از عناصر است» و «جسم جزئی از حیوان است، حیوان جزئی از انسان است؛ پس جسم، جزئی از انسان است».

صدق قیاس مساوات، بسته به صدق مقدمه بیرونی است که در متن قیاس، ذکر نمی‌شود؛ مانند: «مساوی مساوی شیئ، مساوی آن شیئ است». چنانچه مقدمه بیرونی کاذب باشد، قیاس مساوات منتج نخواهد بود و بدین ترتیب بر اساس تعریف قیاس اساساً قیاس نامیده نمی‌شود؛ مانند: «دو نصف چهار است، چهار نصف هشت است». این قیاس نتیجه نمی‌دهد که «دو نصف هشت است»، زیرا نصف نصف شیئ، نصف آن شیئ نیست.

چکیده

۱. قیاس، قولی مرکب از چند قضیّه است به‌گونه‌ای که در صورت پذیرش آنها، ذهن انسان ذاتاً وادار به پذیرش قول دیگری به‌عنوان نتیجه می‌شود.

۲. درستی و مقبولیت نتیجه قیاس، امری غیر از نتیجه‌دهی آن است و به دو عامل

بستگی دارد: صدق مقدمات و درستی ساختار قیاس.

۳. بین پذیرش نتیجه با پذیرش مقدمات، رابطه استلزامی وجود دارد.

۴. در میان استدلال‌های غیرمباشر (تمثیل، استقراء و قیاس)، قیاس، معتبرترین و اساسی‌ترین شکل استنتاج است.

۵. استدلال قیاسی به‌لحاظ مراحل استنتاج به بسیط و مرکب، و به اعتبار ساختار صوری به استثنایی و اقترانی، تقسیم می‌شود.

۶. قیاس مرکب، یا به نحوی است که همه مقدمات و نتایج آن ذکر می‌شود که در این صورت آن را «موصول» و یا نتیجه در آن ذکر نمی‌شود که آن را «مفصول» می‌نامند.

۷. قیاس خلف و قیاس مساوات از انواع قیاس مرکب، شمرده می‌شوند.

۸. قیاس اقترانی، قیاسی است که در آن اجزای نتیجه در مقدمات منتشر باشند.

۹. قیاس استثنایی، قیاسی است که در آن، نتیجه یا نقیض آن به‌طور کامل در یک مقدمه حضور دارد.

پرسش ها

۱. قیاس را با ذکر مثالی تعریف و بیان کنید که چه نکاتی در تعریف، در نظر گرفته شده است.

۲. اصطلاحات زیر را تعریف کنید:

صورت قیاس، مقدمه، مطلوب، نتیجه، حدود.

۳. ارزش معرفتی قیاس را بیان کنید.

۴. قیاس ساده و مرکب را با ذکر مثال بیان کنید.

۵. قیاس خلف را با ذکر مثال توضیح دهید.

۶. قیاس مساوات را با ذکر مثال توضیح دهید.

۷. قیاس اقترانی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۸. قیاس استثنایی را با ذکر مثال شرح دهید.

*** هم‌اندیشی**

۱. آیا می‌توان قیاس مرکب مفصولی را که کبرا یا یکی از مقدمات آن ذکر نشده را قیاس ضمیر یا مضمر نامید؟

۲. آیا بنا به تعریف مشهور برای قیاس ذکر قید «ذاتاً» لازم است؟

۳. آیا میتوانید قیاس مرکب مساواتی را بیان کنید که در آن از مشابهت و مماثلت استفاده شده باشد؟

۴. حد اوسط در این قیاس مساوات چست؟ «الف مساوی ب است» ، «ب مساوی ج است» بنابراین الف مساوی ج است؟

۵. آیا در قیاس، «نتیجه‌دهی» یقینی است یا نتیجهٔ آن یقینی است؟ به عبارت دیگر آیا قیاس می‌تواند مفید حتمی یک نتیجهٔ ظنی باشد؟

درس سی و ششم

اقسام و اشکال قیاس اقترانی

قیاس اقترانی دارای اقسامی است که با آشنایی آنها می‌توان روش درست هر یک را فرا گرفت. در این درس ضمن شناخت اقسام قیاس اقترانی و اشکال آن با ضرب‌های مختلف شکل‌های قیاس اقترانی آشنا خواهیم شد.

اقسام قیاس اقترانی

قیاس اقترانی به اعتبار ساختار مقدمات آن دو قسم است: حملی و شرطی.

۱. قیاس اقترانی حملی

قیاسی است که هر دو مقدمه آن به‌لحاظ صورت منطقی، قضیه حملیه باشد؛ مانند: «انسان متفکر است، هر متفکری ارزشمند است؛ بنابراین انسان ارزشمند است».

۲. قیاس اقترانی شرطی

قیاسی است که هر دو مقدمه یا یکی از آن دو به اعتبار ساختار صوری، قضیه شرطیه باشد؛ مانند: «هرگاه انسان موحد شود، شرک نخواهد ورزید؛ هرگاه انسان شرک نورزد، رستگار خواهد شد؛ پس هرگاه انسان موحد شود، رستگار خواهد شد». «اگر انسانی مسلمان باشد، مسئول خواهد بود؛ انسان مسئول، قانون‌مند رفتار می‌کند؛ پس اگر انسان مسلمان باشد، قانون‌مند رفتار می‌کند».

اشکال قیاس اقترانی

قیاس اقترانی به‌لحاظ جایگاه قرار گرفتن حد اوسط در صغرا و کبرا به حصر عقلی

از چهار حالت بیرون نیست: یا در صغرا و کبرا موضوع، یا در هر دو محمول یا در صغرا محمول و در کبرا موضوع و یا در صغرا موضوع و در کبرا محمول واقع می‌شود. بر مبنای این چهار جایگاه، قیاس اقترانی نیز چهار شکل پیدا می‌کند:

شکل اوّل: قیاسی است که حد اوسط در صغرا محمول و در کبرا موضوع باشد؛ مانند: «انسان حیوان است، هر حیوانی حسّاس است؛ بنابراین انسان حسّاس است».

شکل نخستین، روشن‌ترین شکل قیاس اقترانی است و هر یک از اشکال سه‌گانه دیگر به جهت سهولت استنتاج به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

سرّ بداهت شکل اوّل این است که جریان طبیعی فکر (منطق تکوینی) اقتضا می‌کند موضوع و محمول نتیجه در هر یک از مقدمات نیز همان نقش را ایفا کند؛ به خلاف سایر شکل‌ها که یا حد اکبر یا حد اصغر و یا هر دو، همان نقش را که در نتیجه داشتند در صغرا و کبرا، ایفا نمی‌کنند.

شکل دوم: قیاسی است که در آن حد اوسط، هم در صغرا و هم در کبرا محمول واقع شود؛ مانند: «بعضی‌انسان‌ها فرهیخته‌اند، هیچ جاهلی فرهیخته نیست؛ بنابراین، بعضی انسان‌ها جاهل نیستند».

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در این شکل، حد اصغر هم‌چنان‌که در نتیجه، موضوع است، در صغرا نیز موضوع واقع شده است ولی حد اکبر به خلاف نقشی که در نتیجه ایفا کرده است، در کبرا موضوع واقع شده است و همین سبب می‌شود تا شکل دوم یک گام از بداهت و جریان طبیعی فکر فاصله گیرد و بدین ترتیب نتیجه به دست آمده، نظری و غیربدیهی شود.

شکل سوم: قیاسی است که در آن حد اوسط، هم در صغرا و هم در کبرا، موضوع واقع شود؛ مانند: «هر انسانی حیوان است، هر انسانی متفکر است؛ بنابراین بعضی حیوانات متفکرند».

هر قضیه‌ای مبتنی بر سه رکن است: موضوع، محمول و نسبت. از میان ارکان مذکور، موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا نخستین جزئی است که با حضور

آن ساختار قضیه تشکیل می‌شود. حال در شکل سوم هر چند حد اکبر هم‌چنان‌که در نتیجه محمول است در کبرا نیز همین نقش را ایفا می‌کند، ولی حد اصغر، به خلاف جایگاهی که در نتیجه دارد، در صغرا محمول واقع شده است و همین امر سبب می‌شود: اولاً نتیجه به دست آمده بدیهی نباشد و ثانیاً این شکل به جهت عدم رعایت جایگاه طبیعی حد اصغر در صغرا، دو گام از بداهت دور شود؛ زیرا موضوع (حد اصغر) که مهم‌ترین رکن قضیه است، محل طبیعی خود را در صغرا از دست داده است! بدین ترتیب انتقال ذهنی از مقدمات به نتیجه، پیچیده‌تر از شکل دوم است و این شکل در رتبه سوم قرار می‌گیرد.

شکل چهارم: قیاسی است که حد اوسط در صغرا، موضوع و در کبرا محمول واقع می‌شود؛ مانند: «هر انسانی جسم است، هر متفکری انسان است؛ بنابراین بعضی جسم‌ها متفکرند».

پیچیده‌ترین شکل به‌لحاظ روشنی انتاج، این شکل است. انتقال ذهنی از مقدمات به نتیجه در شکل چهارم، بسیار دشوار و به‌طور کامل با منطق تکوینی و فطری انسان مخالف است. به همین دلیل، برخی از منطق‌دانان در آثار خود، سخن از شکل چهارم به میان نیاورده‌اند. علت این امر آن است که جایگاه طبیعی حد اصغر و حد اکبر در دو مقدمه قیاس، یعنی صغرا و کبرا رعایت نشده است![1]

ضرب‌های شانزده‌گانه هر یک از اشکال

در صورتی که مقدمات به‌کار رفته در قیاس از قضایای محصوره باشد، هر یک از شکل‌های چهارگانه قیاس اقترانی دارای شانزده حالت (ضرب) است؛ زیرا هر یک از دو مقدمه صغرا و کبرا، ممکن است یکی از چهار قضیه زیر باشد: ۱. موجبه کلّیه، ۲. سالبه کلّیه، ۳. موجبه جزئیه، ۴. سالبه جزئیه. هر یک از حالت‌های چهارگانه در یک مقدمه، صلاحیت همراهی با یکی از حالت‌های چهارگانه مقدمه دیگر را دارد و بدین صورت،

---

۱. چگونگی وقوع حد اوسط در هر یك از اشکال چهارگانه از دیرباز در نظم زیر به طور خلاصه بیان شده است:
اوسط اگر حمل یافت در بر صغرا و باز وضع به کبرا گرفت شکل نخستین شمار
حمل به هر دو دوم، وضع به هر دو سوم رابع اشکال را عکس نخستین شمار

شانزده حالت (ضرب یا قرینه) در قیاس اقترانی پدید می‌آید.

از این ضروب شانزده‌گانه، برخی منتجند و برخی عقیم. برای انتاج هر شکلی، شرایطی لازم است که ضرب واجد آن شرایط، منتج (قیاس) است و هر ضربی که فاقد یکی از آن شرایط باشد عقیم است.

چکیده

۱. قیاس اقترانی به اعتبار ساختار مقدمات آن دو قسم است: حملی (اگر هر دو مقدمه قضیه حملیه باشد) و شرطی (اگر دست‌کم یکی از دو مقدمه قضیه شرطیه باشد).

۲. قیاس اقترانی به‌لحاظ جایگاه قرار گرفتن حد اوسط در صغرا و کبرا به حصر عقلی از چهار حالت بیرون نیست: الف- حد اوسط در صغرا و کبرا موضوع باشد؛ ب- حد اوسط در صغرا و کبرا محمول باشد؛ ج- حد اوسط در صغرا محمول در کبرا موضوع باشد؛ د- حد اوسط در صغرا موضوع و درکبرا محمول باشد.

۳. در صورتی که مقدمات به‌کار رفته در قیاس از قضایای محصوره باشد، هر یک از شکل‌های چهارگانه قیاس اقترانی دارای شانزده حالت (ضرب) خواهد بود.

پرسش ها

۱. قیاس اقترانی به اعتبار ساختار مقدمات آن بر چند قسم است؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۲. قیاس اقترانی به‌لحاظ جایگاه قرار گرفتن حد اوسط در صغرا و کبرا به حصر عقلی به چند حالت قابل تقسیم است؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۳. در صورتی که مقدمات به‌کار رفته در قیاس از قضایای محصوره باشد، هر یک از شکل‌های چهارگانه قیاس اقترانی دارای چند حالت (ضرب) خواهد بود؟ توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا می‌توانید نمونه‌ای از قیاس اقترانی را در قرآن کریم نشان دهید؟

۲. چرا قیاس اقترانی تنها به چهار شکل می‌تواند باشد؟

۳. آیا می‌توانید چند مثال برای حد اوسط ذکر کنید؟

درس سی و هفتم

شرایط منطقی قیاس اقترانی

در درس گذشته با اقسام و اشکال قیاس اقترانی آشنا شدیم. در درس حاضر با فراگیری شرایط انتاج هر یک از شکل‌های قیاس اقترانی و نیز قانون استنتاج، ضمن آگاهی از منتج یا عقیم بودن استدلال با چگونگی نتیجه‌گیری در آنها هم آشنا خواهیم شد.

شرایط منطقی قیاس اقترانی

قیاس اقترانی در هر حالتی منتج نیست. انتاج هر یک از شکل‌های آن، بستگی به شرایط و ضوابط منطقی خاصی‌دارد. این شرایط را به دو صورت می توان بیان کرد: تفصیلی و مختصر. البته باید توجه داشت که اعتبار ساختار قیاس با درستی و صحت مقدمات و نتیجه، متفاوت است. بنابراین، اگر در یک قیاس اقترانی، تمام شرایطی که ذکر خواهد شد رعایت شود، آن قیاس تنها از جهت ساختار معتبر خواهد بود.

۱. شرایط انتاج به بیان تفصیلی

در اکثر کتاب‌های منطقی، شرایط انتاج قیاس اقترانی را به دو صورت بیان می‌کنند: شرایط عمومی و شرایط اختصاصی.

الف. شرایط عمومی قیاس اقترانی؛ منظور از شرایط عمومی قیاس اقترانی، ضوابط منطقی است که در تمام ضرب‌های منتج اشکال چهارگانه یافت می‌شود بدیهی است فقدان هر یک از این شرایط موجب «عقیم» و «ابتر» بودن استدلال و عدم امکان استنتاج آن خواهد بود.

شرایط عمومی قیاس عبارت است از:

۱. کلّیت یکی از دو مقدمه: یعنی هر دو مقدمه، جزئی نباشد؛ زیرا در این صورت، انتاج قیاس، همیشگی و دایمی نخواهد بود؛ مانند: «بعضی از کبوتران، سفیدند، بعضی از سفیدها برفند؛ پس بعضی از کبوتران برفند». در این مثال اگر چه هر یک از مقدمات به تنهایی صادقند ولی نتیجه، کاذب است. علت این نادرستی، جزئی بودن صغرا و کبرا است.

۲. موجبه بودن یکی از دو مقدمه: یعنی هر دو مقدمه سالبه نباشند؛ مانند: «هیچ انسانی سنگ نیست، هیچ سنگی متفکر نیست؛ پس هیچ انسانی متفکر نیست». نتیجه این قیاس نادرست است؛ زیرا چه بسا یک شیئ با دو چیز متباین باشد، در حالی که آن دو چیز خود با یکدیگر هیچ‌گونه تباینی نداشته باشند.[1]

۳. تکرار حد اوسط: حد اوسط در یک قیاس باید به‌طور کامل و به معنای دقیق کلمه تکرار شود. اگر حد اوسط در هر دو مقدمه تکرار نشود یا به معنای واحد تکرار نگردد و یا در تکرار آن نوعی زیادت و نقصان وجود داشته باشد، استدلال عقیم خواهد بود؛ مانند: «هوا تار است، تار یکی از آلات موسیقی است؛ بنابراین هوا یکی از آلات موسیقی است». در مثال مذکور «تار» در صغرا به معنای «تاریک» و در کبرا به معنای «وسیله‌ای خاص در موسیقی» است، بدین ترتیب در استدلال فوق، حد اوسط تکرار نشده است.[2]

۴. صغرا سالبه کلیه و کبرا موجبه جزئیه نباشد: زیرا در این صورت هر چند در برخی از مثال‌ها مانند: «هیچ کلاغی انسان نیست، هر انسانی تنفس‌کننده است؛ بنابراین هیچ کلاغی تنفس‌کننده نیست» قیاس منتج خواهد بود اما انتاج، همیشگی و دایمی نخواهد بود؛ مانند: «هیچ کلاغی انسان نیست، برخی از انسان‌ها سیاهند؛ پس بعضی

---

۱. به زعم برخی منطق‌دانان معاصر، رعایت این شرط در انتاج قیاس اقترانی لازم نیست. ایشان برای اثبات مدعای خود این مثال را ذکر کرده‌اند: «کربن معدنی نیست، هیچ غیر معدنی دارای قوه مغناطیسی نیست؛ پس کربن، قوه مغناطیسی ندارد» در پاسخ ایشان باید گفت: منظور از «سالبه نبودن هر دو مقدمه» آن است که مقدمه سالبه در حکم موجبه نباشد! در مثال مذکور، مقدمه نخست به قضیه موجبه معدولة‌المحمول تبدیل می‌شود «کربن غیرمعدنی است». در این صورت، استدلال فوق را می توان چنین سازماندهی کرد «کربن غیرمعدنی است، هیچ غیرمعدنی دارای قوه مغناطیسی نیست؛ پس کربن دارای قوه مغناطیسی نیست».

۲. در درس پنجاه و سوم با اقسام و گونه‌های متنوع عدم تکرار حد اوسط بیشتر آشنا خواهیم شد.

از کلاغ‌ها سیاه نیستند».

ب. شرایط اختصاصی اشکال قیاس اقترانی

در هر یک از اشکال قیاس اقترانی نه تنها باید شرایط عمومی انتاج رعایت شود، بلکه در هر شکلی رعایت ضوابط منطقی خاصی نیز الزامی است[1]. شرایط اختصاصی هر یک از شکل‌های قیاس اقترانی به صورت زیر است:

- شکل اول: موجبه بودن صغرا و کلّی بودن کبرا.
- شکل دوم: اختلاف دو مقدمه در کیف (سلب و ایجاب) و کلّی بودن کبرا.
- شکل سوم: موجبه بودن صغرا و کلّی بودن یکی از دو مقدمه.
- شکل چهارم: درباره شرایط اختصاصی انتاج این شکل، بین متقدمان و متأخران اختلاف نظر وجود دارد.

متقدمان معتقدند شکل چهارم باید واجد دو شرط باشد:

هیچ‌یک از مقدمه‌های آن، سالبه جزئیه نباشد؛ یعنی سلب و جزئیت در یک مقدمه جمع نشود، و در صورت موجبه بودن هر دو مقدمه، صغرا کلّی باشد.

متأخران بر این باورند که در انتاج شکل چهارم، یک شرط بیشتر وجود ندارد: یا مقدمات در کیف اختلاف یا یکی از آنها کلّی باشد؛ و یا هر دو مقدمه، موجبه و صغرا، کلّی باشد.

قانون استنتاج

هرگاه شرایط انتاج در استدلال موجود باشد، برای نتیجه‌گیری ابتدا حد اوسط را حذف کرده و قضیه‌ای تشکیل می‌دهیم که در آن جزء باقی‌مانده در صغرا، حد اصغر و جزء باقی‌مانده در کبرا، حد اکبر باشد. باید توجه داشت که:

---

۱ . از دیرباز در کتاب‌های منطقی برای سهولت یادگیری دانش‌پژوهان بیت معروفی را ذکر کرده‌اند که همه شرایط انتاج اشکال چهارگانه را به صورت علامت رمزی بیان کرده است:

«مغ کب اول خین کب ثانی و مغ کاین سوم؛ در چهارم مین کغ یا خین کاین شرط دان»

علایم رمزی به این شرح است: م: موجبه بودن، غ: صغرا، ك: کلیت، ب: کبرا، خ: اختلاف در ایجاب و سلب، ین: مقدمتین، این: احدی المقدمین (یکی از دو مقدمه).

- همواره «نتیجه تابع اخس مقدمتین است». خست و پستی یک مقدمه در کمّ به جزئی بودن و در کیف به سالبه بودن آن است. بنابراین، هرگاه یکی از دو مقدمه جزئی باشد، نتیجه نیز حتماً جزئی است[1] و اگر یکی از دو مقدمه، سالبه باشد، نتیجه نیز سالبه است.

- از دو مقدمه موجبه، نمی‌توان نتیجه سالبه گرفت.

چکیده

۱. شرایط عمومی قیاس عبارت است از:

- کلّیت یکی از دو مقدمه یعنی هر دو مقدمه، جزئی و شخصی نباشد؛
- موجبه بودن یکی از دو مقدمه؛
- تکرار حدّ اوسط؛
- اگر صغرا سالبه باشد، کبرا جزئیه نباشد؛

۲. در هر یک از اشکال قیاس اقترانی نه تنها باید شرایط عمومی انتاج رعایت شود، بلکه در هر شکلی رعایت ضوابط منطقی خاصی نیز الزامی است. شرایط اختصاصی هر یک از شکل‌های قیاس اقترانی به صورت زیر است:

- شکل اوّل: موجبه بودن صغرا و کلّی بودن کبرا.
- شکل دوم: اختلاف دو مقدمه در کیف (سلب و ایجاب) و کلّی بودن کبرا.
- شکل سوم: موجبه بودن صغرا و کلّی بودن یکی از دو مقدمه.
- شکل چهارم: درباره شرایط اختصاصی انتاج این شکل، بین متقدمان و متأخران اختلاف نظر وجود دارد.

۳. باید توجه داشت که همواره «نتیجه تابع اخس مقدمتین است».

---

۱ . همان‌طور که در درس بعد روشن خواهد شد گاه از دو مقدمه کلی، نتیجه جزئی به دست می‌آید. این مطلب منافاتی با قاعده فوق ندارد، چرا که در این صورت اساساً در دو مقدمه - به لحاظ کمیت - اخسی وجود ندارد.

پرسش ها

۱. اگر یک قیاس اقترانی، از جهت ساختار معتبر باشد، آیا الزاماً به‌لحاظ مقدمات نیز صحیح خواهد بود؟ توضیح دهید.

۲. شرایط عمومی قیاس اقترانی را با ذکر مثال بنویسید.

۳. شرایط اختصاصی هر یک از شکل‌های قیاس اقترانی را به‌طور مجزّا توضیح دهید.

۴. گزاره «نتیجه تابع اَخسّ مقدمتین است» به چه معنا است؟

* هم اندیشی

۱. آیا می‌توان گفت شرایط عمومی قیاس اقترانی عبارت است از شرایط اختصاصی مشترک در اشکال چهارگانه ؟ چرا؟

۲. آیا قانون استنتاج تنها به قیاس اقترانی اختصاص دارد؟ چرا؟

۳. از خطاهای رایج ناشی از عدم رعایت شرایط عمومی قیاس اقترانی چه می‌دانید؟

درس سی و هشتم

ضرب‌های منتج در اَشکال قیاس اقترانی (۱)

در درس گذشته دانستیم که قیاس‌های اقترانی در هر حالتی منتج نیستند، و انتاج آنها بستگی به شرایط صوری و ضوابط منطقی خاصی دارد. اکنون با توجه به قواعد مذکور، ضروب منتج هر یک از شکل‌های اول و دوم قیاس اقترانی را بررسی می‌کنیم.

ضروب منتج شکل اوّل و اثبات آنها

در این شکل از میان ضرب‌های شانزده‌گانه، تنها در چهار حالت شرایط انتاج (موجبه بودن صغرا؛ کلیت کبرا) وجود دارد و باقی ضرب‌ها عقیم و ابترند.

۱. صغرا و کبرا هر دو موجبه کلی باشند؛ مانند: «هر انسانی حیوان است، هر حیوانی حساس است؛ پس هر انسانی حساس است». ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «هر الف ب است، هر ب ج است؛ پس هر الف ج است». نتیجه این ضرب همواره موجبه کلیه است.

۲. صغرا، موجبه کلیه و کبرا، سالبه کلیه باشد؛ مانند: «هر انسانی متفکر است، هیچ متفکری گل نیست؛ پس هیچ انسانی گل نیست». ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «هر الف ب است، هیچ ب ج نیست؛ پس هیچ الف ج نیست». نتیجه این ضرب همواره سالبه کلیه است.

۳. صغرا موجبه جزئیه و کبرا موجبه کلیه باشد؛ مانند: «بیشتر ایرانیان مسلمانند، هر مسلمانی معاد باور است؛ پس بیشتر ایرانیان معاد باورند». ساختار منطقی این ضرب

عبارت است از «برخی الف‌ها ب‌اند، هر ب ج است؛ پس برخی از الف‌ها ج‌اند». نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

۴. صغرا، موجبه جزئیه و کبرا، سالبه کلیه باشد؛ مانند: «برخی از کواکب ستاره‌اند، هیچ ستاره‌ای فاقد نور نیست؛ پس برخی از کواکب فاقد نور نیستند». ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «برخی از الف‌ها ب‌اند، هیچ ب ج نیست؛ پس برخی از الف‌ها ج نیستند». نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

از امتیازات شکل اوّل این است که اولاً: انتاج آن بدیهی است؛ ثانیاً: از هر یک از ضرب‌های منتج در این شکل، یکی از قضایای محصوره استنتاج می‌شود که این امر در هیچ یک از اشکال دیگر یافت نمی‌شود. از این رو، شکل اول را «شکل کامل» و «شکل فاضل» نیز می‌گویند.

ضروب منتج شکل دوم و اثبات آنها

در این شکل از قیاس اقترانی، حد اوسط در هر دو مقدمه، محمول واقع شده است. انتاج این شکل بر خلاف شکل اول بدیهی نیست و نیازمند اثبات است. ضروب منتج شکل دوم را باید با استفاده از شکل اوّل - که انتاج در آن بدیهی است - اثبات کرد.

برای اثبات درستی نتیجه در همه ضرب‌های منتج شکل دوم، سوم و چهارم می‌توان از دو روشِ زیرِ استفاده کرد: استدلال مباشرِ عکس و استدلال غیرمباشرِ خلف.

روش عکس: همان‌گونه که در مبحث عکس[1] ملاحظه کردیم، با جابه‌جا کردن موضوع و محمول در بعضی انواع قضیه، می‌توان قضیه دیگری به دست آورد که مانند قضیه اصل، صادق باشد. با استفاده از این روش، بسیاری از ضرب‌های منتج شکل‌های دوم، سوم و چهارم را می‌توان به شکل اول باز گرداند. بدین ترتیب قیاسی فراهم خواهد شد که درستی آن بدیهی است. گاه برای رسیدن به مطلوب، نتیجه به دست آمده را نیز به عکس آن تبدیل می‌کنیم.

روش خلف: از روش عکس برای باز گرداندن همه ضروب اشکال دیگر به شکل اول

۱. درس شانزدهم.

نمی‌توان سود جست؛ زیرا گاه مقدمه به‌کار رفته در استدلال، اساساً عکس معتبر ندارد و گاه با تبدیل کردن یک مقدمه به عکس آن، قضیه‌ای جزئیه به دست می‌آید که با ضمیمه شدن آن به مقدمه جزئیه دیگر، ضوابط منطقی انتاج از بین می‌رود. از این رو، منطق‌دانان برای اثبات درستی نتیجه در همه ضرب‌های منتج اشکال، از روش خلف استفاده می‌کنند.

اثبات درستی نتیجه بر اساس روش خلف، بدین صورت است که ابتدا نقیض نتیجه قیاسی را که می‌خواهیم درستی آن را نشان دهیم با یکی از دو مقدمه قیاس (در شکل دوم با کبرا و در شکل سوم با صغرا) ترکیب می‌کنیم و قیاس جدیدی تشکیل می‌دهیم. در این حالت ملاحظه می‌شود که نتیجه قیاس جدید با مقدمه دیگر قیاس نخست در تناقض است.[1] حال یا باید بپذیریم که مقدمه دیگر قیاس نخست باطل است که این خلاف فرض صادق بودن مقدمات قیاس نخست است، یا اینکه باید پذیرفت نتیجه قیاس جدید باطل است. باطل بودن نتیجه این قیاس یا ناشی از نادرستی صغرا و یا ناشی از نادرستی کبرای آن است. چون یکی از دو مقدمه قیاس جدید از مقدمات قیاس نخست است و فرض ما چنین است که آن مقدمه، صادق است، پس باید پذیرفت که نقیض نتیجه قیاس نخست که به‌عنوان مقدمه دیگر به‌کار رفته باطل و نادرست است، و هرگاه نقیض یک نتیجه باطل باشد، اصل آن (یعنی نتیجه قیاس نخست) لاجرم صادق خواهد بود.

در ادامه درس، هنگام اثبات ضرب‌های منتج شکل‌های دوم، سوم و چهارم با چگونگی استفاده از روش عکس و خلف، بیشتر آشنا خواهیم شد.

بر اساس ضوابط انتاج، در شکل دوم نیز چهار ضرب از ضرب‌های شانزده‌گانه منتج‌اند:

۱. صغرا موجبه کلّیه و کبرا، سالبه کلّیه باشد؛ مانند: «هر کاتولیکی مسیحی است، هیچ مسلمانی مسیحی نیست؛ پس هیچ کاتولیکی مسلمان نیست».

نتیجه این ضرب، همواره سالبه کلیه است. برای اثبات درستی نتیجه، ابتدا عکس

۱. ممکن است نتیجه قیاس جدید با مقدمه دیگر، فقط در تضاد باشد و این هم کافی است.

مستوی کبرا را به دست می‌آوریم؛ سپس آن را به صغرا ضمیمه می‌کنیم؛ بدین ترتیب، قیاسی به صورت شکل اول تشکیل می‌شود که نتیجه مطلوب را به دست می‌دهد.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار صوری این ضرب عبارت است از «هر الف ب است، هیچ ج ب نیست؛ پس هیچ الف ب نیست»، با ضمیمه کردن عکس مستوی کبرا یعنی «هیچ ب ج نیست» به صغرا، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «هر الف ب است، هیچ ب ج نیست؛ پس هیچ الف ج نیست».

۲. صغرا، سالبه کلّیه و کبرا موجبه کلّیه باشد؛ مانند: «هیچ انسانی خون‌خوار نیست، هر گرگی خون‌خوار است؛ پس هیچ انسانی گرگ نیست».

نتیجه در این ضرب، همواره سالبه کلّیه است. برای اثبات درستی نتیجه، ابتدا عکس مستوی صغرا، یعنی «هیچ خون‌خواری انسان نیست» را کبرای قیاس قرار می‌دهیم و سپس کبرای اصل را در جای صغرا می‌نشانیم و قیاس را به صورت شکل اول تشکیل می‌دهیم؛ نتیجه به دست آمده را به عکس مستوی آن تبدیل می‌کنیم و بدین ترتیب، مطلوب اثبات می‌شود.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار صوری این ضرب عبارت است از «هیچ الف ب نیست، هر ج ب است؛ پس هیچ الف ج نیست»، با تبدیل صغرا به عکس مستوی آن یعنی «هیچ ب الف نیست» و قرار دادن آن به جای کبرا و ایفای نقش صغرا توسط کبرای اصلی قیاس، استدلالی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «هر ج ب است، هیچ ب الف نیست؛ پس هیچ ج الف نیست». نتیجه به دست آمده به عکس مستوی «هیچ الف ج نیست» تبدیل می‌شود که این مطلوب ما است.

۳. صغرا، موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلیه باشد؛ مانند: «بعضی از انسان‌ها عادلند، هیچ ظالمی عادل نیست؛ پس برخی از انسان‌ها ظالم نیستند».

نتیجه در این ضرب همواره سالبه جزئیه است. برای اثبات درستی نتیجه، ابتدا عکس مستوی کبرا را به صغرا ضمیمه می‌کنیم و سپس نتیجه را به دست می‌آوریم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «برخی از الف‌ها

بانـد، هیـچ ج ب نیسـت؛ پـس برخـی از الف‌هـا ج نیسـتند». بـا ضمیمـه کـردن عکـس مستوی کبرا، یعنی «هیچ ب ج نیست» به صغرا، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود که به موجب آن مطلوب اثبات می‌شود: «برخی از الف‌ها ب‌اند؛ هیچ ب ج نیست. پس برخـی از الف‌هـا ج نیسـتند».

۴. صغرا سالبه جزئیه و کبرا موجبه کلیه باشد؛ مانند: «برخی از حیوانات زیبا نیستند، هر آهویـی زیبا است؛ پس برخی از حیوانات آهو نیستند».

نتیجه در این ضرب، همواره سالبه جزئیه است.

بـرای اثبـات درسـتی نتیجـه، نمی‌تـوان از روش «عکـس» اسـتفاده کـرد؛ زیـرا از طرفـی، صغـرا سـالبه جزئیـه اسـت و عکـس مسـتوی معتبـر نـدارد و از طـرف دیگـر، عکـس مسـتوی کبـرا نیـز یـک قضیـه جزئیـه اسـت کـه از ترکیـب آن بـا صغـرا، قیاسـی تشـکیل نمی‌شـود؛ چـرا کـه از دو قضیـه جزئیـه، نتیجـه‌ای بـه دسـت نمی‌آیـد. بنابرایـن بـرای اثبـات ایـن ضـرب از روش «خلـف» اسـتفاده می‌کنیـم.

بـا توجـه بـه اینکـه سـاختار منطقـی ایـن ضـرب عبـارت اسـت از «برخـی از الف‌هـا ب نیسـتند، هـر ج ب اسـت؛ پـس برخی‌از الف‌ها ج نیسـتند»، روش خلـف را بدیـن صـورت به‌کار می‌گیریـم: اگـر نتیجـه مذکـور، یعنـی «برخـی از الف‌هـا ج نیسـتند» صـادق نباشـد، لاجـرم نقیض آن یعنی «هر الف ج است» صادق خواهد بود. حال با ضمیمه کردن این قضیه بـه کبـرای اصل، قیاسـی بـه صـورت زیـر تشـکیل می‌شـود:

«هـر الـف ج اسـت، هـرج ب اسـت؛ پـس هـر الـف ب اسـت». در ایـن حالـت بایـد نقیـض نتیجـه مذکـور، یعنـی «بعضـی از الف‌هـا ب نیسـتند» کاذب باشـد، حـال آنکـه ایـن قضیـه، همـان صغـرای نخسـتین اسـت کـه بنابـر فـرض صـادق می‌باشـد. پـس،از کـذب مطلـوب، خلاف فـرض لازم می‌آیـد! بدیـن ترتیـب «بعضـی از الف‌هـا ب نیسـتند» صـادق اسـت. بـرای پرهیـز از افتادن در چنیـن ورطه‌ای به ناچـار صدق قضیـه مطلـوب یعنـی «بعضـی از الف‌هـا ب نیسـتند» را می‌پذیریـم.

چکیده

۱. در شکل اوّل، ضروب منتج عبارتند از:

الف. صغرا و کبرا هر دو موجبه کلّیه باشند. نتیجه این ضرب همواره موجبه کلّیه است.

ب. صغرا، موجبه کلّیه و کبرا، سالبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه کلّیه است.

ج. صغرا موجبه جزئیه و کبرا موجبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

د. صغرا، موجبه جزئیه و کبرا، سالبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

۲. از امتیازات شکل اوّل این است که اولاً: انتاج آن بدیهی است؛ ثانیاً: از هر یک از ضرب‌های منتج در این شکل، یکی از قضایای محصوره استنتاج می‌شود که این امر در هیچ یک از اشکال دیگر یافت نمی‌شود. از این‌رو شکل اوّل را «شکل کامل» و «شکل فاضل» نیز می‌گویند.

۳. در شکل دوم، ضروب منتج عبارتند از:

الف. صغرا موجبه کلّیه و کبرا، سالبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه کلّیه است.

ب. صغرا، سالبه کلّیه و کبرا موجبه کلّیه باشد. نتیجه در این ضرب همواره سالبه کلّیه است.

ج. صغرا، موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلّیه باشد. نتیجه در این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

د. صغرا، سالبه جزئیه و کبرا موجبه کلّیه باشد. نتیجه در این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

پرسش ها

۱. شرایط انتاج شکل اوّل و ضرب های منتج این شکل را با ذکر مثال بیان کنید.

۲. امتیازات شکل اوّل را توضیح دهید.

۳. استدلال مباشر عکس و غیر مباشر خلف را برای اثبات درستی نتیجه در شکل دوم تبیین کنید.

۴. شرایط انتاج شکل دوم و ضرب های منتج این شکل را با ذکر مثال بیان کنید.

*** هم اندیشی**

۱. چه شروطی در انتاج شکل چهارگانه قیاس اقترانی مشترک است؟

۲. آیا می‌توان برخی از ضروب منتج شکلهای دوم، را به روشی غیر از آنچه در درس بیان شده است اثبات کرد؟ چگونه؟

درس سی و نهم

ضرب‌های منتج در اَشکال قیاس اقترانی (۲)

پیش‌تر[1] آموختیم همه حالت‌ها و صور شانزده‌گانه اشکال قیاس اقترانی، منتج نیست. ضرب‌هایی از این اشکال نتیجه می‌دهند که شرایط عمومی و اختصاصی انتاج را داشته باشند. در این درس با ضرب‌های منتج هر یک از شکل‌های سوم و چهارم قیاس اقترانی آشنا خواهیم شد.

ضروب منتج شکل سوم و اثبات آنها

بر اساس ضوابط انتاج، از میان ضرب‌های شانزده‌گانه، حالت‌های منتج شکل سوم به شرح زیر است:

۱. صغرا موجبه کلیه و کبرا موجبه کلیه باشد؛ مانند: «هر انسانی حیوان است، هر انسانی متفکر است؛ پس برخی‌از حیوانات متفکرند».

نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است. برای اثبات درستی نتیجه، عکس مستوی صغرا را به کبرا، ضمیمه می‌کنیم و نتیجه را به دست می‌آوریم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از: «هر الف ب است، هر الف ج است؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند»، با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا یعنی «برخی از ب الف است» به کبرای قیاس، استدلالی به این صورت تشکیل می‌شود: «برخی از ب‌ها الف است، هر الف ج است؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند».

۲. صغرا موجبه کلیه و کبرا موجبه جزئیه باشد؛ مانند: «هر گلی زیبا است، برخی از

---

[1] . درس سی و هفتم.

گل‌ها سرخند؛ پس برخی زیباها سرخند».

نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است. برای اثبات درستی این نتیجه، ابتدا کبرا را عکس مستوی می‌کنیم و سپس آن را به جای صغرا قرار داده و صغرای اصل را به جای کبرا می‌نشانیم. نتیجه به دست آمده را به عکس مستوی آن تبدیل کرده و مطلوب را اثبات می‌کنیم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب، عبارت است از: «هر الف ب است، برخی از الف‌ها ج‌اند؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند»، با تبدیل کبرا به عکس مستوی، یعنی «برخی از ج‌ها الف‌اند» و قرار دادن آن به جای صغرا و ایفا کردن نقش کبرا به‌وسیله صغرای اصلی، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «برخی از ج‌ها الف‌اند، هر الف ب است؛ پس برخی از ج‌ها ب‌اند». نتیجه به دست آمده را به عکس مستوی آن یعنی «برخی از ب‌ها ج‌اند» تبدیل می‌کنیم و بدین ترتیب مطلوب را نتیجه می‌گیریم.

۳. صغرا موجبه کلیه و کبرا سالبه کلیه باشد؛ مانند: «هر انسانی حیوان است، هیچ انسانی اسب نیست؛ پس برخی حیوانات اسب نیستند».

نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است. برای اثبات درستی نتیجه با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا به کبرا، مطلوب را به دست می‌آوریم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «هر الف ب است، هیچ الف ج نیست؛ پس برخی از ب‌ها ج نیستند»، با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا یعنی «برخی از ب‌ها الف‌اند» به کبرا، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «برخی از ب‌ها الف‌اند، هیچ الف ج نیست؛ پس برخی از ب‌ها ج نیستند». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، نتیجه به دست آمده مطلوب ما است.

۴. صغرا موجبه کلیه و کبرا سالبه جزئیه باشد؛ مانند: «هر دانشمندی انسان است، برخی از دانشمندان متعهد نیستند؛ پس برخی از انسان‌ها متعهد نیستند». برای اثبات درستی نتیجه این ضرب، نمی‌توان از روش عکس استفاده کرد؛ زیرا از طرفی سالبه جزئیه، عکس مستوی معتبر ندارد و از طرفی دیگر عکس مستوی موجبه کلیه، موجبه

جزئیه است و از دو جزئی، قیاس تشکیل نمی‌شود. بدین علت از روش «خلف» استفاده می‌کنیم.

ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «هر الف ب است، بعضی الف‌ها ج نیستند؛ پس برخی ب‌ها ج نیستند»، اگر نتیجه مذکور صادق نباشد لاجرم باید نقیض آن «هر ب ج است» صادق باشد. اگر این قضیه را کبرا برای صغرای اصل قرار دهیم، قیاسی با این ساختار تشکیل می‌شود؛ «هر الف ب است، هر ب ج است؛ پس هر الف ج است». اگر این نتیجه صادق باشد باید نقیض آن یعنی «برخی از الف‌ها ج نیستند» کاذب باشد؛ حال آنکه این قضیه همان کبرای قیاس نخستین است که بنابر فرض صادق می‌باشد! پس نتیجه به دست آمده موجب خلاف فرض می‌شود. برای رهایی از چنین وضعیتی لازم است نتیجه مطلوب را صادق بدانیم تا مرتکب خلاف فرض نشویم.

۵. صغرا موجبه جزئیه و کبرا موجبه کلیه باشد؛ مانند: «برخی از انسان‌ها شاعرند، هر انسانی حساس است؛ پس برخی از شاعران حساسند».

نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است. برای اثبات درستی نتیجه در این ضرب ، با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا به کبرا، مطلوب را به دست می‌آوریم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «برخی از الف‌ها ب‌اند، هر الف ج است؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند»، با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا، یعنی «برخی از ب‌ها الف‌اند» به کبرا، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «برخی از ب‌ها الف‌اند، هر الف ج است؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند». این نتیجه همان مطلوب ما است.

۶. صغرا موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلیه باشد؛ مانند: «بعضی انسان‌ها تیزهوش‌اند، هیچ انسانی ستاره نیست؛ پس برخی تیزهوش‌ها ستاره نیستند».

نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است. برای اثبات درستی نتیجه، مانند ضرب پیشین، با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا به کبرا، مطلوب را به دست می‌آوریم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «برخی از الف‌ها ب‌اند؛ هیچ الف ج نیست. پس برخی از ب‌ها ج نیستند»، با ضمیمه کردن عکس مستوی صغرا، یعنی «برخی از ب‌ها الف‌اند» به کبرا، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «برخی از ب‌ها الف‌اند، هیچ الف ج نیست؛ پس برخی از ب‌ها ج نیستند». نتیجه به دست آمده، همان مطلوب ما است.

همان طور که ملاحظه شد در تمامی ضرب‌های منتج شکل سوم نتیجه جزیی است.

ضروب منتج شکل چهارم و اثبات آنها

در درس گذشته بیان شد در شرایط انتاج شکل چهارم میان منطق‌دانان اختلاف نظر وجود دارد. بر اساس نظریه متقدمان، شکل چهارم دارای پنج ضرب منتج و بر مبنای متأخران دارای هفت ضرب منتج است. از میان ضرب‌های شانزده‌گانه، حالت‌های زیر از نظر هر دو دیدگاه نتیجه بخش است:

۱. هر دو مقدمه، موجبه کلیه باشد؛ مانند: «هر انسانی حیوان است، هر ناطقی انسان است؛ پس برخی حیوان‌ها ناطقند». نتیجه در این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

برای اثبات درستی نتیجه، ابتدا جای صغرا و کبرا را با یکدیگر عوض کرده[1] سپس نتیجه به دست آمده را عکس مستوی می‌کنیم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از: «هر الف ب است، هر ج الف است؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند»، با جابه‌جا کردن صغرا و کبرا، قیاسی به این صورت تشکیل می‌شود: «هر ج الف است، هر الف ب است؛ پس هر ج ب است». نتیجه این قیاس را به عکس مستوی آن یعنی «بعضی از ب‌ها ج است» تبدیل می‌کنیم و بدین ترتیب مطلوب را اثبات می‌کنیم.

۲. صغرا موجبه کلیه و کبرا موجبه جزئیه باشد؛ مانند: «هر انسانی متفکر است،

۱. به این روش، اصطلاحاً روش «ردّ» گفته می‌شود.

برخی از حیوان‌ها انسانند. پس برخی از متفکرها حیوانند». نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

برای اثبات درستی نتیجه، همانند صورت پیشین، ابتدا جای صغرا و کبرا را با یکدیگر عوض کرده، سپس نتیجه به دست آمده را به عکس مستوی آن تبدیل می‌کنیم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «هر الف ب است، برخی از ج‌ها الف‌اند؛ پس برخی از ب‌ها ج‌اند»، با جابه‌جا کردن صغرا و کبرا، قیاسی به این صورت تشکیل می‌شود: «برخی از ج‌ها الف‌اند، هر الف ب است؛ پس برخی از ج‌ها ب‌اند».

نتیجه این قیاس را به عکس مستوی آن یعنی «برخی از ب‌ها ج‌اند» تبدیل می‌کنیم و بدین ترتیب مطلوب را اثبات می‌کنیم.

۳. صغرا موجبه کلیه و کبرا سالبه کلیه باشد؛ مانند: «هر انسانی حیوان است، هیچ اسبی انسان نیست؛ پس برخی حیوانات اسب نیستند».

نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است. برای اثبات درستی این نتیجه، نمی‌توان از روش صورت‌های قبلی یعنی «ردّ» استفاده کرد؛ زیرا هر چند با جابه‌جا کردن مقدمات آن، استدلالی به شکل اول تشکیل می‌شود، اما به علت سالبه بودن صغرا، نمی‌توان از آن استنتاج نمود. بنابراین ابتدا صغرا و کبرا را عکس مستوی کنیم سپس با کنار هم گذاشتن آنها، قیاسی به صورت شکل اول تشکیل دهیم مطلوب را اثبات کرده‌ایم.

با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از: «هر الف ب است، هیچ ج الف نیست؛ پس برخی از ب‌ها ج نیستند»، با تبدیل صغرا به عکس مستوی آن یعنی «بعضی ب‌ها الف‌اند» و نیز تبدیل کبرا به عکس مستوی آن یعنی «هیچ الف ج نیست» می‌توان قیاسی به صورت زیر تشکیل داد: «بعضی ب‌ها الف‌اند، هیچ الف ج نیست؛ پس برخی ب‌ها ج نیستند». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، نتیجه به دست آمده

مطلوب ما است.

۴. صغرا سالبه کلیه و کبرا موجبه کلیه باشد؛ مانند: «هیچ انسانی پرنده نیست، هر متفکری انسان است؛ پس هیچ پرنده‌ای متفکر نیست». نتیجه این ضرب همواره سالبه کلیه است.

برای اثبات درستی نتیجه، ابتدا جای صغرا و کبرا را عوض کرده سپس با ترتیب یک قیاس و تبدیل نتیجه آن به عکس مستوی، مطلوب را به دست می‌آوریم.

بنابراین با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «هیچ الف ب نیست، هر ج الف است؛ پس هیچ ب ج نیست»، با جابه‌جا کردن صغرا و کبرا با یکدیگر، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌دهیم: «هر ج الف است، هیچ الف ب نیست؛ پس هیچ ج ب نیست». نتیجه به دست آمده را به عکس مستوی آن یعنی «هیچ ب ج نیست» تبدیل کرده، مطلوب را اثبات می‌کنیم.

۵. صغرا موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلیه باشد؛ مانند: «بعضی حیوان‌ها سیاهند، هیچ سنگی حیوان نیست؛ پس بعضی سیاه‌ها سنگ نیستند». نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

برای اثبات درستی نتیجه نمی‌توان روش «ردّ» را پیش گرفت؛ زیرا اگرچه با جابه‌جا کردن صغرا و کبرا استدلالی به شکل اول تشکیل می‌شود، اما به علت سالبه بودن صغرا، عقیم خواهد بود. بنابراین با تبدیل صغرا و کبرا به عکس مستوی می‌توان مطلوب را اثبات کرد.

از این رو با توجه به اینکه ساختار منطقی این ضرب عبارت است از «برخی الف‌ها ب‌اند، هیچ ج الف نیست؛ پس برخی ب‌ها ج‌اند»، با تبدیل صغرا به عکس مستوی آن یعنی «برخی ب‌ها الف‌اند» و تبدیل کبرا به عکس آن «هیچ الف ج نیست»، قیاسی به صورت زیر تشکیل می‌شود: «برخی ب‌ها الف‌اند، هیچ الف ج نیست؛ پس برخی از ب‌ها ج نیستند». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، نتیجه به دست آمده مطلوب ما است.[1]

۱. در درس گذشته، ضمن بیان تفصیلی شرایط انتاج شکل‌های قیاس اقترانی دانستیم که از نظر متأخران، شکل چهارم

چکیده

۱. در شکل سوم، از میان ضرب‌های شانزده‌گانه، تنها شش حالت منتج است و باقی ضرب‌ها عقیم و ابترند. ضروب منتج عبارتند از:

الف. صغرا موجبه کلّیه و کبرا موجبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

ب. صغرا موجبه کلّیه و کبرا موجبه جزئیه باشد. نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

ج. صغرا موجبه کلّیه و کبرا سالبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

د. صغرا موجبه کلّیه و کبرا سالبه جزئیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

. صغرا موجبه جزئیه و کبرا موجبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

و. صغرا موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

۲. در شرایط انتاج شکل چهارم در میان منطق‌دانان اختلاف نظر وجود دارد. حالت‌های زیر از نظر هر دو دیدگاه نتیجه بخش است:

الف. هر دو مقدمه، موجبه کلّیه باشد. نتیجه در این ضرب همواره موجبه جزئیه

در صورتی منتج خواهد بود که یا مقدمات اختلاف در کیف داشته و یکی از آنها کلی باشد و یا هر دو مقدمه موجبه و صغرا کلی باشد. بر این اساس شکل چهارم دارای دو ضرب منتج دیگر نیز خواهد بود.

– صغرا موجبه کلی و کبرا سالبه جزئیه باشد. این ضرب هر چند در برخی از مثال‌ها منتج نتیجه درست است اما در برخی دیگر نادرست است! مانند «هر انسانی ناطق است، بعضی جانداران انسان نیستند؛ پس برخی ناطق‌ها جاندار نیستند».

– صغرا سالبه جزئی و کبرا موجبه کلی باشد. این ضرب هر چند در برخی از مثال‌ها منتج نتیجه درست است اما در برخی دیگر نادرست است! مانند «بعضی مثلث ها متساوی الساقین نیستند، هر سه گوشی مثلث است؛ پس برخی از متساوی الساقین ها سه گوش نیستند».

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در ضرب‌های فوق با وجود صدق مقدمات، نتیجه کاذب است. پس این دو ضرب نیز غیرمنتج و نادرستند.

است.

ب. صغرا موجبه کلّیه و کبرا موجبه جزئیه باشد. نتیجه این ضرب همواره موجبه جزئیه است.

ج. صغرا موجبه کلّیه و کبرا سالبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

د. صغرا سالبه کلّیه و کبرا موجبه کلّیه باشد. نتیجه این ضرب همواره سالبه کلّیه است.

هـ. صغرا موجبه جزئیه و کبرا سالبه کلیه باشد: نتیجه این ضرب همواره سالبه جزئیه است.

پرسش ها

۱. استدلال مباشر عکس و غیر مباشر خلف را برای اثبات درستی نتیجه در شکل سوم و چهارم تبیین کنید.

۲. شرایط انتاج شکل سوم و ضرب های منتج این شکل را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. شکل چهارم بر اساس نظریه متقدمان و متأخران دارای چند ضرب منتج است؟ از میان ضرب‌های شانزده‌گانه، چند حالت از نظر هر دو دیدگاه نتیجه بخش است؟ نام ببرید.

*** هم اندیشی**

۱. چرا و چگونه منطقیان متاخر ضوابط دیگری غیر از ضوابط منطقیان قدیم برای انتاج شکل چهارم قیاس اقترانی ذکر کرده‌اند؟

۲. آیا می‌توانید چند مثال برای ضروب منتج شکل چهارم بیان کنید؟

۳. آیا می‌توان برخی از ضروب منتج شکل‌های سوم و چهارم را به روشی غیر از آنچه در درس بیان شده‌است اثبات کرد؟ چگونه؟

درس چهلم

قیاس اقترانی شرطی و اقسام آن

پیش‌تر[1] دانستیم قیاس اقترانی، دو قسم است: حملی و شرطی. در دو درس گذشته با قیاس اقترانی حملی و اشکال آن آشنا شدیم. در این درس به فراگیری قیاس اقترانی شرطی می‌پردازیم. همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم، اگر یکی از مقدمات قیاس اقترانی یا هر دو مقدمه آن شرطیه باشد، آن‌گاه «قیاس اقترانی شرطی» شکل می‌گیرد.

شایان توجه است قیاس اقترانی شرطی نیز همچون حملی دارای اشکال اربعه است؛ بدین صورت که در شکل نخستین قیاس اقترانی شرطی، حد اوسط در صغرا، تالی و در کبرا، مقدم واقع می‌شود و در شکل دوم، حد اوسط در صغرا و کبرا تالی واقع می‌شود، در شکل سوم حد اوسط در صغرا و کبرا مقدم واقع می‌شود و در شکل چهارم نیز همانند اقترانی حملی حد اوسط در صغرا مقدم و در کبرا تالی واقع می‌شود.

علاوه بر آنچه ذکر شد شرایط انتاج نیز در هر دو قیاس حملی و شرطی یکسان است.

از آنجا که ساختار منطقی چنین قیاس‌هایی و حالت‌های منتج آن، بسیار متنوع و گاه مشکل‌آفرین است، برای آشنایی بیشتر با این نوع از قیاس‌های اقترانی، به توضیح برخی از مهم‌ترین و رایج‌ترین اقسام آن می‌پردازیم.

اقسام قیاس اقترانی شرطی

قیاس اقترانی شرطی به اعتبارات مختلف تقسیم می‌شود:

۱. ر.ک: درس سی و هشتم.

۱. به اعتبار ساختار مقدمات: این قیاس یا از دو شرطی اتصالی، یا دو شرطی انفصالی، یا یک شرطی اتصالی و یک شرطی انفصالی، یا یک حملی و شرطی اتصالی و یا یک حملی و شرطی انفصالی تشکیل می‌شود. بنابراین، اقترانی شرطی به این لحاظ دارای پنج قسم است.

۲. به اعتبار جزء تام بودن یا نبودن حد اوسط: یک قضیه شرطیه که در اصل از دو قضیه حملیه تشکیل شده، دارای دو طرف است: مقدم و تالی. به همین علت، اشتراک میان دو قضیه شرطیه یا در جزء تام، یعنی در تمام مقدم و تمام تالی است؛ یا در جزء غیرتام، یعنی در بعض مقدم و تالی؛ یا در جزء تام یک مقدمه و جزء غیر تام مقدمه دیگر.

بنابراین، اقترانی شرطی به این اعتبار دارای سه قسم است؛ مانند:

- «هرگاه انسان عاقل باشد، به آنچه نیازش را برطرف می‌سازد قناعت می‌کند؛ هرگاه انسان به آنچه نیازش را برطرف می‌سازد قناعت کند بی‌نیاز می‌شود؛ پس هرگاه انسان عاقل باشد، بی‌نیاز خواهد شد» (اشتراک دو مقدمه در جزء تام).

- «اگر قرآن معجزه است، پس قرآن جاودانه است؛ اگر جاودانگی به معنای بقا است، پس جاودانه تغییر نمی‌کند. بنابراین، اگر قرآن معجزه است، پس اگر جاودانگی به معنای بقا است، قرآن تغییر نمی‌کند»[1] (اشتراک دو مقدمه در جزء غیر تام).

- «هرگاه نبوت از جانب خداوند باشد، پس اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر باشد، امت خود را رها نخواهد گذاشت، اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله امّت خود را رها نمی‌گذارد پس باید هدایت‌گری را برای مردم تعیین کند. بنابراین هرگاه نبوت از جانب خداوند باشد، پس اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر باشد، باید هدایت‌گری را تعیین کند»[2] (اشتراک در یک مقدمه در جزء تام و در

---

۱ . شیوه به دست آوردن نتیجه در این قسم (هنگامی که از دو شرطی اتصالی تشکیل شده باشد) به این صورت است که: از مجموع تالی صغرا یعنی «قرآن جاودانه است» و تالی کبرا یعنی «جاودانه تغییر نمی‌کند» یك قیاس اقترانی شکل اول تشکیل می‌شود که نتیجه‌اش عبارت است از: «قرآن تغییر نمی‌کند». این نتیجه را تالی شرطی که مقدم آن همان مقدم کبرا است، قرار می‌دهیم سپس این شرطی را تالی برای شرطی‌ای که مقدم آن همان صغرا است، قرار می‌دهیم و نتیجه نهایی را استنتاج می‌کنیم.

۲ . شیوه به دست آوردن نتیجه در این قسم (هنگامی که از دو شرطی اتصالی تشکیل شده باشد) به این صورت است که از تالی صغرا و خود کبرا یك قیاس شرطی از قسم نخست، تشکیل می‌دهیم؛ یعنی قیاسی که دو مقدمه آن در یك جزء تام با هم مشترکند. نتیجه این قیاس که به صورت شکل اول است، چنین است «اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر است،

یک مقدمه در جزء غیر تام).

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، حاصل این دو تقسیم‌بندی پانزده قسم قیاس اقترانی شرطی است که با توجه به شکل‌های چهارگانه به ۶۰ قسم بالغ می‌شود. حال همین اقسام با ملاحظه حالت‌های شانزده‌گانه هر شکل، ۹۶۰ ضرب خواهد داشت!

صورت‌بندی همه این اقسام و ذکر شرایط منطقی آنها با ملاحظه جهت قضیه، نوع قضیه شرطیه (اتفاقی، عنادی، لزومی، مانعة‌الجمع، مانعة‌الخلو، حقیقی، شخصیه، مهمله و محصوره) و اعتباراتی دیگر مانند موجبه و سالبه، به اقسامی به مراتب بیش از آنچه ذکر شد بالغ می‌شود!

برخی از کاربردی‌ترین اقسام قیاس اقترانی شرطی

از میان اقسام مذکور مهم‌ترین و کاربردی‌ترین آنها پنج قسم است که به اختصار آنها را تبیین می‌کنیم.

۱. مرکب از دو شرطی اتصالی (با اشتراک دو مقدمه در جزء تام)

این نوع قیاس شرطی، به اقترانی حملی ملحق می‌شود، و از جهت تشکیل شکل‌های چهارگانه و شروطی که به‌لحاظ کم و کیف در آن معتبر است، اثبات نتایج آن از راه خلف، عکس و... به‌طور کامل مانند قیاس اقترانی حملی است. بنابراین، نیازی به تفصیل و تکرار آن مباحث ندارد.

۲. مرکب از دو شرطی انفصالی

مفاد قضیه شرطیه انفصالی، عناد و ناسازگاری مقدم و تالی است. پس هرگاه یک شرطی انفصالی در کنار شرطی انفصالی دیگر قرار گیرد که در جزء تام یا غیر تام آن با یکدیگر اشتراک دارند، آن‌گاه سه حد به دست خواهد آمد: اصغر، اکبر و اوسط. هر چند حد اوسط هم با حد اصغر و هم با حد اکبر، تعاند دارد امّا این سبب نمی‌شود که همواره حد اصغر و حد اکبر نیز با هم تعاند داشته باشند؛ مانند «یا این شیئ درخت است یا انسان؛ یا این شیئ درخت است یا حیوان». از این دو قضیه نمی‌توان نتیجه گرفت:

باید هدایت‌گری را تعیین کند». این نتیجه را تالی شرطی که مقدم آن همان صغرا است، قرار می‌دهیم و نتیجه نهایی را استنتاج می کنیم.

«یا این شیئ انسان است یا حیوان». بنابراین هیچ‌گاه به‌طور قطع رابطه حد اکبر و حد اصغر برای ما روشن نیست؛ از این‌رو دست‌یابی به نتیجه‌ای دایمی میسر نخواهد بود.

بنابراین، استنتاج منطقی از مطلب فوق آن است که از کنار هم قرار گرفتن دو قضیه شرطیه انفصالی، قیاسی شکل نخواهد گرفت. تنها راه ترتیب قیاس اقترانی شرطی مرکب از شرطی انفصالی، آن است که ابتدا آنها را بر اساس ضوابط منطقی خاص[1] به شرطی اتصالی تبدیل کرده، سپس از کنار هم قرار دادن آنها، قیاسی را به صورت یکی از شکل‌های چهارگانه واجد شرایط انتاج، تشکیل دهیم.

بدیهی است نتیجه به دست آمده به‌لحاظ ساختار یک قضیه شرطیه اتصالی خواهد بود که در صورت نیاز می‌توان آن را نیز به شرطیه انفصالی تبدیل کرد. برای روشن‌تر شدن آنچه بیان شد به مثال زیر توجه کنید:

- اگر شخص متهم به قتلی را نزد حاکمی بیاورند و روی لباس او لکه قرمزی باشد و متهم ادعا کند آن لکه جوهر است؛ نخستین کاری که حاکم برای اثبات یا رد ادعای متهم انجام می‌دهد، تشکیل یک قیاس اقترانی شرطی مرکب از دو انفصالی به صورت زیر است: «یا این لکه خون است یا جوهر (انفصالی مانعة‌الجمع)؛ «یا این لکه خون است یا با شستن پاک نمی‌شود (انفصالی مانعة‌الخلو)».

قضیه انفصالی مانعة‌الجمع به دو اتصالی تبدیل می‌شود: «اگر لکه خون باشد، جوهر نیست» و «اگر لکه جوهر باشد، خون نیست».

قضیه مانعة‌الخلو نیز به دو اتصالی تبدیل می‌شود: «اگر لکه، خون نباشد، با شستن پاک می‌شود» و «اگر لکه با شستن پاک شود، خون است». با تقارن قضایای شرطیه اتصالی به دست آمده، صورت‌های مختلفی از استدلال به دست می‌آید که برخی از آنها چنین است:

- «اگر لکه با شستن پاک شود، خون است؛ اگر لکه خون باشد، جوهر نیست. پس اگر لکه با شستن پاک شود، جوهر نیست».

---

۱. مطابق با آنچه که در درس چهاردهم در بحث «چگونگی تبدیل قضایای شرطی اتصالی و انفصالی به یکدیگر» بیان شد.

در صورت لزوم این نتیجه اتصالی را می‌توان به دو شرطی انفصالی تبدیل کرد: «یا لکه با شستن پاک می‌شود و یا جوهر است» (انفصالی مانعة‌الجمع).

«یا لکه با شستن پاک نمی‌شود و یا جوهر نیست» (انفصالی مانعة‌الخلو).

«اگر لکه جوهر باشد، خون نیست؛ اگر لکه خون نباشد، با شستن پاک نمی‌شود، پس اگر لکه جوهر باشد، با شستن پاک نمی‌شود». در صورت لزوم این نتیجه اتصالی را می‌توان به دو شرطی انفصالی تبدیل کرد:

«یا لکه جوهر است، یا با شستن پاک می‌شود» (انفصالی مانعة‌الجمع).

«یا لکه جوهر نیست، یا با شستن پاک نمی‌شود» (انفصالی مانعة‌الخلو).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این دو انفصالی عین انفصالی‌های به دست آمده از قیاس نخستین است. با این تفاوت که جای مقدم و تالی در آن عوض شده است و این تفاوت، فرقی میان دو انفصالی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا چنانچه پیش‌تر[1] دانستیم هیچ تقدم و تأخر واقعی میان اطراف شرطی انفصالی وجود ندارد.

۳. مرکب از شرطی اتصالی و انفصالی

این قسم از قیاس اقترانی شرطی به چهار صورت است؛ زیرا یا اتصالی صغرا واقع می‌شود و یا کبرا، و در هر صورت، حد مشترک یا در مقدم آن است و یا در تالی آن.

برای آنکه بتوان از این نوع قیاس نتیجه گرفت، ابتدا باید انفصالی را به اتصالی تبدیل کرد و سپس با کنار هم قرار دادن دو شرطی اتصالی مناسب، قیاسی را که واجد شرایط انتاج باشد تشکیل داد؛ مانند: «هیچ گاه چنین نیست که یا این شیئ انسان باشد و یا اسب (انفصالی مانعة‌الخلو)؛ «هرگاه این شیئ ناطق باشد، انسان خواهد بود».

در این مثال، قضیه انفصالی مانعة‌الخلو به اتصالی تبدیل می‌شود: «گاهی چنین نیست که اگر این شیئ اسب نباشد، انسان باشد».

با انتخاب دو قضیه شرطیه اتصالی و کنار هم قرار دادن آنها می‌توان قیاسی به شکل زیر تشکیل داد: «اگر این شیئ ناطق باشد انسان است، گاهی چنین نیست که

۱. ر.ک: درس چهلم.

اگر این شیئ اسب نباشد انسان باشد؛ پس گاهی چنین نیست که اگر این شیئ اسب نباشد ناطق باشد».

۴. مرکب از حملی و شرطی اتصالی

این نوع از قیاس شرطی، به چهار صورت است؛ زیرا یا اتصالی صغرا است و یا کبرا، و در هر صورت، جزء مشترک یا در مقدم اتصالی است و یا در تالی آن.

برای به دست آوردن نتیجه در تمام صورت‌های مذکور به روش زیر عمل می‌کنیم: ابتدا حملی را در کنار آن طرف از اتصالی که دارای جزء مشترک است قرار داده، از مجموع آن دو، یک قیاس حملی به صورت یکی از شکل‌های چهارگانه واجد شرایط انتاج تشکیل می‌دهیم تا یک قضیه حملیه به‌عنوان نتیجه از آن به دست آوریم. سپس نتیجه را به طرف دیگر اتصالی که فاقد جزء مشترک است، ضمیمه می‌کنیم تا از ترکیب آن دو، نتیجه قیاس اصلی را به دست آوریم.

این نتیجه یک شرطی اتصالی است که یک طرف آن، همان طرفی است که فاقد جزء مشترک می‌باشد، خواه مقدم باشد یا تالی. البته اگر در مقدمه، مقدم بوده، در نتیجه نیز مقدم واقع می‌شود و اگر تالی بوده، در نتیجه نیز تالی قرار می‌گیرد و طرف دیگر آن حملی است که از قیاس پیشین به دست آمده است؛ مانند: «اگر فلز طلا باشد، کمیاب خواهد بود، هر کمیابی گران‌قیمت است؛ پس اگر فلز طلا باشد، گران‌قیمت است».

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، ابتدا از تالی اتصالی و حملی، قیاسی به این صورت تشکیل داده‌ایم: «فلز کمیاب است، هر کمیابی گران‌قیمت است. پس فلز گران‌قیمت است». آن‌گاه این نتیجه را تالی نتیجه اتصالی که مقدمش همان مقدم اتصالی نخست - که فاقد جزء مشترک است - قرار می‌دهیم: «اگر فلز طلا باشد، گران‌قیمت است».

۵. مرکب از حملی و انفصالی

این نوع از قیاس شرطی به چهار صورت است؛ زیرا یا حملی صغرا است و یا کبرا، و در هر صورت یا جزء مشترک با همه اجزای انفصالی اشتراک دارد و یا با بعضی از اجزای آن. به مثال‌های زیر توجه کنید:

– سه عدد است، یا عدد زوج است یا فرد؛ پس یا سه زوج است یا فرد.

– یا عدد زوج است یا فرد، چهار عدد است؛ پس یا چهار زوج است یا فرد.

– زوج به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود، یا عدد زوج است یا فرد؛ پس یا عدد به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود یا فرد است.

– یا عدد زوج است یا فرد، زوج به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود؛ پس یا عدد به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود یا فرد است.

در همه صورت‌های مذکور، جزء مشترک را حذف کرده و جزء دیگر حملی را در نتیجه که به صورت انفصالی است به جای آن قرار می‌دهیم.

چکیده

۱. اگر یکی از مقدمات قیاس اقترانی یا هر دو مقدمه آن شرطیه باشد، آن‌گاه «قیاس اقترانی شرطی» شکل می‌گیرد.

۲. قیاس اقترانی شرطی به اعتبارات مختلفی چون: ساختار مقدمات و جزء تام بودن یا نبودن حد اوسط، تقسیم می‌شود. حاصل این دو تقسیم‌بندی ۱۵ قسم قیاس اقترانی شرطی است که با توجه به شکل‌های چهارگانه به ۶۰ قسم بالغ می‌شود. حال همین اقسام با ملاحظه حالت‌های شانزده‌گانه هر شکل، ۹۶۰ ضرب خواهد شد!

۳. از اقسام مذکور، مهم‌ترین و کاربردی‌ترین آنها پنج قسم است:

الف. قیاس اقترانی شرطی مرکب از دو شرطی اتصالی (با اشتراک دو مقدمه در جزء تام)؛

ب. قیاس مرکب از دو شرطی انفصالی؛

ج. قیاس مرکب از شرطی اتصالی و انفصالی؛

د. قیاس مرکب از حملی و شرطی اتصالی؛

. قیاس مرکب از حملی و انفصالی.

پرسش‌ها

۱. اقسام قیاس اقترانی شرطی را به اعتبار «ساختار مقدمات» توضیح دهید.

۲. اقسام قیاس اقترانی شرطی را به اعتبار «جزء تام بودن یا نبودن حد اوسط» توضیح دهید.

۳. قیاس اقترانی شرطی مرکب از دو شرطی اتصالی را با ذکر مثال توضیح دهید.ا

۴. قیاس اقترانی شرطی مرکب از دو شرطی انفصالی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۵. قیاس اقترانی شرطی مرکب از شرطی اتصالی و انفصالی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۶. قیاس اقترانی شرطی مرکب از حملی و شرطی اتصالی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۷. قیاس اقترانی شرطی مرکب از حملی و انفصالی را با ذکر مثال توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا می‌توانید همه اقسام قیاس اقترانی شرطی را به صورت یک نمودار نشان دهید؟

۲. چرا مهم‌ترین و کاربردی‌ترین اقسام قیاس اقترانی شرطی، تنها همان پنج قسمی می‌باشد که در درس بیان شده‌است؟

۳. آیا می‌توانید در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار یا کتاب‌های درسی خود مثالی برای قیاس اقترانی شرطی سراغ کرده و مشخصات آن را بیان کنید؟

درس چهل و یکم

اقسام و شرایط قیاس استثنایی

پیشتر دانستیم[1] قیاس به اعتبار ساختار صوری به اقترانی و استثنایی تقسیم می‌شود. در درس‌های گذشته به تفصیل با قیاس اقترانی آشنا شدیم در این درس اقسام و شرایط قیاس استثنایی را به‌طور کامل می‌آموزیم.

اقسام قیاس استثنایی

قیاس استثنایی به‌لحاظ ساختار صوری دارای دو مقدمه است: یکی از دو مقدمه لزوماً قضیه شرطیه و مقدمه دیگر (قضیه استثنایی) یا قضیه حملیه است؛ مانند: «اگر او ظهور کند، جهان پر از عدل و داد خواهد شد، لیکن او ظهور نکرده است؛ پس جهان پر از عدل و داد نشده است» و یا قضیه شرطیه است؛ مانند: «هرگاه چنین باشد که اگر خورشید طلوع کند روز است، هر آینه اگر شب باشد، خورشید طلوع نکرده است؛ لیکن اگر خورشید طلوع کند روز است؛ پس اگر شب باشد، خورشید طلوع نکرده است».

از آنجا که در این قیاس، نتیجه یا نقیض آن در یکی از مقدمات وجود دارد باید همواره یکی از مقدمات آن، قضیه شرطیه باشد تا بتواند یکی از آن دو، عین یا نقیض نتیجه باشد، چه اینکه تنها قضیه شرطیه است که در اصل، دست‌کم از دو قضیه فراهم آمده است.

قیاس استثنایی با توجه به اتصالی یا انفصالی بودن قضیه شرطیه موجود در آن به استثنایی اتصالی و انفصالی تقسیم می‌شود.

---

۱. ر. ک. درس سی و پنجم.

- **استثنایی اتصالی**: مانند: «اگر آفریدگار جهان یکتا نباشد، جهان منظم نخواهد بود، لیکن جهان منظم است؛ پس آفریدگار جهان یکتا است».

- **استثنایی انفصالی**: مانند: «یا شریک خداوند موجود است و یا خداوند یکتا است، لیکن شریک خداوند موجود نیست؛ پس خداوند یکتا است».

شایان توجه است از آنجا که قضیه شرطیه انفصالی به‌کار رفته در این قیاس گاهی حقیقی، گاه مانعةالجمع و گاه مانعةالخلوّ میباشد قیاس استثنایی انفصالی نیز به سه صورت خواهد بود استثنایی انفصالی حقیقی،استثنایی انفصالی مانعةالجمع و استثنایی انفصالی مانعةالخلوّ. گاه در قیاس استثنایی مقدمه استثنایی حذف می‌شود، به چنین قیاسی، «قیاس استثنایی مرخَم» یا «مضمر» گفته می‌شود. حذف مقدمه استثنایی معمولاً به یکی از دو دلیل زیر انجام می‌شود:

الف. وضوح و روشنی بسیار مقدمه استثنایی. مثلاً در مقابل کسی که معتقد است «دین برای تنظیم مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه برنامه‌ای ندارد»، گفته می‌شود: «اگر چنین بود، پیامبراکرم ﷺ، حکومت اسلامی تشکیل نمی‌داد».

ب. معلوم نشدن کذب مقدمه استثنایی. مثلاً برای اثبات عدالت شخصی، چنین گفته می‌شود «اگر این شخص منصف باشد، عدالت را رعایت خواهد کرد» در چنین وضعیتی مقدمه استثنایی «این شخص منصف است» ذکر نمی‌شود؛ چون همه می‌دانند که آن شخص منصف نیست.

شرایط قیاس استثنایی

قیاس استثنایی در هر حالتی منتج نیست، بلکه انتاج هر یک از اقسام آن، بستگی به شرایط و ضوابط منطقی خاصی‌دارد. این شرایط را به دو صورت می توان بیان کرد: شرایط عمومی قیاس استثنایی و شرایط اختصاصی هر یک از اقسام آن.

۱. شرایط عمومی قیاس استثنایی

این شرایط عبارتند از:

الف. کلّی بودن یکی از دو مقدمه؛ یعنی یا قضیه شرطیه و یا مقدمه استثنایی کلی

باشد. چه اینکه اگر هیچیک کلی نباشد و اتصال یا گسستگی شرط و جزا تنها در بعضی از حالت‌ها و زمان‌ها باشد و استثنا در غیر آن حالت‌ها و زمان‌ها باشد از اثبات یا نفی یکی از دو جزء قضیه شرطیه، اثبات یا نفی جزء دیگر لازم نمی‌آید.

ب. موجبه بودن مقدمه شرطیه؛ دلیل این امر آن است که در صورت سالبه بودن قضیه شرطیه اثبات یا نفی یکی از دو جزء شرطی مستلزم اثبات یا نفی جزء دیگر نخواهد بود؛ چه اینکه سالبه بودن قضیه شرطیه به معنای سلب اتصال و یا گسستگی مقدم و تالی است و در این صورت از وجود یا عدم یکی از اجزاء قضیه شرطیه، وجود یا عدم دیگری لازم نمی‌آید.

بنابراین اگر قضیه شرطیه، اتصالی سالبه باشد، باید به یک قضیه موجبه ملازم با آن تبدیل شود: «چنین نیست که هرگاه اگر علی کاتب باشد، آن‌گاه خفته است». در این استدلال، مقدمه شرطیه سالبه با تبدیل آن به «نقض محمول» به شرطیه اتصالی موجبه معادل آن، تبدیل می‌شود و آن‌گاه با مقدمه حملیه، ترکیب می‌گردد: «هرگاه علی کاتب باشد، آن‌گاه او خفته نیست، لیکن علی خفته است؛ علی کاتب نیست».

ج. اتفاقی نبودن قضیه شرطیه؛ چرا که اگر قضیه شرطیه اتفاقی باشد از طرفی علم به صدق یا کذب قضیه شرطیه اتفاقی متوقف بر علم به صدق یا کذب یکی از دو طرف دیگر آن خواهد بود و چنانچه علم به صدق یا کذب یا یکی از دو طرف نیز بر قضیه اتفاقیه متوقف باشد مستلزم دور خواهد بود.[1]

۲. شرایط اختصاصی

برای انتاج هر یک از قیاس‌های استثنایی اتصالی و انفصالی علاوه بر شرایط عمومی رعایت شرایط دیگری نیز ضروری است که آنها را شرایط اختصاصی می‌نامند.

الف. شرایط اختصاصی قیاس استثنایی اتصالی

---

۱. برخی از منطق‌دانان در شرایط عمومی انتاج قیاس استثنایی، اتفاقی نبودن قضیه شرطی را ضروری نمی‌دانند. به نظر ایشان قضیه شرطی هر چند اتفاقی باشد چنانچه مقدمه یک قیاس واقع شود می‌توان از آن استنتاج کرد، چرا که قضایای درهر صورت شرطی بیان‌گر نوعی از استلزام است. از این‌رو ادات شرط هرگز به اشتراک لفظی برای دو معنای متفاوت (شرطی لزومی و اتفاقی) وضع نشده است.

قیاس استثنایی اتصالی در صورتی منتج است که قضیه استثنایی، یا عین مقدم شرطی متصل و یا نقیض تالی شرطی متصل باشد. بنابراین، قیاس استثنایی اتصالی مرکب از یک مقدمه شرطیه متصل و یک قضیه استثنایی که عین تالی قضیه شرطیه است، لزوماً منتج نیست. مثلاً در قیاس زیر، اگر چه مقدمات آن صادق است، ولی نتیجه آن کاذب است. «اگر حافظ تهرانی باشد، آن‌گاه ایرانی است، لیکن حافظ ایرانی است؛ پس حافظ تهرانی است».

همچنین قیاس استثنایی مرکب از یک قضیه شرطیه اتصالی و یک قضیه استثنایی که نقیض مقدم است، لزوماً منتج نیست؛ مانند: «اگر این ظرف قوری باشد، دارای دسته است؛ لیکن این ظرف قوری نیست». از این دو مقدمه نمی‌توان لزوماً نتیجه گرفت: «پس این ظرف دارای دسته نیست».

بنابراین در این نوع از قیاس هر چند چهار حالت را می‌توان ترتیب داد امّا از بین صورت‌های مذکور تنها دو صورت آن، منتج و دو حالت دیگر عقیم است.

صورت اول: قضیه استثنایی، عین مقدم شرطی باشد (وضع مقدم). در این صورت نتیجه، عین تالی خواهد بود؛ مانند: «اگر آفتاب برآید، هوا روشن می‌شود، لیکن آفتاب برآمده است؛ پس هوا روشن شده است».

صورت دوم: قضیه استثنایی، نقیض مقدم شرطی باشد (رفع مقدم)؛ مانند: «اگر بخاری روشن شود، اتاق گرم می‌شود؛ لیکن بخاری روشن نشده است». از آنجا که در این حالت، نمی‌توان همواره نتیجه صادق استنتاج کرد، بنابراین از نظر منطقی غیر معتبر و عقیم است.

صورت سوم: قضیه استثنایی، عین تالی قضیه شرطیه باشد (وضع تالی)؛ مانند: «اگر باران ببارد هوا لطیف می‌شود؛ لیکن هوا لطیف است». این حالت از نظر منطقی عقیم است؛ زیرا استنتاج در آن همواره صادق نخواهد بود.

صورت چهارم: قضیه استثنایی، نقیض تالی شرطی باشد (رفع تالی). در این حالت، نتیجه، نقیض مقدم خواهد بود؛ مانند: «اگر در جامعه‌ای، فرهنگ توسعه یابد؛ اندیشه

مردم بارور می‌شود، لیکن اندیشه مردم بارور نشده است؛ پس در جامعه، فرهنگ توسعه نیافته است».

ب. شرایط اختصاصی قیاس استثنایی انفصالی

همان طور که دانستیم اگر قضیه شرطیه، در قیاس استثنایی، انفصالی باشد، قیاس، استثنایی انفصالی خوانده می‌شود. از آنجا که هر یک از قیاسهای استثنایی انفصالی حقیقی که مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلوّ با یکدیگر تفاوت میکند، روش و نحوه استنتاج در هر یک را جداگانه بیان میکنیم.

ب.۱. استنتاج در قیاس استثنایی انفصالی حقیقی

در این قسم از قیاس استثنایی انفصالی که یکی از مقدمه‌های آن شرطی انفصالی حقیقی است، چهار روش برای استنتاج وجود دارد:

۱. اثبات مقدم برای استنتاج رفع تالی؛ مانند: «یا عدد زوج است یا فرد، لیکن این عدد زوج است؛ پس این عدد فرد نیست».

۲. اثبات تالی برای استنتاج رفع مقدم؛ مانند: «یا عدد زوج است یا فرد، لیکن این عدد فرد است؛ پس این عدد زوج نیست».

۳. رفع مقدم برای استنتاج وضع (اثبات) تالی؛ مانند: «یا عدد زوج است یا فرد، لیکن این عدد زوج نیست؛ پس این عدد فرد است».

۴. رفع تالی برای استنتاج وضع (اثبات) مقدم؛ مانند: «یا عدد زوج است یا فرد، لیکن این عدد فرد نیست؛ پس این عدد زوج است».

ب.۲. استنتاج در قیاس استثنایی انفصالی مانعة‌الجمع

در قیاس استثنایی که یکی از مقدمه‌های آن، قضیه شرطیه انفصالی مانعة‌الجمع است، تنها دو راه برای استنتاج وجود دارد:

۱. وضع مقدم برای استنتاج رفع تالی؛ مانند: «یا قلم سبز است یا سیاه، لیکن این قلم سبز است؛ پس این قلم سیاه نیست».

۲. وضع تالی برای استنتاج رفع مقدم؛ مانند: «یا دیوار سفید است یا سیاه، لیکن این دیوار سیاه است؛ پس این دیوار سفید نیست».

ب.۳. استنتاج در قیاس استثنایی انفصالی مانعةالخلوّ

در قیاس استثنایی انفصالی که یکی از مقدمه‌های آن، شرطی انفصالی مانعةالخلو است، تنها دو راه برای استنتاج وجود دارد:

۱. رفع مقدم برای استنتاج وضع تالی؛ مانند: «یا مکافات عمل در دنیا است یا در آخرت، لیکن مکافات عمل در دنیا نیست؛ پس مکافات عمل در آخرت است».

۲. رفع تالی برای استنتاج وضع مقدم؛ مانند: «یا برای ایجاد شب و روز، زمین حرکت می‌کند یا خورشید، لیکن خورشید حرکت نمی‌کند؛ پس زمین حرکت می‌کند».

چکیده

۱. قیاس استثنایی، قیاسی است که نتیجه یا نقیض آن در یکی از دو مقدمه حضور دارند.

۲. انتاج قیاس استثنایی منوط به سه شرط است: الف. کلّی بودن یکی از دو مقدمه؛ ب. موجبه بودن مقدمه شرطیه؛ ج. «اتفاقی نبودن مقدمه شرطیه».

۳. قیاس استثنایی بر اساس اتصالی یا انفصالی بودن قضیه شرطیه موجود در آن، به قیاس استثنایی اتصالی و انفصالی تقسیم می‌شود.

۴. شرط انتاج در قیاس استثنایی اتصالی این است که «مقدمه حملیه» آن باید یا «عین مقدمه شرطیه متصله» و یا «نقیض تالی شرطیه متصله» باشد.

۵. گاه در قیاس استثنایی اتصالی، مقدمه حملیه به جهت «وضوح بسیار» و یا «معلوم نشدن کذب آن» حذف می‌شود. نام این قیاس، «استثنایی اتصالی مرخم»

است.

۶. اگر مقدمه شرطیه، انفصالی حقیق باشد، وضع هریک از مقدم و تالی، رفع دیگری و رفع هریک، وضع دیگری را نتیجه خواهد داد؛ اما اگر قضیه شرطیه، انفصالی مانعةالجمع باشد، تنها در دو صورت «وضع مقدم» یا «وضع تالی»، قیاس به ترتیب، منتج «رفع تالی» یا «رفع مقدم» خواهد بود و اگر قضیه شرطیه انفصالی مانعةالخلو باشد، تنها می توان از «رفع مقدم»، «وضع تالی» و از «رفع تالی»، «وضع مقدم» را نتیجه گرفت.

پرسش ها

۱. شرایط عمومی در قیاس استثنایی را بیان کنید.

۲. قیاس استثنایی اتصالی را تعریف کرده برای آن مثالی ذکر کنید.

۳. صورت‌های نتیجه بخش در قیاس استثنایی اتصالی کدامند؟ با ذکر مثال بیان نمایید.

۴. قیاس استثنایی اتصالی برای انتاج، منوط به چه شرایطی است؟

۵. قیاس استثنایی مرخم را تعریف کنید و بیان نمایید که حذف درآن به چه دلیلی صورت می‌گیرد؟

۶. قیاس استثنایی انفصالی، چگونه قیاسی است و چند شکل محتمل دارد؟

۷. اقسام قیاس استثنایی انفصالی را با ذکر مثال بیان کنید؟

۸. روش استنتاج در هر یک از اقسام قیاس استثنایی انفصالی چگونه است؟

*** هم اندیشی**

۱. با توجه به این که در قیاس استثنایی یا چند نتیجه و یا نقیض آن در یکی از مقدمات

۲. وجود دارد چگونگی رسیدن به معلوم جدید را درآن توضیح دهید؟

۳. آیا می‌توانید چند مثال برای قیاس استثنایی مرخم ذکر کنید؟

۴. آیا منظور از «شرایط عمومی» در قیاس استثنایی و قیاس اقترانی یکی است؟

چرا؟

۵. داوری شما درباره «لزوم اتفاقی نبودن قضیه شرطیه» در قیاس استثنایی چیست؟

۶. آیا می‌توانید نمونه‌ای از قیاس استثنایی را در قرآن کریم نشان دهید؟

درس چهل و دوم

چند شبهه دربارهٔ قیاس (برای مطالعه)

در درس اول با برخی از شبهاتی که درباره «مفید» بودن منطق ارسطویی مطرح شده است آشنا شدیم. اکنون برخی از مهم‌ترین ایرادهایی را که بر «درستی» قیاس بیان شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شبههٔ اول

در منطق، معتبرترین شکل استدلال، قیاس است. یکی از مهم‌ترین اقسام قیاس، قیاس اقترانی است. سنگ زیرین و پایه اوّلی قیاس اقترانی، شکل اوّل است.

استنتاج در شکل اول، دوری و باطل است. بیان مطلب این است که: هنگامی که در شکل اوّل گفته می‌شود: «هر انسانی حیوان است، هر حیوانی جسم است؛ پس هر انسان جسم است»، از آنجا که قضیه «هر انسانی جسم است» نتیجه دو قضیه دیگر است، بنابراین زمانی معلوم خواهد شد که قبلاً هر دو مقدمه از جمله کبرا، معلوم باشد. به عبارت دیگر، علم به نتیجه، متوقف بر علم به کبرا است. از طرف دیگر قضیه کبرا به جهت اینکه یک قضیه کلّیه است، هنگامی معلوم خواهد شد که قبلاً هر یک از جزئیات آن معلوم شده باشد. پس قضیه «هر حیوان جسم است» هنگامی معلوم و محقق خواهد شد که پیش‌تر دانسته باشیم انواع حیوان از جمله انسان، جسم است؛ پس علم به کبرا، متوقف بر علم به نتیجه است. بدین ترتیب علم به نتیجه متوقف بر علم به کبرا و علم به کبرا متوقف بر علم به نتیجه است؛ این خود، دور صریح است.

این ایراد، اعتراضی است که متفکران مختلف هم در مشرق زمین و هم در مغرب

زمین آن را بیان کرده‌اند. به‌لحاظ تقدم زمانی طرح این مسئله اولین بار از سوی متفکران اسلامی چون ابوسعید ابوالخیر بوده است.

پاسخ

اولاً: خود این اشکال، قیاسی است به شکل اول؛ زیرا صورت آن چنین است: «شکل اول دور است، دور باطل است؛ پس شکل اول باطل است».

ثانیاً: اینکه گفته شده «علم به کبرا متوقف بر علم به جزئیات آن است» به یک معنا درست و به معنایی دیگر نادرست است. اگر منظور از گزاره مذکور این است که علم به کبرا متوقف بر علم تفصیلی به جزئیات آن است، یعنی باید اوّل همه جزئیات را استقراء کرد تا علم به یک کلّی حاصل شود، این درست نیست؛ زیرا راه علم به یک کلّی، منحصر به استقراء جزئیات نیست. بعضی کلّیات بدون سابقه تجربی و استقراء معلوم است؛ مانند: «علم به محال بودن دور». برخی دیگر از راه تجربه افراد معدودی از جزئیات معلوم می‌شود؛ مانند: «علم به خواص پزشکی گیاهان دارویی». اما اگر منظور این است که علم به کبرا در حقیقت علم اجمالی به همه جزئیات آن از جمله نتیجه است و علم به نتیجه در علم به کبرا پنهان است، مطلب درستی است. لکن آنچه در نتیجه، مطلوب است علم تفصیلی به نتیجه است نه علم اجمالی به آن.

پس در واقع در هر قیاسی، علم تفصیلی به نتیجه، متوقف بر علم اجمالی به آن در ضمن کبرا است و این دور نیست. به عبارت دیگر، اندراج اصغر در کبرای قیاس به نحو اجمال است، امّا در نتیجه، ثبوت اکبر برای اصغر به نحو صریح و تفصیلی است.

برای روشن‌تر شدن پاسخ مذکور توجه به مثال‌های زیر مفید است:

- در علوم ریاضی که برجسته‌ترین نمونه علوم قیاسی است، نتیجه به‌گونه‌ای در مقدمات، یعنی در اصول موضوعه و تعاریف مربوط، مندرج است. امّا علم به آنها به هیچ وجه به معنای علم به نتیجه نیست؛ چه اینکه اگر همه نتایج در استدلال‌های ریاضی به روشنی در مقدمات مندرج باشد، اثبات یک قضیه ریاضی، عملی لغو و بیهوده خواهد بود؛ زیرا در این صورت، علم به نتایج، خود به خود از طریق علم به مقدمات

حاصل می‌شد! حال آنکه می‌دانیم واقعیت چنین نیست؛ یعنی کسی که در بخشی از ریاضیات، اصول موضوعه و تعاریف را می‌داند، همه نتایج برای او معلوم و بدیهی نیست. بنابراین، می‌پذیریم که در استدلال‌های ریاضی، هرچند نتیجه به نحوی در مقدمات مندرج است، امّا این به معنای داشتن علم تفصیلی به نتایج نیست و چون علم به نتیجه در علم به مقدمات به صورت تفصیلی حاصل نیست، بنابراین دانش قیاسی به معرفت جدید منتهی خواهد شد.

- فیزیک‌دانان، زیست شناسان، حقوق‌دانان و... نیز در استدلال‌های خود غالباً به قیاس متوسل می‌شوند؛ مانند «هر فلزی هادی جریان الکتریسیته است». علم به چنین قضایایی به‌عنوان کبرای یک قیاس به هیچ وجه به معنای علم به تمام مصادیق بالفعل و بالقوه آن نیست؛ از همین قبیل است قضایایی که قانون تلقی می‌شوند. یک افسر راهنمایی رانندگی به‌خوبی می‌داند که «همه کسانی که در ایستگاه اتوبوس، اتومبیل خود را پارک کنند، جریمه خواهند شد». امّا روشن است که علم به این قانون به معنای علم به افرادی که موضوع این قضیه قرار خواهند گرفت و جریمه خواهند شد، نیست.

- در مواردی که یک قضیه خارجی به‌عنوان کبرای قیاس به‌کار برده می‌شود، علم به آن همیشه به معنای علم به مصادیق موضوع چنین قضیه‌ای نیست؛ مانند «تمام سرنشینان هواپیمایی که سقوط کرد کشته شدند». مسلماً علم به این قضیه، مستلزم شناخت قربانیان این سانحه هوایی نیست. بنابراین اگر کسی بداند که بهروز از جمله سرنشینان این هواپیما بوده است، علم جدیدی برای او حاصل خواهد شد که نمی‌توان گفت مندرج در کبرای قیاس بوده است.

شبههٔ دوم

هر قیاسی یا تکرار معلوم است و یا استدلال به مطلوب؛ زیرا آن‌گاه که قیاسی چنین تشکیل می‌دهیم: «هر انسانی حیوان است، هر حیوانی جسم است؛ پس هر انسانی جسم است»؛ در ضمن قضیه «هر حیوانی جسم است»، یا می‌دانیم که انسان نیز که یکی از انواع حیوان است، جسم می‌باشد و یا نمی‌دانیم؛ اگر می‌دانیم پس نتیجه قبلاً

درکبرا معلوم بوده و بار دیگر تکرار شده است و اگر مجهول بوده، پس امری را که معلوم نیست در ضمن خود دلیل برای خودش واقع شده است.

پاسخ

جواب اشکال فوق همان پاسخ قبلی است. یعنی نتیجه به‌طور اجمال معلوم است و به نحو تفصیل مجهول.

شبههٔ سوم

منطق ارسطویی چنین فرض کرده که همواره رابطه هر چیز در یک قضیه به صورت «اندراج» است حال آنکه نوعی رابطه دیگر غیر از رابطه اندراج وجود دارد که به آن رابطه «تساوی» یا «اکبریت» یا «اصغریت» گفته می‌شود و در ریاضیات کاربرد دارد. مثل اینکه بگوییم:

زاویه الف مساوی است با زاویه ب، زاویه ب مساوی است با زاویه ج؛ پس زاویه الف مساوی است با زاویه ج.

این قیاس با هیچ یک از شکل‌های چهارگانه منطق، منطبق نیست، زیرا «حد اوسط» تکرار نشده است.

در قضیه اول، محمول عبارت است از مفهوم «مساوی» و در قضیه دوم موضوع عبارت است از «زاویه» نه «مساوی» و در عین حال این قیاس منتج است.

این ایراد را منطق‌دانان ریاضی جدید مانند برتراند راسل ذکر کرده‌اند.

پاسخ

منطق‌دانان - دست‌کم منطق‌دانان اسلامی - این قیاس را شناخته‌اند و آن را قیاس مساوات نام نهاده‌اند. ولی آنها معتقدند قیاس مساوات در واقع چند قیاس اقترانی است که در آن رابطه‌ها همه «اندراجی» می‌شوند. تفصیل مطلب را باید در کتاب‌های منطقی عمیق‌تر و مفصل مانند اشارات جست‌وجو کرد.

چکیده

۱. در پاسخ به شبهه «دوری بودن استنتاج در قیاس اقترانی» باید گفت:

اولاً: خود این اشکال، قیاسی است به شکل اول.

ثانیاً: اینکه گفته شده «علم به کبرا متوقف بر علم به جزئیات آن است» به یک معنا (علم به کبرا در حقیقت علم اجمالی به همه جزئیات است) درست و به معنایی دیگر (علم به کبرا متوقف بر علم تفضیلی به جزئیات است) نادرست است.

۲. آیا قیاس تکرار معلوم نیست؟!

پاسخ: خیر زیرا نتیجه به‌طور اجمال معلوم است و به نحو تفصیل مجهول.

۳. برخی شبهه عدم تطابق منطق ارسطویی با «تساوی»، «اکبریت» و «اصغریت» را مطرح کرده‌اند.

پاسخ این است که منطق‌دانان - دست‌کم منطق‌دانان اسلامی - این قیاس را شناخته‌اند و آن را قیاس «مساوات» نام نهاده‌اند؛ به نظر ایشان قیاس مساوات در واقع چند قیاس اقترانی است که رابطه‌ها در آن «اندراجی» می‌شود.

پرسش ها

۱. شبهه «دوری بودن استنتاج در قیاس اقترانی» را با ذکر مثال‌های مفید، پاسخ دهید.

۲. شبهه «تکرار معلوم یا استدلال به مطلوب بودن قیاس» را پاسخ دهید.

۳. شبهه عدم تطابق منطق ارسطویی با «تساوی»، «اکبریت» و «اصغریت» را بیان کرده و پاسخ دهید.

۴. کدام یک از شبهات راجع به مفید بودن منطق ارسطویی را منطق‌دانان ریاضی جدید همانند برتراند راسل مطرح کرده‌اند؟ توضیح دهید.

* هم اندیشی

۱. آیا می‌توانید با مراجعه به کتاب‌های منطقی پاسخ تفصیلی شبهه چهارم را

بدهید؟

۲. غیر از ایرادهای بیان شده در درس چه شبهات دیگری درباره درستی قیاس مطرح شدهاست؟ پاسخ آنها چیست؟

۳. چرا و چگونه «اندراج حد اصغر در کبرا به نحو اجمال و اثبات اکبر برای اصغر در نتیجه به‌طور تفصیل» موجب می‌شود استدلال دور نباشد؟

فصل چهارم

روش درست استدلال غیر مباشر به‌لحاظ ماده

درس ۴۳: صناعات خمس
درس ۴۴: مبادی استدلال (۱)
درس ۴۵: مبادی استدلال (۲)
درس ۴۶: برهان
درس ۴۷: اقسام برهان
درس ۴۸: مبادی و شرایط برهان
درس ۴۹: مغالطه؛ اغراض، موضوع و مبادی
درس ۵۰: تاریخچه مغالطه (برای مطالعه)
درس ۵۱: دسته‌بندی‌های مغالطه
درس ۵۲: مغالطه درونی
درس ۵۳: مغالطه در قیاس (۱)
درس ۵۴: مغالطه در قیاس (۲)
درس ۵۵: مغالطه بیرونی
درس ۵۶: جدل
درس ۵۷: جدل؛ مصطلحات، مبادی و مسائل
درس ۵۸: ادوات و آداب جدل
درس ۵۹: خطابه
درس ۶۰: شعر

درس چهل و سوم

صناعات خمس

در درس‌های گذشته با قوانین حاکم بر صورت استدلال، اقسام و اعتبار منطقی آن آشنا شدیم. در این درس ضمن آشنایی با اهمیت و تعریف صناعات خمس به بررسی برخی از انواع مقدمات و مواد به‌کار رفته در استدلال می‌پردازیم.

اهمیت صناعات خمس

همان‌طور که دانستیم بخش مهمی از تلاش فکری بشر، صرف رسیدن به تصدیقی جدید می‌شود. انسان‌ها برای دست‌یابی به اذعانی نو، ناچار دست به دامن استدلال می‌شوند. به‌وسیله استدلال میتوان تصدیق مجهول را به تصدیق معلوم تبدیل کرد. برای انجام درست چنین عملیات فکری (استدلال) دست‌کم دو شرط اساسی وجود دارد:

۱. انتخاب معلومات مناسب و صحیح؛

۲. تنظیم و صورت‌بندی درست آنها.

فقدان هر یک از دو شرط، مانع رسیدن به حقیقت خواهد بود. به عبارت دیگر برای کشف مجهول تصدیقی از طریق فکر باید ساختمانی از استدلال بنا کرد که هم از جهت مهندسی و هم از جهت مصالح تشکیل دهنده آن، دارای اعتبار لازم و کافی باشد. همگان می‌دانند که هر نقشه‌ای و نیز هر ماده‌ای برای یک ساختمان، نه لزوماً درست خواهد بود و نه قابل اعتماد. ای بسا طوری از مهندسی و نوعی از مصالح در شرایطی خاص و با

کاربری معینی برای ساختمانی صحیح باشد و همان تدابیر در شرایط و کاربری دیگری نادرست و یا ناکارامد باشد.

به ساختمان‌های استدلالی زیر دقت کنید:

الف. مهندسان را و ساختمان برای مردم نقشه می‌کشند، هرکس برای مردم نقشه می‌کشد غیر قابل اعتماد است؛ بنابراین مهندسان راه و ساختمان غیر قابل اعتمادند.

ب. علی انسان است، هر انسانی ستمگر است؛ بنابراین علی ستمگر است.

ج. صبح انعکاس لبخند تو است، انعکاس لبخند تو اجازه زندگی است؛ بنابراین صبح اجازه زندگی است.

در مثال‌های الف و ب به تصدیق درستی دست نیافته‌ایم. علت چنین امری در مثال (الف)، عدم رعایت قواعد درست استدلال از ناحیه صورت آن است و در مثال (ب)، سبب آن استفاده از مواد و مقدماتی است که از درستی و اتقان لازم برخوردار نیست. اما در مثال (ج)، اساساً به هیچ گونه اذعانی دست نیافته‌ایم، هرچند چنین تلاش فکری در جایی که شخص به دنبال دست‌یابی به حالت خاصی از «انبساط و یا انقباض روحی» - و نه رسیدن به تصدیق - باشد کارایی دارد.

منطق‌دانان به اقتضای رسالت خود- یعنی ارائه روش درست فکر کردن - بر خود فرض می‌دانند که قوانین درست فکر کردن را در هر دو ساحت صورت و ماده بیان کنند و با تبیین قواعد آن، میزان اعتبار و کارایی هر یک از استدلال‌های به‌کار رفته در فرایند تفکر را روشن کنند.

از این رو، مباحث منطق استدلال به دو بخش منطق صورت استدلال و منطق ماده استدلال تقسیم می‌شود. آن بخش از منطق که متکفل خطاسنجی صورت فکر چه در عرصه تعریف و چه در محدوده استدلال است منطق صوری و آن بخش از منطق که عهده دار سنجش خطا در ماده فکر است، منطق مادی نامیده می‌شود.

تعریف صناعات خمس

«استدلال» بر اساس مواد و مقدمات به‌کار رفته در آن به پنج صناعت تقسیم

می‌شود. این صناعات (صناعات خمس) عبارتند از: برهان، مغالطه، جدل، خطابه و شعر. این تقسیم بر اساس حصر عقلی به‌صورت زیر قابل تبیین است:

استدلال یا مفید تصدیق نیست (صناعت شعر) و یا مفید آن است. در این صورت یا افاده تصدیق جازم نمی‌کند (صناعت خطابه) و یا افاده تصدیق جازم می‌کند. در این حالت یا در آن اعتبار نشده است که استدلال مطابق با حق باشد (صناعت جدل) و یا اعتبار شده است که مطابق با حق باشد. در این فرض یا واقعاً منطبق بر حقیقت است (صناعت برهان) و یا در واقع منطبق بر حقیقت نیست (صناعت مغالطه).

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید مقسم در صناعات خمس، استدلال است نه قیاس و نه حتی استدلال غیر مباشر. چه اینکه در درس مربوط به صناعت جدل[1] ملاحظه خواهید کرد، استدلال‌های استقرائی و تمثیلی در فن جدل کاربرد بسیار دارند. اگر مقسم در صناعات خمس، قیاس باشد، تقسیم مذکور دسته‌ای از استدلال‌های جدلی را که به‌لحاظ صورت از استقراء یا تمثیل بهره جسته‌اند شامل نخواهد شد. همچنین همان‌طور که در صناعت برهان و نیز درس‌های[2] مربوط به مغالطه خواهد آمد، گاه یک قضیه به تنهایی مفید یقین و یا ایفا کننده نقش مغالطه خواهد بود که در این صورت، مقسم قرار دادن استدلال‌های غیر مباشر نیز برای صناعات خمس خالی از اشکال نخواهد بود.

مبادی و مقدمات استدلال

مواد (مقدمات) به اعتبار چگونگی تصدیق آنها و بر اساس استقراء، هشت قسم است:

یقینیات، مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلّمات، مقبولات، مشبهات و مخیلات.

مقدمات به‌کار رفته در استدلال از دو حال خارج نیست: یا نیاز به اثبات دارد و یا نیازی به آن ندارد. اگر ماده‌ای در هر یک از هشت دسته فوق، محتاج اثبات و بیان نباشد «مبدأ»، و اگر نیازمند استدلال باشد، فقط «ماده» نامیده می‌شود. بنابراین، هر

---

۱. ر.ک: درس ۵۶.

۲. ر.ک: درس‌های ۵۱ - ۵۴.

مبدئی، ماده است ولی هر ماده‌ای مبدأ نیست. تمام دانش‌های بشری ناگزیر باید به مبادی منتهی شود؛ زیرا در غیر این صورت دست‌یابی به علم هرگز ممکن نخواهد بود. چه اینکه اگر تصدیق قضیه «الف ب است» نیازمند دلیلی مانند «زیرا الف ج است» باشد و این تصدیق نیز به نوبه خود محتاج دلیل «چون الف د است» باشد و... سلسله ادله به همین صورت تا بی‌نهایت ادامه یابد، هرگز قضیه‌ای تصدیق نخواهد شد و انسان تا ابد در جهل باقی خواهد ماند! حال آنکه چنین داستانی خلاف وجدان[1] بشری است.

هر چند به جز یقینیات بدیهی، باقی مقدمات استدلال بدیهی نیستند ولی در صناعات و فن مختص به خود[2]، به‌عنوان مبدأ پذیرفته می‌شوند.

یقینیات

یقین در لغت به معنای جزم است. جزم حالتی روانی است که از پیوند دو باور قطعی فراهم می‌آید: اعتقاد به صدق قضیه و اذعان به کذب نقیض آن. باور دوم یا بالفعل در ذهن محقق است و یا بالقوه قریب به فعل.

یقین در دو معنای اصطلاحی به‌کار می‌رود:

۱. تصدیق جازم: اعم از اینکه مطابق با واقع باشد یا نباشد، بر اساس تحقیق و دارای ثبات باشد و یا تقلیدی و در معرض تغییر (تصدیق به معنای اعم).

۲. تصدیق جازم مطابق با واقعِ ثابت: در این معنا هر تصدیق جازمی، یقین نامیده نمی‌شود، بلکه تصدیقی یقینی خواهد بود که علاوه بر قطعی بودن، صادق و مطابق با واقع نیز باشد. با این قید، جهل مرکب از قلمرو یقین خارج می‌شود. چرا که در جهل مرکب، اعتقاد جزمی کاذب بوده و با واقعیت منطبق نیست.

خصوصیت دیگری که در این اصطلاح برای یقین شرط شده، ثبات آن است. از نگاه منطق‌دانان، در صورتی اعتقاد جازم از وصف ثبات برخوردار است که یا از بدیهیات باشد و یا از طریق تحقیق و استدلال‌های معتبر به دست آمده باشد.

---

۱. درباره وجدان در ادامه همین درس، سخن خواهیم گفت.

۲. مقدمات یقینی به صناعت برهان؛ مشهورات و مسلمات به فن جدل؛ مظنونات، مقبولات و مشهورات به صناعت خطابه؛ وهمیات و مشبهات به فن مغالطه و مخیّلات به صناعت شعر اختصاص دارد.

از آنجا که اعتقاد تقلیدی، پشتوانه استدلالی ندارد، با کوچک‌ترین تشکیک در معرض زوال و تغییر است[1] و بدین جهت از ثبات برخوردار نیست. به یقینی که در آن سه ویژگی: باور جازم، صادق و ثابت، وجود داشته باشد، «یقین به معنای اخص» می‌گویند.

تصدیقات یقینی، خود به اعتباری بر دو قسم‌اند: ضروری و نظری.

تصدیق یقینی بدیهی (ضروری)، تصدیقی است که بدون هر گونه تلاش فکری به دست آمده است و تصدیق یقینی نظری (اکتسابی) آن است که از راه فکر و با استفاده از تصدیقات بدیهی حاصل شده است.

تصدیقات یقینی ضروری در منطق، «اصول یقینیات» خوانده می‌شوند و مبنای همه دانش‌های یقینی بشرند.

چکیده

۱. در صناعات خمس با اقسام استدلال به‌لحاظ ماده و مقدمات تشکیل دهنده آن آشنا می‌شویم.

۲. صناعات خمس عبارت است از: برهان، مغالطه، جدل، خطابه و شعر.

۳. مواد (مقدمات) به اعتبار چگونگی تصدیق آنها و بر اساس استقراء، هشت قسم است: یقینیات، مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلّمات، مقبولات، مشبهات و مخیلات. اگر ماده‌ای در هر یک از هشت دسته فوق، محتاج اثبات و بیان نباشد «مبدأ»، و اگر نیازمند استدلال باشد، فقط «ماده» نامیده می‌شود.

۴. یقین در دو معنای اصطلاحی به‌کار می‌رود:

تصدیق جازم؛ تصدیق جازم مطابق با واقعِ ثابت.

۱. مقصود از زوال اعتقاد، زوال نوعی است نه شخصی. بنابراین هر چند اعتقاد جازمی که براساس تحقیق برای یك شخص فراهم آمده در مواجهه با تشکیك از بین رود، ولی چون این زوال برای نوع محققان واقع نمی‌شود، زیانی به یقین بودن آن نمی‌رساند.

پرسش ها

۱. فراگیری صناعات خمس چه ضرورتی دارد؟

۲. توضیح دهید مقسم صناعات خمس چیست؟

۳. مقدمات هشتگانه استدلال را نام ببرید، فرق ماده و مبدأ را بیان کنید.

۴. صناعات خمس را به حصر عقلی بیان کنید.

۵. چرا تمام تصدیقات آدمی نمی‌تواند نظری باشد؟

۶. معانی اصطلاحی یقین را بیان کنید.

* هم اندیشی

۱. جهل مرکب چیست؟

۲. آیا جهل مرکب از جمله یقینیات است؟ چرا؟

۳. آیا اعتقاد جزمی مقلدین به «کفایت غسل استحبابی از وضو» می‌تواند یقین به معنای اخص باشد؟

۴. توضیح دهید چگونه یک قضیه در یک صناعت «مبدأ» و در استدلالی دیگر تنها «ماده» خوانده می‌شود؟

درس چهل و چهارم

مبـــادی استـدلال (۱)

دانستیم یکی از مواد به‌کاررفته در استدلال، یقینیات است. تصدیقات یقینی به یک اعتبار به ضروری و نظری تقسیم می‌شوند. تصدیقات یقینی ضروری، اصول یقینیات و مبنای همه دانش‌های یقینی بشرند. منطق‌دانان، اصول یقینیات را در دسته‌هایی دسته‌بندی کرده‌اند که در درس حاضر با آنها آشنا خواهیم شد.

اصول یقینیات بر اساس استقراء، شش قسم‌اند:

۱. اولیات

قضایایی که صرف تصور طرفین (موضوع، محمول و یا مقدم و تالی) و نسبت بین آن دو برای تصدیق عقل کافی است و نیازمند به اثبات نیستند، اولیات خوانده می‌شوند؛ مانند «کل بزرگ‌تر از جزء خود است»، «اگر این قلم سفید باشد آن گاه سیاه نخواهد بود»، «یا یک چیز واجب الوجود است یا غیر آن». اگر قضیه‌ای اولی باشد اما تصدیق نشده باشد، از آن‌رو است که اجزای قضیه و نسبت بین آنها به درستی تصور نشده است. سبب چنین امری نیز کمی سن، پیری، بیماری‌های جسمی و روحی، داشتن شبهه یا عدم التفات و... می‌باشد.

برخی از منطق‌دانان بزرگ،[1] اولیات را به دو قسم «جلیّ» برای همه و «خفی» برای عده‌ای تقسیم کرده‌اند.

همان‌طور که در تعریف اولیات ذکر شد، تصدیق در اولیات، تنها به عقل نیازمند

۱. مانند شیخ الرئیس ابو علی سینا در اشارات و تنبیهات.

است؛ اما این بدان معنا نیست که برای تصور اجزای قضیه نیز فقط عقل کافی باشد، بلکه ممکن است تصور اجزای آن به حسّ، علم حضوری و یا تعریف محتاج باشد؛ مانند: «گرما و سرما در یک محل جمع نمی‌شوند»، «گرسنگی غیر از تشنگی است».

نیازمندی عقل به امری چون حس و علم حضوری در تصور اجزای این دسته از اولیات به اولی بودن آنها ضرری نمی‌رساند، چرا که عقل پس از تصور اجزای قضیه، بی درنگ به آنها حکم می‌کند.

۲. مشاهَدات (محسوسات)

قضایایی هستند که صرف تصور طرفین (موضوع و محمول یا مقدم و تالی) و نسبت بین آن دو برای تصدیق کفایت نمی‌کند، بلکه انسان علاوه بر این، از حس بیرونی (حواس ظاهری) یا از حس درونی (علم حضوری) نیز در تصدیق آنها کمک می‌گیرد؛ مانند: «خورشید تابناک است»، «اکنون خوشحالم». قضایایی که به‌وسیله حس ظاهری ادارک می‌شوند «حسیات» و قضایایی که با علم حضوری یافت می‌شوند، «وجدانیات» نامیده می‌شوند.

بنابراین، وجدانیات قضایایی برگرفته از علم حضوری‌اند. حقیقت قضایای وجدانی، ابتدا با علم حضوری توسط نفس شهود می‌شود، سپس عقل آن را تحلیل کرده و قضیه‌ای متناسب با آن می‌سازد.[۱]

شایان توجه است که در علم حضوری، چون خود واقعیت عینی مورد شهود قرار می‌گیرد، اساساً مطابقت علم با معلوم مطرح نمی‌شود؛ از این رو، خطاناپذیر است. اما حسیات چون به‌وسیله اندام‌های حسّی درک می‌شود، گاه در معرض خطا قرار می‌گیرند؛ مانند: دیدن اشیا از فاصله بسیار دور یا بسیار نزدیک.

وقوع چنین خطاهایی در حسیات سبب شده است تا منطق‌دانان، تنها حسیاتی را جزء یقینیات بدانند که عقل درستی آنها را تأیید می‌کند.[۲]

۱. بنابراین، حقیقت قضایای وجدانی، خطاناپذیر است، هرچند قضیه‌ای که براساس آن و به‌وسیله عقل ساخته شده، ممکن است به جهت نحوه تحلیل و... خطاپذیر باشد.

۲. برخی از محققان معاصر، خطاپذیری دریافت‌های حسی را مورد تردید و مناقشه قرار داده‌اند. به نظر ایشان هرچند قاشق فرو رفته در لیوان آب به صورت شکسته دیده می‌شود، اما این امر موجب غلط بودن قضیه محسوس نمی‌شود،

۳. مجرّبات

قضایایی هستند که علاوه بر تصور طرفین و نسبت بین آنها، نیازمند مشاهده و تکرار آن و نیز تشکیل قیاس خفی باشند؛ مانند: «فلزات بر اثر حرارت منبسط می‌شوند».

عقل آدمی برای تصدیق قضیه تجربی، وام‌دار قیاسی پنهان و مرکب است که از یک قیاس استثنایی و یک قیاس اقترانی تشکیل شده است.

قیاس استثنایی به این صورت است:

اگر پیدایش این اثر تصادفی باشد و نه به خاطر علتی که آن را ایجاب کرده است، هر آینه آن اثر به‌طور مستمر و همیشگی تحقق نمی‌یافت، لکن آن اثر به‌طور مستمر تحقق یافته است؛ بنابراین، حصول این اثر تصادفی نیست (بلکه به خاطر علتی است که آن را ایجاب کرده است).

نتیجه این قیاس در مرحله بعدی استدلال به‌صورت اقترانی، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

صغرا: پیدایش این اثر، معلول یک علت است؛

کبرا: معلولِ یک علت از آن جدا نمی‌شود؛

بنابراین، این اثر از علت خود جدا نمی‌شود.

قیاس خفی در مجرّبات به‌صورت بسیط نیز می‌تواند تشکیل شود: «اگر بین افزایش دمای فلزات و انبساط آنها رابطه لزومی نباشد (بلکه تصادفی و اتفاقی باشد) هر آینه در تمام و یا اکثر موارد، چنین اتفاقی واقع نمی‌شود؛ لکن در تمام و یا اکثر موارد چنین اتفاقی واقع شده است؛ بنابراین، بین افزایش دمای فلزات و انبساط آنها رابطه لزومی وجود دارد.

نکات چندی در مجرّبات شایان توجه است:

مجربات از جهات متعدد با مشاهدات تفاوت دارد. موضوع قضایای تجربی، امور

چه اینکه سرعت نور بسته به جرمی که در آن تابش می‌کند، متفاوت است و همین امر سبب تغییر سرعت و زاویه بازتابش نور شده قاشق را به نظر شکسته می‌نماید. پس حس در فرایند دیدن، گزارش غیر واقعی نداده است! صحت و سقم این مطلب را باید در دانش معرفت‌شناسی پی‌گرفت.

کلـی اسـت؛ ماننـد: آهـن، فلـز، اکسـیژن، اسـید... ، امـا موضـوع مشـاهدات، جزئـی اسـت؛ مانند: این آهن، آن فلز، این اکسیژن، آن اسید... . مشاهدات بر خلاف مجربات نیازمند تکرار مشاهده نیستند.

مجربات همواره مستلزم یک حکم یقینی مطابق با واقع نیست؛ زیرا گاه اموری که عامه مردم بر اساس تجربه بدان حکم می‌کنند خطا است! زیرا گاه علت غیر واقعی را علت و یا علت ناقص را علت تام می‌پندارند. سبب چنین امری آن است که بسیاری از اوقات موضوع مورد تجربه با اموری همراه است که به‌طور دقیق و قطعی معلوم نمی‌شود حکم تجربی، معلول کدام یک از آنها است! و یا اینکه مشاهده گر از سر غفلت، جهل، شتاب در حکم و... رویدادهای اندکی را ملاحظه می‌کند و چنین می‌پندارد که پیدایش اثر، همیشگی است، حال آنکه ای بسا اگر مشاهده کننده تجربه خود را همچنان ادامه می‌داد به نتیجه دیگری دست می‌یافت.

- مجربات تنها برای کسانی از یقینیات به شمار می‌آید که خود، جزئیات را مشاهده کرده باشند نه افرادی که چنین مشاهده‌ای را انجام نداده‌اند.

- گاه یک حکم واحد برای شخصی یک حکم تجربی یقینی کلی و برای شخصی دیگر یک حکم اکثری است (یعنی حکمی است که در اکثر اوقات صادق می‌باشد).

- یکی از مفروضات قضایای تجربی «اصل یکنواختی طبیعت» است. این اصل بدان معنا است که اشیا در شرایط واحد، یکسان عمل خواهند کرد؛ به عبارت دیگر شرط یقینی و کلی بودن احکام تجربی این است که بپذیریم اشیا در آینده نیز در صورت وجود همه شرایط، همان آثار محسوس گذشته را خواهند داشت.

- حقیقت مجربات و استقراء ناقص مبتنی بر تعلیل، یکی است. در این دسته از استقراءهای ناقص، پژوهشگر با کشف علت تحقق وصف در جزئیات مورد مشاهده و حکم عقل به عدم جدایی معلول از علت، به حکمی یقینی دست پیدا می‌کند که نسبت وصف برای همه مصادیق به‌صورت جزمی ثابت می‌شود هر چند بسیاری از جزئیات دیگر را مشاهده نکرده باشد.

۴. حدسیات

قضایایی هستد که نفس آدمی به سبب حدس قوی آنها را تصدیق می‌کند. گفته می‌شود قضیه «زمین کروی است» با توجه به نحوه مشاهده کشتی‌هایی که به ساحل نزدیک می‌شوند حدس زده شده است. چه اینکه در حال نزدیک شدن به ساحل ابتدا بالای کشتی، کم کم بدنه بالایی آن و سپس کل کشتی ظاهر می‌شود. همین امر باعث شده است تا آدمی با حدس قوی که به موجب آن هیچ گونه شکی برای او باقی نمی‌ماند، قضیه مذکور را تصدیق کند.

قید حدس قوی در مقابل حدس ضعیف است که با آن یقین حاصل نمی‌شود.

حدس در لغت به دو صورت آمده است: گمان بردن (مصدر) و دریافت و تخمین (اسم مصدر) و این معنا با مفهوم اصطلاحی آن متفاوت است. آنچه در این بحث مقصود است معنای اصطلاحی است.

اما در معنای اصطلاحی و حقیقت حدس میان صاحب نظران، اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را «دست یافتن ناگهانی به حد اوسط» هنگام التفات به مطلب دانسته‌اند که در این صورت دو تفاوت اساسی با فکر پیدا می‌کند:

اول: فکر در مسیر تبدیل مجهول به معلوم ممکن است ناکام بماند، اما حدس همواره به علم منتهی می‌شود.

دوم: فکر دارای حرکتی تدریجی است (برخورد با مشکل، شناخت نوع مشکل، حرکت به سمت معلومات و...)، اما حدس، دفعی و فاقد حرکت است. بعضی دیگر حدس را «درجه‌ای از الهام غیبی» دانسته‌اند که در لحظاتی خاص چون آذرخش بر نقطه تاریک و نامعلومی از ذهن فرود می‌آید و آن را روشن و معلوم می‌کند. عده‌ای دیگر حدس را «سرعت انتقال» می‌دانند. از نظرات متفاوت فوق، نخستین نظر از شهرت و اتقان بیشتری برخوردار است.

با مقایسه حدسیات و مجربات نتایج زیر را می‌توانیم استنتاج کنیم:

در حدسیات نیز مانند مجربات، قیاس خفی وجود دارد که یقین به دست آمده مبتنی بر آن است؛ مانند: اگر این طرز پیدایی کشتی هنگام نزدیکی به ساحل تصادفی یا بر اثر عاملی غیر از کروی بودن زمین بود، هر آینه در طول زمان به نحو یکسان استمرار نمی‌یافت، لکن همواره در طول زمان به نحو یکسان استمرار یافته است؛ بنابراین (ذهن حدس می‌زند) عاملی (یعنی کروی بودن زمین) سبب چنین امری شده است.

تفاوت مجربات و حدسیات آن است که: حدسیات از تجربه مستقیم به دست نیامده است (هر چند آثار، نشانه‌ها و قراین آن مورد تجربه واقع می‌شود)؛ حال آنکه در مجربات قضایای به دست آمده به‌طور مستقیم برآمده از تجربه است.[۱]

۵. متواترات

پیش‌تر[۲] دانستیم مرکب تام خبری از امری حکایت می‌کند که یا واقع شده یا خواهد شد یا در حال شدن است و یا همواره تحقق داشته، دارد و خواهد داشت؛ مانند: «علی رفته است»، «اکنون هوا آفتابی است»، «او خواهد آمد»، «انسان فانی است».

حال باید دانست که این اخبار به دو دسته تقسیم می‌شوند: حسّی، که خبر دهنده به‌وسیله حس آنها را تصدیق کرده است؛ مانند: «اکنون هوا آفتابی است» و غیرحسّی، که خبردهنده به‌وسیله‌ای غیرحسی آنها را ادراک کرده است؛ مانند: «جهان حادث است».

هرگاه قضیه‌ای به سبب گزارش حسّی افراد بسیاری که تبانی ایشان بر دروغ و اتفاق آنها در فهم غلط واقعه، عادتا امکان پذیر نباشد تصدیق شود، آن قضیه را متواتر می‌نامند؛ مانند: «قرآن کتاب رسول گرامی اسلام ﷺ است».

---

۱ . برخی تفاوت حدسیات و مجربات را در این دانسته‌اند که: کبرای قیاس پنهانِ موجود در مجربات در همه موارد یک قضیه است، ولی قیاس پنهان موجود در حدسیات، مورد به مورد متفاوت می‌شود. از این‌رو، در مجربات علت حکم دقیقا مشخص نمی‌شود، اما در حدسیات علت حکم دقیقا مشخص می‌شود.
این فرق‌گذاری میان مجربات و حدسیات درست نیست؛ زیرا در مجربات نیز همان‌گونه که وجود علت معلوم می‌شود، ماهیت آن نیز روشن می‌شود. به‌عنوان مثال گفته می‌شود: «گرما علت انبساط و سرما علت انقباض است».

۲ . ر.ک: درس هشتم.

در خبر متواتر عدد خاصی شرط نیست. ممکن است خبری با ده نفر به سر حد تواتر برسد و خبری دیگر با پنجاه مخبر، متواتر شود. اگر اِخبار کنندگان، خود، رویداد حسی را مشاهده نکرده باشند و به‌واسطه افراد دیگری که واقعه را ادراک حسی کرده‌اند، خبری را گزارش کنند، چنین خبری در صورتی متواتر خواهد بود که اخبارکنندگان با واسطه، مانند خبر دهندگان بی‌واسطه به اندازه‌ای باشند که یقین به رخداد حادثه حاصل شود.

شایان توجه است تحقق یقین در متواترات نیز مانند مجربات و حدسیات مبتنی بر قیاس پنهان است. «این خبر را تعداد کثیری که عادتاً اتفاق ایشان بر دروغ و فهم غلط واقعه ممکن نیست گزارش داده‌اند، واقعه‌ای که چنین خبر داده شود صادق است؛ بنابراین این خبر صادق است».

۶. فطریات

قضایایی که دلیلشان همراه آنها است فطریات نامیده می‌شوند؛ مانند «عدد دو نصف چهار است». در مثال مذکور صرف تصور عدد دو و نصف چهار و نسبت بین آن دو، موجب تصدیق آن نمی‌شود. چنین اذعانی نیازمند استدلالی است که در ذهن حضور دارد، هر چند به آن توجه و التفاتی نباشد: «چهار به دو و مساوی آن تقسیم می‌شود؛ هرگاه عددی به دو و مساوی آن تقسیم شود نصف آن عدد است؛ پس دو نصف چهار است».

منطق‌دانان به این جهت فطریات را از یقینیات و مبادی شمرده‌اند که دلیل آنها به‌طور فطری و بدون فکر و اندیشه در ذهن آدمی حضور دارد.

از مجموع آنچه درباره مبادی یقینی بیان شد به خوبی روشن می‌شود، به جز اولیات، سایر امور یقینی ممکن است برای شخصی یقینی و برای دیگری یقینی نباشد. از این رو، انسان‌ها بر خلاف اولیات، در تصدیق محسوسات، مجربات، حدسیات، متواترات و فطریات ممکن است با یکدیگر تفاوت پیدا کنند با آنکه همه آنها از اقسام بدیهیات به شمار می‌آیند.

چکیده

۱. اصول یقینیات بر اساس استقراء شش قسم‌اند: اوّلیات، مشاهدات (محسوسات)، مجرّبات، حدسیات، متواترات و فطریات.

۲. قضایایی که صرف تصور طرفین (موضوع، محمول و یا مقدم و تالی) و نسبت بین آن دو برای تصدیق عقل کافی است و نیازمند به اثبات نیستند، اولیات خوانده می‌شوند؛ مانند «کل بزرگ‌تر از جزء خود است»

۳. مشاهدات، قضایایی هستند که صرف تصور طرفین (موضوع و محمول یا مقدم و تالی) و نسبت بین آن دو برای تصدیق کفایت نمی‌کند، بلکه انسان علاوه بر این، از حس بیرونی (حواس ظاهری) یا از حس درونی (علم حضوری) نیز در تصدیق آنها کمک می‌گیرد؛ مانند: «خورشید تابناک است»

۴. مجربات، قضایایی هستند که علاوه بر تصور طرفین و نسبت بین آنها، نیازمند مشاهده و تکرار آن و نیز تشکیل قیاس خفی باشند؛ مانند: «فلزات بر اثر حرارت منبسط می‌شوند».

۵. حدسیات، قضایایی هستد که نفس آدمی به سبب حدس قوی آنها را تصدیق می‌کند؛ مانند: قضیه «زمین کروی است»

۶. هرگاه قضیه‌ای به سبب گزارش حسّی افراد بسیاری که تبانی ایشان بر دروغ و اتفاق آنها در فهم غلط واقعه، عادتا امکان پذیر نباشد تصدیق شود، آن قضیه را متواتر می‌نامند؛ مانند: «قرآن کتاب رسول گرامی اسلام ﷺ است».

۷. قضایایی که دلیلشان همراه آنها است فطریات نامیده می‌شوند؛ مانند «عدد دو نصف چهار است»

پرسش ها

۱. اولیات، مشاهدات و مجربات را با ذکر مثال توضیح دهید.

۲. حدسیات، متواترات و فطریات را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. تفاوت مشاهدات و مجربات را توضیح دهید.

۴. توضیح دهید به چه بیانی حدس می‌تواند فکر سریع باشد.

*** هم اندیشی**

۱. آیا می‌تواند قضیه‌ای هم از اولیات باشد هم از مشهورات و هم از مسلمات؟

۲. اگر افراد بسیاری که تبانی آنها بر دروغ و اتفاق ایشان در فهم غلط واقعه عادتاً امکانپذیر نباشد تصدیق کنند که «حسین عادل است» آیا این قضیه از متواترات، به شمار می‌آید؟ چرا؟

۳. سه معنای اصطلاحی برای حدس بیان کنید؟ توضیح دهید کدام یک از آنها از اتقان بیشتری برخوردار است؟

درس چهل و پنجم

مبادی استدلال (۲)

دانستیم مقدمات استدلال بر اساس استقراء هفت قسم است: یقینیات، مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلمات، مقبولات، مشبهات و مخیلات. در درس گذشته با یقینیات و اقسام آن آشنا شدیم. در این درس به توضیح و تبیین سایر مقدمات به‌کار رفته در استدلال می‌پردازیم.

مظنونات

دسته دیگری از مبادی استدلال عبارت است از مظنونات.

مظنونات، یعنی قضایایی که ذهن آنها را می‌پذیرد، اما نه با تصدیق ثابتِ جازم، بلکه همواره نقیض آن نیز به ذهن می‌آید، ولی ذهن آن را بر نقیضش رجحان می‌دهد؛ مانند «فلانی چون آدم متکبری است با من مباحثه نمی‌کند».

«ظن» معانی متعددی دارد که عبارت است از: ۱. باور غیر جازم؛ ۲. آنچه یکی از سه ویژگی یقین به معنای اخص[۱] را نداشته باشد (یعنی یا اعتقاد جازم نباشد، یا مطابق با واقع نباشد و یا ثبات نداشته باشد)؛ ۳. تصدیق مطابق با واقع غیر ثابت. مراد از ظن در صناعات خمس، باور غیر جازم است؛ یعنی تصدیقی که احتمال خلاف آن نیز داده می‌شود.

مشهورات

مشهورات در دو معنا به‌کار می‌رود:

---

۱. اعتقاد جازم مطابق با واقع ثابت (به دست آمده از تحقیق).

۱. مشهورات به معنای اعم: مراد از آن قضایایی است، که مورد قبول و اعتقاد همه یا بیشتر مردم یا اعتقاد بسیاری از دانشمندان یک علم است؛ هر چند سبب قبولی، یقینی بودن آن باشد؛ مانند: «تسلسل محال است»، «کل از جزء خود بزرگ‌تر است». مشهورات به معنای اعم، یقینیات شش‌گانه را نیز شامل می‌شود.

۲. مشهورات به معنای اخص (مشهورات صرف): باورهایی که عموم مردم به دلیل گرایش‌های روانی، عواطف درونی و اموری از این قبیل آن را قبول دارند. رواج چنین عقیده‌ای از آن جهت که این قضایا حاکی از حقیقتی در عالم باشد، نیست. در صناعات خمس، منظور از مشهورات، قضایایی است که تصدیق آنها جز از طریق شهرت حاصل نمی‌شود (مشهورات صرف).

اقسام مشهورات

مشهورات را به ملاک‌های مختلفی تقسیم می‌کنند؛ از جمله به نظری و بدیهی، و مشهورات بدیهی را نیز به اعتبار سبب ایجاد کننده آن به اقسام زیر تقسیم می‌کنند:

۱ واجبات القبول: قضایایی است که منشأ شهرت آنها وضوح، حقانیت و صدق آنها است؛ از این‌رو، همه عقلا آن را می‌پذیرند؛ مانند: «اجتماع نقیضان محال است».

۲. آرای محموده: باورهای همگانی که مصلحت عمومی بشر موجب گرایش به آنها شده است؛ مثل: «عدل زیبا است و ظلم زشت است».

۳. خلقیات[1]: قضایایی که انسان‌ها به جهت خلق و خوی بشری به آنها گرویده‌اند؛ مثل: «شجاعت نیکو است و بخل زشت است».

۴. انفعالیات: باورهایی که ناشی از انفعال نفسانی و عواطف درونی انسان است؛ مثل: «آزار دادن بی‌جهت حیوانات زشت است».

۵. عادیات: قضایایی که محصول جریان عادت در زندگی بشر است؛ مثل «خدمت به میهمان نیکو است».

۶. استقرائیات: باورهایی که اکثر مردم به دلیل مشاهدات تکراری، آنها را می‌پذیرند؛

۱. خلقیات نیز آرای محموده نامیده می‌شوند.

مثل: «ثروت فساد می‌آورد»، «عدد سیزده نحس است».

نکته مهم: قضیه مشهور لزوما صادق نیست. چه بسا قضیه‌ای باطل میان قوم و یا طایفه‌ای شهرت پیدا کند؛ مانند: «لزوم صبر هنگام عطسه کردن!»

وهمیات

وهمیات قضایای کاذبی هستند که قوه وهم برخلاف عقل آنها را صادق و بدیهی می‌شمارد؛ مانند: «مرده ترس‌آور است»، «هر موجودی مکان دارد».

قوه وهم دو نوع حکم دارد:

الف. حکم در امور حسی؛ مثل: «یک جسم ممکن نیست در دو مکان باشد».

ب. حکم در امور عقلی؛ مثل: «هرچه قابل اشاره نباشد موجود نیست».

چنین احکامی همواره نادرست است اما به دلیل غلبه وهم پذیرفته می‌شود.

شایان توجه است که وهم در مواجهه با احکام عقل گاه آنها را تأیید و گاه انکار می‌کند. آن دسته از احکام عقل که مبتنی بر محسوسات و موافق آن باشد، وهم آن را می‌پذیرد و حکم صادر از سوی آن نیز صادق خواهد بود؛ مثل: «یک جسم ممکن نیست در زمان واحد در دو مکان باشد». دسته دیگری از احکام عقل که به حقیقتی خلاف حس حکم می‌کند، وهم از قبول آن سر باز زده، به قضیه‌ای کاذب حکم می‌کند؛ مانند: «هر چه قابل اشاره حسّی نباشد موجود نیست».

بنابراین منظور از وهمیات در صناعات خمس، دسته دوم، یعنی حکم وهم در امور عقلی است که کاذب میباشد.

مسلّمات

قضایایی هستند که مورد قبول مخاطب‌اند و در جریان بحث به منظور ملزم کردن مخاطب به قبول نتیجه مورد نظر به‌کار می‌روند؛ خواه صادق باشند یا کاذب و یا هر دو احتمال در آنها وجود داشته باشد.

قضایای مسلم بر سه قسم‌اند:

الف. مسلم نزد همگان؛ مانند یقینیات.

ب. مسلم نزد گروهی خاص؛ مانند: «تسلسل محال است» (نزد فیلسوفان و متکلمان).

ج. مسلم نزد فردی خاص.

به دسته‌ای از مسلمات که دانش‌پژوه در ابتدای آموختن یک علم، به جهت سهولت یادگیری، تسامح یا حسن ظنّ به معلم می‌پذیرد، «اصول موضوعه» می‌گویند. چنانچه تسلیم به قضیه‌ای صرفاً به‌سبب همراهی با مخاطب و توأم با انکار و تردید باشد «مصادرات» خوانده می‌شود.

در صناعات خمس هرگاه سخن از مسلمات می‌شود منظور «اصول موضوعه» و یا «مصادرات» نیست.

مقبولات

قضایایی هستند که افراد مورد وثوق اجتماع، مانند رهبران دینی و فکری بیان داشته‌اند و به همین جهت مردم بدون هرگونه استدلالی آن را می‌پذیرند. کلمات قصار[1] و ضرب‌المثل‌ها از جمله مقبولات‌اند؛ مانند: «سخت‌ترین گناهان آن است که گناه کار آن را کوچک شمارد»[2]، «آن بد که به خود نمی‌پسندی، با کس مکن‌ای برادر من».

مشبَّهات[3]

مشبهات «قضایای کاذب صادق نما» هستند که بر سه قسم‌اند:

الف. قضایای کاذب شبیه به یقینیات و بدیهیات؛ مانند «انسان شیر می‌خورد» (در حالی که مراد از شیر، حیوان درنده باشد).

ب. قضایای کاذب شبیه به مشهورات؛ مانند: «برادرت را یاری کن هر چند ظالم باشد!»

---

۱. اگر کلمات قصار از معصوم باشد و شخص حجیت آن را به دلیل معتبری چون برهان پذیرفته باشد، چنین کلامی مفید یقین به معنای اخص خواهد بود و دیگر از مقبولات به شمار نمی‌رود.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۴۸.

۳. این اصطلاح را مُشبِّهات نیز ضبط کرده‌اند.

ج. قضایای کاذب شبیه به مسلمات؛ مانند اینکه شخص در خلال بحث، قضیه‌ای را به‌عنوان امری مسلم به‌کار گیرد، حال آنکه آن قضیه نه صادق باشد و نه مورد تسلیم طرف مقابل واقع شده باشد؛ «همان‌طور که شما هم قبول دارید خداوند از هر پرتوی درخشان‌تر است» (در حالی که مراد از پرتو، نور محسوس باشد).

بنابر آنچه ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که اگر چه در مشبهات اشتباهی وجود دارد اما به وجهی حقّ و به وجهی باطل است و همین دو گانگی باعث رواج آنها نزد عقول و اندیشه‌ها می‌شود.

مخیّلات

قضایایی که قوه خیال را تحریک کرده و موجب انقباض یا انبساط روحی در انسان‌ها می‌شوند. تشبیهات بدیع، مبالغه‌های لطیف و اغراق‌های ظریف همه از این دسته‌اند؛ مانند: «خورشید قابل نیست و گرنه می‌گفتم جرقه‌ای است از نگاه تو»، «ساعت خوابیده‌اش را آفتاب با طلوع چشم تو تنظیم کرد».

در خاتمه بحث مبادی استدلال، توجه به این نکته حائز اهمیت است که، گاه یک قضیه صلاحیت دارد به اعتبارات مختلف عناوین متعددی را بپذیرد. مانند قضیه «کل بزرگ‌تر از جزء خود است» که از یقیناتِ اولیات است و به اعتباری از مشهورات و به جهتی دیگر حتی می‌تواند از مسلمات به شمار آید.

چکیده

۱. مظنونات، قضایایی هستند که ذهن آنها را می‌پذیرد، اما نه با تصدیق ثابتِ جازم، بلکه همواره نقیض آن نیز به ذهن می‌آید، ولی ذهن آن را بر نقیضش رجحان می‌دهد.

۲. ظن معانی متعددی دارد ولی مراد از ظن در صناعات خمس، باور غیر جازم است.

۳. مشهورات در دو معنا به‌کار می‌رود: معنای اعم؛ معنای اخص.

۴. مشهورات بدیهی را به اعتبار سبب ایجاد کننده آن به اقسام زیر تقسیم می‌کنند:

۵. واجبات القبول، آرای محموده، خلقیات، انفعالیات، عادیات، استقرائیات.

۶. وهمیات: قضایای کاذبی است که قوهٔ وهم برخلاف عقل آنها را صادق و بدیهی می‌شمارد.

۷. قوه وهم دو نوع حکم دارد: حکم در امور حسی؛ حکم در امور عقلی. منظور از وهمیات در صناعات خمس، دسته دوم (حکم وهم در امور عقلی) است.

۸. مسلمات قضایایی هستند که مورد قبول مخاطب‌اند و در جریان بحث به منظور ملزم‌کردن مخاطب به قبول نتیجهٔ مورد نظر به‌کار می‌روند؛ خواه صادق باشند یا کاذب یا هر دو احتمال در آنها وجود داشته باشد.

۹. قضایای مسلم بر سه قسم‌اند: مسلم نزد همگان، مسلم نزد گروهی خاص، مسلم نزد فردی خاص.

۱۰. به دسته‌ای از مسلمات که دانش‌پژوه در ابتدای آموختن یک علم به جهت سهولت یادگیری، تسامح یا حسن ظنّ به معلم می‌پذیرد، «اصول موضوعه» می‌گویند. چنانچه تسلیم به قضیه‌ای صرفاً به سبب همراهی با مخاطب و توأم با انکار و تردید باشد «مصادرات» خوانده می‌شود.

۱۱. در صناعات خمس هرگاه سخن از مسلمات می‌شود منظور «اصول موضوعه» و یا «مصادرات» نیست.

۱۲. مقبولات به قضایایی گفته می‌شود که افراد مورد وثوق اجتماع، مانند رهبران دینی و فکری بیان داشته‌اند و به همین جهت مردم بدون هر گونه استدلالی آن را می‌پذیرند. کلمات قصار و ضرب المثل‌ها از جمله مقبولات‌اند.

۱۳. مشبهات عبارتند از: «قضایای کاذب صادق نما» که بر سه قسم‌اند:

الف. قضایای کاذب شبیه به یقینیات و بدیهیات،

ب. قضایای کاذب شبیه به مشهورات

ج. قضایای کاذب شبیه به مسلمات.

۱۴. مخیلات قضایایی هستند که قوه خیال را تحریک کرده و موجب انقباض یا انبساط روحی در انسان‌ها می‌شوند.

پرسش ها

۱. ضمن توضیح معانی ظن بیان کنید که مراد از ظن در صناعات خمس چیست.

۲. مظنونات را با ذکر مثال توضیح دهید.

۳. معنای اعم و اخص مشهور را با ذکر مثال بیان کنید.

۴. مشهورات بدیهی به اعتبار سبب ایجاد کننده آن به چند دسته تقسیم می‌شود؟ با ذکر مثال آنها را توضیح دهید.

۵. به چه استدلالی قضیه مشهور لزوماً صادق نیست؟

۶. وهمیات را با ذکر مثال تعریف کنید.

۷. قوه وهم چند نوع حکم دارد و کدام یک از انواع آن در صناعات خمس به‌کار می‌رود؟

۸. مسلمات را با ذکر اقسام آن توضیح دهید.

۹. منظور از مقبولات و مخیلات را با ذکر مثال توضیح دهید.

۱۰. مقصود از مشبهات و اقسام آن را تبیین کنید.

*** هم اندیشی**

۱. قضایای واجبات القبول، آرای محموده، خلقیات، انفعالیات، عادیات و استقرائیات از مشهورات به معنای اعم است یا اخص؟ چرا؟

۲. آیا امکان دارد غیر از مواد هشت‌گانه ذکر شده، مبادی دیگری از برای استدلال سراغ کرد؟ چرا؟

۳. اصطلاح «وهم» به چند معنا در منطق به کار رفته است؟

۴. آیا می‌توانید قوای درک کننده در انسان را شناسایی کنید؟

۵. آیا «مصادرات» در صناعات خمس مورد استفاده قرار می‌گیرند؟ چرا؟

۶. چرا «وهم» در امور غیر حسی بر خلاف عقل حکم می‌کند؟

درس چهل و ششم

برهـــــان

مقدمه

ارزشمندترین و مفیدترین نوع استدلال برهان است. در میان صناعات خمس هیچ‌کدام به اهمیت این صناعت نیست. به همین جهت در همه کتاب‌های منطقی در بخش صناعات خمس اولین صنعت مورد بحث صناعت برهان است. در این درس با تعریف، فایده و اهمیت استدلال برهانی آشنا می‌شویم.

تعریف برهان

برای برهان دو تعریف ذکر شده است:

الف. مشهور: برهان قیاس مولف از مقدمات یقینی است که بالذات و بالضروره منتج نتیجه یقینی باشد.

ب. غیرمشهور: برهان استدلال معتبری است که فقط از مقدمه یا مقدمات یقینی به معنای اخص (تصدیق جازم ثابت مطابق با واقع) تشکیل می‌شود و ضرورتاً نتیجه‌ای یقینی به‌دست می‌دهد.

در تعریف فوق نکات چندی شایان دقت است:

- تمام مقدمات برهان باید یقینی به معنای اخص باشد.

- برهان علاوه بر ماده به‌لحاظ صورت نیز باید در نهایت استواری و اتقان باشد. بدین ترتیب نمی‌توان در برهان از استقراء ناقص و تمثیل استفاده کرد، زیرا این دو

مفید نتیجه یقینی نیستند.

- در برهان علاوه بر قیاس از استقراء تام نیز می‌توان استفاده کرد چه اینکه استقراء تام در حقیقت یک قیاس مقسم است؛ مانند «هر شکل هندسی، یا کروی است یا ضلع‌دار؛ هر شکل کروی یا ضلع‌دار، محدود است؛ بنابراین هر شکل هندسی محدود است».

- از آنجا که هرگاه مقدمه در استدلال‌های مباشر، یقینی باشد، نتیجه آن نیز یقینی خواهد بود؛ بنابراین در تعریف غیرمشهور، برهان شامل چنین استدلال‌های مباشری نیز خواهد شد.[1]

سرّ آنکه برهان در تعریف غیرمشهور به‌گونه‌ای تعریف شده است تا شامل استدلال‌های مباشرِ تشکیل شده از مقدمه یقینی نیز بشود، این است که آدمی در جریان تلاش اندیشه‌ای خود، برای تبدیل جهل تصدیقی به علم تصدیقی، همواره به دنبال دست‌یابی به اذعانی یقینی بوده است. این نیاز فطری موجب شد تا در کنار استدلال‌های منطقی، برهان، کشف و قواعد آن تدوین شود. بنابراین، مطلوب نهایی در ساخت و پرداخت استدلال برهانی رسیدن به تصدیق یقینی جدید بوده است. بدین جهت می‌توان همه استدلال‌های مفید نتیجه یقینی را در شمار برهان و از مصادیق آن به حساب آورد.

- قید «ضرورت» در دو تعریف مذکور به این معنا است که در برهان، نتیجه‌دهی ضروری است، نه اینکه نتیجه ضروری است. به عبارت دیگر، هرگاه استدلالی برهانی باشد، در ضمن هر ماده یقینی حتماً مفید نتیجه یقینی خواهد بود.[2] هر چند، مقدمه یا مقدمات یقینی به‌کار رفته در آن و حتی نتیجه یقینی، خود، غیر ضروری و نظری باشد.

- بر اساس تعریف مشهور قیاس مساوات از قلمرو برهان خارج می‌شود. چه اینکه

---

۱. هر چند منطق‌دانان در تعریف مشهور برهان را به «قیاس مؤلف از مقدمات یقینی که بالذات و بالضروره منتج نتیجه یقینی است» تعریف کرده‌اند و بر این اساس استدلال‌های مباشرِ سامان یافته از مقدمه یقینی در نظر ابتدایی از قلمرو برهان خارج می‌شوند، اما نظر به اینکه ایشان استدلال‌های مباشر را از «لواحق قیاس» و توابع آن می‌دانند، بنابراین، می‌توان گفت هر گاه در تعریف برهان، «قیاس» ذکر می‌شود، مقصود توابع آن نیز است.

۲. در ادامه همین درس، هنگام بررسی ارزش معرفتی اقسام برهان، «یقینی بودن نتیجه در برهان» به‌طور دقیق‌تر تبیین خواهد شد.

انتاج در این قیاس بالذات نبوده و در نظر گرفتن کبرای غیر مذکور برای رسیدن به نتیجه امری حتمی است.

از نظر منطق‌دانان، برهان معتبرترین راه برای رسیدن به تصدیق درست است؛ زیرا این نوع از استدلال نه تنها به‌لحاظ ماده یقینی است، بلکه به جهت صورت نیز مفید نتیجه یقینی است. برای کسب مهارت (دقت، سرعت و سهولت استفاده) در این فن، علاوه بر شناخت قواعد صوری استدلال و آشنایی با مبادی یقینی، ممارست و تمرین نیز لازم است.

فایده برهان

مهم‌ترین فایده برهان رسیدن به نتایج یقینی و کشف حقیقت است.

انسان‌ها در سایه استدلال برهانی، علاوه بر تعلیم و ارشاد دیگران، خود نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. بنابراین، تنها راه یقینی برای اثبات درستی و بطلان مطالب، بهره‌گیری از برهان است. به عبارتی دیگر، برهان مطمئن‌ترین راه برای تمییز حق از باطل و دست‌یابی به عقاید و آرای درست است.

ارزش و اهمیت برهان

پیش از این دانستیم انسان ذاتاً موجودی متفکر است. طبیعی‌ترین عکس العمل موجود متفکر در برخورد با جهان اطراف، کنجکاوی و طرح سؤال می‌باشد. طرح پرسش‌های بی‌شمار و تلاش برای یافتن پاسخ مناسب برای انسان جویای حقیقت، جز با رسیدن به یقین، پایان نخواهد یافت. با استدلال برهانی - به دلیل وجودِ بدیهیات - است که می‌توان پاسخ یقینی و آرامش درونی را برای انسان فراهم کرد.[1]

عامل دیگری که کیمیای یقین را در نهاد انسان ارزشمند و ارجمند می‌کند، میل فطری او برای رسیدن به سعادت حقیقی است. انسان برای رسیدن به سعادت حقیقی، هنگامی تمام سرمایه‌های مادی و معنوی خود را به‌کار می‌گیرد که در مورد

۱. مقصود از رسیدن به آرامش درونی به‌وسیله استدلال برهانی، دست‌یابی به یقین در قلمرو «علم حصولی» است وگرنه در صورت تحقّق علم حضوری و شهود عینی حقایق، آرامش درونی و اطمینان قطعی دیگری برای انسان تحقق می‌یابد که به مراتب اطمینان آورتر و ارزشمندتر از استدلال برهانی است.

تأمیـن سـعادت خویـش بـرای اقـدام و انجـام دادن عملـی بـه یقیـن برسـد.

دست‌یابی به علوم کلی و حقیقی[1] (فلسفه، ریاضیات و...) هیچ‌گاه بر اساس تقلید یا شبهه و تردید میسور نخواهد بود و تنها در سایه یقین، تحقق خواهد یافت. یقینِ واقعی در مسائل نظری نیز خود تنها از طریق برهان تحقق می‌یابد.

شایان توجه است که قرآن کریم به سبب اهمیت ویژه برهان، دست‌کم در هشت[2] مورد به صراحت از آن یاد کرده است. هر چند به‌طور قطعی روشن نیست در فرهنگ قرآنی، برهان به معنای اصطلاحی آن باشد، اما بی‌شک در همه موارد، مفهوم یقین در آن اخذ شده است.[3]

چکیده

۱. استدلال یا مفید تصدیق نیست (صناعت شعر) و یا مفید آن است؛ در این صورت یا افاده تصدیق جازم نمی‌کند (صناعت خطابه) و یا افاده تصدیق جازم می‌کند؛ در این حالت یا در آن اعتبار نشده است که مطابق با حق باشد (صناعت جدل) و یا در آن اعتبار شده است که مطابق با حق باشد؛ در این فرض یا واقعاً منطبق بر حقیقت است (صناعت برهان) و یا در واقع منطبق بر حقیقت نیست (صناعت مغالطه).

۲. مقسم در صناعات خمس «استدلال» است.

۳. بر اساس نظر غیر مشهور، برهان، استدلال معتبری است که فقط از مقدمه یا مقدمات یقینی به معنای اخص تشکیل می‌شود و ضرورتاً نتیجه یقینی به دست می‌دهد.

۱. دو قید کلی و حقیقی به این منظور است که با آنها دانش‌های جزئی، مانند تاریخ، جغرافی و دانش‌های قراردادی و اعتباری مانند ادبیات و حقوق از شمول بحث خارج شوند.

۲. نساء / ۱۷۴؛ یوسف / ۲۴؛ مؤمنون ۱۱۷؛ بقره / ۱۱۱؛ انبیاء / ۲۴؛ نحل / ۶۴؛ قصص / ۳۲ و ۷۵.

۳. برخی معانی مقصود از برهان در آیات مذکور عبارت است از: حجت یقینی و قطعی، دلیل مفید علم، سبب مفید یقین، دلیل و حجت معتبر.

۴. در برهان از قیاس و استقراء تام می‌توان استفاده کرد اما از استقراء ناقص و تمثیل نمی‌توان استفاده نمود.

۵. مهم‌ترین فایده برهان و نیز ارزش و اهمیت آن، رسیدن به نتایج یقینی و کشف حقیقت است.

پرسش ها

۱. صناعات خمس را به حصر عقلی تبیین کنید.

۲. توضیح دهید مقسم در صناعات خمس چیست.

۳. برهان را تعریف کرده و نکات شایان دقت در آن را به تفصیل توضیح دهید.

۴. مهم‌ترین فایده برهان چیست و چرا؟

۵. ارزش و اهمیت ویژه برهان در چیست؟

۶. در برهان به جز قیاس چه نوع استدلال غیرمباشر دیگری نیز می‌تواند به‌کار رود؟

*** هم اندیشی**

۱. اگر برهان مطمئن‌ترین راه برای تمییز حق از باطل و دست‌یابی به عقاید و آرا درست است چرا پیامبران الهی در انجام رسالت خود از استدلال‌های دیگری به جز برهان نیز بهره جسته‌اند؟

۲. شما کدام‌یک از دو تعریف ارایه شده برای برهان را بر دیگری ترجیح می‌دهید؟ چرا؟

۳. آیا امکان دارد صناعت دیگر به صناعات خمس افزوده شود؟ چرا؟

۴. از استدلال مباشر غیر یقینی چه می‌دانید؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

درس چهل و هفتم

اقســـام برهـــان

برای شناخت صناعت برهان آشنایی با اقسام آن از اهمیت ویژهای برخوردار است. در این درس ضمن شناخت اقسام برهان با چگونگی استفاده از آنها آشنا خواهیم شد.

اقسام برهان

برهان بر دو قسم است: برهان لمّی و برهان انّی.

۱. برهان لمّی (لم)[1]

برهان لمی برهانی است که در آن از وجود علت به وجود معلول پی می‌برند؛ مانند «این فلز گرم شده است، هر گرم شده‌ای منبسط است؛ پس این فلز منبسط است»، «اگر باران بیاید هوا لطیف می‌شود، لیکن باران آمده است؛ بنابراین هوا لطیف شده است».

با دقت در مثال‌های مذکور به خوبی روشن می‌شود که در این‌گونه برهان‌ها، جریان تفکر چنین است که از وجود علت (گرم شدن فلز و باریدن باران) به وجود معلول (انبساط و لطافت هوا) پی می‌بریم.

شایان توجه است در برهان لمی، حد اوسط نه تنها موجب «اثبات» حد اکبر (محمول در نتیجه) برای حد اصغر (موضوع در نتیجه) است، بلکه در متن واقع نیز

۱. در اصل لما (لام جر، مای استفهامیه) بوده است. چون قاعده آن است که وقتی‌حرف جرّ بر سر «ما»ی استفهامیه درآید، الف آن وجوباً حذف می‌شود الفِ «ما» وجوباً حذف شده است؛ مانند «فیم». در منطق و فلسفه نیز «لم» را که لام جر و مای استفهامیه (با حذف الف) است از عربی گرفته‌اند و آن را به صورت اسم منسوب در آورده‌اند.

سبب «ثبوت[1] و تحقق» اکبر برای اصغر است؛ زیرا انبساط فلز و لطافت هوا در خارج به علت وجود حد اوسط است. از این رو، منطق‌دانان در عبارت مشهوری برهان لمی را چنین تعریف کرده‌اند: «برهانی که در آن حد اوسط، هم واسطه در ثبوت است و هم واسطه در اثبات».

برهان لمی بر دو قسم است: برهان لمی مطلق و برهان لمی غیر مطلق.

برهان لمی مطلق: برهان است که در آن، حد اوسط علاوه بر اینکه علت ثبوت اکبر برای اصغر است، علت وجود اکبر بدون ارتباط آن با اصغر نیز باشد.

در توضیح عبارت فوق توجه به این نکته لازم است که حد اکبر دارای دو طور وجود است: یکی وجود مطلق و مستقل، بدون تحقق در موضوعی به نام اصغر؛ و دیگری وجود در موضوعی خاص به نام اصغر و وابسته به آن. در مثال «این فلز گرم شده است، هر گرم‌شده‌ای منبسط است؛ پس این فلز منبسط است»؛ گرم شدن (حد اوسط)، نه تنها علت تحقق انبساط (حد اکبر) در موضوعی به نام فلز (حد اصغر) است، بلکه علت وجود انبساط به‌طور مطلق و بدون ارتباط آن با اصغر نیز است.

برهان لمی غیر مطلق: برهانی که در آن حد اوسط تنها علت وجود اکبر در اصغر است نه علت برای وجود اکبر، بدون ارتباط آن با اصغر. در چنین مواردی علت وجود اکبر در اصغر، غیر از علت وجود خود اکبر است؛ مانند: «این هواپیما در حال پرواز، سوخت ندارد؛ هر هواپیمای در حال پرواز، اگر سوخت نداشته باشد، سقوط می‌کند. بنابراین این هواپیما سقوط می‌کند». در این مثال حد اوسط (سوخت نداشتن)، علت برای مطلق اکبر (هر سقوطی) نیست، بلکه علت برای اکبری است که بر اصغر حمل شده باشد (سقوط این هواپیما).

۲. برهان انّی (انّ)

برهان انّی برهانی است که در آن انتقال ذهنی از وجود علت به وجود معلول نیست.

۱. برخی از منطق‌دانان گفته‌اند: اگر وسط علت قریب ثبوت اکبر در اصغر باشد، برهان لمی است. ولی اگر علت بعید باشد برهان انی است. مقصود ایشان از علت قریب، علتی است که بدون واسطه در معلول خود اثر می‌کند؛ مانند تأثیر انسان در حرکت دست، و منظور از علت بعید علتی است که با یك یا چند واسطه در معلول اثر می‌کند؛ مانند علت انسان برای حرکت قلم به واسطه حرکت دست. برای توضیح بیشتر می‌توانید به برهان شفا م ۳، ف ۳ مراجعه کنید.

در چنین برهانی حد اوسط تنها باعث «اثبات» حد اکبر برای حد اصغر است و در متن واقع هیچ‌گونه سببیتی برای ثبات و تحقق اکبر در اصغر ندارد.

برهان انّی به دو دسته تقسیم می‌شود: انّی دلیل و انّی مطلق

انّی دلیل: برهانی است که در آن، ذهن از وجود معلول به وجود علت منتقل می‌شود. در چنین برهانی اگر چه حد اوسط علت اثبات اکبر برای اصغر است اما در واقع خود، معلول ثبوت اکبر برای اصغر است.

«این فلز منبسط شده است، هر منبسط شده‌ای حرارت دیده است؛ پس این فلز حرارت دیده است». در این مثال اگر چه انبساط (وسط) علت اثبات حرارت (اکبر) برای این فلز (اصغر) شده است؛ اما در واقع، خود حد اوسط (انبساط) معلول حد اکبر (حرارت) می‌باشد.

شایان توجه است که دلیل در صورتی مفید نتیجه یقینی است که معلول دارای علت انحصاری باشد. چنانچه معلول، دارای علت‌های بدیل و متعددی باشد نمی‌توان از وجود معلول، وجود علت معینی را کشف کرد؛ هر چند در چنین فرضی، وجود علتی غیر مشخص را می‌توان به‌طور یقینی فهمید. به این مثال توجه کنید:

«این جسم حرارت دیده است، هر چه حرارت دیده است با آتش ملاقات کرده است؛ پس این جسم با آتش ملاقات کرده است». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید از وجود حرارت نمی‌توان وجود آتش را به‌طور یقین نتیجه گرفت، چه اینکه ممکن است حرارت به‌واسطه حرکت یا اصطکاک ایجاد شده باشد. از این رو، نمی‌توان از وجود حرارت، هیچ یک از علت‌های خاص را نتیجه گرفت؛ هر چند می‌توان فهمید برای حرارت علتی وجود دارد.

انّی مطلق (واسطه): برهانی است که در آن، حد اوسط، نه علت ثبوت اکبر برای اصغر است و نه معلول آن؛ بلکه بین وسط و اکبر تنها تلازم وجود دارد. تلازم بین حد اوسط و حد اکبر به صورت‌های مختلفی محقق می‌شود:

الف. وسط و اکبر هر دو معلول علت واحدی باشند؛ مانند: «اگر از خانه دود بر آید هر آینه در آن گرما محقق است؛ لکن از خانه دود بر می‌آید؛ بنابراین در خانه گرما محقق

است». در این مثال دود و گرما هیچ یک معلول دیگری نیستند و علت وجود هر دو آتش است.

انتقال ذهنی در این‌گونه براهین به این صورت است که نخست از وجود یک معلول به وجود علت آن استدلال می‌شود و سپس از وجود علت بر وجود معلول دیگر برهان اقامه می‌شود. چنین برهانی مرکب از برهان انّی (دلیل) و لمّی است و از این رو آن را «واسطه» نیز می‌خوانند.

ب. حد اوسط و حد اکبر با یکدیگر متضایف باشند. در چنین صورتی با علم به وجود یکی از دو متضایف، علم به وجود متضایف دیگر نیز حاصل می‌شود؛ مانند: «حسین فرزند علی است، هر کس فرزند علی باشد، علی پدرش است؛ پس علی پدر حسین است».

منطق‌دانان بعد از آنکه یکی از مصادیق برهان انّی مطلق را دو امر متضایف قرار داده‌اند، به این نکته اذعان کرده‌اند که این فرض چندان مفید نیست؛ زیرا دو متضایف به‌گونه‌ای هستند که علم به یکی با علم به دیگری همراه است.[۱]

برهان لمّی و انّی در قیاس استثنایی

تقسیم برهان به لمّی و انّی بر اساس نقشی است که حدّ اوسط در برهان ایفا می‌کند. آنچه تا به حال درباره برهان لمی و انی دانستیم اختصاص به قیاس اقترانی ندارد و در قیاس استثنایی نیز جریان دارد.

نظر به اینکه مستثنا در قیاس‌های استثنایی به منزله حد اوسط است. بنابراین هرگاه مستثنا علت ثبوت نتیجه باشد برهان لمّی است و اگر معلول آن باشد دلیل و اگر مستثنا و نتیجه، هر دو ملازم هم باشند انّی مطلق است. برای روشن‌تر شدن مطلب به

---

۱. صورت سومی را هم برای برهان انّ مطلق می‌توان سراغ کرد و آن اینکه: ثبوت اکبر برای اصغر علت ندارد، بلکه خود اصغر در نفس الامر مقتضی محل اکبر بر آن است. این اقتضا، بیّن نیست، به خلاف حمل وسط بر اصغر و نیز حمل آن بر اکبر. در صورت مذکور، حد اوسط واسطه اثبات اکبر برای اصغر است در حالی که حد اوسط نه علت برای ثبوت اکبر در اصغر است تا برهان لمی باشد و نه معلول آن تا برهان دلیل باشد و نه وسط و اکبر، معلول علت واحدی هستند و نه متضایف. پس این برهان نوع سوم انّی مطلق است. برخی از صاحب نظران معاصر بر این باورند که صورت یاد شده از ملازمات عامه بهره می‌برد و براهین به کار رفته در فلسفه جملگی از این نوع‌اند.

مثال‌های زیر توجه کنید:

استثنایی اتصالی لمّی: «اگر خورشید طلوع کند روز موجود خواهد شد، لیکن خورشید طلوع کرده است؛ پس روز موجود است».

استثنایی اتصالی دلیل: «اگر خورشید طلوع کند روز موجود خواهد شد، لیکن روز موجود نیست؛ پس خورشید طلوع نکرده است».

استثنایی اتصالی انّی مطلق: «اگر این تب، تب نوبه باشد تب سوزانی است، لکن این تب تب نوبه است؛ پس این تب سوزان است».[1]

استثنایی انفصالی لمّی: «یا آتش موجود است یا گرما معدوم است، لیکن آتش موجود است؛ پس گرما معدوم نیست (گرما موجود است)».

استثنایی انفصالی دلیل: «یا آفتاب برآمده یا روز معدوم است، لیکن روز معدوم است؛ پس آفتاب برآمده نیست».

استثنایی انفصالی انّی مطلق: «یا این عدد زوج است یا فرد، لیکن زوج نیست؛ پس فرد است».

شایان توجه است در برهان استثنایی نیز هنگامی با وجود معلول خاص، علت معین آن نیز به‌طور یقین اثبات می‌شود که معلول انحصاری باشد؛ مانند: «اثبات طلوع آفتاب از راه روز بودن». چنانچه علت انحصاری نباشد با اثبات وجود معلول، وجود علتی خاص اثبات نمی‌شود؛ مانند: «اثبات طلوع آفتاب به دلیل گرم بودن اتاق». هر چند با نبود معلول می توان نبود علت خاص را به‌طور قطعی نتیجه گرفت؛ زیرا نبود معلول دلالت بر نبود علت می‌کند.

۱. تب نوبه بودن و سوزان بودن هر دو معلول عفونت خارج عروق است. مقصود از تب نوبه نوعی تب ناگهانی است که انواع مختلفی دارد.

چکیده

۱. برهان لمی برهانی است که در آن از وجود علت به وجود معلول پی می‌برند؛ و دو قسم است: «برهان لمی مطلق» و «برهان لمی غیر مطلق».

۲. برهان انّی برهانی است که در آن حد اوسط تنها باعث «اثبات» حد اکبر برای حد اصغر است و در متن واقع هیچ گونه سببیتی برای تحقق اکبر در اصغر ندارد و به دو دسته تقسیم می‌شود: دلیل و انّی مطلق.

۳. دلیل، برهانی است که در آن، ذهن از وجود معلول به وجود علت منتقل می‌شود و برهان انّی مطلق (واسطه)، برهانی است که نه حد اوسط، علت ثبوت اکبر برای اصغر است و نه معلول آن، بلکه بین وسط و اکبر تنها تلازم وجود دارد. تلازم بین وجود حد اوسط و حد اکبر به صورت‌های مختلفی محقق می‌شود:

الف. وسط و اکبر هر دو معلول علت واحدی باشند؛

ب. حد اوسط و حد اکبر با یکدیگر متضایف باشند.

۴. در قیاس استثنایی، هرگاه مستثنا علت ثبوت نتیجه باشد برهان لمّی است و اگر معلول آن باشد دلیل و اگر مستثنا و نتیجه، هر دو ملازم هم باشند انّی مطلق است.

پرسش ها

۱. برهان لمّی را با ذکر مثال بیان کنید و انواع آن را نام ببرید.

۲. برهان لمی مطلق را با ذکر مثال توضیح دهید.

۳. برهان لمی غیر مطلق را با ذکر مثال بیان کنید.

۴. مقصود از برهان انّی دلیل را با ذکر مثال توضیح دهید.

۵. برهان انّی مطلق را با ذکر مثال بیان کنید.

۶. توضیح دهید در برهان انّی مطلق، تلازم بین وجود حد اوسط و حد اکبر به چه صورت‌هایی محقق می‌شود.

۷. برهان انی و لمی در قیاس استثنایی چگونه تحقق می‌یابد؟

۸. برای هریک از مصطلحات زیر به ترتیب مثالی ذکر کنید: استثنایی اتصالی لمی، استثنایی اتصالی دلیل، استثنایی اتصالی انّی مطلق، استثنایی انفصالی لمّی، استثنایی انفصالی دلیل، استثنایی انفصالی دلیل مطلق.

*** هم اندیشی**

۱. وجه تسمیه برهان لمّی و انّی چیست؟

۲. کدامیک از براهین لمّی و انّی دارای ارزش بیشتری است؟

۳. از صورت سوم برهان انّی که نه «دلیل» است و نه « واسطه» چه می‌دانید؟

۴. آیا می‌توانید با ذکر مثال این اصطلاحات را توضیح دهید؟« علت ، معلول، علت با واسطه (بعید)، علت بی واسطه (قریب)، علت انحصاری، علت غیر انحصاری، علت تام، علت ناقص.

۵. واسطه در اثبات و واسطه در ثبوت یعنی چه؟

۶. آیا می‌توان برهان انّی را به برهان لمّی تبدیل کرد؟

درس چهل و هشتم

مبادی و شرایط برهان

مقدمات به‌کار رفته در برهان باید دارای شرایط زیر باشد:

دانستیم در هر یک از صناعت‌های برهان، مغالطه، جدل، خطابه و شعر، نوع خاصی از مبادی به‌کار می‌رود. مبادی هشتگانه (یقینیات، مظنونات، مشهورات، مسلمات، مقبولات، وهمیات، مشبهات و مخیّلات) با حضور خود در یک استدلال نوع آن را تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر هر یک از صناعات خمس به اعتبار مبادی به‌کار رفته در آن، فنی خاص می‌شود. بنابراین، شناخت مبادی هر یک از صناعت‌های پنجگانه، دارای اهمّیت ویژه‌ای است که آگاهی از آنها نقشی تعیین کننده در شناخت و تمییز فنی از فن دیگر دارد.

صناعت برهان پس از برخورداری از اتقان و اعتبار صوری و ساختاری، هنگامی محقق می‌شود که مقدمات به‌کار رفته در آن واجد شرایطی خاص باشد. در این درس با مبادی و شرایط مقدمات برهان آشنا خواهیم شد.

۱. یقینی بودن تمام مقدمات

منظور از مقدمه یقینی در این فن، یقین به معنای اخص است؛ یعنی اعتقاد جازم ثابت مطابق با واقع. حتی اگر یکی از مقدمات به‌کار رفته در استدلال غیر یقینی باشد دیگر صناعت برهان تشکیل نخواهد شد.

پیش‌تر[۱] دانستیم منطق‌دانان بر اساس استقراء، اولیات، مشاهدات، مجربات، متواترات، حدسیات و فطریات را از اقسام قضایای یقینی شمرده‌اند. از میان قضایای

۱. ر.ک: درس چهل و چهارم.

مذکور بدون تردید اولیات از مبادی برهان به شمار می‌آیند؛ اما مشاهدات محسوس که عقل به‌وسیله حواس ظاهری آنها را تصدیق می‌کند، در صورتی از مبادی برهان به حساب می‌آیند که: اولاً، افراد خود آنها را حس کرده باشند؛ ثانیاً، عقل درستی آنها را تأیید کرده باشد. چه اینکه حسّیات گاه به دلیل خطای حسی، مطابق با واقع نبوده و بدین جهت یقینِ به معنای اخص نخواهند بود.

مجربات نیز تنها برای کسانی که خود جزئیات را مشاهده کرده باشند از مبادی برهان خواهد بود، نه برای افرادی که آنها را مشاهده نکرده‌اند؛ زیرا در چنین حالتی یقین به دست آمده بر اساس تحقیق نخواهد بود. از این رو به‌جهت فقدان ثبات، یقین به معنای اخص به شمار نمی‌آیند.

حدسیات نیز هنگامی مبدأ برهان خواهند بود که شخص، خود به آن دست یافته باشد وگرنه حدس به گزارش دیگری برای شنونده از ویژگی ثبات برخوردار نبوده و از این رو، یقین به معنای اخص نخواهد بود. در فطریات و متواترات نیز این مطالب مطرح می‌شود. چه اینکه ممکن است قضیه‌ای برای فردی فطری یا متواتر باشد و برای شخصی دیگر نباشد، در این صورت یقین به معنای اخص بر آن صدق نخواهد کرد و به همین جهت از مبادی برهان به شمار نخواهد آمد.

۲. اعرف بودن مقدمات

مقدمات برهان باید نزد اندیشه‌ها، شناخته شده‌تر از نتایج باشد؛ زیرا وصول به نتایج و وضوح آنها به‌واسطه مقدمات تحقق می‌یابد.

۳. ذاتی بودن محمول برای موضوع

در مقدمات برهان باید محمولات برای موضوعات ذاتی[۱] باشند. در این صناعت هنگامی محمول برای موضوع ذاتی خواهد بود که یکی از صورت‌های زیر محقق باشد:

الف. محمول جنس موضوع باشد؛ مانند: «انسان حیوان است».

ب. محمول فصل موضوع باشد؛ مانند: «انسان ناطق است».

---

۱. مقصود از ذاتی در این باب اعم از ذاتی در باب کلیات خمس است، چه اینکه در آنجا منظور از ذاتی فقط مقوّم است، حال آنکه ذاتی در این باب هم شامل مقوم و هم شامل غیر آن می‌شود.

ج. محمول از اعراض ذاتی موضوع باشد؛ مانند: «انسان هوشمند است».

عرض ذاتی عبارت است از محمولی که ثبوت آن برای موضوع به جهت خود موضوع باشد؛ نه به سبب امری عام‌تر یا خاص‌تر از آن. در مثال مذکور هوشمند بودن که بر انسان حمل می‌شود تنها به اقتضای انسان بودن است نه به جهت امری عام‌تر مثل حیوان بودن یا خاصّ‌تر مانند عالم بودن.

د. خود موضوع در حد محمول اخذ شود؛ مانند: «بینی او بینی پهنی است».

. یکی از مقومات موضوع در حد محمول اخذ شود؛ مانند: «فعل ماضی مبنی است». در این مثال گرچه خود فعل ماضی (موضوع) در تعریف مبنی (محمول) نمی‌آید اما جنس آن، یعنی کلمه در تعریف مبنی می‌آید.

۴. اولی بودن محمول برای موضوع

هنگامی محمول برای موضوع اولی خواهد بود که حمل آن بر موضوع یا بدون واسطه باشد؛ مانند: «انسان تعجب کننده است» و یا با واسطه مساوی باشد؛ مانند: «انسان سخن‌گر است». در این مثال ثبوت سخن‌گر برای انسان به‌واسطه متفکر بودن او است، و همان‌طور که می‌دانیم نسبت متفکر با انسان به‌لحاظ مصداق تساوی است.

بنابراین، هرگاه محمول با واسطهٔ اعم، بر موضوع بار شود مانند: «ماشین حجم‌دار است به‌واسطه جسم بودن» و یا به‌واسطهٔ اخص بر آن حمل شود، مانند: «حیوان ضاحک است - به‌واسطه انسان بودن -» و یا با واسطهٔ مباین حمل شود، مانند: «آب گرم است - به‌واسطه آتش -»، هر آینه حمل، حمل اولی نخواهد بود.

۵. تقدم طبعی مقدمات بر نتایج

در برهان لمی نه تنها مقدمات شناخته شده‌تر از نتایج هستند، بلکه تقدم طبعی نیز بر آنها دارند. تقدم طبعی عبارت است از تقدم علت ناقص بر معلول.[1] در درس گذشته دانستیم که در برهان لمی نه تنها حد اوسط سبب اثبات اکبر برای اصغر است بلکه

۱ . براساس تقسیمی، علت یا تام است یا ناقص، علت تام عبارت است از علتی که تمام نیازمندیهای معول را برطرف میکند. علت ناقص علتی است که تنها بخشی از نیازمندی‌های معلول را برآورده میکند. در برهان لمی همین که حد اوسط علت ثبوت اکبر در اصغر باشد، کافی است هر چند ناقص بوده و تام نباشد.

علت «ثبوت» اکبر در اصغر نیز است.

بنابراین، اگر مقدمات، تقدم طبعی بر نتایج نداشته باشند، نمی‌توانند در مقام «ثبوت»، نقش علت را ایفا کنند. بدین جهت در برهان لمّی باید مقدمات، علاوه بر اعرف بودن، تقدم طبعی نیز بر نتایج داشته باشد.

ازآنجا که در برهان انی، حد اوسط تنها واسطه در اثبات است، اعرف بودن مقدمات نسبت به نتایج کافی است و تقدم طبعی لازم نیست.

۶. کلی بودن مقدمات[1]

این شرط هنگامی در استدلال برهانی تحقق می‌یابد که در مقدمات آن سه امر رعایت شود: محمول بر تمام افراد موضوع۲ در همه زمان‌ها[3] و به صورت اولی حمل شود. شرط کلی بودن مقدمات هنگامی در برهان لازم است که در پی ارائه قانون عقلی باشیم. چه اینکه قوانین عقلی باید بر تمام افراد موضوع، در همه زمان‌ها و به صورت اوّلی صادق باشد.

۷. ضروری بودن مقدمات

ضرورت به معنای انفکاک ناپذیری است. این معنا در دو مورد به‌کار می‌رود:

الف. عدم انفکاک محمول از موضوع (ضرورت در جهت)؛

ب. عدم انفکاک تطابق قضیه با واقع (ضرورت در صدق).

مراد از ضرورت در این بحث، اعم از ضرورت در صدق و ضرورت در جهت است.

یک قضیه هنگامی می‌تواند مقدمه برهان قرار گیرد که علاوه بر انطباق قطعی با واقع، در مواردی که دست‌یابی به نتیجهٔ ضروری مقصود است از ضرورتِ جهتی (عدم انفکاک محمول از موضوع) نیز برخوردار باشد.

---

۱. مقصود از کلی در قضایای محصوره آن است که: محمول برای همه افراد موضوع در وقتی از اوقات ثابت شده باشد. بنابراین، معنای کلی در آن بحث عامتر از کلی در باب برهان است.

۲. بنابراین در برهان نمی‌توان از قضایای شخصی استفاده کرد.

۳. شایان توجه است مقدمات امکانی مطابق با واقع که در اکثر زمان‌ها واقع می‌شوند نیز چنانچه دارای خصوصیات یقین به معنای اخص باشند می‌توانند در برهان مورد استفاده قرار گیرند چرا که این مقدمات نیز هنگام وقوع مفید نتیجه‌ی یقینی‌اند.

بنابراین «ضرورت در جهت» تنها هنگامی در مقدمه برهان لازم است، که در صدد رسیدن به قانونی عقلی باشیم.

چکیده

۱. مبادی برهان باید دارای این شرایط باشد:

۱- یقینی بودن تمام مقدمات (منظور یقین به معنای اخص است)؛ ۲- اعرف بودن مقدمات؛ ۳- ذاتی بودن محمول برای موضوع؛ ۴- اولی بودن محمول برای موضوع؛ ۵- تقدم طبعی مقدمات بر نتایج؛ ۶- کلی بودن مقدمات؛ ضروری بودن مقدمات.

۲. در صناعت برهان هنگامی محمول برای موضوع، ذاتی خواهد بود که یکی از صورت‌های زیر محقق باشد:

الف. محمول جنس موضوع باشد.

ب. محمول فصل موضوع باشد.

ج. محمول از اعراض ذاتی موضوع باشد.

. یکی از مقومات موضوع در حد محمول اخذ شود.

۳. هنگامی محمول برای موضوع، اولی خواهد بود که حمل آن بر موضوع یا بدون واسطه باشد؛ و یا با واسطه مساوی.

۴. تقدم طبعی عبارت است از تقدم علت ناقص بر معلول.

۵. شرط کلی بودن مقدمات هنگامی در استدلال برهانی تحقق می‌یابد که در مقدمات آن سه امر رعایت شود: محمول بر تمام افراد موضوع، در همه زمان‌ها و به‌صورت اولی (بی واسطه اعم و اخص) حمل شود.

۶. مراد از ضرورت در این بحث، ضرورت در صدق است.

پرسش ها

۱. ویژگی‌های مبادی برهان را فهرست وار نام ببرید.

۲. منظور از «یقینی بودن تمام مقدمات» را به‌طور کامل بیان کنید.

۳. «اعرف بودن مقدمات» به چه معنایی است؟

۴. «ذاتی بودن محمول برای موضوع» را معنا کرده توضیح دهید در چه صورت‌هایی محمول برای موضوع ذاتی‌خواهد بود.

۵. مقصود از «اولی بودن محمول برای موضوع» چیست؟

۶. «ضروری بودن مقدمات» به چه معنایی است و در چه مواردی به‌کار می‌رود و مراد از ضرورت در این بحث کدام معنا است؟

۷. آیا «مقدمات امکانی» که در اکثر زمان‌ها واقع می‌شود نیز می‌توانند در برهان مورد استفاده قرار گیرد؟

۸. چه هنگامی «کلی بودن مقدمات» در استدلال برهانی تحقق می‌یابد؟

۹. «تقدم طبعی مقدمات بر نتایج» را تبیین کنید.

۱۰. آیا قضایای جزئی می‌توانند مقدمه برهان قرار گیرند؟ دلیل خود را توضیح دهید.

* هم اندیشی

۱. تقدم طبعی را توضیح دهید. بیان کنید چرا علت ناقص بر معلول تقدم طبعی دارد؟

۲. آیا علت تام بر معلول خود تقدم طبعی دارد؟ چرا؟

۳. آیا لزوم تقدم طبعی مقدمات بر نتایج تنها به برهان لمّی اختصاص دارد یا در برهان انّی نیز لازم است؟

۴. بین دو مفهوم« کلی » در شرایط مقدمات برهان و قضایای محصوره چه نسبتی از نسبت های چهارگانه برقرار است؟

۵. آیا لزوم اعرف بودن مقدمات تنها به برهان اختصاص دارد یا در هر استدلالی

لازم است؟

۶. توضیح دهید مراد از واسطه در «لزوم اوّلی بودن محمول برای موضوع» در بحث شرایط مقدمات برهان، واسطه در اثبات است یا واسطه در ثبوت؟

۷. آیا چنانچه محمول جنس یا فصل موضوع باشد از اعراض ذاتی موضوع خواهد بود؟ چرا؟

۱- اگر محمولی برای موضوعی با واسطه مساوی باشد آنگاه از اعراض ذاتی آن خواهد بود؟

۲- چه نسبتی از نسبت‌های چهارگانه بین «ذاتی بودن محمول و اولی بودن محمول» برقرار است؟

درس چهل و نهم

مغالطه؛ اغراض، موضوع و مبادی

همانطور که پیشتر[1] دانستیم یکی از صناعات خمس مغالطه است. استدلالی که هرچند مفید تصدیق جازم بوده و در آن اعتبار شده است که مطابق با حق باشد ولی متأسفانه در واقع منطبق با حقیقت نیست. در این درس ضمن آشنایی بیشتر با تعریف دقیق مغالطه، با اغراض، کارکرد، موضوع و مبادی آن نیز آشنا می‌شویم.

تعریف مغالطه

همان‌طور که در منطق ۱ آموختیم[2] مغالطه در لغت به معنای سوق دادن شخص دیگر به غلط و نیز اشتباه‌کاری (خود فرد) است و در اصطلاح عبارت است از: «هر روش نادرستی در جریان تفکر».

در این تعریف به نکات چندی توجه شده است:

- «هر روشی»: مقصود از تمام روش‌ها، همه وسایل و عواملی است که آگاهانه یا غیرآگاهانه در ایجاد تصور و یا تصدیق غلط مؤثر باشد.

تأمین چنین غرضی، گاه با عدم رعایت ضوابط درست تعریف و استدلال به‌لحاظ صورت یا ماده و یا هر دو تحقق می‌یابد و گاه با به‌کارگیری ابزارهایی مانند: نور، صدا، رنگ، فضای عاطفی و... در جهت ایجاد باور غلط در ذهن، محقق می‌شود.

- «جریان تفکر»: آدمی در فرایند تفکر، گاه به دنبال دست‌یابی تعریف، گاه در مقام ترتیب دادن استدلال و گاه در صدد ایجاد بستری مناسب برای پیدایش تصور و تصدیق

۱. درس چهل و نهم.
۲. ر.ک: منطق ۱، درس ۱۶.

است.

ذهن در مسیر تحصیل چنین اهدافی گاه مبتلا به بیراهه می‌شود و در گردابی از خطا گرفتار مغالطه می‌گردد. بنابراین، مغالطه محدود به استدلال نمی‌شود بلکه در تعریف و یا حتی فضاسازی‌های ذهنی نیز جریان پیدا می‌کند. از این‌رو، تعریف ذکر شده - برای مغالطه - به مراتب وسیع‌تر از تعاریف زیر است:

«قیاسی مرکب از وهمیات یا مشبهات»؛

«قیاس فاسدی که یا از جهت ماده یا صورت و یا هر دو، منتج به نتیجه درست نباشد».

اغراض مغالطه

مغالطه به معنای تعمّد در به غلط اندازی دیگری با دو انگیزه می‌تواند تحقق یابد:

انگیزه حق: مانند آزمون میزان هوشیاری مخاطب و یا تنبیه طرف مقابل برای اصرار نکردن وی بر نظر اشتباه خود. در صورت اول به قیاس مغالطی «امتحان» و در صورت دوم به آن «عناد» می‌گویند.

انگیزه باطل: مانند ایجاد انحراف در فرایند درست تفکر و یا خودنمایی دروغین به خردورزی و فرهیختگی.

بنابراین، به محض مشاهده اشتباه کاری در تعریف یا استدلال نمی‌توان فرد مغالطه‌گر را مورد طعن و نکوهش قرار داد چه اینکه ممکن است مغالطه به انگیزه حق انجام شده باشد.

کارکردهای مغالطه

فراگیری این صناعت، مفید فواید متعددی است که برخی از مهم‌ترین آنها عبارت است از:

- با دانستن مواضع غلط، می‌توان خود را از وقوع در آن حفظ کرد؛
- در امان نگه داشتن خود از تأثیرپذیری در مواجهه با مغالطه دیگران؛

- جلوگیری از گرفتارشدن انسان‌ها در دام مغالطه؛
- مقابله با مغالط لجوجی که جز از راه مغالطه تسلیم حق نمی‌شود؛
- ورزیدگی ذهنی در تشخیص تفکر درست از نادرست.

موضوع و مبادی مغالطه

موضوعاتی که مغالطه در آنها رخ می‌دهد منحصر به قلمرو خاصی نیست. در هر زمینه‌ای، اعم از مسائل عقلی، غیرعقلی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... ممکن است مغالطه رخ دهد. به بیان دیگر در هر مسئله‌ای که برهان و جدل راه پیدا کند، حضور مغالطه نیز ممکن است.

مبادی صناعت مغالطه، وهمیات و مشبهات است. همان‌طور که پیش‌تر[1] نیز روشن شد، مقصود از مشبهات، قضایاي کاذبی است که به جهت شباهت به یقینیات یا مشهورات و یا مسلّمات مورد قبول واقع می‌شود؛ و مراد از وهمیات نیز قضایای‌کاذبی است که وهم در مقابل عقل به آن حکم می‌کند و با اینکه عقل، نادرستی آن را درک می‌کند، ولی به سبب قوت تأثیر وهم در نفس آدمی انسان به آن حکم کاذب ملتزم می‌شود.

چنانچه مغالطه شبیه به برهان بوده و از قضایای کاذب شبیه به یقینیات تشکیل شده‌باشد «سفسطه» نامیده میشود و اگر شبیه جدل بوده و از قضایای کاذب شبیه به مشهورات فراهم آمده باشد «مشاغبه» نامیده می‌شود.

چکیده

۱. مغالطه در لغت به معنای سوق دادن شخص دیگر به غلط و نیز اشتباه‌کاری (خود فرد) است و در اصطلاح عبارت است از: «هر روش نادرستی در جریان تفکر».

---

۱. ر.ک: درس ۴۵.

۲. برخی از مهم‌ترین کارکردهای مغالطه عبارت است از:

الف. با دانستن مواضع غلط، می‌توان خود را از وقوع در آن حفظ کرد؛

ب. در امان نگه داشتن خود از تأثیرپذیری در مواجهه با مغالطه دیگران؛

ج. جلوگیری از گرفتارشدن انسان‌ها در دام مغالطه؛

د. مقابله با مغالط لجوجی که جز از راه مغالطه تسلیم حق نمی‌شود،

. ورزیدگی ذهنی در تشخیص تفکر درست از نادرست.

۳. مواد و مبادی صناعت مغالطه، وهمیات و مشبهات است.

پرسش ها

۱. معنای لغوی و اصطلاحی مغالطه را تعریف کنید.

۲. مهم‌ترین نکات مورد توجه در تعریف مغالطه را توضیح دهید.

۳. انگیزه‌های استفاده از مغالطه را بیان کنید.

۴. برخی از مهم‌ترین کارکردهای مغالطه را توضیح دهید.

۵. مغالطه بیشتر در چه موضوعاتی رخ می‌دهد.

۶. مبادی صناعت مغالطه را توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا فراگیری صناعت مغالطه برای کسی که به صورت فردی و به دور از اجتماع انسانی زندگی می‌کند لازم است؟

۲. به نظر شما صناعت مغالطه از اهمیت بیشتری برخوردار است یا صناعت برهان؟ چرا؟

۳. آیا می‌توانید تعریف ارایه شده برای مغالطه را مورد نقد و بررسی قرار دهید؟

درس پنجاهم

تاریخچه مغالطه (برای مطالعه)

آگاهی از تاریخچهٔ صناعت مغالطه و آشنایی با قدمت تاریخی و سیر تکامل و رشد آن از جمله اموری است که علاوه بر فزونی بصیرت در فراگیری این صناعت موجب جذّابیت بیشتر این بحث و همچنین تقویت انگیزه یادگیرنده در آموختن مغالطه خواهد شد. از این رو در درس حاضر به طور مختصر با تاریخچهٔ این صناعت آشنا خواهیم شد.

تاریخچه مغالطه

تاریخ تولد فنّ مغالطه به دوران قبل از ارسطو بر می‌گردد. طرح جدی مسئله مغالطه یا سفسطه با نام و شخصیت سوفسطائیان یا سوفیست‌ها[1] آغاز می‌شود. ایشان دانشمندانی بودند که پیشه اصلی خود را ایراد خطابه، اقناع مخاطب و یافتن لغزشگاه‌های اندیشه قرار داده بودند. با توانایی و مهارت خاص به دفاع از متهمان در محاکم قضایی‌می پرداختند و با ترفندهای زیرکانه هر آنچه را که می‌خواستند حق یا باطل جلوه می‌دادند، و از این راه امرار معاش می‌کردند.

رویّه علمی و عملی سوفیست‌ها موجب شد تا شخصیت آنها به‌عنوان عده‌ای شکاک، و روش استدلال ایشان به‌عنوان سفسطه یا مغالطه شناخته شود.

برخی معتقدند پروتاگوراس (۴۲۰ ج ۴۹۰ ق. م) مهم‌ترین سوفیست در یونان باستان است. داستان معروف زیر از جمله سفسطه‌های مشهور وی می‌باشد:

«پروتاگوراس به جوانی آداب سخن‌وری و مهارت‌های دفاع از متهم را می‌آموخت با این شرط که اگر جوان در اولین جلسه اقامه دعوا پیروز شد اجرت تعلیم او را بپردازد

۱ . سوفیست در لغت به معنای حکیم، دانشور، معلم و استاد است.

و اگر نه پولی پرداخت نکند. وی برای اینکه حق تعلیمش هدر نرود، نخستین دعوا را خود علیه آن جوان اقامه کرد و از او خواست اجرتش را بپردازد. جوان برای رد درخواست استاد گفت: وی هنوز تعلیم خود را به‌طور کامل نداده است و استحقاق چنین اجرتی را ندارد. استدلال جوان برای عدم پرداخت حق تعلیم چنین بود:

اگر حکم دادگاه به نفع من باشد، در این صورت، به حکم دادگاه نباید پولی به استاد بپردازم و اگر پیروز نشدم به حکم قرار اولیه، نباید پولی پرداخت کنم!

استاد برای اثبات ادعای خویش مبنی بر استحقاق اجرت گفت: اتفاقاً برعکس! اگر دادگاه به نفع جوان حکم کند، قرار ما محقق شده و جوان باید حق تعلیم را بپردازد و اگر به نفع من حکم کند البته روشن است که جوان باید به حکم دادگاه ملتزم شده و پول مقرر شده را بپردازد!»

موضوع مهم تاریخی در مورد مغالطه اینکه اساساً یکی از خاستگاه‌های اصلی تدوین دانش منطق مبارزه با مغالطات سوفیست‌ها بوده است.

تدوین منظم و علمی مباحث مربوط به مغالطه اولین بار توسط ارسطو صورت گرفت. مبحث مغالطات یکی از هشت رساله‌ای بود که ارسطو در علم منطق تألیف کرد.

در کتاب‌های منطقی نه‌بخشی[1] که به پیروی از کتاب ارغنون[2] تنظیم شده‌اند، بحث مغالطه به‌عنوان بخشی مستقل در کنار بخش‌های دیگر قرار دارد و در کتاب‌های منطقی دو بخشی[3] به‌صورت زیرمجموعه‌ای از بخش تصدیقات و قسمتی از مباحث استدلال مادی در فصل صناعات خمس مطرح شده است.

از نخستین آثار مربوط به بحث مغالطات می‌توان به کتاب‌های «فی الاحتراس عن خدع السوفسطائیة» اثر یعقوب بن اسحاق کندی (ف ۲۵۸ ق.) و کتاب

---

۱. مانند کتاب منطق الشفا از ابن سینا (۳۷۰ ج ۴۲۸ ه.ق) و اساس الاقتباس از خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲- ۵۹۷ ه.ق).

۲. کتاب‌های منطقی ارسطو شامل هشت رساله به انضمام رساله ایساغوجی نوشته فرفوریوس در قرن ششم میلادی با عنوان ارغنون تنظیم و چاپ شد. با این حساب این کتاب از نه بخش ترکیب یافته است.

۳. شیخ الرئیس ابوعلی سینا در ابتکاری بدیع منطق ارسطویی را در دو بخش منطق تصورات (تعریف) و منطق تصدیقات (استدلال) سازماندهی کرد و پس از آن بیشتر منطق‌دانان مسلمان در آثار منطقی خود از او پیروی کردند.

«شرح المغالطة و المغالطین» نوشته ابو نصر فارابی (۳۳۹ – ۲۶۰ . ق) اشاره کرد. اثر دیگر فارابی که برخلاف کتب مذکور هم اکنون موجود و چاپ شده است، «الأمکنة المغالطة» است که در آن در دو بخش مغالطات لفظی و معنوی به بیش از سی مغالطه اشاره شده است.

کتاب بسیار مهم دیگر، «السفسطة» از منطق الشفا اثر گران‌سنگ ابن سینا است که برخی آن را نقطه عطف و سرآغازی برای تدوین بحث مغالطات به شکل مستقل و تفصیلی در کتب منطق می‌دانند. «رساله مغالطات» کمال‌الدین محمود بخاری، «رساله سی مغالطه» میرفضل الله استرآبادی و «رساله در مناظره» فخرالدین حسین و «رساله المغالطة و النکات و الفواید» که مؤلف آن ناشناس است و شامل پنجاه مغالطه و معمای منطق، فلسفی و فقهی می‌باشد. آنچه ذکر شد نمونه‌هایی از این رساله‌های مستقل در باب مغالطات و معماهای منطق است.

گرچه تاریخچه فوق به خوبی جایگاه برجسته بحث مغالطات نزد منطق‌دانان مسلمان و نیز نقش موثر ایشان در برشمردن مغالطات به مراتب افزون بر انواع بیان شده توسط ارسطو را نشان می‌دهد، اما جای این ملاحظه وجود دارد که متأسفانه این امر موجب نشد تا رویکرد آنها به مسئله مغالطات، صبغه کاربردی یافته و جایگاه شایسته خود را در کتاب‌های آموزش منطق سنتی پیدا کند.

در ادامه بحث تاریخچه مغالطه مناسب است اشاره‌ای نیز به آثار تألیف شده در این باب در مغرب زمین داشته باشیم؛ زیرا منطق‌دانان اروپایی در قرون وسطا و پس از رنسانس نیز به شرح و بسط مباحث مربوط به مغالطات پرداختند و بیشتر کتاب‌های منطقی آنها، مشتمل بخشی با عنوان مغالطه بوده است.

بر اساس گزارش‌های ارائه شده توسط برخی از محققان۱، "جرمی بنتام" (۱۷۴۸ ج ۱۸۳۲م) در خلال آثار خود توجه بیشتری به استنتاج‌های مغالطه آمیز کرد و بسیاری از مغالطات را در کتاب مغالطات جمع آوری کرد. پس از او "ریچارد واتلی" (۱۷۸۷ ج ۱۸۳۶ م) در فصل سوم از کتاب خود مبادی منطق، طبقه‌بندی و تحلیل بسیار پیش‌رفته‌ای از

۱ . دکتر علی اصغر خندان، مقدمه کتاب مغالطات.

مغالطات را ارائه نمود. "جان استوارت میل" (۱۸۰۶ ج ۱۸۷۳ م) جلد پنجم از کتاب نظام منطق را به گزارشی از مغالطات اختصاص داده و طبقه‌بندی و نگاه جدیدی نسبت به مغالطات پیشین (پیش داوری ها) و خطاهای مرتبط با مشاهده و استقراء ارائه کرده است.

"آگوست دمورگان" (۱۸۰۶ ج ۱۸۷۱ م) در فصل سوم از کتاب «منطق صوری» تلاش برای ارائه فهرستی از تمام لغزش‌های فکری را بیهوده می‌داند؛ اما خود تحلیلی دقیق و روش‌مند از بسیاری مغالطات سنتی ارائه می‌کند. در قرن اخیر، "ام. آر. کوهن" (۱۸۸۰ ج ۱۹۴۷ م) و "ارنست نیگل" (۱۹۰۱ ج ۱۹۸۵ م) در فصل نوزده از کتاب «درآمدی به منطق و روش علمی»، "آر. اچ. تولس" در کتاب «تفکر صحیح و سقیم»، "سوزان استبنیگ" (۱۸۸۵ ج ۱۹۴۳ م) در کتاب «تفکر برای هدف خاص» همچنین "دبلیو. دبلیو. فرن ساید" و نیز "دبلیو. بی. هولتر" در کتاب «مغالطه، نقطه مقابل استدلال»، گزارش‌هایی جالب، خواندنی و مستند با مثال‌های فراوان از لغزش‌های شایع و سفسطه‌های کاربردی بر مناظرات سیاسی و اجتماعی و هم چنین عرصه تبلیغات ارائه کرده‌اند.

در چند دهه اخیر که رویکرد کاربردی در همه شاخه‌های علوم و از جمله آموزش منطق افزایش یافته، شاهد انبوهی از کتاب‌های مختلف هستیم که با عناوین مستقل «مغالطه»، «مغالطات»، «منطق کاربردی»، «منطق غیر صوری»، «استدلال نقدی»، «تفکر نقدی» و... به بحث مغالطات پرداخته اند.

چکیده

۱. طرح جدی مسئله مغالطه یا سفسطه با نام و شخصیت سوفسطائیان یا سوفیست‌ها در دوران قبل از ارسطو آغاز می‌شود.

۲. رویّهٔ علمی و عملی سوفیست‌ها موجب شد تا شخصیت آنها به‌عنوان عده‌ای

شکاک، و روش استدلال ایشان به‌عنوان سفسطه یا مغالطه شناخته شود.

پرسش ها

۱. تاریخچه مغالطه را به اختصار بیان کنید.

۲. برخی از آثار مهم اندیشمندان در صناعت مغالطه را نام ببرید.

*** هم اندیشی**

آیا می‌توانید تاریخچه مغالطه بیان شده در درس را تصحیح یا تکمیل کنید؟

درس پنجاه و یکم

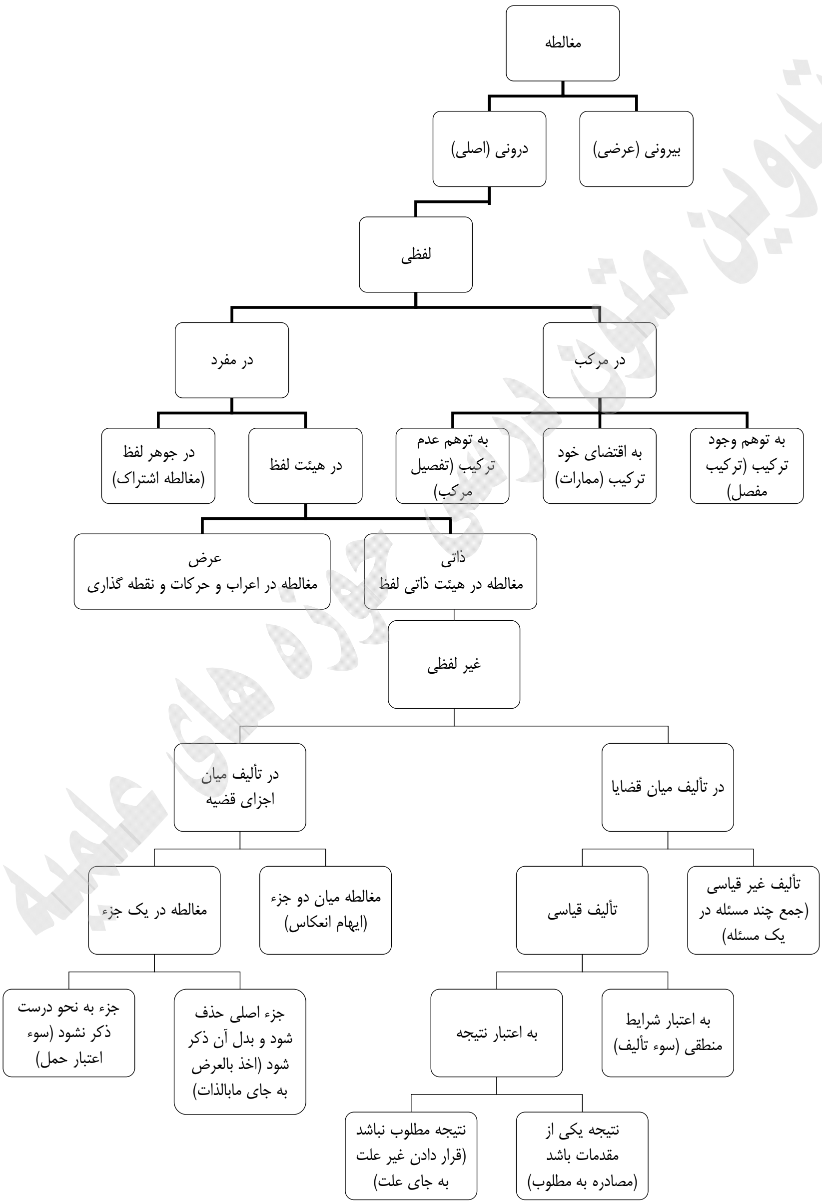
دسته‌بندی‌های مغالطه

مغالطه دارای انواع متعددی است که منطقدانان برای سهولت یادگیری آنها را به صورت‌های مختلفی دسته‌بندی کرده‌اند. از آنجا که آشنایی با تقسیم‌های مختلف مغالطه و انواع آن نقش مهمی در فراگیری این صناعت دارد در درس حاضر با دسته‌بندی‌های مغالطه و انواع آن آشنا خواهیم شد.

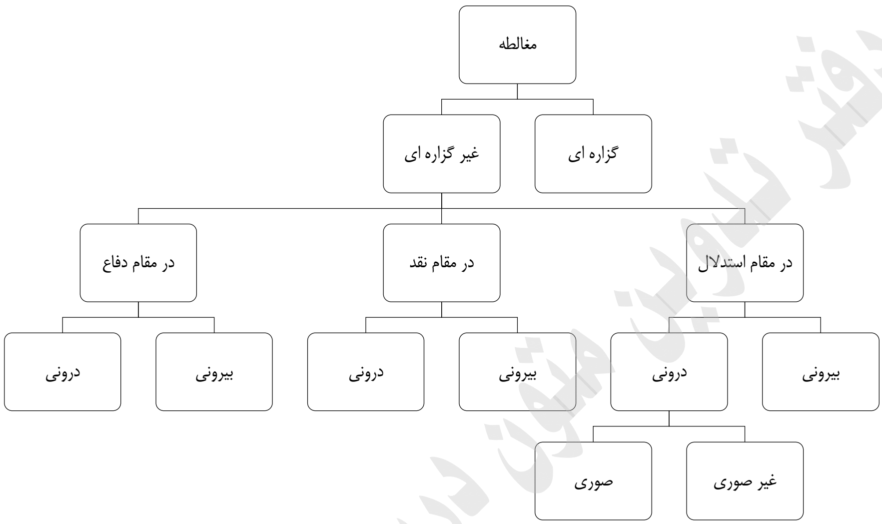
انواع مغالطه در یک نگاه

دسته‌بندی انواع مغالطه در کتاب‌های سنتی آموزش منطق با کتاب‌های جدید نگاشته شده در این زمینه - به‌خصوص از سوی منطق‌دانان مغرب زمین - تفاوت دارد. نمودارهای زیر نشان دهنده چگونگی طبقه‌بندی مغالطات و نیز تعداد آنها در آثار سنتی منطق و تألیفات جدید در این زمینه است.

مشهورترین نمودار انواع مغالطه در کتاب‌های سنتی آموزش منطق



یکی از مشهورترین نمودارهای انواع مغالطه در آثار جدید



انواع مغالطه‌های مندرج در نمودار فوق در مجموع به بیش از یکصد و پنجاه مورد می‌رسد. با توجه به تعریفی که برای مغالطه کردیم (هر روش نادرستی در تفکر) ، انواع مغالطه را در مدلی خاص می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی و معرفی کرد.

بدین ترتیب مهم‌ترین و اساسی‌ترین مغالطه‌های جاری در فرایند درست تفکر عبارت است از:

*** مغالطه‌های درونی؛**

الف. مغالطه در تعریف؛

ب. مغالطه در صورت استدلال؛

۱. مغالطه در استدلال مباشر؛

۲. مغالطه در استدلال غیر مباشر؛

۲-۱. مغالطه در تمثیل؛

۲-۲. مغالطه در استقراء؛

۲-۳. مغالطه در قیاس؛

ج. مغالطه در ماده استدلال؛

*** مغالطه‌های بیرونی.**

چنین دسته‌بندی علاوه بر سهولت یادگیری و تناسب با سازمان‌دهی کتاب‌های منطق دو بخشی، محاسن دیگری نیز دارد که برخی از آنها عبارت است از:

- پرهیز از موضع انفعالی در مواجهه با انواع متعدد مغالطه که از سوی منطق‌دانان مغرب زمین ارائه شده است؛

- پرهیز از موضع افراطی در وفاداری به انواع سیزده‌گانه مغالطه که در کتاب‌های سنتی آموزش منطق مطرح شده و در آنها محصور مانده است؛

- اجتناب از گنجاندن تحمیلی برخی از مغالطه‌های جدید در قالب سنتی مغالطه.

- تناسب انواع مغالطه با تبویب دو بخشی (سینوی) این دانش به منطق تعریف (تصورات) و منطق استدلال (تصدیقات).

چکیده

۱. مشهورترین نمودار انواع مغالطه در کتاب‌های سنتی آموزش منطق، مغالطه را به دو قسم تقسیم کرده است: درونی و بیرونی

۲. یکی از مشهورترین نمودارهای انواع مغالطه در آثار جدید، مغالطه را به دو قسم تقسیم کرده است: گزاره‌ای و غیر گزاره‌ای.

۳. بر اساس تقسیم‌بندی ارائه شده در کتاب، اساسی‌ترین انواع مغالطه چهار قسم می‌باشد: الف. مغالطه‌های درونی (مغالطه در تعریف، مغالطه در صورت استدلال، مغالطه در ماده استدلال) ب. مغالطه‌های بیرونی

۴. مغالطه در صورت استدلال غیر مباشر به اقسام ذیل تقسیم می‌شود: ۱. مغالطه در تمثیل؛ ۲. مغالطه در استقراء؛ ۳. مغالطه در صورت قیاس.

پرسش‌ها

۱. مشهورترین نمودار انواع مغالطه در کتاب‌های سنتی آموزش منطق را ترسیم کنید.

۲. یکی از مشهورترین نمودارهای انواع مغالطه در آثار جدید را به نمایش بگذارید.

۳. بر اساس تقسیم‌بندی ارائه شده در کتاب، اساسی‌ترین انواع مغالطه را نام ببرید.

۴. مغالطه در استدلال غیر مباشر به چه انواعی قابل تقسیم است؟

*** هم اندیشی**

۱. آیا می‌توانید با مراجعه به کتاب‌هایی که درباره مغالطه نگاشته شده، انواع مغالطه در مقام استدلال را بیان کنید؟

۲. آیا می‌توان دو نمودار ذکر شده برای مغالطه را به نحوی با یکدیگر ادغام کرد؟

درس پنجاه و دوم

مغالطـه درونی

در درس قبل دانستیم مغالطه به دو صورت درونی و بیرونی تقسیم می‌شود. برخی از انواع مغالطات درونی در تعریف، و برخی دیگر در صورت و ماده استدلال رخ می‌دهد. همچنین دانستیم از آنجا که استدلال به‌لحاظ ساختار به مباشر و غیر مباشر تقسیم می‌شود. بنابراین مغالطه در صورت استدلال را باید هم در استدلال مباشر بررسی کرد و هم در استدلال غیر مباشر. در این درس با مغالطه درونی در تعریف و نیز برخی از انواع مغالطه درونی در صورت استدلال آشنا خواهیم شد.

انواع مغالطه‌های درونی

مغالطه درونی عبارت است از اشتباهی که در متن جریان تفکر رخ می‌دهد. هرگاه ذهن در جریان تلاش برای تبدیل مجهول به معلوم از روش درست پیروی نکند مرتکب چنین مغالطه‌ای می‌شود. از آنجا که فرایند تفکر یا درصدد رسیدن به تصوری جدید از طریق تعریف است و یا در مقام دست‌یابی به تصدیقی تازه از راه استدلال؛ بنابراین، انواع مغالطه درونی به قرار زیر خواهد بود:

الف. مغالطه در تعریف [1]

فقدان هر یک از ضوابط منطقی در باب تعریف موجب خطا و مغالطه در تعریف

۱ . هر چند مقسم صناعات خمس استدلال است و مغالطه در تعریف، از اقسام مغالطه در استدلال نیست اما نظر به تعریفی که برای صناعت مغالطه کردیم و نیز برای سهولت یادگیری، مغالطه در تعریف را نیز در این صناعت ذکر کردیم.

می‌شود. برخی از خطاهای رایج در تعریف عبارت است از:

۱. **تعریف دوری**؛ مانند: «تعریف زمان به چیزی که با ساعت اندازه‌گیری می‌شود و تعریف ساعت به ابزاری برای اندازه‌گیری زمان» یا «عارفی را گفتند: جوان مردی چیست؟ گفت ترک **کامجویی**؛ گفتند: کامجویی کدام است؟ گفت: ترک جوان‌مردی».

۲. **تعریف به اخص**؛ مانند: تعریف انسان به حیوان هنرمند.

۳. **تعریف به اعم**؛ مانند: تعریف دایره به شکلی که محیط آن منحنی است.

۴. **تعریف به مباین**؛ مانند: تعریف انسان به عنصر گران قیمت.

۵. **تعریف به مفهوم مبهم**؛[1] مانند: تعریف خدا به اسطقسّ فوق اسطقسّات.

۶. **تعریف به مترادف**؛ مانند: تعریف انسان به بشر.

۷. **«این از آن، پس این همان»**؛ این خطا در جایی رخ می‌دهد که در تعریف، چیزی را که از مبدأ یا ماده‌ای به وجود آمده است، بدون در نظر گرفتن هویت فعلی آن، عین مبدأ یا ماده اش معرفی کنند. مثلاً اگر کسی بر اساس فرضیه باطل داروین بگوید: «انسان همان میمون بی مو است»، دچار مغالطه «این از آن، پس این همان» شده است، زیرا اگر فرضیه داروین درست می‌بود باز هم انسان عین میمون نمی‌شد.

۸. **خطای «کنه و وجه»**؛[2] این اشتباه هنگامی رخ می‌دهد که هویت حقیقی یک شیئ در بعدی از ابعاد آن خلاصه شود؛ مانند اینکه در تعریف تاریخ گفته شود: «تاریخ چیزی نیست جز جولان گاه تحولات اقتصادی یا تنازعات طبقاتی».

۹. **هستی به جای چیستی**[3]؛ اگر در تعریف، که متکفل بیان چیستی شیئ است، فقط هستی آن ذکر شود چنین خطایی رخ داده است. مثلاً در تعریف ماده گفته شود: «ماده، واقعیت عینی است که در خارج ذهن تحقق دارد».

---

۱. ابهام در تعریف به جهات متعددی به وجود می‌آید؛ مانند: استفاده از مفهوم گنگ تر؛ به‌کارگیری الفاظ مشترك (بدون قرینه)؛ به کار بردن مفاهیم غیر دقیق که تفسیرهای متعددی دارد، مانند: دفاع مشروع یعنی جنگ در شرایطی خاص (هر گونه شرایطی را می‌توان شرایط خاص نامید). ر. ك: درس ۷.

۲. نام دیگر این مغالطه؛ «هیچ نیست به جز» می‌باشد.

۳. این مغالطه را به اعتباری می‌توان یکی از اقسام مغالطه تعریف به مباین دانست.

ب. مغالطه در صورت استدلال

دانستیم اگر استنتاج و اکتساب تصدیق به ظاهر تنها از یک قضیه دیگر باشد، استدلال مباشر نامیده می‌شود. با انواع استدلال مباشر در بحث‌های گذشته[1] آشنا شدیم. اگر در استدلال مباشر، شرایط آن رعایت نشود، مغالطه صورت گرفته است. مثلاً نقیض موجبه کلیه، سالبه کلیه دانسته شود!! آن‌گاه از کذب قضیه «هر حیوانی انسان است» صدق قضیه «هیچ حیوانی انسان نیست» نتیجه گرفته شود!! و یا مثلاً از صدق قضیه موجبه کلیه، صدق عکس آن به همان صورت (موجبه کلیه) توهم شود.[2] مانند اینکه وقتی می‌گویند «هر شیئ مادی موجود است»، گمان شود «هر موجودی شیئ مادی است» و یا مثلاً از صدق قضیه سالبه جزئیه، صدق عکس آن به صورت سالبه جزئیه توهم شود؛ مانند اینکه وقتی گفته می‌شود «بعضی معصومان پیامبر نیستند»، توهم شود که «بعضی از پیامبران معصوم نیستند» و.... در تمامی این موارد شخص مرتکب مغالطه در استدلال مباشر شده است.

استدلال فراهم آمده از چند مقدمه، غیرمباشر نامیده می‌شود. استدلال‌های غیر مباشر به‌لحاظ صورت، یا تمثیل است یا استقراء و یا قیاس؛ بنابراین، مغالطه‌های رخ داده در استدلال غیر مباشر لاجرم در یکی از انواع مذکور خواهد بود.

ب-۱. مغالطه در تمثیل

پیش‌تر دانستیم[3] تمثیل، نوعی استدلال است که به موجب آن حکمی از موضوعی به موضوع دیگر، به جهت وجود مشابهت بین آن دو، سرایت داده می‌شود. نیز دانستیم که هر استدلال تمثیلی بر چهار رکن استوار است: اصل، فرع، جامع و حکم. اگر در استدلالی «جامع» مفقود باشد و یا اگر موجود است تشابه به قدری نباشد که بتواند نتیجه را تأیید کند، مغالطه تمثیل صورت می‌گیرد. مانند: «جریان الکتریسته

۱ . ر.ک: درس‌های پانزدهم تا هجدهم.

۲ . نام این نوع مغالطه که در عکس جاری می‌شود، مغالطه «ایهام انعکاس» است.

۳ . ر.ک: درس بیستم.

۲ . ر.ک : درس نوزدهم

در سیم برق، مثل جریان آب در لوله است؛ بنابراین همان‌طور که اگر لوله در یک ساختمان عمودی باشد، فشار آب در طبقات پایین بیشتر از طبقات بالا است، اگر سیم برق عمودی کشیده شود، ولتاژ برق در طبقات پایین بیشتر از طبقات بالا است».

«انسان مانند بالن است و مال و منال همچون وزنه‌های آویزان به او، هرچه این وزنه‌ها کمتر باشد، انسان اوج بیشتری می گیرد و به کمالات بالاتری می‌رسد».

یکی از کاربردهای متداول این مغالطه تمثیل وقایع تاریخی، امور اجتماعی و موجودات زنده به یکدیگر و نتیجه گیری‌های بی ربط است۲

ب-۲. مغالطه در استقراء

همانطور که دانستیم۲ استقراء، نوعی از استدلال است که در آن حکم به دست آمده از بررسی چندین مورد از افراد یک مجموعه به همه افراد آن تعمیم داده می‌شود. استقراء بر دو گونه است: تام و ناقص.

در استقراء تام، همه افراد یک مجموعه مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در استقراء ناقص تنها برخی از جزئیات بررسی‌می شود. جزئیات مورد مشاهده در استقراء ناقص باید به تعدادی باشد که بتوان حکم را به‌صورت کلی به سایر موارد نیز سرایت داد. هر چند استقراء ناقص برای استنتاج‌های روزمره مفید است اما مادامی که به کشف علت منجر نشده، به هیچ عنوان مفید یقین نیست. از این رو، در موقعیت‌هایی که نیازمند نتیجه یقینی هستیم، استقراء ناقص کافی نیست و استفاده از آن مغالطه به حساب می‌آید. در استقراء ناقص باید جزئیات مورد بررسی به اندازه‌ای باشد که برای نتیجه گیری کافی باشد وگرنه منتج نتیجه ظنی نیز نخواهد بود.

برای یافتن متوسط قد مردان یک کشور تنها ملاحظه تعدادی از مردان یک شهر کافی نیست؛ زیرا تعدادی از مردان یک شهر نمی‌توانند نماینده تمام مردان یک کشور باشند، مگر آنکه بافت جمعیتی شهر، آمیزه‌ای متناسب از مردم در تمام نقاط کشور باشد! از طرف دیگر شمار نمونه‌ها نیز باید به حدی باشد که برای نتیجه‌گیری کفایت کند. مثال زیر نمونه‌ای از مغالطه در استقراء است.

«مردم انگلستان در مقایسه با سایر مردم جهان، بیشتر اهل جنجال و خرابکاری‌اند؛ زیرا پس از مسابقه فوتبال در انگلستان معمولا چنین وضعیتی رخ می‌دهد و در کشورهای دیگر، وضع چنین نیست».

چکیده

۱. اگر در هر نوع استدلال مباشر، ارکان و شرایط آن رعایت نشود، مغالطه صورت گرفته است.

۲. اگر در استدلالی «جامع» مفقود باشد و یا اگر موجود است تشابه به قدری نباشد که بتواند نتیجه را تأیید کند، مغالطه تمثیل صورت می‌گیرد.

۳. در موقعیت‌هایی که نیازمند نتیجه یقینی هستیم، استقراء ناقص کافی نیست و استفاده از آن، مغالطه به حساب می‌آید.

پرسش ها

۱. مغالطه در استدلال مباشر را توضیح داده برای آن مثالی ذکر کنید.

۲. مغالطه در تمثیل را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. مغالطه در استقراء چگونه رخ می‌دهد؟

*** هم اندیشی**

۱. آیا می‌توانید انواع مغالطه در استدلال مباشر را به تفصیل بیان کنید؟

۲. چگونه می‌توان تمثیل مغالطی را از غیر مغالطی تمییز داد؟

۳. آیا می‌توان روشی را برای تشخیص مغالطی بودن استقراء معرفی کرد؟

درس پنجاه و سوم

مغالطـه در قیـاس (۱)

یکی از انواع رایج مغالطه، مغالطه در قیاس است. این مغالطه دارای اقسام بسیاری است که فراگیری آنها نقش مهمی را در جلوگیری ذهن از خطای در تفکر ایفا می‌کند. در درس حاضر تلاش بر این است که برخی از مهمترین آنها را معرفی کنیم.

ب-۳. مغالطه در قیاس

این مغالطه یا در نتیجه قیاس رخ می‌دهد و یا در شرایط قیاس.

۱). مغالطـه در نتیجـه قیـاس: در استدلال قیاسی، استنتاج به‌لحاظ کم و کیف دارای قواعدی است که باید رعایت شود؛ چنانچه این ضوابط در استنتاج نادیده گرفته شود، نتیجه به دست آمده مغالطی خواهد بود. مثلاً در شکل سوم همواره نتیجه جزئی است هر چند صغرا و کبرا هر دو موجبه کلي باشد. بنابراین، در مثال «هر شاعری حیوان است، هر شاعری انسان است؛ پس هر حیوانی انسان است» مغالطه صورت گرفته است.

پیش‌تر[1] دانستیم از جمله ضوابط استنتاج این است که: «نتیجه تابع اخس مقدمتین» است. بنابراین اگر یکی از دو مقدمه جزئی باشد، نتیجه حتماً جزئی است و اگر یکی از دو مقدمه سالبه باشد نتیجه نیز سالبه خواهد بود. چنانچه در قیاس این قانون رعایت نشود، رخ داد «مغالطه در نتیجه قیاس» حتمی است. مانند مثال‌های زیر:

۱. ر.ک: درس سی و هفتم.

«بعضی انسان‌ها فیلسوفند، هر فیلسوف هدف‌دار است؛ بنابراین هر انسانی هدف‌دار است».

«برخی حیوان‌ها اسبند، هیچ اسبی انسان نیست؛ پس هیچ حیوانی انسان نیست».

۲). مغالطه در شرایط قیاس: قیاس به‌لحاظ صورت دارای ارکان و شرایطی است که فقدان هر یک از آنها منشأ مغالطه می‌شود. مهم‌ترین خطاهایی که در صورت قیاس واقع می‌شود عبارت است از:

الف. عدم تکرار حد اوسط: قیاس باید مشتمل بر حد اوسطی باشد که به‌طور کامل و به معنای دقیق کلمه تکرار شود. در مواضعی که یا حد اوسط تکرار نشده یا تنها قسمتی از آن تکرار شده، ولی پنداشته شود که تکرار شده، مغالطه صورت گرفته است. مانند: «شراب از آب انگور است، آب انگور مباح است؛ بنابراین شراب مباح است»؛ «در باز است، باز پرواز می‌کند؛ پس در پرواز می‌کند».

بیشتر اوقات منشأ این پندار آن است که لفظی که دارای معانی متعدد است در یک مقدمه به معنایی و در مقدمه دیگر به معنای دیگر به‌کار رفته است.

آنچه درباره این مغالطه باید در نظر داشت آن است که منشأ تعدد معانی یک لفظ، گاه جوهر لفظ است، گاه هیئت آن و گاهی ترکیب آن با الفاظ دیگر. به دلیل اهمیت این نوع مغالطه، به بررسی بیشتر درباره تعدد معنای لفظ می‌پردازیم.

الف.۱. جوهر لفظ: تعدد معنا به جهت جوهر لفظ در جایی است که دلالت لفظ بر معانی متعدد به سبب حروف تشکیل دهنده لفظ باشد و هیئت لفظ و ترکیب آن با الفاظ دیگر نقشی در این تعدد نداشته باشد؛ مانند: «هوا تار است، تار یکی از آلات موسیقی است؛ پس هوا یکی از آلات موسیقی است».

تعدد معانی لفظ واحد اعم است از اینکه به علت اشتراک لفظی باشد و یا نقل، مجاز، استعاره، تشبیه و... .

به چنین مغالطه‌ای، مغالطه «اشتراک اسم» یا «اشتراک لفظ»[1] می‌گویند.

۱. اشتراك لفظ در منطق، معنای عامی دارد. همان‌طور که اگر دو معنای حقیقی دارای یك لفظ باشد اشتراك لفظ وجود دارد، چنانچه معنای حقیقی و معنای مجازی نیز با هم در یك لفظ حضور پیدا کنند مشترك لفظی محقق خواهد شد.

الف. ۲. هیئت لفظ: گاه منشأ تعدد معنای لفظ، هیئت و ساختار آن است. این امر می‌تواند سبب دو نوع مغالطه شود: مغالطه اشتراک هیئت و مغالطه اعراب و اعجام.

مغالطه ناشی از هیئت ذاتی «مغالطه اشتراک» نامیده می‌شود. مانند: «این کتاب مختار من است، هر مختاری به اراده خود حرکت می‌کند؛ پس این کتاب به اراده خود حرکت می‌کند».

مغالطه ناشی از هیئت عرضی «مغالطه اعراب و اعجام» خوانده می‌شود. مانند: «خداوند موجب است، هر موجبی معلول است؛ پس خداوند معلول است».

الف. ۳. ترکیب: گاه منشأ تعدد معنا ترکیب است؛ یعنی لفظ از حیث ماده و هیئت به معانی متعدد دلالت نمی‌کند، ولی از آنجا که با الفاظ دیگر ترکیب شده، ساختار به وجود آمده دلالت بر معانی متعدد می‌کند. این امر می‌تواند سبب انواعی از مغالطه شود مانند:

- مغالطه ممارات (مبهم بودن مرجع ضمیر)؛ مانند: «اگر کسی در حق امام علی علیه‌السلام چیزی بگوید: او شایسته آن است، لیکن کسی در حق امام علی علیه‌السلام چیزی گفته است؛ پس او شایسته آن است».

- مغالطه مبهم بودن نقش دستوری کلمه؛ مانند: «من از راهنمایی شما خرسندم». در این مثال معلوم نیست، «شما» فاعل راهنمایی است یا مفعول آن! به عبارت دیگر روشن نیست مقصود این است که «من از راهنمایی کردن شما خرسندم»، یا «من از اینکه شما مرا راهنمایی کرده اید خرسندم». در مثال دیگر «جان دان مورخ فلسفه یهودی است.» معلوم نیست موصوفِ واژه «یهودی»، کلمه «فلسفه» است یا لفظ «مورخ».

- مغالطه ابهام موصول؛ مانند: «گزاره‌های تاریخی که حوادث جزئی را بازگو می‌کند آموزنده است». در این مثال اگر موصول «که حوادث جزئی را بازگو می‌کند» قید توضیحی باشد، معنایش این است: گزاره‌های تاریخی فقط بازگو کننده حوادث جزئی‌اند، و اگر قید احترازی باشد معنایش این است که گزاره‌های تاریخی دو دسته‌اند: دسته‌ای بازگو

بنابراین حقایق شرعی، عرفی، معانی کنایی و مرتجل از جمله مشترکات لفظی هستند.

کننده حوادث جزئی‌اند و دسته‌ای دیگر چنین نیستند.

- مغالطه ابهام از ناحیه عدم رعایت علایم سجاوندی؛ مانند: «قاضی درباره متهمی نوشت: عفو لازم نیست اعدامش کنید». در این عبارت استفاده از ویرگول برای اجتناب از مغالطه ضروری است. اگر علامت «،» بلافاصله بعد از واژه «عفو» قرار گیرد معنای جمله این است که متهم بخشیده شده است و اگر بعد از واژه «نیست» قرار گیرد بدان معنا است که متهم باید اعدام شود.

- مغالطه مبهم بودن ممثّل در جمله‌های منفی؛ مانند: «من مثل رضا زود باور نیستم». در این عبارت معلوم نمی‌شود رضا زود باور است یا دیر باور.

- مغالطه مبهم بودن محذوف؛ مانند: «میل دارید با ما غذا بخورید؟ نه میل ندارم» در این جمله معلوم نیست آنچه حذف شده چیست؛ آیا گوینده میل به غذا ندارد یا آنکه دوست ندارد با ما غذا بخورد.

- مغالطه ترکیب مفصّل؛ هرگاه دو جمله به‌طور تفصیلی و جدا از هم صادق اما هنگام ترکیب و سازمان‌دهی آن در قالب یک جمله کاذب باشد چنین مغالطه‌ای رخ می‌دهد؛ مانند: «علی فقیه است، او فیلسوف بزرگی است؛ پس، علی فقیه و فیلسوف بزرگی است». این عبارت موهم آن است که علی فقیه بزرگی نیز است.

- مغالطه تفصیل مرکب؛ این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که در جمله‌ای به موضوع، صفت یا محمول مرکبی، اسناد داده شود به‌گونه‌ای که حکم در حالت ترکیبی صادق باشد، اما در حالت غیرترکیبی - یعنی موضوع به‌طور جداگانه با هر یک از اجزای محمول در دو جمله مستقل بیان شود - مفید نتیجه‌ای نادرست باشد؛ برای مثال درباره اسب کوتاه قد می‌توان گفت که این حیوان، یک اسب کوچک است. محمول این جمله عبارت «اسب کوچک» است که به‌صورت مرکب و با هم بر موضوع خود صادق است، اما اگر گمان شود که دو محمول به موضوع نسبت داده شده، یکی اینکه «این حیوان اسب است» و دیگر اینکه «کوچک است» و بگوییم «این حیوان، حیوان کوچکی است» دچار مغالطه شده ایم. ویا مانند: «او یک چینی بلند قامت است؛ پس

شخص بلند قامتی است».

ب. عدم تشکیل قیاس از دو مقدمه جدا (که هر کدام در حقیقت یک قضیه باشد): چنین امری موجب مغالطه «جمع چند مسئله در یک مسئله» می‌شود؛ مانند: «فقط انسان شاعر است، هر شاعری حیوان است؛ پس فقط انسان حیوان است». در این استدلال قضیه نخست ترکیبی از دو قضیه است: «انسان شاعر است» و «غیر انسان شاعر نیست».

ج. عدم رعایت شرایط انتاج قیاس اقترانی و استثنایی: هرگاه شرایط اختصاصی انتاج در هر یک از اشکال چهارگانه قیاس اقترانی رعایت نشود و یا شرایط مخصوص قیاس استثنایی اتصالی و انفصالی نادیده گرفته شود، استدلال‌کننده مرتکب مغالطه خواهد شد. برخی از مهم‌ترین مغالطه‌هایی که بدین جهت رخ می‌دهد عبارت است از:

ج - ۱. مغالطه سالبه بودن صغرا (در شکل اول و سوم قیاس اقترانی)؛ مانند: «هیچ انسانی درخت نیست، هر درختی‌رشد می‌کند؛ پس هیچ انسانی رشد نمی‌کند» (شکل اول). یا «هیچ درختی انسان نیست، هر درختی رشد می‌کند؛ پس بعضی انسان‌ها رشد نمی‌کنند» (شکل سوم).

ج - ۲. مغالطه جزئی بودن مقدمه. در شکل اوّل و دوم کلی بودن کبرا و در شکل چهارم کلی بودن صغرا - هنگامی که هر دو مقدمه آن موجبه باشد - و در شکل سوم، کلی بودن یکی از دو مقدمه شرط است. اگر هر یک از شرایط مذکور رعایت نشود مغالطه رخ می‌دهد؛ مانند: «خفاش پرنده است، بعضی از پرندگان تخم‌گذارند؛ پس خفاش تخم‌گذار است» (شکل اول)؛ «هیچ درختی انسان نیست، بعضی رشدکننده‌ها انسانند؛ پس بعضی درخت‌ها رشد کننده نیستند» (شکل دوم)؛ «بعضی از مایع‌ها رفع‌کننده تشنگی‌اند، بعضی از مایع‌ها فلزند؛ پس بعضی از رفع‌کننده‌های تشنگی فلزند» (شکل سوم)؛ «بعضی از پرنده‌ها تخم‌گذارند، هر خفاشی پرنده است؛ پس بعضی از تخم‌گذارها خفاشند» (شکل چهارم).

ج - ۳. مغالطه عدم اختلاف در ایجاب و سلب. در شکل دوم اختلاف دو مقدمه در

کیف شرط است. همین شرط در انتاج شکل چهارم اگر صغرای آن کلی نباشد لازم است. حال اگر هر دو مقدمه در این دو شکل موجبه یا سالبه باشد، مغالطه رخ می‌دهد؛ مانند: «هر چهارپایی خون‌گرم است، هر گاوی خون‌گرم است؛ پس هر چهارپایی گاو است» (شکل دوم)؛ «هیچ چهارپایی خون‌سرد نیست، هیچ گاوی خون‌سرد نیست؛ پس هیچ چهارپایی گاو نیست» (شکل دوم)؛ «برخی خون‌گرم‌ها پرنده‌اند، هر گوزنی خون‌گرم است؛ پس برخی پرندگان گوزنند» (شکل چهارم).

ج – ۴. مغالطه رفع مقدم. در قیاس استثنایی اتصالی معلوم شد که با وضع مقدم می‌توان وضع تالی را نتیجه گرفت. بنابراین، اگر کسی با رفع مقدم، رفع تالی را استنتاج کند، مرتکب مغالطه شده است؛ مانند: «اگر همسر شما تحصیل کرده باشد خوشبخت خواهید شد، لیکن همسر شما تحصیل کرده نیست؛ پس خوشبخت نخواهید شد».

ج – ۵. مغالطه وضع تالی. قیاس استثنایی با وضع تالی منتج نیست. از این رو اگر کسی با وضع تالی، وضع مقدم را استنتاج کند، دچار مغالطه شده است؛ مانند: «اگر کشور همسایه به دنبال صلح باشد، دولت‌مردان به ارتباطات فرهنگی و ورزشی توجه خاصی خواهند کرد، شواهد قطعی نشان می‌دهد که آنها از این ارتباطات بسیار حمایت می‌کنند؛ پس کشور همسایه به دنبال صلح است».

ج – ۶. مغالطه استدلال نامربوط. یکی از مغالطه‌های صوری آن است که نتیجه با مقدمات از نظر صورت و شکل هم‌خوانی نداشته باشد. استدلال نامربوط از آن رو مغالطه است که در هر استدلال معتبر باید بین مقدمات و نتیجه رابطه صوری برقرار باشد؛ به این معنا که با صرف نظر از محتوای مقدمات و نتیجه، وقتی به ترکیب قالب و صورت مقدمات با نتیجه توجه می‌کنیم، باید صورت نتیجه برآمده از قالب مقدمات باشد و در استدلال نامربوط چنین رابطه‌ای وجود ندارد. مغالطه استدلال نامربوط بر اساس مقایسه نتیجه با مقدمات به صورت‌های مختلفی دیده می‌شود:

– مدعا عام، دلیل خاص؛ حال آنکه دلیل خاص نمی‌تواند ادعای عام را اثبات کند؛ مانند: «در سال گذشته، تنها از طریق صادرات دانه‌های روغنی و خشک بار میلیون‌ها دلار درآمد ارزی داشته‌ایم؛ پس یکی از بهترین راه‌ها برای رشد اقتصادی کشور توسعه

صادرات کشاورزی است».

– مدعا خاص، دلیل مطلق؛ حال آنکه از دلیل مطلق نمی‌توان لزوماً نتیجه‌ای خاص را استنتاج کرد؛ مانند: «با توجه به توصیه اکید اسلام بر ولیمه دادن به مناسبت عروسی، پس باید جشن مفصل و ضیافتی باشکوه در مراسم عروسی برپا کرد». می‌دانیم سفارش اسلام به دادن ولیمه تنها ثابت می‌کند که این امر خوب است اما خصوصیت‌های مزبور از این دلیل استفاده نمی‌شود.

– مدعا و دلیل، مباین باشند؛ مانند اینکه «وزیری علت عدم موفقیت خود را وجود عنصر منیزیم در کره ماه بداند». در این مغالطه که «مغالطه علت کاذب» نامیده می‌شود چیزی به دروغ علت معرفی می‌شود.[1]

– خلط انگیزه و انگیخته (مدعا)؛ به هدف از انجام کار «انگیزه» و به فعلی که برای تأمین آن غرض انجام می‌شود «انگیخته» گفته می‌شود. اگر کسی به دلیل انگیزه‌ای درست یا نادرست انگیخته‌ای را صحیح یا غلط بشمارد و یا به‌عکس، دچار مغالطه استدلال نامربوط شده است؛ چه اینکه گاه از انگیزه‌ای عالی، انگیخته‌ای فاسد و گاه از انگیزه‌ای فاسد، انگیخته‌ای خوب حاصل می‌شود. بنابراین، نمی‌توان گفت: «چون انگیزه طرح این دیدگاه جاه طلبی است، پس خود این دیدگاه (انگیخته یا مدعا) نیز نادرست است»؛ «اول باید دید چه کسی این کتاب را نوشته و چرا نوشته، بعد معلوم می‌شود که آیا ارزش خواندن دارد یا نه». چنین مغالطه‌ای را مغالطه انگیزه و انگیخته می‌نامند.

د. مغالطه مصادره به مطلوب: این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که استدلال کننده در صدد اثبات گزاره‌ای مجهول باشد و برای این مقصود، خود آن گزاره را در یکی از مقدمات به‌گونه‌ای جای دهد که در ظاهر غیر از نتیجه به نظر رسد؛ مانند: «آزادی بیان برای جامعه مفید است؛ زیرا اینکه مردم در ابراز احساسات، عواطف و عقاید خود محدودیتی نداشته باشند برای اجتماع سودمند است».[2]

---

۱ . صورت دیگری از مغالطه مذکور آن است که جزء علت به مثابه تمام علت یا علت اصلی معرفی شود؛ مانند «علت افت تحصیلی در مدارس راهنمایی و دبیرستان کوتاهی آموزگاران و دبیران در انجام وظایف آموزشی است».

۲ . مغالطه مصادره به مطلوب از این رو در مغالطات صوری جای می‌گیرد که در آن سه حد متمایز نداریم. در حالی که

. مغالطـه اسـتدلال دوری: ایـن مغالطـه هنگامـی اتفـاق می‌افتـد کـه بـرای اثبـات یـک گـزاره مجهـول از گـزاره‌ای اسـتفاده کنیـم کـه اثبـات آن، باواسـطه یـا بی‌واسـطه بـر گـزاره اوّل متوقف است؛ مانند: «شما می‌توانید به من اعتماد کنید؛ زیرا آقای حسنی که مورد تأییـد و اعتمـاد مـن اسـت کامـلاً بنـده را تضمیـن می‌کنـد». در حالـی کـه آقـای حسـنی نیـز بـرای مخاطـب مجهـول اسـت.

چکیده

۱. در استدلال قیاسی چنانچـه ضوابـط استنتاج نادیـده گرفتـه شـود نتیجـه بـه دست آمـده مغالطـی خواهـد بـود.

۲. برخی از مهم‌ترین خطاهایی که در صورت قیاس واقع می‌شود عبارت است از:

الـف. عـدم تکـرار حـد اوسـط؛ ب. عـدم تشـکیل قیـاس از دو مقدمـه جـدا کـه هـر کـدام در حقیقـت یـک قضیـه باشـد؛ ج. عـدم رعایـت شـرایط انتـاج قیـاس اقترانـی و اسـتثنایی؛ د. مغالطـه مصـادره بـه مطلـوب؛ . مغالطـه اسـتدلال دوری.

۳. منشـأ تعـدد معانـی یـک لفـظ، گاه جوهـر لفـظ اسـت، گاه هیئـت آن و گاهـی ترکیـب آن بـا الفـاظ دیگـر.

۴. گاه منشـأ تعـدد معنـای لفـظ، هیئـت و سـاختار آن اسـت. ایـن امـر می‌توانـد سـبب دو نـوع مغالطـه شـود: مغالطـه اشـتراک هیئـت و مغالطـه اعـراب و اعجـام.

۵. گاه منشـأ تعـدد معنـا، ترکیـب اسـت؛ ایـن امـر می‌توانـد سـبب انواعـی از مغالطـه شـود؛ ماننـد: الـف. مغالطـه ممـارات (مبهـم بـودن مرجـع ضمیـر)؛ ب. مغالطـه مبهـم بـودن نقـش دسـتوری کلمـه؛ ج. مغالطـه ابهـام موصـول؛ د. مغالطـه ابهـام از ناحیـه عـدم رعایـت علایـم سـجاوندی؛ . مغالطـه مبهـم بـودن ممثّـل در جمله‌هـای منفـی؛ و. مغالطـه مبهـم بـودن

نتیجه هنگامی مجهول است که از طریق استنتاج معلوم می‌شود که دو گزاره معلوم با سه حد متمایز باشیم. در مصادره به مطلوب حداکثر دو حد متمایز وجود دارد.

محذوف؛ ز. مغالطه ترکیب مفصّل؛ ح. مغالطه تفصیل مرکب.

۶. هرگاه شرایط اختصاصی انتاج در هر یک از اشکال چهارگانه قیاس اقترانی رعایت نشود و یا شرایط مخصوص قیاس استثنایی اتصالی و انفصالی نادیده گرفته شود، استدلال‌کننده مرتکب مغالطه خواهد شد. برخی از مهم‌ترین مغالطه‌هایی که بدین جهت رخ می‌دهد عبارت است از: الف. مغالطه منفی بودن صغرا (در شکل اول و سوم قیاس اقترانی)؛ ب. مغالطه جزئی بودن مقدمه (در شکل اوّل و دوم کلی بودن کبرا و در شکل چهارم کلی بودن صغرا - هنگامی که هر دو مقدمه آن موجبه باشد - و در شکل سوم، کلی بودن یکی از دو مقدمه شرط است)؛ ج. مغالطه عدم اختلاف در ایجاب و سلب؛ د. مغالطه رفع مقدم. . مغالطه وضع تالی؛ و. مغالطه استدلال نامربوط.

۷. مغالطه استدلال نامربوط بر اساس مقایسه نتیجه با مقدمات به‌صورت‌های مختلفی دیده می‌شود: الف. مدعا عام، دلیل خاص؛ ب. مدعا خاص، دلیل عام؛ ج. مدعا و دلیل مباین؛ د. خلط انگیزه و انگیخته (مدعا).

۸. مغالطه مصادره به مطلوب هنگامی رخ می‌دهد که استدلال کننده در صدد اثبات گزاره‌ای مجهول باشد و برای این مقصود، خود آن گزاره را در یکی از مقدمات به‌گونه‌ای جای دهد که در ظاهر غیر از نتیجه به نظر رسد.

پرسش ها

۱. دلایل وقوع مغالطه در نتیجه قیاس را توضیح دهید.

۲. مهم‌ترین خطاهای صورت قیاس را با ذکر مثال نام ببرید.

۳. منشأ تعدد معانی یک لفظ را با ذکر مثال برشمرید.

۴. تعدد معنا در جهت جوهر لفظ چگونه اتفاق می‌افتد و به چه اموری منجر می‌شود؟

۵. تعدد معنای لفظ، در هیئت و ساختار آن، چه نوع مغالطاتی را سبب می‌شود؟

۶. بیان کنید عدم تکرار حد اوسط چگونه و به چه صورت‌هایی سبب وقوع مغالطه می‌شود؟

۷. ترکیب، چه نوع مغالطاتی را می‌تواند سبب شود؟ با ذکر مثال نام ببرید.

۸. مهم‌ترین مغالطه‌هایی را که از نادیده گرفتن شرایط اختصاصی انتاج در اشکال چهارگانه قیاس ایجاد می‌شود، باذکر مثال نام ببرید.

۹. چگونه عدم تشکیل قیاس از دو مقدمه جدا که هرکدام باید در حقیقت یک قضیه بیشتر نباشد، سبب مغالطه می‌شود؟

۱۰. مغالطه استدلال نامربوط بر اساس مقایسه نتیجه با مقدمات به چند صورت قابل تصور است؟ توضیح دهید.

۱۱. مغالطه مصادره به مطلوب را با ذکر مثال توضیح دهید.

۱۲. مغالطه استدلال دوری را با ذکر مثال توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۴. آیا می‌توانید تمام صورت‌های مغالطه در نتیجه قیاس را بیان کنید؟

۵. آیا مغالطه در نتیجه قیاس از انواع مغالطه در استدلال است؟

۶. انواع مغالطه ذکر شده در درس را با رسم یک نمودار ترسیم کنید؟

درس پنجاه و چهارم

مغالطـه در قیـاس (۲)

دانستیم استدلال هنگامی صادق است که هم به‌لحاظ صورت معتبر باشد و هم به‌لحاظ ماده. مغالطه‌هایی که از کذب مقدمه ناشی شده باشند «مغالطه در ماده قیاس» نامیده می‌شوند. در این درس با انواع مغالطه در ماده استدلال آشنا خواهیم شد.

ج. مغالطه در ماده استدلال

برخی از مهم‌ترین مغالطه‌ها در ماده قیاس[۱] عبارتند از:

۱. مغالطه سنت گرایی؛ مانند: «بی‌شک بهترین راه برای معالجه بیماری شما جراحی است؛ زیرا این روش از قدیم مورد استفاده قرار می‌گرفته است». در این مغالطه توهم می‌شود صرف اینکه اعتقادی از سابق وجود داشته، و ای بسا به صورت سنت درآمده، می‌تواند دلیل بر درستی آن باشد.

۲. مغالطه سنت گریزی؛ مانند: «قوانین جزایی اسلام ۱۴۰۰ سال پیش آمده است؛ بنابراین نباید انتظار داشت که این قوانین بتوانند به مشکلات حقوقی جوامع امروزی پاسخ دهند». در این مغالطه استدلال کننده معتقد است هر چیز قدیمی لزوماً نادرست، غیر کارامد و بد است. این مغالطه معمولا از سوی کسانی مطرح می‌شود که تحت تأثیر علوم و فنون جدید قرار گرفته گمان می‌کنند در هر عرصه‌ای باید امری نو و تازه ارائه کرد.

۱. به نظر می‌رسد با کمی دقت بیشتر مغالطه‌های در ماده قیاس را می‌توان از جمله مغالطه‌های «استدلال نامربوط» به شمار آورد.

۳. **مغالطـه عـدم سـابقه**؛ مانـنـد: «اگـر ورزش صبـح گاهـی ایـن قـدر کـه شـما می‌گوییـد بـرای تندرسـتی مفیـد اسـت، پـس چـرا قدیمی‌هـا تـا بـه حـال ایـن کار را انجـام نداده‌انـد؟!» در ایـن مغالطـه عملـی یـا بـاوری تنهـا بـه دلیـل آنکـه سـابقه نـدارد، نادرسـت و بـد شـمرده می‌شـود.

۴. **مغالطـه تجـدد**؛ مانـنـد: «شـما کـه بـا حـرف مـن مخالفـت می‌کنیـد هیـچ می‌دانیـد کـه ایـن سـخن مطابـق بـا جدیدتریـن نظریه‌هـا و تحلیل‌هـای ارائـه شـده در ایـن زمینـه اسـت». ایـن مغالطـه بـر ایـن فـرض اسـتوار اسـت کـه هـر امـر نـو و جدیـدی بـه دلیـل تازگـی، خـوب و درسـت اسـت و بایـد بـه آن پـای بنـد بـود.

۵. **مغالطـه توسـل بـه مرجـع کاذب**؛ مانـنـد: «سـال آینـده بارندگـی خوبـی خواهیـم داشـت؛ زیـرا یکـی از سیاسـت مـداران بـزرگ وضعیـت آب و هوایـی را چنیـن تشـخیص داده اسـت». ایـن مغالطـه در جایـی رخ می‌دهـد کـه دربـاره صـدق یـک گـزاره بـه قـول کسـی اسـتناد شـود کـه صلاحیـت و تخصـص در آن زمینـه نداشـته باشـد.

۶. **مغالطـه قیـاس مضمـر مـردود**؛ مانـنـد: «فلانـی فـرد خائنـی اسـت، زیـرا بـا دشـمن پـای میـز مذاکـره نشسـته اسـت». در ایـن اسـتدلال، کبـرا (هـر کـس بـا دشـمن پـای میـز مذاکـره بنشـیند خائـن اسـت) بـه جهـت کاذب بـودن حـذف شـده اسـت. و همیـن امـر سـبب شـده تـا «مغالطـه قیـاس مضمـر مـردود» انجـام شـود.

۷. **مغالطـه طـرد شـقوق دیگـر**؛ مانـنـد: «مـردم دنیـا یـا درس خوانـده و فهیم‌انـد یـا بی‌سـواد و احمـق. اگـر می‌خواهـی بی‌سـواد و احمـق نباشـی پـس بایـد درس بخوانـی»، «یـا ایـن شـخص دوسـت اسـت یـا دشـمن، لیکـن دوسـت نیسـت؛ پـس دشـمن اسـت».

در مثال‌هـای مذکـور شـق سـومی هـم قابـل فـرض اسـت کـه در آنهـا ذکـر نشـده و همیـن امـر موجـب مغالطـه گردیـده اسـت.

۸. **مغالطـه ترکیـب**؛ مانـنـد: «ایـن دسـتگاه بهتریـن دسـتگاه اسـت؛ زیـرا تمـام قطعـات آن از بهتریـن نـوع اسـت». هرگاه حکـم اجـزای یـک مرکـب بـه کل آن نسـبت داده شـود، چنیـن مغالطـه‌ای روی خواهـد داد. البتـه ذکـر ایـن نکتـه ضـروری اسـت کـه همیشـه سـرایت دادن

حکم اجزا به کل مغالطه نیست؛ مانند: «همه قطعات این دستگاه فلزی است؛ پس این دستگاه فلزی است».

۹. مغالطه تقسیم؛ این مغالطه هنگامی روی می‌دهد که حکم مربوط به کل یک مجموعه، به تک تک افراد و اجزای آن سرایت داده شود؛ مانند: «او در یک مؤسسه بسیار مهم و معتبر کار می‌کند؛ پس باید آدم مهمی باشد».

۱۰. مغالطه توسل به کثرت؛ این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که شخص تنها معیار صدق گزاره‌ای را کثرت و فراوانی آن بداند؛ مانند: «این مقاله علمی و معتبر است؛ زیرا تاکنون به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شده است».

۱۱. مغالطه علت شمردن امر مقدم؛ مانند: «هر وقت تیم ما در این شهر مسابقه داده نتیجه را به حریف واگذار کرده است؛ پس نباید در این شهر مسابقه بدهیم». این مغالطه از آن رو واقع شده است که نمی‌توان همواره هر امر مقدمی را علت امر مؤخری دانست.

۱۲. مغالطه پهلوان پنبه؛ مانند: «حجاب، یعنی زندانی متحرک برای زن؛ زیرا به موجب حکم حجاب زن باید همیشه و در هر حال از روپوش، پوشیه و چادر سیاه استفاده کند، نه کسی او را ببیند و نه او کسی را». این مغالطه در جایی رخ می‌دهد که شخص از نقد یک مطلب قوی عاجز است و بدین جهت با ارائه تصویر ضعیف و سست، در صدد رد آن بر می‌آید. به جای مبارزه با پهلوان اصلی، پهلوانی دروغین می‌سازد و آن را بر زمین می‌کوبد.

۱۳. مغالطه کامل نامیسّر؛ مانند: «من در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نمی‌کنم؛ زیرا هیچ یک از کاندیداها همه شرایط مطلوب را ندارند». این مغالطه هنگامی روی می‌دهد که در نقد یک امر با نادیده گرفتن محدودیت‌ها و شرایط، تنها به گزینه مطلوبی بیندیشیم که عملی و شدنی نیست.

۱۴. مغالطه ارزیابی یک طرفه؛ مانند: «هرگز ازدواج نکن! زیرا تحمل سختی‌های آن را نخواهی داشت: محدود شدن آزادی شخص، مسؤلیت سنگین همسر و فرزندان، تأمین

هزینه‌های روزافزون و... ». مغالطه مذکور هنگامی رخ می‌دهد که شخص در مقام ارزیابی، تنها به یکی از دو جنبه مثبت یا منفی اکتفا کند و وجه دیگر را نادیده انگارد.

۱۵. مغالطه پیش داوری؛ مانند: «همه پزشکان تنها برای منافع شخصی خود کار می‌کنند. اگر در جایی دیدید که ایشان خدمات رایگان ارائه می‌کنند بدانید حتماً کاسه‌ای زیر نیم کاسه است». در این استدلال، شخص پیش فرضی را در ذهن خود قرار داده است که به هیچ عنوان نمی‌خواهد آن را رها کند، هر چند دلایلی بر مردود بودن آن وجود داشته باشد.

چکیده

۱. مغالطه‌هایی که از کذب مقدمه ناشی شده باشند «مغالطه در ماده قیاس» نامیده می‌شوند.

۲. برخی از مهم‌ترین مغالطه‌ها در ماده قیاس عبارتند از:

۱. مغالطه سنت‌گرایی؛ ۲. مغالطه سنت‌گریزی؛ ۳. مغالطه عدم سابقه؛ ۴. مغالطه تجدد؛ ۵. مغالطه توسل به مرجع کاذب؛ ۶. مغالطه قیاس مضمر مردود؛ ۷. مغالطه طرد شقوق دیگر؛ ۸. مغالطه ترکیب؛ ۹. مغالطه تقسیم؛ ۱۰. مغالطه توسل به کثرت؛ ۱۱. مغالطه علت شمردن امر مقدم؛ ۱۲. مغالطه پهلوان پنبه؛ ۱۳. مغالطه کامل نامیسّر؛ ۱۴. مغالطه ارزیابی یک طرفه؛ ۱۵. مغالطه پیش داوری.

پرسش ها

۱. ضمن توضیح معنای مغالطه در ماده قیاس، مهم‌ترین مغالطات ماده قیاس را نام ببرید.

۲. مغالطه سنت گرایی را با ذکر مثال بیان کنید.

۳. مغالطه سنت گریزی را با ذکر مثال توضیح دهید.

۴. مغالطه عدم سابقه را با ذکر مثال بیان کنید.
۵. ضمن توضیح مغالطه تجدد تفاوت آن را با مغالطه سنت گریزی توضیح دهید.
۶. مغالطه توسل به مرجع کاذب را با ذکر مثال بیان کنید.
۷. مغالطه قیاس مضمر مردود را با ذکر مثال توضیح دهید.
۸. با ذکر مثال توضیح دهید مغالطه طرد شقوق دیگر چیست.
۹. مراد از مغالطه‌های ترکیب و تقسیم را تبیین کنید.
۱۰. مغالطه توسل به کثرت را با ذکر مثال بیان کنید.
۱۱. با ذکر مثال مغالطه علت شمردن امر مقدم را بیان کنید.
۱۲. مقصود از مغالطه پهلوان پنبه را با ذکر مثال توضیح دهید.
۱۳. مغالطه کامل نامیسر را با ذکر مثال بیان کنید.
۱۴. مغالطه‌های ارزیابی یک طرفه و پیش داوری را با ذکر مثال توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. چگونه می‌توان مغالطه در ماده استدلال را از جمله مغالطه‌های استدلال نامربوط دانست؟
۲. مغالطه سنت گرایی با مغالطه عدم سابقه چه تفاوتی دارد؟
۳. مغالطه سنت گریزی با مغالطه تجدد چه تفاوتی دارد؟
۴. آیا می‌توان قیاس مضمر مردود را ضمیر نیز نامید؟
۵. آیا مغالطه توسل به کثرت در حقیقت مغالطه توسل به اکثریت است؟ به عبارت دیگر چه نسبتی از نسبت‌های چهارگانه بین دو مفهوم کلی اکثریت و کثرت برقرار است؟
۶. آیا مغالطه پهلوان پنبه در مقام نقد رخ میدهد یا در مقام استدلال و دفاع نیز ممکن است تحقق یابد؟

درس پنجاه و پنجم

مغالطــه بیرونی

امروزه بخش قابل توجهی از غلط کاری در استدلال به موجب مغالطه‌های بیرونی است. مغالطه‌های بیرونی از چنان تنوعی برخوردارند که استقراء کامل آنها نیازمند تألیف رسالههای مستقلی در این زمینه است. در پرتو آشنایی با مغالطات بیرونی می‌توان از افتادن در دام بسیاری از مغالطات رایج نجات یافت. در این درس ضمن فراگیری تعریف این نوع از مغالطه با برخی از مهم‌ترین آنها آشنا می‌شویم.

مغالطه‌های بیرونی

مغالطه بیرونی (عرضی یا اجزای بیرونی مغالطه) اموری خارج از متن استدلال است که با ایجاد فضای روحی و ذهنی‌خاص، گاه موجب ایجاد اذعانی نادرست و گاه مانع شکل‌گیری اذعان درست می‌شود.

هرچند مقسم صناعات خمس، «استدلال» و مقسم مغالطه، «هر روش نادرست در جریان تفکر» است و با نگاه دقیق اجزای بیرونی مغالطه، اموری خارج از استدلالند، اما نظر به تنوع بسیار این دسته و نیز نقش مؤثر آنها در رهزنی های فکری و غلط کاری‌های استدلالی، به طرح برخی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

۱. **مغالطه بستن راه استدلال (مغالطه از راه سنگ)**؛ «من حاضر به همکاری با فلانی نیستم. احساس بدی نسبت به او دارم. این چیزها دلیل بردار نیست، من از چهره افراد می‌فهمم چه جور آدمی هستند». این مغالطه در جایی رخ می‌دهد که مغالطه‌گر ادعای

خـود را اسـتدلال ناپذیـر جلـوه دهـد و بـا ایـن ترفنـد رابطـه‌اش را بـا اسـتدلال قطـع کنـد تـا کسـی در پـی دلیـل برنیاید.

۲. مغالطـه هر بچـه مدرسـه‌ای می‌داند؛ ماننـد: «ایـن مطلـب روشن‌تر از آن اسـت کـه نیـاز بـه دلیـل داشـته باشـد، حتـی کسـانی هـم کـه هیـچ سـوادی ندارنـد آن را تصدیـق می‌کننـد». ایـن مغالطـه هنگامـی روی می‌دهـد کـه شـخص ادعای‌خـود را کـه در واقـع بدیهـی نیسـت به‌گونـه‌ای بدیهـی جلـوه دهـد کـه کسـی مطالبـه دلیـل نکنـد؛ چـرا کـه دلیـل خواسـتن در جایـی کـه مسـئله بدیهـی اسـت، نشـانه جهـل پرسـش‌گر خواهـد بـود.

۳. مغالطـه فضـل فروشـی؛ ماننـد: «حـب الـذات مفطـور هـر انسـانی و از جبلیـات او اسـت و بـه صیانـة الـذات منتـج می‌شـود. آن نیـز جلـب النفـع و دفـع الضـرر می‌آورد». مقصـود ایـن اسـت: هـر انسـانی خـود را دوسـت دارد و بدیـن جهـت می‌خواهـد عمـر طولانـی داشـته باشـد، هرچـه عمـر او را طولانـی می‌کنـد بـه دسـت آورد و هرچـه آن را کوتـاه می‌کنـد از خـود دور کنـد. ایـن مغالطـه در جایـی روی می‌دهـد کـه گوینـده ضعـف ادعـا و شـخصیت علمـی خـود را بـا اسـتفاده از عبارت‌هـا و واژه هـای‌پیچیـده و دشـوار بیـان کنـد تـا مخاطـب را چنـان مرعـوب سـازد کـه دیگـر بـه خـود اجـازه اظهارنظـر و مخالفـت ندهـد.

۴. مغالطـه توسـل بـه جهـل؛ ماننـد: «مقالـه او دقیـق و عالمانـه اسـت؛ زیـرا تاکنـون نقـد و اعتراضـی بـه آن دیـده نشـده اسـت». ایـن مغالطـه هنگامـی رخ می‌دهـد کـه اسـتدلال‌کننده بی‌اطلاعـی خـود را دلیـل بـر مدعـا جلـوه می‌دهـد.

۵. مغالطـه تکـرار؛ ماننـد: «بـرای چندمیـن بـار می‌گویـم تنهـا راه بـرون رفـت از بـن بسـت سیاسـی موجـود، قبـول دموکراسـی بـه معنـای واقعـی آن اسـت». اگـر کسـی بـه جـای اقامـه دلیـل بـر مدعـای خـود، بـا تکـرار آن بخواهـد شـنونده را بـه قبـول آن وادار کنـد مرتکـب چنیـن مغالطـه‌ای شـده اسـت.

۶. مغالطـه اسـتفاده از کلمـات ارزشـی؛ ماننـد: «مـن در اعتقـادات خـود ثابت‌قـدم و اسـتوار!! هسـتم و شـما دربـاره سـخن خـود بـی جهـت لجاجـت و تعصـب!! می‌ورزیـد». اگـر کسـی در بیـان گـزاره‌ای از واژه‌هایـی اسـتفاده کنـد کـه بـار ارزشـی مثبـت یـا منفـی داشـته باشـد و بـا

برانگیختن احساسات و عواطف مخاطب به‌طور غیر مستقیم عقیده‌ای نادرست را به او القا کند مرتکب چنین مغالطه‌ای شده است.

۷. مغالطه عوام‌فریبی؛ مانند: «همه ستاره‌های سینما کوکاکولا را نوشابه خود می‌دانند». این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که گوینده مخاطب را از طریق تحریک احساسات به همراهی با گروهی فرا خواند، به‌طوری که در پرتو این همراهی احساس امنیت و قدرت کند.

۸. مغالطه تمجید (تله‌گذاری)؛ مانند: «از شخص محقق، دانشمند و فرهیخته‌ای چون شما بسیار بعید می‌دانم با نظر بنده مخالفت کنید». در این مغالطه صفت پسندیده و زیبایی به طرفداران یک عقیده نسبت داده می‌شود تا مخاطب به پذیرش آن ترغیب شود.

۹. مغالطه تنقیص (مسموم کردن چاه)؛ مانند: «آموزش مختلط دختران و پسران امری پسندیده است؛ زیرا تنها کسانی که در مسائل جنسی دچار بیماری و عقده حقارت‌اند با آن مخالف‌اند». در این مغالطه، شخص با نسبت دادن نقاط ضعف واقعی یا غیر واقعی، مخاطب را در موضع انفعالی قرار داده و ناخواسته او را وادار به پذیرش مدعا می‌کند.

۱۰. مغالطه تطمیع؛ مانند: «با رأی دادن به نامزد حزب ما، دستمزد همه حقوق‌بگیران ۵۰٪ افزایش خواهد یافت». این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که شخص با دادن هدایا و امتیازاتی مخاطب را در فضای روحی خاصی قرار دهد به‌گونه‌ای که ناخواسته نسبت به پذیرش عقیده‌ای یا درستی عملی با او همراه شود.

۱۱. مغالطه تهدید؛ مانند: «مذاکره با آمریکا خوب است؛ زیرا این امر موجب می‌شود تا ناوگان‌های نظامی غول‌پیکر آمریکا از خلیج فارس بیرون رود». این مغالطه هنگامی صورت می‌گیرد که مغالطه‌گر با توسل به تهدید، سخن یا عمل نادرست را به‌عنوان امر شایسته تحمیل کند.

۱۲. مغالطه توسل به اقتدار؛ مانند: «بی‌شک جانیان این حادثه به‌زودی دستگیر خواهند شد؛ زیرا پلیس هوشمند و تلاش‌گر ما با قدرت تمام امان آنها را سلب خواهد

کـرد». در ایـن مغالطـه کسـی به‌طور مستقیم تهدیـد نمی‌شـود ولـی بـا فراهم‌کـردن زمینـه پذیـرش اقتـدار، نگـرش فـرد تغییـر داده می‌شـود.

۱۳. مغالطـه دل سوزی؛ مانـند: «هـر چنـد ایـن کارگـر دزد است امـا نبایـد او را از کارخانـه اخراج کرد؛ زیـرا در ایـن صـورت همسـر بیمـار او رنجورتـر شده و فرزنـدان خردسال وی دچار کمبودهـای شـدید اقتصـادی خواهنـد شد». در ایـن مغالطـه شخص بـا ایجـاد ترحـم و دل سوزی در مخاطـب، او را بـه بـاوری غلـط می‌رساند.

۱۴. مغالطـه آرزو اندیشی؛ مانـند: «دوست مـا بـه زودی سلامتـی خـود را بـاز خواهـد یافـت؛ زیـرا زندگـی بـا او لحظـات بسیـار شیرینـی را بـرای مـا بـه ارمغـان خواهـد آورد». مغالطـه آرزومنـدی هنگامـی رخ می‌دهـد کـه شخـص مطلبـی را تنهـا بـه دلیـل آنکـه آرزو دارد چنیـن باشـد بـاور کنـد نـه بـه آن دلیـل کـه مقدمـات و اسبـاب آن را فراهـم کـرده اسـت.

۱۵. مغالطـه طلـب دلیـل از دیگـران؛ مانـنـد: «مـن معتقـدم مهم‌تریـن مشکـل مـا، فقـر فرهنگـی اسـت؛ اگـر شمـا مخالفیـد دلیل‌تـان را بیـان کنیـد». در ایـن مغالطـه شخـص ادعایـی را مطـرح می‌کنـد و بـه جـای آنکـه بـر درستـی آن دلیـل بیـاورد، بـار برهـان را بـه دوش مخاطـب می‌گـذارد.

۱۶. مغالطـه «اینکـه چیـزی نیسـت»؛ مانـنـد: «طـرح شمـا مطلـب تـازه‌ای نبـود؛ زیـرا مسئلـه قابـل توجهـی را مطـرح نکـرد». در ایـن مغالطـه، شخـص بـا بی‌اهمیـت جلـوه دادن اندیشـه طـرف مقابـل مانـع تأثیـر گـذاری او بـر دیگـران می‌شـود.

۱۷. مغالطـه «حـرف شمـا مبهـم اسـت»؛ مانـنـد: «مقالـه‌ای کـه شمـا دربـاره ضـرورت آزادی در جامعـه نوشتـه‌اید بـه غایـت مبهـم اسـت». همان‌طـور کـه گوینـده بـا بـه‌کار بـردن واژه‌هـای مبهـم می‌توانـد زمینـه مغالطـه را فراهـم سـازد، شنونـده نیـز می‌توانـد بـا مبهم‌خوانـدن سخنِ روشـن و غیـر مبهـم مرتکـب مغالطـه شـود؛ زیـرا بـا ایـن کـار از پاسخ‌دادن طفـره مـی‌رود و بـه‌صـورت ضمنـی کلام گوینـده را ضعیـف جلـوه می‌دهـد.

۱۸. مغالطـه «اینکـه مغالطـه اسـت»؛ مانـنـد: «متأسفانـه شمـا بـه دلیـل تسلـط بـر مباحـث منطقـی بـه‌راحتـی در مطالـب خـود سفسطـه می‌کنیـد». ایـن مغالطـه هنگامـی رخ می‌دهـد

که سخن طرف مقابل را بدون دلیل، مغالطی بخوانیم.

۱۹. مغالطه تکذیب؛ مانند: «ادعای شما چیزی جز توهم یا یک دروغ محض نیست». نسبت دادن بی اساس دروغ گویی به طرف مقابل، صرف‌نظر از اینکه به‌لحاظ دینی و اخلاقی مجاز نیست، به جهت منطقی نیز مغالطه به حساب می‌آید.

۲۰. مغالطه پارازیت؛ مانند: «ایجاد سر و صدا، کف زدن، صلوات ختم کردن و تکبیر گفتن بی‌مورد در ضمن سخنرانی‌ها». این مغالطه هنگامی اتفاق می‌افتد که هنگام بیان مطلبی از سوی گوینده به‌وسیله صدا، حرکت، سخن یا اشاره‌ای مانع انتقال درست پیام به مخاطب شویم.

۲۱. مغالطه توهین و استهزا؛ مانند: «این مقاله ارزش خواندن ندارد، نویسنده آن شخص هرزه‌ای است که چندین بار به جرم دزدی و جنایت دستگیر شده است». در این مغالطه شخص از نقد علمیِ ادّعای طرف مقابل عاجز است و با توهین و استهزا، چهره او را مخدوش می‌کند و بدین ترتیب کلام او را غیر معتبر جلوه می‌دهد.

۲۲. مغالطه منشأ؛ مانند: «اولین کسی که گفت قطارها باید سر وقت و بدون تأخیر حرکت کنند دیکتاتور مشهور موسیلینی بود؛ پس این سخن پذیرفتنی نیست». در این مغالطه شخص در مقام نقد یک سخن، شخصیت نکوهیده یا خوش‌نامی را به‌عنوان نخستین کسی که آن مطلب را گفته معرفی می‌کند و از منفور یا محبوب بودن آن فرد، خطا یا درست بودن سخن را نتیجه می‌گیرد.

۲۳. مغالطه انحراف رفتن؛ مانند: «در مورد آلودگی سبزیجات به جهت آبیاری شدن به‌وسیله فاضلاب شهری باید گفت: در هر حال سبزیجات سرشار از ویتامین‌هایی است که برای سلامت انسان مفید می‌باشد. مثلاً هویج سرشار از ویتامین «آ»، نعناع پر از ویتامین «ث» و اسفناج دارای آهن است». هنگامی که شخصی با طرح موضوعی جدید، اذهان را از موضوع اصلی منحرف کند مرتکب این مغالطه شده است.

۲۴. مغالطه شوخی بی‌ربط؛ مانند: «نظریه‌پردازی‌های جدید شما مرا به یاد خلاّقیت‌های مخترع شهیر امریکایی آقای ادیسون می‌اندازد که بسیاری از اکتشافات

خود را مرهون سنگینی گوش خود می‌دانست. وی چون به سخن کسی گوش نمی‌داد هر روز پدیده‌ای نو اختراع می‌کرد». هنگامی که شخص در یک بحث و مناظره از آوردن استدلال ناتوان شود با طرح طنزی که ربطی به بحث ندارد سبب چنین مغالطه‌ای می‌شود.

۲۵. مغالطه توسل به معنای لغوی؛ مانند: «من گفتم پول غذا را حساب می‌کنم ولی نگفتم که آن را پرداخت نیز می‌کنم». این مغالطه هنگامی اتفاق می‌افتد که شخص با جمود در معنای لغوی، معنای متعارف لفظ را نادیده بگیرد.

۲۶. مغالطه تو هم همین‌طور؛ مانند: «شما که مرا به خاطر مدیریت ایل و تباری سرزنش می‌کنید خود نیز در انتخاب مدیران ارشد از خویشان و اقوام پدری، فردی را بی‌نصیب نگذاشته‌اید». در این مغالطه، شخص برای توجیه اشتباه‌کاری خود، دیگری را نیز مانند خویش معرفی می‌کند.

۲۷. مغالطه «البته... ... . اما»؛ مانند: «هر چند هوا گرم است و دانش‌پژوهان نیز به‌شدت خسته‌اند اما شایسته است که چند ساعت دیگر کلاس را ادامه دهیم». در این مغالطه، فرد با اعتراف به مشکلات موجود انتظار دارد مخاطب از توجه به اعتراض‌های موجه خودداری کند.

۲۸. مغالطه تبعیض‌طلبی (یک بام و دو هوا)؛ مانند: «شما با ما همان‌طور رفتار می‌کنید که با دیگران، این درست نیست». این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که کسی انتظار داشته باشد رفتار و گفتار او با معیاری متفاوت با دیگران مورد ارزیابی قرار گیرد؛ در حالی که این تفاوت‌گذاری فاقد دلیل موجه است.

۲۹. مغالطه بزرگ‌نمایی؛ مانند: «او نویسنده بیش از یکصد کتاب و مقاله است»، در صورتی که آثار او شامل دو کتاب و نود و نه مقاله کوچک است. در چنین مغالطه‌ای با برجسته کردن عنوانی عام، جنبه‌های دیگر یک واقعیت، کم رنگ جلوه داده می‌شود.

۳۰. مغالطه کوچک‌نمایی؛ مانند: «آثار علمی او اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا بیشتر مکتوبات وی به‌صورت تک‌نگاره‌های پراکنده است». در این مغالطه، واقعیت

به‌گونه‌ای گزارش می‌شود که کوچک‌تر از آنچه هست جلوه کند.

چکیده

۱. مغالطه بیرونی (عرضی یا اجزای بیرونی مغالطه) اموری خارج از متن استدلال است که با ایجاد فضای روحی و ذهنی‌خاص موجب ایجاد اذعانی نادرست می‌شود.

۲. برخی از مهم‌ترین انواع مغالطه‌های بیرونی عبارتند از:

۱. مغالطه بستن راه استدلال (مغالطه از راه سنگ)؛ ۲. مغالطه «هر بچه مدرسه‌ای می‌داند»؛ ۳. مغالطه فضل فروشی؛ ۴. مغالطه توسل به جهل؛ ۵. مغالطه تکرار؛ ۶. مغالطه استفاده از کلمات ارزشی؛ ۷. مغالطه عوام‌فریبی؛ ۸. مغالطه تمجید (تله‌گذاری)؛ ۹. مغالطه «تنقیص»؛ ۱۰. مغالطه «تطمیع»؛ ۱۱. مغالطه «تهدید»؛ ۱۲. مغالطه «توسل به اقتدار»؛ ۱۳. مغالطه «دل‌سوزی»؛ ۱۴. مغالطه «آرزواندیشی»؛ ۱۵. مغالطه «طلب دلیل از دیگران»؛ ۱۶. مغالطه «اینکه چیزی نیست»؛ ۱۷.مغالطه «حرف شما مبهم است»؛ ۱۸. مغالطه «اینکه مغالطه است»؛ ۱۹. مغالطه «تکذیب»؛ ۲۰. مغالطه «پارازیت»؛ ۲۱. مغالطه «توهین و استهزا»؛ ۲۲. مغالطه «متشابه»؛ ۲۳. مغالطه «انحراف‌رفتن»؛ ۲۴. مغالطه «شوخی بی‌ربط»؛ ۲۵. مغالطه «توسل به معنای لغوی»؛ ۲۶. مغالطه «تو هم همین‌طور»، ۲۷. مغالطه «البته... اما»؛ ۲۸. مغالطه تبعیض‌طلبی (یک بام و دو هوا)؛ ۲۹. مغالطه «بزرگ‌نمایی»؛ ۳۰. مغالطه «کوچک‌نمایی».

پرسش ها

۱. ضمن تعریف مغالطه بیرونی برخی از مهم‌ترین انواع مغالطه‌های بیرونی را نام ببرید.

۲. مغالطه‌های بستن راه استدلال، هر بچه مدرسه‌ای می‌داند و فضل فروشی را با

ذکر مثال توضیح دهید.

۳. با ذکر مثال مغالطه‌های توسل به جهل، تکرار و استفاده از کلمات ارزشی را بیان کنید.

۴. مقصود از مغالطه‌های عوام فریبی، تمجید و تنقیص چیست؟ توضیح دهید.

۵. مغالطه‌های تطمیع، تهدید و توسل به اقتدار را توضیح دهید.

۶. چگونه می‌توان مغالطه‌های دل سوزی و آرزواندیشی را مرتکب شد.

۷. مغالطه‌های طلب دلیل از دیگران و منشأ آن را با ذکر مثال توضیح دهید.

۸. مغالطه‌های «اینکه چیزی نیست»، «حرف شما مبهم است»، «اینکه مغالطه است» و «تکذیب» را با ذکر مثال بیان کنید.

۹. چگونگی رخداد مغالطه‌های «پارازیت»، «توهین و استهزا»، «متشابه»، «انحراف رفتن» و «شوخی بی ربط» را با ذکر مثال توضیح دهید.

۱۰. مغالطه‌های «توسل به معنای لغوی» و «تو هم همین طور» را با ذکر مثال بیان کنید.

۱۱. توضیح دهید مقصود از مغالطه‌های «البته... . امّا» و «تبعیض طلبی» چیست.

۱۲. مغالطه‌های «بزرگ نمایی» و «کوچک نمایی» را توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا میتوانید مغالطه‌های بیرونی را سراغ کنید که در آن از فضاسازی‌هایی چون نور، صدا و تصویر استفاده شده باشد؟ چگونه؟

۲. چنانچه روزنامه‌ای تیترهای خبری خود را بی جهت با حروف بسیار بزرگ و یا کوچک چاپ کند آیا مرتکب مغالطه بزرگ‌نمایی و کوچک نمایی شده است؟ چرا؟

۳. مغالطه کنه و وجه را با مغالطه بزرگنمایی مقایسه نمایید.

۴. آیا پوشیدن لباس‌های بومی یک محل و صحبت کردن به زبان و گویش مردمان آن دیار هنگام استدلال بر یک ادعا میتواند به‌عنوان یکی از مغالطه‌های بیرونی معرفی

شود؟

۵. آیا به کارگیری دروغین عناوینی چون: استاد، دکتر، مهندس و..... در معرفی یک فرد قبل از بیان استدلال وی برای اثبات یک ادعا، مغالطه است؟ چرا و چگونه؟

درس پنجاه و ششم

جـــدل

مقدمه

پیشتر دانستیم[1] صناعت جدل نوعی از استدلال است که هر چند مفید تصدیق جازم است اما مطابقت آن با حقیقت، الزامی نیست.

در میان صناعات خمس پس از برهان و مغالطه، جدل از اهمیت ویژهای برخوردار است. در این درس با تعریف جدل، تاریخچه و ضرورت فراگیری آن، و مقایسه آن با برهان و مغالطه، آشنا خواهیم شد.

تعریف جدل

جدل در لغت به معنای ستیزه‌جویی و لجاجت ورزیدن در خصومت‌های استدلالی است که غالباً با کید و نیرنگ همراه است و گاه از حدود عدل و انصاف خارج می‌شود. اما در اصطلاح عبارت است از: صناعتی[2] که آدمی با آن می‌تواند از مقدمات مسلم و مورد قبول طرف مقابل و یا از مقدمات مشهور استفاده کرده، مطالب مورد نظر خویش را اثبات یا رد کند.

با توجه به تعریف اصطلاحی جدل، تفاوتی آشکار بین جدل و مناظره وجود خواهد داشت؛ چه اینکه نظر به مقصود اصلی از جدل، یعنی «الزام و اسکات خصم»، در بسیاری از اوقات، حیله‌گری در بحث برای رسیدن به مقصود، امری اجتناب ناپذیر است؛ حال آنکه در مناظره چنین نیست. در مناظره، دو طرف که دارای عقیده‌ای مخالف‌اند با

---

۱ در درس ۴۳.

۲ . منظور منطقی از صناعت، استدلال است. به عبارت دیگر صناعت و استدلال در این بخش از منطق با یکدیگر تساوق دارند.

یکدیگر به بحث می‌پردازند، بدون آنکه قصد الزام یا اسکات یکدیگر را داشته باشند.

شایان توجه اینکه، جدل و مناظره تنها در میدان سخن و گفتمان خلاصه نمی‌شود؛ صفحات کتاب‌ها، مجله‌ها، روزنامه‌ها و... نیز صحنه پیکار و جدال قلم‌ها است. در عصر ما و در روزگار «رایانه» و «اینترنت» عرصه این‌گونه جدل‌ها گاه به مراتب داغ‌تر و جدی‌تر از جدل‌های گفتاری است.

تاریخچه و ضرورت فراگیری جدل

صناعت جدل، فن بسیار با اهمیتی است که به جدّ می‌توان یکی از غرض‌های تدوین دانش منطق را ارائه آموزه‌های این صناعت دانست. نظر به سهم به‌سزا و بی‌بدیل فن جدل در استدلال و «اسکات خصم»، متخصصان صناعت مذکور بر آن شده‌اند تا دانشی مستقل را برای تأمین هدف فن جدل تدوین کنند، و آموزه‌های آن را در قالب علمی ممتاز به علاقه‌مندان تعلیم دهند.

تدوین کتاب‌های متعددی در این زمینه به‌خصوص برای دانش پژوهان علم فلسفه، کلام و حتی فقه استدلالی و نیز کسانی که به نحوی در مناظرات سیاسی، فرهنگی و دینی به مصاف چالش‌های مطرح می‌روند شاهدی گویا بر اهمیت فراگیری این صناعت است.

با مراجعه به تاریخ علم منطق و دقت در تاریخ و محل تولد این دانش به خوبی می‌توان به این نکته دست یافت که مجهز شدن به فنون و آداب «غلبه» هنگام بحث و مناظره، بی‌تردید یکی از انگیزه‌های اساسی برای تعلیم و تعلم دانش منطق به شمار می‌آمده است.

در میان مسلمانان رشد و توسعه فن مناظره، بیشتر پس از گسترش دامنه علم کلام، فلسفه و فقه اتفاق افتاده است؛ چه اینکه متکلمان، فیلسوفان و فقیهان برای اثبات درستی آرا و عقاید خود ناگزیر از استدلال بودند و در این مسیر به عللی که در پی خواهد آمد گاه ناچار جانب برهان را فرو گذاردند و به جدل روی آوردند. برخی از مهم‌ترین دلایل کنار گذاشتن برهان و استفاده از جدل عبارت است از:

۱. درست نبودن مدعای شخص از یک سو و عدم امکان اقامه برهان بر آن از سوی دیگر؛

۲. دشوار بودن فهم برهان برای توده مردم؛

۳. عجز و ناتوانی استدلال کننده برای سازمان‌دهی برهان و یا درک صحیح آن؛

۴. تناسب نداشتن فهم برهان، برای بسیاری از نوآموزان یک رشته علمی.

به‌لحاظ تاریخ فلسفه، جدل یا مناظره به‌معنای درست و دقیق آن همان روش «دیالکتیک» سقراط است که در آثار افلاطون به اوج خود رسیده است. بعدها ارسطو قواعد این فن را مدون ساخت و به این ترتیب رساله توپیک یا طوبیقا پدید آمد. به گفته خواجه نصیرالدین طوسی: «معلم اول کتابی را که بر این فن مشتمل است، کتاب مواضع خوانده است و آن معنای لفظ طوبیقا است؛ چه اکثر این کتاب مشتمل بر ذکر مواضع می‌باشد»[۱]. این مبحث در بیشتر کتاب‌های منطقی به پیروی از شیخ الرئیس ابوعلی سینا، فن «جدل» نامیده شده است.

نکته دیگر اینکه مؤلفان اسلامی معمولا جدل و مناظره را در ارتباط با یکدیگر مطرح ساخته و گاهی آداب مناظره را ذیل کتاب جدل آورده‌اند. چنان‌که خواجه نصیر در کتاب‌های «تجریدالاعتقاد» قسمت مقدمه آن -که یک دوره منطق است- و «اساس‌الاقتباس» به همین طریق عمل کرده است. با این همه بین جدل و مناظره تفاوت ظریفی وجود دارد که در تعریف جدل خواهد آمد.

نظر به اهمیت خاص این صناعت، در قرآن کریم تقریبا بیست و نه[۲] مورد این ماده (جدل) به صورت‌های مختلف ذکر شده است که البته در تمامی موارد یک معنا مراد نیست.

با توجه به آنچه گفته آمد، فراگیری این فن برای هر انسانی که دارای عقاید و آرای دینی، سیاسی، اجتماعی، فقهی، کلامی و فلسفی است و در زندگی اجتماعی خود،

---

۱. اساس الاقتباس، ص۴۵۱.

۲. نساء / ۱۰۷ و ۱۰۹؛ حج / ۳، ۸ و ۶۸؛ نحل / ۱۱۱؛ مجادله / ۱؛ عنکبوت / ۴۶؛ اعراف / ۷۱؛ نساء / ۱۰۹؛ کهف / ۵۶؛ لقمان / ۲۰؛ غافر / ۴، ۵، ۳۵، ۵۶ و ۶۹؛ هود / ۳۲ و ۷۴؛ انعام / ۲۵ و ۱۲۱؛ رعد / ۱۳؛ شورا / ۳۵؛ انفال / ۶؛ نحل / ۱۲۵؛ کهف / ۵۴؛ زخرف / ۵۸؛ بقره / ۱۹۷.

خواسته یا ناخواسته درگیر مباحثه و مناظره می‌شود ضروری است.

مقایسه جدل با برهان

هر چند جدل و برهان هر دو استدلالی هستند که مفید تصدیق‌اند، اما تفاوت‌های مهمی نیز با یکدیگر دارند.

۱. جدل، مفید تصدیقی است که مطابق با حق بودن در نتیجه آن اعتبار نشده است؛ اما در برهان نه تنها چنین امری اعتبار شده بلکه در متن واقع نیز چنین امری محقق است.

۲. مقدمات برهان باید یقینی (تصدیق جازم ثابت مطابق با واقع) باشد؛ اما مقدمات جدل یا باید مشهور باشد و یا مسلم و مقبول طرف مقابل و به هیچ عنوان مطابقت آنها با واقع شرط نیست.

۳. جدل همواره به دو شخص متخاصم قائم است؛ ولی اقامه برهان گاه برای خود شخص صورت می‌گیرد؛ زیرا هر انسانی - با قطع نظر از اینکه بخواهد برای دیگری حقی را اثبات یا ناصوابی را ابطال کند - خود به برهان و مقدمات یقینی برای درک واقعیت نیاز دارد.

۴. برهان تنها به صورت قیاس (بر اساس تعریف مشهور) یا استدلال مباشر منتج یقین (بنا بر تعریف غیر مشهور)، تألیف می‌شود؛ برخلاف جدل که به شکل استقراء و تمثیل نیز می‌آید.

مقایسه جدل با مغالطه

صناعت جدل با مغالطه در دو امر اشتراک دارند: هر دو در مقام افاده تصدیق‌اند و دیگر اینکه به موضوع خاص اختصاص ندارند. بدین معنا که در هر مسئله‌ای شخص می‌تواند از جدل یا مغالطه استفاده کند و نتیجه مطلوب را اثبات یا ابطال نماید. اما تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مقدمات به‌کار رفته در جدل، مشهورات و مسلمات است؛ در حالی که مبادی

مغالطه،[1] وهمیات و مشبهات است.

هر چند در جدل شخص در مقام ایجاد تصدیق است، امّا مطابق با حق بودن در آن اعتبار نشده است؛ در حالی‌که در مغالطه، شخص مغالطه‌گر موظف به ارائه تصدیقی است که مطابق با حق باشد، هر چند در مقام استدلال، به چنین امری پایبند نبوده و اذعانی را ایجاد می‌کند که در متن واقع مطابق با حق نیست!

چکیده

۱. برخی از مهم‌ترین دلایل رشد و توسعه فن مناظره عبارت است از:

الف. درست نبودن مدعای شخص از طرفی و عدم امکان اقامه برهان بر آن از سوی دیگر؛

ب. دشوار بودن فهم برهان برای توده مردم؛

ج. عجز و ناتوانی استدلال کننده برای سازمان‌دهی برهان و یا درک صحیح آن؛

د. تناسب نداشتن فهم برهان برای بسیاری از نوآموزان یک رشته علمی.

۲. جدل در اصطلاح عبارت است از: صناعتی که آدمی با آن می‌تواند از مقدمات مسلم و مورد قبول طرف مقابل و یا از مقدمات مشهور استفاه کرده، مطالب مورد نظر خویش را اثبات یا رد کند.

۳. تفاوت بین جدل و مناظره در این است که مقصود اصلی از جدل «الزام و اسکات خصم» است.

۴. تفاوت‌های مهم جدل و برهان عبارت است از:

الف. جدل، مفید تصدیقی است که مطابق با حق بودن در نتیجه آن اعتبار نشده

۱. به عبارت دقیق‌تر در مشاغبه که بخش دیگری از مغالطه است به‌جای استفاده از مشهورات و مسلمات از مشبهات (شبیه به مشهورات و شبیه به مسلمات) استفاده می‌شود و در سفسطه که بخش دیگری از مغالطه است از وهمیات و مشبهات استفاده می‌شود.

است؛ اما در برهان نه تنها چنین امری اعتبار شده است بلکه در متن واقع نیز چنین امری محقق است.

ب. مقدمات برهان باید یقینی باشد، اما مقدمات جدل یا باید مشهور باشد و یا مسلم و مقبول طرف مقابل و به هیچ عنوان مطابقت آنها با واقع شرط نیست.

ج. جدل همواره به دو شخص متخاصم قائم است؛ ولی اقامه برهان گاه برای خود شخص صورت می‌گیرد.

د. برهان تنها به‌صورت قیاس یا استدلال مباشر (طبق غیر مشهور) تألیف می‌شود؛ برخلاف جدل که به شکل استقراء و تمثیل نیز می‌آید.

۵. صناعت جدل با مغالطه در دو امر اشتراک دارند:

الف. هر دو در مقام افاده تصدیق اند؛

ب. به موضوع خاص اختصاص ندارند.

۶. تفاوت‌های مهم جدل و مغالطه در موارد ذیل است:

الف. قلمرو جدل تنها به حوزه تصدیقات محدود می‌شود، در صورتی که دامنه مغالطه، علاوه بر تصدیقات، تصورات و تعریف را نیز دربرمی گیرد.

ب. مقدمات به‌کار رفته در جدل، مشهورات و مسلمات است؛ در حالی که مبادی مغالطه، وهمیات و مشبهات است.

ج. در جدل، مطابق با حق بودن، اعتبار نشده است؛ در حالی که در مغالطه، شخص مغالطه‌گر موظف به ارائه تصدیق جازمی است که مطابق با حق باشد.

۷. مهم‌ترین اصطلاحات به‌کار رفته در صناعت جدل عبارت است از: سایل، مجیب، وضع و موضع

پرسش ها

۱. برخی از مهم‌ترین دلایل رشد و توسعه فن مناظره در میان مسلمانان را نام ببرید.

۲. تاریخچه و ضرورت فراگیری جدل را توضیح دهید.

۳. ضمن توضیح معنای لغوی و اصطلاحی جدل، این صناعت را تعریف کنید.

۴. تفاوت بین جدل و مناظره را توضیح دهید.

۵. تفاوت‌های مهم جدل و برهان را بیان کنید.

۶. دو امری که صناعت جدل با مغالطه در آن اشتراک دارند را به‌طور دقیق بیان کنید.

۷. تفاوت‌های مهم جدل و مغالطه را برشمارید.

۸. اصطلاحات: سائل، محبیب، وضع و موضع را توضیح دهید.

۹. تبیین کنید چرا بیشتر مواضع مشهور نیستند.

۱۰. اهمیت موضع درصناعت جدل را توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا درآیه شریفه «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن» مراد از جدل، صناعت جدل منطقی است؟ از جدال احسن چه می‌دانید؟

۲. آیا جدل می‌تواند در بخش تصورات و تعریف نیز واقع شود؟چرا؟

۳. توضیح دهید بین دو مفهوم کلی « رأی ملتزم به» و « رأی معتقد به» چه نسبتی از نسبت های چهارگانه برقرار است؟

۴. آیا می‌توانید چند «موضع» و احکام مشهور به‌دست آمده از آن را بیان کنید؟

۵. آیا به نظر شما چنانچه به جای استفاده از اصطلاح «خصم» اصطلاح «طرف مقابل یا طرف بحث » به‌کار می‌رفت پسندیده‌تر نبود؟

درس پنجاه و هفتم

جـدل؛ مصطلحــات، مبــادی و مســائل

در درس گذشته با برخی از دانستنی‌های مفید و مقدماتی، درباره جدل آشنا شدیم. در این درس ضمن آشنایی با مصطلحات جدل، با مبادی، مسایل و مطالب این صناعت نیز آشنا می‌شویم.

مصطلحات جدل

در این صناعت اصطلاحاتی وجود دارد که اطلاع از آنها در وقوف بر این فن نقش اساسی دارد. این اصطلاحات عبارت است از:

سائل و مجیب: در هر جدلی، دست‌کم دو طرف حضور دارند: شخصی که مطلبی را قبول دارد و از آن دفاع می‌کند و در مقابل کسی که در صدد رد آن مطلب است. از آنجا که این حمله و دفاع همواره در قالب سؤال و جواب رخ می‌دهد، به مهاجم و کسی که با طرح پرسش‌های خود می‌کوشد رأی طرف مقابل را درهم بریزد «سائل» و به کسی که حملات مهاجم را دفع و از نظر خود دفاع می‌کند «مجیب» می‌گویند.

در جدل یک شخص می‌تواند در مراحلی از بحث نقش سائل را ایفا کند و در مراحل دیگری نقش مجیب. بنابراین، در طی یک جدل، شخص واحد، گاه سائل خواهد بود و گاه مجیب.

وضع: به رأی و مدعای مجیب «وضع» گفته می‌شود، که دو صورت دارد: یا او واقعاً بدان اعتقاد دارد و یا در حقیقت مورد اعتقاد قلبی وی نیست، ولی در مقام بحث و جدل به دلایلی چون منافع حزبی، شخصی و... بدان ملتزم شده است. آنچه موجب می‌شود

یک رأی، عنوان وضع را به خود بگیرد همان التزام جدلی است که می‌تواند به آن اعتقاد داشته و یا نداشته باشد. بنابراین، وضع در اصطلاح عبارت است از: «رأی ملتزم».

موضع: قواعد و اصولی کلی در جدل وجود دارد که می‌توان قضایای مشهور فراوانی را از آنها استخراج کرد. به این قواعد و اصول کلی، «موضع» گفته می‌شود.

نکته مهم این است که موضع ممکن است خود از قضایای مشهور نباشد، اما ریشه و منشأ بسیاری از قضایای مشهور باشد. بنابراین، موضع به‌منزله کارخانه تولید قضایای مشهور است که مجهز بودن جدلی به آن از اهمیت خاصی برخوردار است.

برای مثال به این قاعده که خود یک موضع است توجه کنید: «اگر یکی از دو ضد در موردی صادق باشد، ضد دیگر در ضد آن مورد صادق خواهد بود». بر اساس این قاعده، قضایای مشهوری، مانند قضایای زیر به دست می‌آید:

اگر نیکی با دوستان پسندیده است، پس بدی با دشمنان نیز پسندیده است.

اگر آمد و شد با جاهلان ناشایست است، پس ترک نشست و برخاست با عالمان نیز شایسته نیست.

هرگاه حق وارد شود باطل رخت بر می‌بندد.

اگر ثروتمندان فراوان شوند، مستمندان کم می‌شوند.

اگر گرما موجب انبساط است، پس سرما سبب انقباض است.

بر اساس استقراء انجام شده بیشتر موضع‌ها خود مشهور نیستند و شهرت تنها وصف جزئیات و قضایای بیرون آمده از آنها است. سرّ چنین مطلبی آن است که:

اولاً: تصور عام در اذهان توده مردم دشوارتر از تصور خاص است؛ از این رو، شهرت هر امر عامی کمتر از شهرت اخص از آن می‌باشد. زیرا دشواری تصور، مستلزم دشواری تصدیق است؛ و این سختی اگر مانع شهرت موضع که امری عام است نشود دست‌کم از مقدار آن می‌کاهد.

ثانیاً: حکم عام بیش از حکم خاص در معرض نقض واقع می‌شود؛ زیرا نقض خاص، مستلزم نقض عام است، اما نقض عام، مستلزم نقض خاص نیست. به همین

دلیل انسان آسان‌تر و سریع‌تر به کذب عام پی می‌برد. برای مثال در موضعی که ذکر شد، هنگام بررسی اضداد ملاحظه می‌شود سیاهی و سفیدی ضد یکدیگرند و در عین حال هر دوی آنها بر یک موضوع، یعنی یک جسم، عارض می‌شوند. چنین نیست که مثلاً سفیدی بر یک نوع جسم و سیاهی بر جسمی که ضد آن است عارض شود؛ حال آنکه موضع یاد شده چنین اقتضایی دارد. با این مورد نقض دانسته می‌شود که مضمون این موضع کلیت ندارد. اما این نقض، مستلزم کذب همه احکام مشهوری که از آن به دست می‌آید نیست؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، نقض عام مستلزم نقض خاص نیست، چنان که احکام مشهور مذکور که از موضع یاد شده استخراج شدند جملگی صادق‌اند.

بنابراین، باید جزئیاتی را که از این حکم عام استخراج می‌شوند، بررسی کرد و در صورتی که مورد نقضی برای آن نیافتیم، و نیز با حکم مشهوری در برابر آن مواجه نشدیم، به ناچار آن قضیه مورد پذیرش واقع خواهد شد و به اضداد دیگری که از دایره آن بیرون است، توجهی نخواهد شد. بنابراین کذب موضع، کاشف نادرست بودن حکم مشهوری که از آن به دست آمده، نیست.

فایده موضع آن است که صاحب این صناعت می‌تواند آنها را فراگیرد و به‌صورت قواعد و اصول به ذهن بسپارد تا قضایای مشهوری را که در مقام جدل، هنگام نیاز به اثبات یا ابطال مطلبی به‌کار می‌آید از آنها استنباط کند. بدیهی است به ذهن‌سپاری قواعد کلی و مواضع، آسان‌تر از حفظ مشهورات متفرع از آنها است.

از این رو، گفته‌اند جدلی نباید به موضعی که قضیه مشهور را از آن به دست آورده تصریح کند؛ بلکه باید آن را در ذهن مخفی نگه دارد، تا در معرض نقض و رد قرار نگیرد؛ زیرا نشان دادن کذب موضع و قاعده کلی چنان‌که گذشت آسان‌تر و سریع‌تر است.

قواعد کلی و عام را از آن جهت «موضع» نامیده‌اند که محل و جایگاه حفظ و بهره برداری است. برخی گفته‌اند: این قضایا را از آن رو موضع خوانده‌اند که شایسته است موضع بحث و نظر قرار گیرند.

مبادی جدل

مبـادی اولیـه جـدل، مشـهورات و مسلمات‌اند؛ امـا هـر قضیـه‌ای کـه مشـهور نامیـده می‌شـود، نمی‌توانـد مبـدأ جـدل قـرار گیـرد؛ زیـرا نحـوه تأثیـر اسـباب در شـهرت گوناگـون اسـت. از ایـن رو، قضایـای مشـهور بـه سـه دسـته تقسـیم می‌شـوند:

مشـهورات حقیقی: قضایایـی هسـتند کـه شـهرت آنهـا پـس از دقـت و تأمـل در مفادشـان از بیـن نمی‌رود؛ مانـند: «عدالـت زیبـا و پسـندیده اسـت».

مشـهورات ظاهری: قضایایـی کـه در نظـر بـدوی مشـهورند، و شـهرت آنهـا پـس از دقـت و تأمل در مفادشـان از میـان می‌رود؛ مانـند: «بـرادر خـود را یـاری کـن، خـواه ظالـم باشـد و خـواه مظلـوم». ایـن جملـه در برابـر مشـهور حقیقی «ظالـم را یـاری نکـن، اگـر چـه بـرادرت باشـد» قـرار دارد.

شـبیه بـه مشـهورات: قضایایـی هسـتند کـه شـهرت آنهـا بـه سـبب یـک عـارض غیـر لازم پدیـد آمـده اسـت و بـا زوال آن، شـهرت نیـز زایـل می‌شـود. بنابرایـن، شـهرت ایـن قضایـا همیشـگی و مسـتمر نیسـت. ماننـد بسـیاری از روش‌هـای ذوقـی و سـلیقه‌ای کـه در زمان‌هـای مختلـف - بـه تقلیـد از سـتارگان سـینما - در طـرز لبـاس و آرایـش ظاهـری مـردم رواج پیـدا می‌کنـد و از نظـر ایشـان خـوب، پسـندیده و زیبـا جلـوه می‌کنـد بنابرایـن گزاره‌هایـی از ایـن دسـت شـبیه بـه مشـهورات‌اند؛ چـرا کـه ایـن عـادت و شـهرت پـس از مدتـی بـا از میـان رفتـن سـبب آن، زایـل می‌شـود و دیگـر مـردم چنـان کاری را نمی‌پسـندند.

از میـان اقسـام سـه‌گانه تنهـا قسـم نخسـت؛ مشـهورات حقیقـی؛ صلاحیـت دارد کـه در جـدل بـه‌کار رود. امـا مشـهورات ظاهـری تنهـا در صناعـت خطابـه سـودمند اسـت کـه بیانـش خواهـد آمـد. قضایـای شـبیه بـه مشـهورات نیـز چنان‌کـه گذشـت در صناعـت مغالطـه بـه‌کار می‌رود.

مسائل جدل

هـر قضیـه‌ای کـه سـائل آن را مطـرح می‌کنـد «مسـئله جـدل» خوانـده می‌شـود. جـواب مـورد اعتـراف و در عیـن حـال مـورد نظـری کـه از سـوی مجیـب داده می‌شـود و سـائل آن را

جزئی از قیاس خود قرار می‌دهد «مقدمه جدل» نامیده می‌شود.

هر قضیه‌ای چنان‌چه با نقض وضعی که سائل می‌خواهد آن را نقض کند، ارتباطی داشته باشد، می‌تواند مورد سؤال سائل قرار گیرد؛ اما در این بین بهتر است سائل از تهاجم به برخی از قضایا، چون قضیه‌های زیر اجتناب کند:

شایسته نیست سائل مشهورات را مورد سؤال قرار دهد؛ زیرا سؤال از مشهورات، این قضایا را در معرض شک و تردید قرار می‌دهد و همین امر موجب جرئت مجیب بر انکار و مخالفت با مشهور می‌شود.

شایسته نیست سائل از ماهیت اشیا و یا علت آنها پرسش کند؛ زیرا چنین سؤال‌هایی مربوط به مقام یادگیری و استفاده است نه مقام جدل و غلبه بر خصم. چنان چه نیاز به سؤال از ماهیت شیئ باشد باید در قالب پرسش از معنای لفظ، یا به‌صورت سؤال از رأی و نظر خصم درباره ماهیت شیئ مطرح شود.

در مورد سؤال از علّت نیز باید سؤال خود را در قالب پرسش از رأی و نظر خصم در این‌باره مطرح کند، نه آنکه اصل علّت را مورد سؤال قرار دهد.

مطالب جدل

هر چند جدل در همه مسائل فلسفی، اجتماعی، دینی، علمی، سیاسی، ادبی و همه معارف قابلیت انجام دارد، اما باید توجه داشت که برخی از قضایا هرگز توسط جدل به دست نمی‌آید. از جمله این قضایا موارد زیر را می‌توان برشمرد:

۱. قضایای مشهورات حقیقی و مطلق؛ زیرا این قضایا به درجه‌ای از شهرت رسیده‌اند که کسی نمی‌تواند شهرت و یا صحت آنها را مورد تردید قرار دهد. حجت جدلی در برابر کسی که مشهورات حقیقی و مطلق را انکار می‌کند، کارایی ندارد؛ زیرا معنای اقامه حجت جدلی، ارجاع خصم به قضایای مشهور است؛ در حالی که بنابر فرض، او منکر آنها است!

البته مشهوراتی را که محدود و یا مورد اختلاف‌اند - در برابر کسی که آن را مشهور نمی‌داند، و یا به مشهور بودن آن اعتراف نمی‌کند - می‌توان از حجت جدلی به دست

آورد، تا خصم با توجه به آنچه معروف‌تر و مشهورتر است، شهرت آن را یادآور شود.

۲. قضایای ریاضی؛ این قضایا چون اعتبار خود را از یقینیات گرفته‌اند، بنابراین، معنا ندارد توسط مشهورات (به معنای اخص) به عرصه جدل دعوت شوند.

چکیده

۱. مبادی اولیه جدل، مشهورات و مسلمات‌اند.

۲. قضایای مشهور به سه‌دسته تقسیم می‌شوند: مشهورات حقیقی، مشهورات ظاهری، شبیه به مشهورات.

۳. از میان اقسام سه‌گانه تنها مشهورات حقیقی صلاحیت آن را دارد که در جدل به‌کار رود و مشهورات ظاهری تنها در صناعت خطابه سودمند است.

۴. هر قضیه‌ای که سائل در حال سؤال آن را مطرح می‌کند «مسئله جدل» خوانده می‌شود.

۵. جواب مورد اعتراف و در عین حال مورد نظری که از سوی مجیب داده می‌شود و سائل آن را جزئی از قیاس خود قرار می‌دهد «مقدمه جدل» نامیده می‌شود.

۶. بهتر است سائل از پرسش برخی امور مانند مشهورات، ماهیت اشیا و علّت آنها اجتناب کند.

۷. برخی از قضایا هرگز توسط جدل به دست نمی‌آید، از جمله این قضایا موارد زیر را می‌توان برشمرد:

الف. قضایای مشهورات حقیقی و مطلق؛

ب. قضایای ریاضی.

پرسش ها

۱. اقسام قضایای مشهور را توضیح دهید.

۲. ضمن بیان مبادی جدل، توضیح دهید که از میان اقسام سه‌گانه مشهورات، کدام یک صلاحیت به‌کارگیری در جدل را دارد؟

۳. سائل می‌بایست از تهاجم به چه نوع قضایایی اجتناب کند؟

۴. «مسئله» و «مقدمه» جدل را توضیح دهید.

۵. کدام یک از قضایا هرگز توسط جدل به دست نمی‌آید؟

۶. مطالب جدل را معرفی کنید.

*** هم اندیشی**

با توجه به اینکه قضایای ریاضی نمی‌تواند از مطالب جدل باشد آیا دو ریاضی‌دان می‌توانند با یکدیگر جدل کنند؟

درس پنجاه و هشتم

ادوات و آداب جـدل

در دو درس گذشته تعریف، مصطلحات، مبادی، مسایل و مطالب جدل را فراگرفتیم و با تاریخچه این صناعت نیز آشنا شدیم. در این درس به یادگیری ادوات و آداب جدل خواهیم پرداخت. شایان توجه است فراگیری بحث ادوات و آداب جدل در الزام و اسکات خصم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

ادوات جدل

دست‌یابی به ملکه صناعت جدل و مهارت یافتن در آن به‌گونه‌ای که بتوان به دقت، سرعت و سهولت قواعد آن را به‌کار گرفت، منوط به مجهز شدن و تسلط یافتن بر ابزاری است که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. آگاهی از انواع مشهورات، اعم از اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و... به‌خصوص مشهورات مربوط به موضوع مورد بحث و نیز دسته‌بندی آنها.

حصول ملکه حاضر ساختن مشهور در ذهن قابل تبعیض است. یعنی ممکن است مشهوراتی که مجادل نسبت به آنها حضور ذهن دارد اختصاص به یک موضوع خاص داشته باشد. برای مثال کسی که در امور دینی جدل می‌کند کافی است مشهوراتی را که در خصوص این موضوع سودمند است در خاطر داشته باشد و کسی که در مسائل سیاسی جدل می‌کند ممکن است تنها از مشهورات مربوط به این موضوع اطلاع داشته باشد و به همین ترتیب در سایر آرا و مسائل. بنابراین، کسی که در موضوع معینی جدل می‌کند، ضرورتی ندارد واجد یک ملکه عام و شامل نسبت به همه مشهورات در همه

زمینه‌ها باشد.

۲. توانایی تشخیص و تمییز میان معانی الفاظ مشترک، منقول، مشکّک، متواطی، متباین، مترادف و دیگر احکام الفاظ. نیز تسلط بر تفصیل و تفکیک این امور، به‌گونه‌ای که بتواند ابهام‌ها و دشواری‌هایی را که ممکن است در این‌باره به وجود آید برطرف سازد، تا هنگام اشکال کردن بر استدلال‌های خصم، تنها به ادعا اکتفا نکند و بتواند وجه اشتراک تشکیک و یا دیگر احوال لفظ را روشن سازد.

۳. قدرت بر تشخیص متشابهات و تمییز آنها، خواه این تمییز به‌واسطه فصل باشد یا به‌واسطه خاصّه.

فایده این توانایی در دست‌یابی به فصل‌ها و خاصّه‌های اشیا هویدا می‌شود؛ چه اینکه شخص با کمک آن می‌تواند به حد و رسم اشیا نزدیک شود. فایده مذکور هنگامی برای جدلی محقق می‌شود که مثلاً خصم ادعا کند دو شیئ به اعتبار مشابهتی که دارند دارای یک حکم‌اند و آنگاه حکم یکی را به دیگری سرایت دهد. یا آنکه ادعا کند حکم برای یک امر عامی که شامل هر دو می‌شود ثابت است. در چنین مواردی اگر مجادل آن دو را از هم تفکیک کند و فرق‌های میان آنها را که مقتضی اختلاف احکام آنها است روشن سازد اشتباه و خطای خصم معلوم خواهد شد.

۴. توانایی بر تشخیص مشترکات بین امور متفاوت، خواه تشابه در امور ذاتی باشد یا در امور عرضی. راه حصول این ملکه به آن است که انسان تلاش کند وجوه مشابهت میان اشیایی را که فاصله زیادی با هم دارند، یا در جنس و یا در عرضی عام به دست آورد و امور مشترک میان اشیا را اگر چه امری عدمی باشد معلوم سازد.

چنین قدرتی در تشخیص مشترکات بین امور متفاوت، مفید فواید چندی است از جمله:

الف. انسان را در به دست آوردن حد و رسم اشیا کمک می‌کند. این امر شخص را در به دست آوردن جنس و شبه جنس،[1] توانمند می‌سازد.

---

۱. اموری که ماهیت حقیقی ندارند، فاقد جنس و فصل می‌باشند؛ چنان چه در تعریف این امور کلمه‌ای ذکر شود که نقش جامعیت افراد را ایفا کند به آن شبه جنس گفته می‌شود؛ مانند لفظ «کلمه» در تعریف مرفوع به: «کلمه‌ای که دارای اعراب رفع باشد».

ب. شخص را در سرایت دادن شهرت یک قضیه به قضیه دیگر و یا تعمیم حکم یکی به دیگری کمک می‌کند.

ج. در جایی که خصم مدعی تفاوت میان دو شیئ در حکم می‌شود می‌تواند با مطالبه وجه تفاوت وی را به چالش بکشد؛ و در صورتی که خصم از بیان تفاوت ناتوان باشد، چاره‌ای جز تسلیم و پذیرش شکست نخواهد داشت.

آداب جدل

آداب جمع ادب است. به جلوه‌های ظاهری رفتار «ادب» گفته می‌شود. هر ادبی ریشه در خلقی دارد که برخاسته از ملکات نفسانی شخص است. مثلا کسی که به خلق تواضع آراسته است در رفتار بیرونی خود، مؤدب به آدابی نظیر احترام به دیگران، تقدم در سلام کردن و تکریم طرف مقابل است. بنابراین، اخلاق زیر بنا و آداب، رو بنای شخصیت افراد به شمار می‌آید.

کسی که به عرصه جدل وارد می‌شود علاوه بر توانایی‌های یاد شده در مباحث قبلی باید ملزم به رعایت آدابی باشد که توفیق او را در غلبه بر خصم چندین برابر می‌کند. منطق‌دانان بدین منظور آدابی را ذکر کرده‌اند که برای هر یک از سائل و مجیب در رسیدن به هدف سودمند است. برخی از این آداب بیشتر برای سائل، برخی بیشتر برای مجیب و برخی نیز به‌طور مشترک برای هر دو کارا و مفید است.

الف. آموزش‌ها و آدابی برای سائل

- پیش از بیان سؤال، موضع یا مواضعی را که از آنها مقدمات مشهورِ مورد نیاز به‌دست می‌آید، نزد خود حاضر سازد.

- پیش از بیان سؤال، راه و چاره‌ای اندیشد که با آن زمینه تسلیم و پذیرش آن مقدمه را از طرف مجیب فراهم سازد.

- در صورت لزوم مطلوبی را که در ذهن دارد و مستلزم نقض وضع خصم است، به تصریح بیان کند. بدیهی است این امر هنگامی باید انجام شود که از مجیب اعتراف‌های لازم را گرفته باشد، به‌طوری که دیگر مجالی برای انکار وی باقی‌نگذارد.

طرح عملیاتی آموزش‌های مذکور باید به‌صورت زیر و به ترتیب انجام شود:

مرحلـه نخسـت: در آغـاز بحـث از خصـم خـود نخواهـد مقدمـه‌ای را کـه مسـتلزم نقـض وضع او است بپذیـرد. بـه دیگر سـخن در همـان گام نخسـت سؤال را متوجـه خـود مقدمـه مطلوب نکنـد. سر ایـن امر آن است کـه مجیـب در آغـاز بحـث در کمـال فراسـت و هوشـیاری است و بـا التفات او بـه مطلـوب سـائل، ای بسـا بـه سـرعت آن را انـکار کـرده و بـا آن مخالفـت ورزد.

مرحلـه دوم: حرکـت غیر مسـتقیم بـه سـمت هـدف مـورد نظـر بـا طـرح سـؤالاتی پیرامـون مطالبی اعـم از مطلوب و سـپس اخـص و مساوی آن جهـت گرفتـن اعترافـات لازم از خصـم.

مرحلـه سـوم: عـدم ارائـه قیاس‌هـای منظـم و پـی در پـی، به‌گونـه‌ای کـه خصـم از نتیجـه نهایـی آگاهـی یابـد. در ایـن مرحلـه سـائل بایـد بـا در هـم ریختـن نظـم منطقـی مقدمـات بـه نحـو زیرکانـه‌ای خـود را یـک گام دیگـر بـه مطلـوب نزدیک‌تـر کنـد.

مرحلـه چهـارم: در ادبیـات و نحـوه پرسـش‌های خـود چنـان وانمـود کنـد کـه تنهـا طالـب کشـف حقیقـت اسـت و انصـاف را بـر غلبـه و اسـکات خصـم مقـدم می‌دارد. ایـن امـر سـبب می‌شـود تـا اعتمـاد طـرف مقابـل جلـب شـده و خواسـته یـا ناخواسـته وی را بـه سـمت مطلـوب خـود سـوق دهـد.

مرحلـه پنجـم: مقدمـات را در بسـیاری از حـالات در قالـب ضرب‌المثل‌هـای مشـهور بیـان کنـد.

مرحلـه ششـم: در لابـه‌لای کلام خـود سـخنانی را از میـان مطالـب صحیـح و مشـهور برگزینـد کـه ارتبـاط چنـدان مسـتقیمی نیـز بـه بحـث نداشـته باشـد. بدیـن سـان ضمـن وادار کـردن خصـم بـه قبـول آنهـا هوشـیاری ذهنـی وی را نیـز بـا خسـتگی و کنجـکاوی او لحظـه بـه لحظـه بکاهـد.

مرحلـه هفتـم: در پایـان بحـث بـا اسـتواری و اعتمـاد بـه نفـس کامـل بـا کلماتـی متیـن و قاطـع مطلـوب خـود را بیـان کـرده و مجیـب را وادار بـه تسـلیم نمایـد. در ایـن مرحلـه از عملیـات جـدل، سـائل بایـد تمـام جهـات ادب گفتـاری و رفتـاری را رعایـت کـرده و هیـچ امـری

را در این جهت فرو نگذارد؛ چرا که این امر او را نزد مردم ارجمند کرده و خلاف آن وی را از جایگاه پیروزمندی و ظفر تنزل می‌دهد.

شایان توجه است در تمام مراحل یاد شده، شناخت و رعایت ارزش‌ها و هنجارهای جمع حاضر و حرمت نهادن بر حوزه دوست داشتن‌های ایشان، حتی در شکل ظاهری، انتخاب کلمات، بلندی و کوتاهی صدا، حرکات دست و... امری ضروری و لازم به شمار می‌آید.

ب. آموزش‌ها و آدابی برای مجیب

مجیب باید در برابر هجوم‌های سائل از خود دفاع کند. از این رو، کار او به مراتب سخت‌تر از سائل است؛ چه اینکه مدافع معمولا در مقام ستیز ضعیف‌تر از مهاجم است. بنابراین، راهی که وی باید در پیش گیرد دشوارتر و دقیق‌تر از سائل است. وی باید چند راه را یکی پس از دیگری طی کند تا از عهده ایفای نقش خود به خوبی برآید.

۱. تلاش کند عرصه جدل را چنان مدیریت کند که از نقش مجیب به سائل تغییر موقعیت دهد و به جای پاسخ‌گویی به سؤال‌های طرف مقابل، خود او به طرح سؤال بپردازد.

۲. اگر نتوانست نقش خود را به سائل تغییر دهد، باید تلاش کند سائل را متوقف سازد و او را به اموری سرگرم کند که راه او را دور کند تا برای آماده کردن جواب مناسب وقت کامل و بیشتری داشته باشد.

۳. اگر راه دوم، یعنی متوقف ساختن و مشغول کردن سائل، موفقیت آمیز نبود باید تا می‌تواند از اعتراف به قضایایی که مستلزم نقض وضع او است خودداری کند.

البته باید توجه داشت که معنای فرار از اعتراف آن نیست که هر قضیه‌ای را که بر او عرضه می‌شود رد کند؛ زیرا این حالت ممکن است او را در انظار مردم معاند و ستیزه جو جلوه دهد و در نتیجه مورد استهزا و ریشخند واقع شود؛ بلکه مقصود آن است که از اعتراف به‌خصوص آنچه موجب نقض وضع او است خودداری کند.

۴. در صورتی که راه سوم را سودمند نیافت لازم است انکار خود را صریح بیان نکند،

چون اگر چنین کند اعتبار خود را نزد حاضرین از دست می‌دهد و در همان حال وضعی را که بدان ملتزم است، از دست خواهد داد.

۵. در صورتی که هیچ راهی برای فرار از اعتراف پیش روی خود نبیند و به مشهور گردن نهد، تنها می‌تواند در ملازمه میان مشهوری که به آن اعتراف کرده و نقض وضع خود، مناقشه کند. به این‌صورت که قیود و شرایطی را به مشهور ضمیمه نماید که مانع از انطباق آن بر محل نزاع شود.

ج. آموزش‌ها و آدابی برای سائل و مجیب

آموزش‌ها و آدابی برای جدلی (سائل و مجیب) وجود دارد که شایسته است دو طرف جدل به آنها توجه کنند.

۱. دوری از استعمال الفاظ رکیک و سخیف و استفاده از عبارات زیبا و جذاب؛

۲. پرهیز از هر گونه تمسخر، دشنام و ناسزاگویی؛

۳. رعایت کمال تواضع و فروتنی در هنگام سخن؛

۴. دوری از بحث با افراد ریاست‌طلب، بد اخلاق و معاند؛ در صورت ضرورت باید مواظب ضربه‌های احتمالی بود و آنها را به بهترین وجه به خود ایشان باز گرداند؛

۵. التزام به جایگاه برتر «حق» و اینکه بالاتر از هر چیز است؛ در صورت روشن شدن حقیقت، باید آن را بدون چون و چرا پذیرفت؛

۶. توجه به اهمیت گیرایی بیان، گویایی زبان و رسا بودن کلام در جدل؛

۷. ندادن فرصت بیش از حد به طرف مقابل برای جولان در تفکر؛

۸. قاطعیت در بیان مورد نظر؛

۹. استفاده به جا از روایات، مثل‌ها، اشعار و داستان‌های مناسب؛

۱۰. قطع نکردن کلام طرف مقابل؛ سخن گفتن در میان کلام خصم از یک سو مانع پیشرفت بحث شده و رشته سخن را درهم می‌شکند و از سوی دیگر حریف را خشمگین می‌سازد.

چکیده

۱. دست‌یابی به ملکه صناعت جدل و مهارت یافتن در آن، منوط به مجهز شدن و تسلط یافتن بر ابزاری است که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

الف. آگاهی از انواع مشهورات، اعم از اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و... به‌خصوص مشهورات مربوط به موضوع مورد بحث و نیز دسته‌بندی آنها؛

ب. توانایی تشخیص و تمییز میان معانی الفاظِ مشترک، منقول، مشکّک، متواطی، متباین، مترادف و دیگر احکام الفاظ. نیز تسلط بر تفصیل و تفکیک این امور به‌گونه‌ای که بتواند ابهام‌ها و دشواری‌هایی را که ممکن است در این باره به وجود آید برطرف سازد؛

ج. قدرت بر تشخیص متشابهات و تمییز آنها، خواه این تمییز به‌واسطه فصل باشد یا به‌واسطه خاصّه؛

د. توانایی بر تشخیص مشترکات بین امور متفاوت، خواه تشابه در امور ذاتی باشد یا در امور عرضی.

۲. علاوه بر آداب اختصاصی برای هر یک از سائل و مجیب آموزش‌ها و آدابی نیز برای جدلی (سائل و مجیب) وجود دارد که شایسته است دو طرف جدل به آنها توجه کنند.

پرسش ها

۱. مهم‌ترین ابزارهای دست‌یابی به ملکه صناعت جدل و مهارت یافتن در آن، را توضیح دهید.

۲. قدرتِ تشخیص مشترکات بین امور متفاوت، مفید چه فوایدی است؟

۳. مهم‌ترین آموزش‌ها و آداب سائل را توضیح دهید؛

۴. اساسی‌ترین آموزش‌ها و آداب مجیب را بیان کنید؛

۵. آداب مشترک سائل و مجیب را در صناعت جدل ذکر کنید.

۶. طرح عملیاتی آموزش‌های سائل را توضیح دهید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا می‌توانید یک جدل کلامی یا سیاسی و یا فرهنگی را بیان کنید؟

۲. آیا فراگیری آموزه‌های صناعت جدل برای انجام جدل کافی است؟ چرا؟

۳. جدلی بودن کوششی (یاد گرفتنی) است یا جوششی (استعداد ذاتی)؟ چرا؟

۴. آیا جدل صناعتی عملی- کاربردی است یا علمی - کاربردی است؟

۵. آیا در طرح عملیاتی سائل، طی همه مراحل هفت‌گانه باید به ترتیب باشد؟ چرا؟

۶. دانستن و به‌کار گرفتن چه آدابی غیر از آنچه در درس ذکر شده برای سایل، مجیب و هر دو به صورت مشترک لازم و مفید است؟

۷. آیا فراگیری آموزه‌های صناعت جدل برای انجام جدل کافی است؟ چرا؟

۸. کدام‌یک از آداب جدل بیشتر جنبه اخلاقی دارد و در زمره فضیلت‌های روحی و معنوی برای جدلی به شمار می‌رود؟

درس پنجاه و نهم

خطــابه

به فن بیان و خطابه از موقف و منظرهای متفاوتی می‌توان توجه کرد. یکی نگاه حرفه‌ای تبلیغی و دیگری نظر منطقی. در آثار منطقی بسیاری از اوقات این دو نگاه متفاوت، در هم آمیخته است. همین امر سبب شده تا مخاطب در مواجهه با مطالب مطرح شده در کتب رایج منطقی، دغدغه‌ای مستمر را با خود تا انتهای مباحث همراه داشته باشد. اگر خطابه و آنچه مربوط به آن است به‌لحاظ منطقی مقصود است، برخی از نکات ذکر شده در آن سهمی در جلوگیری ذهن از خطای در تفکر ندارد. اگر این فن به‌لحاظ حرفه‌ای مورد نظر است پس جای بسیاری از مطالب شایسته و بایسته در آن خالی است! به عبارت دیگر آموزه‌های حرفه‌ای این فن نه تنها در قالب گزاره‌های ارائه شده کافی نیست بلکه در حد لازم نیز به آن پرداخته نشده است. به‌خصوص با توجه به عرصه بسیار پیچیده و گسترش جدی دامنه این فن در عصر ارتباطات و دنیای شگفت‌انگیز تجددگرایی و پسا تجددگرایی. بنابراین، از همین آغاز باید روشن ساخت که در بحث حاضر به بررسی صناعت خطابه از دیدگاه منطقی در حد لازم پرداخته شده است و به هیچ عنوان بیان رمز و رازهای خطابه به‌عنوان یک حرفه تبلیغی، مورد نظر نبوده است.

نیاز به صناعت خطابه

علوم عقلی و استدلالی، به‌ویژه فلسفه کمتر جای استدلال‌های خطابی و شعری است؛ در حالی‌که برهان، مغالطه و جدل هر سه در معقولات و علوم حقیقی مانند فلسفه و ریاضیات راه دارند. از این رو، برخی از منطق‌دانان این دو صناعت (خطابه و شعر) را

خارج از قلمرو منطق دانسته و چندان که باید و شاید بدان‌ها نپرداخته اند.

امروزه درباره این صناعت، نه تنها کتاب‌های بسیار نگارش یافته، بلکه متخصصان فن، آن دو را در قالب دانش مستقل و با قواعد و ضوابطی معین در اختیار علاقه‌مندان گذاشته‌اند. کسی که می‌خواهد در جامعه تأثیرگذار و در رسیدن به اهداف اجتماعی خود موفق باشد، باید اراده مردم را با خود همراه ساخته، رضایت آنان را نسبت به نظر خویش جلب کند. متقاعد کردن توده مردم به مطلب مورد نظر از طریق برهان و استدلال‌های جدلی همواره ثمربخش نیست؛ زیرا بیشتر انسان‌ها تحت تأثیر عواطف، احساسات و ظواهرند. از این رو، بهترین راه برای اقناع ایشان استفاده از «صناعت خطابه» است.

بر اساس آنچه بیان شد، آگاهی از آداب و فنون خطابی برای رهبران سیاسی و سخنگویان نهادهای اجتماعی، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

تعریف خطابه

خطابه صناعتی علمی است که تنها نتیجه آن اقناع توده مردم نسبت به مطلب مورد نظر است، بدون آنکه در ایشان جزم و یقین واقعی ایجاد کند. بنابراین، خطابه تنها اختصاص به کلام شفاهی ندارد؛ بلکه هر اثر اقناعی اعم از گفتاری یا نوشتاری را نیز در بر می‌گیرد.

مبادی خطابه

مبادی خطابه عبارت است از مظنونات، مقبولات و مشهورات. اگر در صناعت خطابه، مبادی دیگری از استدلال نیز که موجب اقناع مخاطب می‌شود به‌کار رود هر چند آن مقدمه از «مخیلات» یا «مسلمات» باشد، به‌لحاظ منطقی درست است.

اجزای خطابه

خطابه شامل دو جزء اساسی است:

عمود: قضایایی است که در خطابه به‌عنوان مقدمه و مبدأ به‌کار می‌رود و موجب نتیجه‌ای اقناعی می‌شود.

اعوان: مقصود از اعوان خطابه، اقوال، افعال و هیئت‌های بیرون از عمود است که برای اقناع و آماده ساختن شنوندگان جهت قبول مطالب مؤثر است.

غیر از اجزای خطابه، امور دیگری نیز هست که اگر چه بیرون از عمود و اعوان است، اما به‌لحاظ تأثیری که در آماده کردن شنوندگان برای پذیرش سخنان خطیب دارد، خطابه را آراسته کرده و تابع و مکمل آن می‌باشد. همه این امور مربوط به خود گفتار و خطابه است. از این رو، «توابع»، «تحسینات» و «تزیینات» نامیده می‌شود. توابع بر سه نوع است:

الف. آنچه مربوط به خود الفاظ است؛ مانند: «رعایت قواعد دستور زبان».

ب. آنچه مربوط به نظم و ترتیب گفتارهای خطابی است؛ مانند اینکه ابتدا مدعا بیان شود و سپس دلیل آن ذکر گردد.

ج. اخذ به وجوه؛ مقصود آن است که خطیب اموری را به نمایش آورد که حاکی از حالت تأثیرگذار او در شنوندگان است. مانند: ادای مطالب غمناک با آهنگ حزین و بیان مطالب شاد با حالت سرور و انبساط.

همه انواع توابع در تأمین غرض خطیب هنگام استفاده از عمود و اعوان به‌لحاظ روان‌شناسی باور، تأثیری سحرانگیز در شنونده دارد. چنانچه اجزای اصلی خطابه با این مهم (توابع) قرین شود، اقناع جمهور، شکوفه‌ای است که بر نهال برومندی از مقصود برآید. در چنین حالتی متقاعد کردن مخاطبان نسبت به هر امر خطیری بسیار شور انگیز و پرانگیزه خواهد بود.

صورت تألیف خطابه

در خطابه غالباً از استدلال قیاسی و تمثیلی و گاه از استقراء استفاده می‌شود. شایان توجه است در خطابه، به‌لحاظ صوری لازم نیست استدلال به‌کار رفته، در واقع دارای تمامی شرایط انتاج باشد، بلکه اگر در ظاهر هم منتج به نظر برسد کافی است.

خطابه با توجه به چگونگی تألیف صورت آن، اصطلاحاتی دارد که مهم‌ترین آنها امور زیر است:

الـف. تثبیـت: گفتـار یـا نوشـتاری اسـت کـه در خطابـه، حجـت واقـع می‌شـود و مفیـد تصدیـق ظنـی بـه خـود مطلـوب می‌باشد؛ چه در شکل قیاس باشد و چه در قالب تمثیل.

ب. ضمیـر: همـان تثبیـت اسـت در صورتـی کـه قیـاس باشـد. از ایـن رو، آن را «ضمیـر» می‌نامنـد کـه غالبـا کبـرای آن حـذف می‌شـود.

ج. تفکیر: همان ضمیر است که به اعتبار مشتمل بودن بر حد اوسط - که محصول فکر و اندیشه است - تفکیر خوانده می‌شود.

د. اعتبار: همان تثبیت است که به‌صورت تمثیل می‌باشد.

هـ. برهـان: هـر اعتبـاری کـه بـه سـرعت مقصـود را نتیجـه می‌دهـد، برهـان نامیـده می‌شـود.

و. موضـع: هـر مقدمـه‌ای کـه می‌توانـد جزئـی از تثبیـت واقـع شـود، خـواه بالفعـل مقدمـه باشـد یـا نباشـد. بایـد دانسـت هـر قانـون و قاعـده‌ای کـه از موضـع اسـتخراج می‌شـود «نـوع» نامیـده می‌شـود. ماننـد: انـواع شـکر، شـکایت، اعتـذار، ندامـت و... کـه هـر یـک از موضعـی خـاص چـون ذکـر محاسـن و معایـب یـک چیـز هنـگام ایفـای نقـش مقدمـه اسـتدلالی کـه مفیـد تصدیـق ظنـی اسـت بـه دسـت می‌آیـد.

مقایسه خطابه با جدل

هـر چنـد خطابـه و جـدل از آن جهـت کـه هـر دو در مقـام ایجـاد تصدیق‌انـد بـا یکدیگـر اشـتراک دارنـد، امـا تفاوت‌هایـی نیـز دارنـد کـه برجسـته‌ترین آنهـا امـور زیـر اسـت:

۱. خطابه مفید تصدیق غیر جازم است اما جدل مفید تصدیق جازم؛

۲. مبـادی اصلـی در خطابـه مقبـولات، مظنونـات و مشـهورات اسـت، ولـی در جـدل، مبـادی بـه‌کار رفتـه مسـلمات و مشـهورات اسـت؛

۳. هـر چنـد مشـهورات هـم در خطابـه و هـم در جـدل بـه‌کار می‌رونـد، امـا در خطابـه بـر خـلاف جـدل از مشـهورات ظاهـری نیـز می‌تـوان اسـتفاده کـرد؛

۴. هـدف خطابـه ماننـد جـدل غلبـه اسـت، امـا غایـت خطابـه، پیـروزی همـراه بـا اقنـاع

است؛ در حالی که در جدل لزوماً چنین نیست.

۵. اگرچه قلمرو خطابه همچون جدل عام است و به شاخه خاصی محدود نیست، اما مطالبی که در آنها دست‌یابی به یقین مراد است (برخلاف جدل) از حوزه خطابه بیرون است.

آداب خطابه

خطیب هنگامی در هدف خویش (اقناع مخاطبان) موفق خواهد بود که به امور بسیاری از جمله نکات زیر توجه و دقت کافی داشته و توانایی خود را در این زمینه هر چه بیشتر تقویت کند.

۱. موضوع خطابه خویش را متناسب با نیاز مخاطبان برگزیند و مطالب خود را به مقتضای حال ایشان بیان کند.

۲. قواعد و آداب زبان را به درستی بداند و از الفاظ جذاب، استعارات، کنایات، مجازات و تشبیهات زیبا استفاده کند.

۳. دو رکن اساسی خطابه، یعنی «مدعا» و «دلیل» را به خوبی از یکدیگر تفکیک و تبیین کند. برای این منظور باید سه مرحله اساسی مقدمه (تصویر)، ذی‌المقدمه (اقتصاص) و نتیجه (خاتمه) را طی کند.

۴. تسلط کامل بر اشعار، حکایات و مثل‌ها داشته باشد و از آنها به جا و به موقع استفاده کند.

۵. خصوصیات اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم و روحیات مخاطبان خود را به خوبی بشناسد و از آنها در هدف خویش که اقناع ایشان است، استفاده کند.

۶. خطیب باید به‌لحاظ وجهه بیرونی و مقبولیت اجتماعی در جایگاه شایسته‌ای قرار داشته باشد.

۷. خطیب به‌لحاظ صفای روحی، خصلت‌های معنوی و آراستگی به فضیلت‌های اخلاقی در نصابی باشد که تلاش او برای اقناع مخاطبان مفید و مؤثر واقع شود.

۸. اقناع جمهور هنگامی تمام و کمال اتفاق خواهد افتاد که به راستی خطیب به گفته‌های خویش معتقد و باورمند باشد و خطابهی او تنها نقش تردستی و معرکه‌گیری نداشته باشد.

۹. در مدیریت زمانِ خطابه چنان کند که به کمی یا زیادی وقت دچار نشود.

۱۰. خطیب باید قواعد کلی مربوط به موضوع خطابه را بداند و در مجموع دارای اطلاعات عمومی خوبی باشد.

چکیده

۱. خطابه صناعتی علمی است که نتیجه آن تنها اقناع توده مردم نسبت به مطلب مورد نظر است.

۲. مبادی خطابه عبارت است از مظنونات، مقبولات و مشهورات.

۳. خطابه شامل دو جزء اساسی است: عمود و اعوان.

۴. غیر از اجزای خطابه، امور دیگری نیز هست که بیرون از عمود و اعوان است که «توابع»، «تحسینات» و «تزیینات» نامیده می‌شود. توابع بر سه نوع است:

الف. آنچه مربوط به خود الفاظ است؛

ب. آنچه مربوط به نظم و ترتیب گفتارهای خطابی است؛

ج. اخذ به وجوه.

۵. خطابه با توجه به چگونگی تألیف صورت آن، اصطلاحاتی دارد، که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

تثبیت، ضمیر، تفکیر، اعتبار، برهان، موضع.

۶. برجسته‌ترین تفاوت‌های خطابه و جدل امور زیر است:

الف. خطابه مفید تصدیق غیر جازم است اما جدل مفید تصدیق جازم.

ب. مبادی اصلی در خطابه مقبولات، مظنونات و مشهورات است، ولی در جدل، مبادی به‌کار رفته مسلمات و مشهورات است.

ج. هر چند مشهورات هم در خطابه و هم در جدل به‌کار می‌روند، اما در خطابه بر خلاف جدل از مشهورات ظاهری نیز می‌توان استفاده کرد.

د. هدف خطابه مانند جدل غلبه است، اما غایت خطابه، پیروزی همراه با اقناع است؛ در حالی که در جدل لزوماً چنین نیست.

هـ. اگر چه قلمرو خطابه همچون جدل عام است و به شاخه خاصی محدود نیست، اما مطالبی که در آنها دست‌یابی به یقین مراد است (برخلاف جدل) از موضوع خطابه بیرون است.

۷. شایسته است خطیب جهت کسب توفیق در اقناع مخاطبان به امور متعددی توجه و دقت کافی نماید.

پرسش ها

۱. نیاز به صناعت خطابه را تبیین کنید.

۲. فن خطابه راتعریف کنید.

۳. مبادی خطابه را نام ببرید.

۴. اجزای اساسی خطابه را توضیح دهید.

۵. توابع را نام برده تبیین کنید.

۶. مهم‌ترین اصطلاحات صورت تألیف خطابه را نام برده توضیح دهید.

۷. فن خطابه را با صناعت جدل مقایسه کنید.

۸. مهم‌ترین آداب خطابه را بیان کنید.

*** هم اندیشی**

۱. آیا هنرهایی چون نمایش صامت و بدون کلام، نقاشی، مجسمه‌سازی، خطاطی،

تذهیب و موسیقی به تنهایی می‌تواند نقش خطابه یا یک جزء از اجزای اساسی آن را ایفا کند؟

۲. در صناعت خطابه چه تفاوتی بین اعوان و توابع وجود دارد؟

۳. آیا می‌توانید برای هر یک از صورت‌های خطابه (تثبیت، ضمیر، تفکیر، اعتبار، برهان و موضع) یک مثال ذکر کنید؟

۴. مهم‌ترین هدف منطقی از تعلیم صناعت خطابه چیست؟

۵. بیان آداب خطابه چه ارتباطی به دانش منطق دارد؟

درس شصتم

شعـــر

شعرشناسی در یونان باستان قدمت زیادی دارد. افلاطون در رساله‌های متعددی چون «فدراس، ایوان و جمهوریت» به تحلیل و شناخت شعر پرداخته است. ارسطو، مدون منطق، رساله خاصی به‌صورت تک‌نگاره در فن شعر نگاشته است. امروزه در زبان فارسی چندین ترجمه از این رساله در دست است که یکی از آنها به نام ارسطو و فن شعر چاپ شده است.

هر چند استقراء تامی در میان اقوام و ملت‌های مختلف درباره تاریخ تولد شعر انجام نشده است، اما نظر به ماهیت و کارکرد آن، بی‌تردید می‌توان تصدیق کرد که شعر در میان اجتماعات انسانی با گوناگونی‌های زبانی و فرهنگی متعدد از قدمتی دیرینه برخوردار است. هر زبانی با قابلیت‌های خاص خود، دارای مجموعه اشعاری است که ای بسا در تعاملات انسانی و احتجاجات استدلالی و بیانات خطابی از جایگاه ممتاز برخوردار بوده است.

در این درس به شعر از دیدگاهی منطقی و نه ادبی خواهیم پرداخت. منطقی از آن جهت به بحث و بررسی شعر می‌پردازد که، میزان اعتبار آن را در استدلالات بشری روشن سازد و مقدار توانایی آن را در تولید باور و تصدیق هویدا کند؛ و به انسان هشدار دهد که شعر، از آن جهت که شعر است، ایجاد کننده باور نیست و نباید از طریق آن مطلبی را تصدیق کرد.

تعریف شعر

ارسطو معتقد است که شعر کلامی خیال‌انگیز است. عروضیان[1] نیز معتقدند، شعر کلامی موزون، مقفّا و متساوی‌الارکان است. برخی از ادیبان و شاعران معاصر هم در تعریف شعر می‌گویند: کلامی خیال‌انگیز و آهنگین است. بر اساس این تعریف، شعر نو نیمایی نیز مانند پاره‌ای از شعرهای کهن و سنّتی، شعر خواهد بود.

بنابر آنچه بیان شد، بین شعر به معنای ارسطویی، عروضی و نو، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ چرا که بر اساس دیدگاه ارسطویی، نثرهای خیال‌پردازانه نیز به‌لحاظ منطقی کلام شعری است. همچنان که منظومه‌های صرفی، نحوی، فلسفی، منطقی و... به جهت مقفّا، موزون و مساوی بودن ابیات و مصراع‌ها از نظر عروضیان شعر است. همچنین شعر نوِ نیمایی که آهنگین و خیال‌انگیز است و موجب قبض و بسط روح و روان انسان می‌شود نیز شعر می‌باشد؛ هر چند عنصر قافیه و تساوی ارکان عروضی در آن موجود نیست.

مصداق مشترک شعر در تمام معانی مذکور هنگامی صادق خواهد بود که کلامی موزون، مقفّا، دارای تساوی مصرعی و بیتی و خیال‌انگیز باشد.

به نظر می‌رسد بهترین و کامل‌ترین نوع شعر عبارت است از کلامی خیال‌انگیز که از اقوال موزون، مساوی و هم قافیه تألیف شده باشد. چنین تعریفی هم به عنصر «لفظ» و هم به عنصر «معنا» به‌طور تمام و کمال وفادار است.

مبدا شعر

با عنایت به آنچه بیان شد، روشن می‌شود مبدأ این صناعت «مخیِّلات» است.

ارزش معرفتی شعر

صناعت شعر، از جمله استدلالاتی است که اساساً مفید تصدیق نیست. ایجاد انبساط و انقباض روحی در موارد مقتضی، مهم‌ترین کارکرد این فن به شمار می‌آید. بنابراین، شعر از آن جهت که شعر است و از مخِّیلات تشکیل شده است هر چند در

---

۱. علم عروض، دانشی ادبی است که به اوزان و قالب‌های مختلف شعری می‌پردازد.

حد یک شاه‌کار ادبی باشد هرگز صلاحیت ایجاد تصدیق نسبت به ادعایی را ندارد.

با توجه به آنچه گفته آمد، جای بسی تعجب است که امروزه برخی از شک نیاوردگانِ کرده‌یقین و علم‌گریزان فضول‌آیین، در مقام نظریه‌پردازی و در قالب نوآوری و ابداع، به طرح ادعاهایی بزرگ می‌پردازند و دلیل جزمی اثبات آن را شعری از اشعار شاعران بلندمرتبه می‌دانند و از این ابزار چه استفاده‌های ناروا که در ذهن و اندیشه مخاطبان خود به‌ویژه در جوانان و نوجوانان می‌کنند و ضمیر پاک و با صفای ایشان را به جهت شدت قوه خیال و لطافت روحی، چون قاصدکی رها در آسمان خردورزی به هر سو که می‌خواهند سوق می‌دهند. بر فرهیختگان و روشنفکران تحصیل کرده ما باید به‌خوبی روشن و آفتابی باشد که هرگز تمسک به شعر، دلیلی برای ایجاد تصدیق و اذعان نسبت به هیچ گزاره‌ای درست یا نادرست نیست! شعر تنها می‌تواند در ساحل‌های خاموش خیال، شهرآشوبی کرده و با ایجاد انبساط یا انقباض روحی اسباب وجد، شادی یا اندوه ایشان را فراهم آورد. توجه به این نکته مهم خود می‌تواند زمینه نجات بسیاری از جوانان و نوجوانان حقیقت طلب روزگار ما را از دام معرکه‌گیری‌های ساحران کلام و بی‌بهره‌گان از اندیشه استوار، فراهم سازد.

البته مخفی نماند که اجتماع دو یا چند عنوان بر یک مبدأ مانعی ندارد. ای بسا قضیه‌ای به یک اعتبار مخیل، به اعتبار دیگر مشهور و به جهت سومی حتی از یقینیات به شمار آید. آنچه درباره ارزش و جایگاه منطقی شعر بیان شد تنها به قضایای مخیلی مربوط می‌شود که همین یک عنوان را با خود دارند و بدین جهت فاقد اعتبار تولید تصدیق می‌باشند؛ هر چند اگر از جمله یقینیات و یا ... نیز باشند به همان جهات اعتبار مختص به خود را خواهند داشت.

جایگاه شعر در منطق

شعر حقیقتی است که می‌تواند دارای ابعاد گوناگون و متفاوتی باشد؛ از این جهت صلاحیت طرح و بررسی در علوم مختلف را دارد. شعر از آن جهت که از وزن و قافیه و آرایش‌های ادبی برخوردار است، صناعتی ادبی به شمار می‌آید که به‌لحاظ وزن و قافیه

درعلم عروض و به دلیل بهره گیری از ظرافت‌ها و نکته‌های زیبا شناختی در علم بدیع قابل طرح و بررسی است. اما فراتر از لفظ و امور مربوط به آن، شعر دارای بعد و حقیقتی است که از معنا نشأت میگیرد و چون روح در کالبد شعر ساری و جاری می‌شود. این جنبه از شعر، امری است که به تحلیل منطقی - فلسفی محتاج است.

منطق‌دانان در فن شعر به تحلیل ساختار معنایی شعر می‌پردازند و به انسان متفکر می‌آموزند که در مقام استدلال، هیچ‌گاه شعر را به‌عنوان عاملی برای دست‌یابی به تصدیق انتخاب نکند؛ زیرا استدلال شعری اساساً مفید تصدیق نیست.

فواید شعر

شعر به علت تأثیر شگرف و عمیق آن در جان انسان‌ها، می‌تواند در قلمروهای مختلف و متنوع حیات فردی و اجتماعی منشأ اثر و فایده باشد. برخی از اهم آثار و فواید شعر عبارت است از:

- برانگیختن روح حماسی در رزمندگان جبهه‌های نبرد؛
- تحریک عواطف و احساسات مردم در امور دینی، سیاسی و... برای ایجاد انواع تحولات سیاسی اجتماعی؛
- تعظیم و تحقیر، مدح و قدح، مذمت و تحسین افراد؛
- ایجاد قبض و بسط، حزن و فرح روحانی در انسان؛
- بر حذر داشتن از افعال ناپسند و ترغیب بر نیک نهادی و عمل صالح.

علت تأثیر شعر در نفوس

پس از شناخت فواید شعر دو سؤال مطرح می‌شود:

۱. چه امری سبب می‌شود شعر در نفس آدمی اثر کند و انفعالاتی را در وی پدید آورد؟

پاسخ: قوام شعر به خیال‌پردازی و تصویرگری است. روشن است که این امر از مهم‌ترین اسباب مؤثر در نفوس است. تصویر و تمثیل، خیال و اعجاب را برمی انگیزد و موجب التذاذ و تأثر روح می‌شود.

۲. شعر بودن شعر، یعنی مخیل بودن آن، به چه چیز تحقق می‌یابد؟

پاسخ: با تصویرگری و صورتپردازی در ذهن که با سه چیز حاصل می‌شود:

– وزن؛ هر وزنی شأن و موقعیت خاصی در تعبیر از حالتی از حالات نفس و حکایت از آن دارد؛ و به همین دلیل موجب پیدایش انفعالی در نفس می‌شود.

– نفس الفاظی که شنیده می‌شود؛ زیرا هر حرفی نیز نغمه و آهنگی دارد که حکایت گر حالتی از حالات روح آدمی است. از این رو، مفید اثری خاص است که این اثر یا از جوهر لفظ برخاسته و یا از ترکیب آن با سایر الفاظ.

– نفس کلام مخیل؛ یعنی معانی کلام که خیال‌برانگیز است. این همان قضایای مخیل است که رکن اساسی شعر را تشکیل می‌دهد. آنچه واقعاً موجب تأثیر مخیلات در نفس می‌شود، استغراب و اعجابی است که در اثر تخیل برای‌انسان حاصل می‌شود، و از این رو گاه قضایا هر چه تکرار شوند از اثرشان کاسته نمی‌شود.

قاعده‌مندی مخیلات

شایسته است در شعر سه عنصر حضور داشته باشد: وزن، الفاظ و معانی خیالی. وزن و الفاظ هر کدام قواعدی دارد که در علم «ادب» و «عروض» بیان شده است، و منطق بدان نمی‌پردازد؛ زیرا برای منطقی تنها بیان جنبه تخیلی شعر اهمیت دارد. در صناعت شعر منطقیان به جدّ درصدد توضیح این نکته‌اند که با آوردن قضیه‌های مخیّل هرگز نمی‌توان و نباید تصدیقی را برداشت کرد؛ اما قضایای مخیل، قواعد مضبوطی ندارد که بتوان آن را تدوین کرد. چه اینکه مخیلات به هر میزان دورتر از ذهن، کمیاب‌تر، غریب‌تر و لطیف‌تر باشند، تأثیر بیشتری در تخیل داشته و خوش آیندتر و دلپذیرترند.

نکته پایانی که باید بدان اشاره کرد آنکه شعر و شاعری بیشتر جوششی و خدادادی است تا کوششی و اکتسابی. کمتر می‌توان از راه تعلیم و آموزش و تمرین، ملکه شعر را به دست آورد مگر آنکه استعداد آن به‌طور خدادادی در وجود انسان نهفته باشد و آنگاه آن را با تمرین و ممارست بارور و شکوفا ساخت. شعر همچون الهامی مرموز در لحظاتی تب‌آلود از ناکجا آبادی دور چون صاعقه‌ای بر ذهن شاعر فرود می‌آید و بر زبان و قلم

او جاری می‌شود. از این رو، گاهی شاعر بدون هیچ آمادگی قبلی به خلق اشعاری بلند نایل می‌شود و گاه با تمام سعی و کوشش که به‌کار می‌گیرد از سرودن حتی یک بیت باز می‌ماند.

چکیده

۱. ارسطو معتقد است شعر کلامی خیال‌انگیز است. عروضیان نیز معتقدند، شعر کلامی موزون، مقفّا و متساوی‌الارکان است.

۲. مبدأ صناعت شعر «مخیلات» است.

۳. صناعت شعر، از جمله استدلالاتی است که اساساً مفید تصدیق نیست. ایجاد انبساط و انقباض روحی در موارد مقتضی، مهم‌ترین کارکرد این فن به شمار می‌آید.

۴. برخی از اهم آثار و فواید شعر عبارت است از:

الف. برانگیختن روح حماسی در رزمندگان جبهه‌های نبرد؛

ب. تحریک عواطف و احساسات مردم در امور دینی، سیاسی و... برای ایجاد انواع تحولات سیاسی اجتماعی؛

ج. تعظیم و تحقیر، مدح و قدح، مذمت و تحسین افراد؛

د. ایجاد قبض و بسط، حزن و فرح روحانی در انسان؛

. بر حذر داشتن از افعال ناپسند و ترغیب بر نیک نهادی و عمل صالح.

۵. آنچه باعث می‌شود شعر در نفس آدمی اثر کند و انفعالاتی را در وی پدید آورد خیال پردازی و تصویر گری آن است.

پرسش ها

۱. تاریخچه صناعت شعر را به اختصار بیان کنید.

۲. به‌رغم آنکه شعر در منطق، به‌طور مستقیم نمی‌تواند سهمی در جلوگیری ذهن

از خطای در تفکر ایفا کند، چرا منطقی به بررسی آن می‌پردازد؟

۳. شعر و صناعت آن را تعریف کنید.

۴. مبدأ شعر چیست؟

۵. ارسطو و عروضیان صناعت شعر را چگونه تعریف کرده‌اند و چه نسبتی میان این دو تعریف وجود دارد؟

۶. ارزش معرفتی شعر را توضیح دهید.

۷. جایگاه شعر در منطق را تبیین کنید.

۸. برخی از اهم آثار و فواید شعر را بر شمارید.

۹. شعر بودن شعر، یعنی مخیل بودن آن با چه چیزهایی حاصل می‌شود؟

۱۰. علت تأثیر شعر در نفوس را توضیح دهید.

۱۱. بیان کنید آیا مخیلات قاعده‌مند می‌باشند.

۱۲. چگونه می‌توان به ملکه شعر دست یافت؟

*** هم اندیشی**

۱. چه تفاوتی بین شعر و صناعت شعر وجود دارد؟

۲. آیا می‌توانید صناعت شعر را با صناعت خطابه مقایسه کنید؟

۳. چگونه یک کلام موزون از آن جهت که موزون است می‌تواند مخیّل باشد؟

۴. آیا بهره‌مندی صناعت شعر به‌لحاظ ساختار از صورت منطقی استدلال الزامی است؟

فرهنـــگ اصطـلاحات منطقـــی

آ - ا

آثار ذاتی

خـواصّ و اعراضی کـه مربـوط بـه ذات شیئ است نـه مربـوط بـه امـور عام‌تـر یا خاص‌تـر از آن. «ذاتی» در این تعبیر، ذاتی باب برهان است و با ذاتی مبحث کلیات خمس که در مقابل عرضی به‌کار می‌رود و به معنـای جـزء ذات و ماهیـت است کاملاً متفـاوت است (=اعـراض ذاتـی).

آرای محموده

عقاید مشهوری که از لحـاظ مصلحـت عمـوم یا بـه حسـب سیرتی مخصـوص، پسـندیده و نیکـو باشـد.

آلی

دانشی کـه در اصـل بـرای کاربـرد در علـوم دیگـر تدویـن شـده و خـود مطلوبیـت استقلالی نـدارد.

اتصال

پیونـد و ملازمـه و وابستگی بیـن مقـدم و تالی در قضایای شرطیه.

اتّفاق

مصاحبت مقدم و تالی کـه از روی لـزوم و ضرورت نباشـد.

اتفاقی

قضیـه متصلـه شـرطیه‌ای کـه بیـن مقـدم و تالـی آن رابطـه لـزوم وجـود نداشـته باشـد و مصاحبـت آن دو صرفـاً از روی تصـادف و اتفـاق باشـد (= لزومـی).

اجزا

چیزهایـی کـه بـا هـم تشـکیل‌دهنده کل باشـند.

اجزای ذاتی

آنچـه جـزء ذات و ماهیـت شـیئ اسـت (=اجـزای قـوام، اجـزای مقـوّم، ذاتیـات، اجـزای ماهیّـت).

اجناس عامیه

کلی‌تریـن اجنـاس کـه مافـوق همـه اجنـاس و انواع‌انـد و برتـر از آنهـا دیگـر جنسـی وجـود نـدارد.

احتجاج

حجّـت‌آوردن و ردّ ایـراد کـردن در بحـث، بـرای اثبـات عقیـده خـود و ابطـال عقیـده طـرف مخالـف.

احتیال

بـه‌کار بـردن مکـر و نیرنـگ در بحـث و جـدل بـه نحـوی کـه خصـم بـدان واقـف نشـود.

اخبار

۱. خبردادن، حکمی را بیان کردن.

۲. لفظ مرکب تام که قابل تصدیق و تکذیب باشد.

اخس

خسیس‌تر و پست‌تر، ضعیف‌تر.

قضیه سالبه از قضیّه موجبه اخسّ است و قضیّه جزئیه از قضیه کلیه. بنابراین خسّت در قضیه به دو چیز است: یکی سالبه بودن و دیگر جزئی بودن. در قیاس، نتیجه همواره تابع اخسّ مقدمتین است؛ یعنی اگر یکی از دو مقدمه سالبه باشد نتیجه سالبه خواهد بود و اگر یکی از آن دو جزئیه باشد، جزئیه.

اخص

آنچه شمولش از چیز دیگر کمتر باشد، خاصّ‌تر. برای مثال انسان اخص از حیوان است و حیوان هم شامل آن می‌شود و هم شامل جز آن (مخالف اعمّ).

ادات

لفظ مفردی که به تنهایی و به خودی خود مفید معنایی نباشد. مانند «از»، «به»، «در»، «است»، «نیست»، «بود» و «اگر»

ادراک

علم و آگاهی‌یافتن، مطلق علم و آگاهی، خواه تصور خواه تصدیق، خواه حسّی، خواه عقلی، خواه حصولی، خواه حضوری.

ادوات جدل

آنچه در استدلال جدلی به‌کار می‌آید.

اذعان

قبول وقوع یا عدم وقوع نسبت محمول به موضوع.

استدلال

۱. عمل ذهن در فراهم آوردن و ترتیب و تنظیم مقدمات معلوم برای رسیدن به کشف قضیه مجهول؛

۲. مجموع قضایای معلوم که منجر به کشف مجهول شود (=حجّت).

استقراء

یکی از اقسام سه‌گانه حجت و استدلال. استدلالی که در آن از مطالعه امور جزئی به نتیجه‌ای کلّی دست یابند.

استقراء تامّ

استقرائی که در آن تمام افراد جزئی مورد بررسی و ملاحظه قرارگیرد و آن‌گاه حکمی کلّی صادر شود. این نوع استقراء

را استقراء برهانی نیز می‌نامند.

استقراء ناقص

استقرائی که تمام جزئیات در آن مورد ملاحظه قرار نگیرند، بلکه تنها تعدادی از آنها را ملاحظه کنند و چون آنها را به صفتی متصف یابند، حکم به وجود آن صفت در همه جزئیات کنند.

استنتاج

نتیجه گرفتن، استخراج نتیجه از مقدمات.

اسم

یکی از اقسام سه‌گانه لفظ مفرد، و آن لفظی است که به خودی خود معنایی را افاده کند، ولی مقرون به زمان نباشد. مانند: سقراط، انسان، درخت، سفیدی، پاکی، سفید، پاک، من، تو...

اسم تام

جنس قریب و خاصّه یک شیئ.

اسم مشترک

اسمی که به وضع جداگانه برای معانی مختلف وضع شده باشد (=اشتراک، اشتراک لفظ).

اسم مشکّک

اسمی که به یک معنا استعمال می‌شود، ولی شدّت و ضعف و تقدم و تأخّر و زیادت و نقصان معنای آن در افراد متفاوت است.

اسم منقول

اسمی که در اصل به ازای معنایی وضع شده و سپس در معنای دیگر به‌کار رفته باشد.

اسم ناقص

جنس بعید و خاصّه یا تنها خاصّه یک شیئ.

اشکال اربعه

شکل‌های چهارگانه قیاس. قیاس از لحاظ موقعیت حدّ وسط در دو مقدمه (صغرا و کبرا) به چهار شکل منقسم می‌شود.

اصالی

علم اصالی دانشی است که فراگیری آن مطلوبیت ذاتی دارد. دانش‌های اصالی اگرچه ممکن است در علوم دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرند، اما چنین نیست که در اصل پیدایش فرع وجود علم دیگر باشند.

اصغر

لفظی که در قضیه مطلوب (قضیه‌ای

که اثبات آن منظور است) موضوع باشد.

اصل

۱. آنچه در استدلال تمثیلی نسبت امری بدان محقق و مسلّم باشد ؛

۲. اساس و پایه و آنچه چیز دیگر بر آن بنیان نهاده شود یا از آن منتزع گردد ؛

۳. قضیه‌ای که آن را منعکس کرده باشند، نسبت به قضیه منعکس شده.

اصل موضوع

قضیه‌ای که متعلم در آغاز علم بدون دلیل، از روی اعتقاد ظنّی یا تقلیدی می‌پذیرد و برخلاف علوم متعارف بدیهی و بیّن الثبوت نیست.

اصول متعارفه

مبادیی که روشن و معلوم است و قبول آن واجب.

اضطرار

ضرورت و لزوم.

اعتقاد

قبول کردن و پذیرفتن نسبت محمول به موضوع، خواه به درجه یقین برسد خواه نرسد.

اعتقاد جازم

حکم به وقوع نسبتی مقارن با حکم به اینکه نقیض آن ممتنع است (= یقین).

اَعراض

۱. جمع عرض (مخالف جوهر) ؛

۲. عرضیات (مخالف ذاتیات).

اَعراض ذاتی

عرض ذاتی عبارت از محمولی است که لحوق آن برای موضوع، به‌حسب ذات موضوع باشد.

اِعرف

آنچه در نزد عقل شناخته‌تر و روشن‌تر از چیز دیگر باشد (= اجلا، ابین).

اِعمّ

آنچه شمولش از چیز دیگر بیشتر باشد ؛ یعنی هم آن را شامل شود و هم جز آن را.

اعوان

یکی از اجزای دوگانه خطابه، و آن اقوال و احوالی است که ذاتاً منتِج و مثبِت مطلوب نیست، ولی برای اقناع شنوندگان مفید تواند بود (مخالف عمود).

اقتصاص

ایـراد جریانـی کـه سـابقاً واقـع شـده یـا اکنـون در حـال وقـوع اسـت.

اقیسه

جمع قیاس.

اکبر

آن جزئی که در مطلوب محمول واقع شده باشد و وجه تسمیه‌اش این است که محمول معمولاً اعم از موضوع است.

اُمّ القضایا

قضیـه «النقیضـان لا یجتمعـان ولا یرتفعـان» (=أوّل الأوائـل).

امتحان

بررسی و آزمون و روشن ساختن قدرت مخاطب در حجّت و استدلال.

امتناع

۱. محـال بـودن، ضرورت داشـتن عـدم چیـزی؛

۲. یکـی از مـواد قضایـا و آن عبـارت اسـت از محـال بـودن اتصـاف موضـوع بـه محمـول.

انتاج

نتیجـه دادن مقدمات در قیاس، منتج بـودن قیـاس (مخالف عُقمه).

انّیت

مصـدر جعلـی از انّ بـه معنـای ثبـوت. وجـه تسمیه برهان انّی این است که تنها مفیـد انّیّـت و ثبـوت حکـم اسـت.

اوسط

جزئـی کـه هـم در صغـرا و هـم در کبـرا می‌آیـد و موجـب ثبـوت اکبـر بـرای اصغـر یـا سـلب اکبـر از اصغـر می‌شـود.

اوّلیات

اوّلیـات قضایایـی اسـت کـه خـود بـه خـود روشـن و معلـوم اسـت و احتیـاج بـه اثبـات نـدارد، و بـه هـر انسـان سـلیم الفطـره‌ای عرضـه شـود، بی‌چـون و چـرا آن را می‌پذیـرد.

ایجاب

اثبات محمول بـرای موضوع (مخالف سلب).

ب

بدیهی

تصـور یـا تصدیقـی کـه خـود بـه خـود روشـن و معلوم باشد و از معلومات دیگر به دست نیامده باشد (اولی، ضروری، بیّن، غیـر مکتسـب (۹ نظـری، مکتسـب).

ت

تالی

تالی در لغت به معنای از پی رونده و تبعیّت کننده است و در اصطلاح جزئی از قضیه شرطیه است که در جواب شرط می‌آید.

تباین

یکی از نسب اربع (تساوی، عموم و خصوص من وجه، عموم و خصوص مطلق، تباین) و آن نسبت دو کلی است که هیچ‌کدام بر هیچ‌یک از افراد دیگری صادق نیاید و به تعبیر دیگر هیچ فرد مشترکی نداشته باشند.

تبکیت

قیاسی که نتیجه آن، ردّ بر عقیده‌ای باشد.

تثبیت

گفتاری که موجب یقین کامل نباشد، ولی ایقاع ظنّ غالب کند. و آن یا از راه قیاس است یا از راه تمثیل. اگر به صورت قیاس باشد ضمیر و تفکیر نامیده می‌شود و اگر تمثیل باشد اعتبار.

تجربه

ملاحظه کردن توالی دو امر به دفعات به نحوی که برای ذهن یقین به وجود رابطه علیّت بین آن دو امر حاصل شود.

تحت تضاد

دو قضیه‌ای که ممکن است هر دو صادق باشند (برخلاف قضایای متضاد) اما محال است هر دو کاذب باشند؛ مانند بعضی مهره داران پستاندارند. بعضی مهره‌داران پستاندار نیستند.

تحدید

آوردن حد برای چیزی، چیزی را با حد شناساندن، یعنی آن را با ذاتیاتش تعریف‌کردن.

تحلیل

تجزیه کردن و به اجزا و عناصر ساده اصلی باز گرداندن (مخالف ترکیب).

تخالف، (متخالفان)

این رابطه هنگامی بین چند معنای متغایر برقرار خواهد بود که یا جهت مشترکی بین آنها وجود نداشته باشد و یا اگر جهت مشترک وجود داشته باشد، به هیچ وجه لحاظ نشده باشد.

تخییل

ایجاد خیال کردن، و برانگیختن خیال و آن هدف صناعت شعر است.

تداخل

داخل بودن یک قضیه در قضیه دیگر، به این نحو که چون دو قضیه در موضوع و محمول و لواحق دیگر و نیز در کیف (ایجاب و سلب) متّفق باشند، و تنها در کمّ (کلّ و بعض) اختلاف داشته باشند، قضیه جزئیه داخل در قضیه کلّیه است.

ترادف

مترادف بودن، نسبت بین دو لفظ که هر دو به یک معنا باشند.

تصدیق

ادراک مطابقت یا عدم مطابقت نسبت با واقع به‌گونه‌ای که مقتضی حکم باشد.

تصدیق مکتسب

تصدیقی که به‌وسیله تصدیقات دیگر اثبات می‌شود، و از آنها استنتاج می‌گردد (= تصدیق نظری) (مخالف تصدیق بدیهی، تصدیق ضروری).

تصوّر

پدیدآمدن صورت اشیا در ذهن به نحوی که اقتضای حکم و اعتقادی را نداشته باشد.

تصوّر بدیهی

تصور معلوم به خود (= تصور ضروری، تصور بیّن) (مخالف تصور نظری، تصور مکتسب، تصور غیر بیّن).

تصوّر مکتسب

تصوری که از تصورات دیگر به‌دست آید.

تضاد (تقابل به تضاد)

۱. تضاد عبارت است از تقابل بین دو امر وجودی که بر موضوع واحد متعاقب شوند و هر دو تحت یک جنس قریب واقع باشند و بین آنها نهایت خلاف باشد؛ مانند سپیدی و سیاهی، سردی و گرمی.

۲. اختلاف بین دو قضیه است که اجتماع آنها در صدق محال است ولی اجتماع آنها در کذب جایز است. و به‌عبارت دیگر امکان ندارد که دو قضیه متضاد هر دو صادق باشند اما امکان این هست که هر دو کاذب باشند، زیرا که اجتماع ضدین محال است، اما ارتفاع آنها امکان‌پذیر است.

تضایف (تقابل به تضایف)

تقابل بین دو چیز که تصور آنها وابسته به یکدیگر باشد؛ مانند تقابل بین علیت و معلولیت، بالایی و پایینی. دو امر

متضایف باید از حیث وجود و عدم، قوه و فعل همسان باشند. اگر یکی موجود بود، دیگری حتماً باید موجود باشد. بنابراین دو متضایف همواره باید معیت داشته باشند و جایز نیست چه در خارج و چه در ذهن یکی بر دیگری تقدم داشته باشد.

تعریف به اخص

تعریف چیزی به چیزی که خاص‌تر از آن، یعنی محدودتر از آن باشد.

تعریف به اعم

تعریف به چیزی که عام‌تر از آن باشد.

تعریف جامع و مانع

تعریفی که تمام افراد معرَّف را شامل شود و از دخول اغیار، یعنی از دخول افرادی غیر از افراد معرَّف مانع باشد.

تقابل

عبارت است از: امتناع اجتماع دو امر در یک زمان و از یک جهت در یک موضوع یا امتناع صدق دو قضیه با هم. بنابراین تقابل بر دو گونه است: یکی تقابل در مفردات (تناقض، تضاد ملکه وعدم، تضایف)، و دیگری در قضایا (تضاد تداخل، دخول تحت تضاد، تناقض).

تقابل نقیضان

اگر دو معنای متقابل یکی امر وجودی و دیگری عدم آن امر وجودی باشد، آن‌گاه میان آنها رابطه تقابل نقیضان برقرار خواهد بود؛ مانند «انسان و ناانسان»

تقسیم

تجزیه یک کل به اجزا (تقسیم طبیعی)، ... یا یک کلّی به جزئیات (تقسیم منطقی).

تماثل

هرگاه دو لفظ با یکدیگر متخالف باشند لکن وجه مشترکی بین آن‌دو وجود داشته باشد که مورد لحاظ واقع شود رابطه تماثل بین آن دو برقرار خواهد شد. وجه مشترک بین دو معنا گاه در حقیقت نوعیه مانند محمد و علی، گاه در جنس مثل هوشنگ و اسب گاه در کم مانند دو سیب و دو گردو و گاه در کیف مثل سفیدی و سیاهی است.

تمثیل

حکم کردن بر چیزی به سبب حکمی که درباره امر مشابه آن کرده باشند و به عبارت دیگر حکم به جزئی است از روی حکم جزئی دیگر که در معنای جامعی با

آن موافق است.

تناقض

اختلاف دو قضیه در کیف بر وجهی که لذاته اقتضای آن کند که یکی از دو قضیه صادق باشد و آن دیگری کاذب. یعنی صدق یکی مستلزم کذب دیگری و کذب یکی مستلزم صدق دیگری.

تواطؤ یا تواطی

۱. با هم بر چیزی قرارداد و مواضعه کردن؛

۲. یکسان حمل‌شدن کلّی بر افراد خود.

ج

جدل

یکی از صناعات خمس، و آن صناعتی است که با مقدمه قرار دادن آنچه در نزد مخاطب مسلّم است، به نتیجه‌ای که می‌خواهند دست یابند.

جزء

آنچه شیئ از آن و غیر آن حاصل شود.

جزئی

مفهومی که قابل صدق بر افراد کثیری نباشد ولو بالفرض (=جزئی حقیقی).

جزئی اضافی

آنچه در تحت یک کلّی واقع باشد و نسبت بدان در نظر گرفته شود.

جزئی حقیقی

آنچه شامل افراد متعدد نشود و ذهن نتواند افراد متعدد برای آن فرض کند مانند سقراط، دریای خزر.

جهل تصدیقی

اگر در نفس، اذعانی به مطابقت یا عدم مطابقت نبستی با واقع وجود نداشته باشد.

جهل تصوری

اگر اساساً صورتی از شیئ در ذهن نباشد.

جنس

یکی از کلیات خمس و آن کلیی است که بر افراد مختلف الحقیقه قابل حمل است، و در جواب «ماهو» می‌آید.

جنس الاجناس

جنسی که ورای آن جنسی نباشد (=جنس عالی).

جنس قریب

جنسی که بلافاصله برتر از نوعی قرار دارد؛ یعنی بین آن و بین نوع جنسی دیگر فاصله نمی‌شود.

جنس متوسط

جنسی که بین دو جنس قرار داشته باشد.

جهت

لفظی که دالّ بر چگونگی نسبت محمول به موضوع باشد.

جهل بسیط

عدم علم.

جهل مرکب

جهل به نداشتن علم، شخص با وجود عدم علم خود را به خطا عالم می‌پندارد.

چ

چرایی

علّت.

چیستی

به ماهیت و حقیقت یک شیئ چیستی آن می‌گویند.

ح

حجّت

مجموع قضایای معلوم که موجب کشف قضیه‌ای مجهول گردد، و آن بر سه قسم است: قیاس، استقراء و تمثیل.

حدّ

۱. تعریفی که از ذاتیات فراهم آمده باشد؛

۲. موضوع و محمول در قضایای حملیه، مقدّم و تالی در قضایای شرطیه؛

۳. هر یک از اجزای اصلی تشکیل دهنده مقدمات قیاس (حدّ اصغر، حدّ اکبر، حدّ اوسط).

حدّ اصغر

(=اصغر).

حدّ اوسط

(=اوسط، حد وسط).

حدس

سرعت انتقال ذهن از مبادی به مطالب.

حدسیات

یکی از اقسام شش‌گانه یقینیات و آن قضایایی است که از روی حدس بر انسان معلوم و یقینی باشد.

حدّ کهنِ

(=اصغر، حدّ اصغر).

حد منبسط

حد منبسط مفهومی (موضوع یا محمول) است که حکم درباره همه افراد آن مفهوم باشد؛ مانند موضوع قضایای کلی (چه موجبه و چه سالبه) و محمول قضایای سالبه (چه کلیه و چه جزئیه).

حدّ مِهِن

(=اکبر، حدّ اکبر).

حدّ میانگین

(=اوسط، حدّ وسط، حدّ اوسط).

حصر

۱. محدود ساختن، منحصر ساختن؛

۲. ذکر سور (کل، بعض) در قضیه.

حصر عقلی

حصر و تحدید اقسام چیزی به طریق عقلی و دایر بین نفی و اثبات.

حکم

اسناد چیزی به چیز دیگر به ایجاب یا به سلب.

حمل

شیئ را به چیزی به ایجاب یا سلب اسناد دادن

حمل اشتقاق

حملی که در آن از اسم مشتقی بنا کنند یا «ذو» و «دارنده» و امثال آن بر سر آن درآورند و آن را بر موضوع حمل کنند.

حمل اوّلی

آنچه بدون واسطه چیزی مستقیماً بر چیزی حمل شود.

حمل اوّلی ذاتی

حمل چیزی بر خود.

حمل شایع صناعی

حملی که در آن وحدت بین موضوع و محمول مصداقی باشد.

حمل طبعی

قضیه‌ای است که در آن محمول به‌لحاظ مفهوم اعم از موضوع باشد: مانند «انسان» حیوان است.

حمل مواطات

حملی که در آن محمول عیناً بر موضوع قابل حمل باشد.

حمل وضعی

اگر در قضیه‌ای محمول به‌لحاظ مفهوم اخص از موضوع باشد مانند: حیوان، انسان است.

از آنجا که حمل اعم بر اخص مخالف طبع و به سهولت برای انسان قابل قبول نیست به آن «حمل جعلی» و «وضعی» هم می‌گویند.

حمل هو هو

(= حمل مواطات) (مخالف حمل اشتقاق، حمل ذوهو).

حملیه مرددة المحمول

قضیه حملیه که محمول آن بین چند امر مردد باشد؛ مانند: عدد یا زوج است یا فرد؛ کتاب یا مفید است یا غیرمفید.

حینیه دائمه

اگر در قضیه‌ای فعلیت محمول برای موضوع همراه با وصف اثبات و دوام آن برای موضوع نفی شود. حینیه دائمه همان حینیه مطلقه است که به آن قید «لا دائماً» افزوده شده مانند: «هر پرنده‌ای در حال پرواز بال‌های خود را بالفعل حرکت می‌دهد نه دائماً».

حینیه مطلقه

اگر در قضیه‌ای تحقق و فعلیت محمول برای موضوع همراه با وصف باشد؛ مانند: «انسان خوابیده بالفعل در حال خواب حرف می‌زند».

حینیه ممکنه

اگر در قضیه‌ای به عدم امتناع محمول برای موضوع همراه با وصف حکم شود؛ مانند: انسان خوابیده ممکن است شعر بگوید.

خ

خاصّ

۱. مفهومی که نسبت به مفهوم دیگر محدودتر باشد، یعنی شمول و کلیتش کمتر باشد؛ ۲. چیزی که تنها به یک چیز دیگر تعلّق داشته باشد، مختص، مخصوص.

خاصّه

یکی از کلیات خمس و آن کلّی عرضی است که اختصاص به یک حقیقت (نوع) داشته باشد.

خبر

گفتاری که محتمل صدق و کذب باشد و به تعبیر دیگر قابل تصدیق و تکذیب باشد.

خصم

آن که در جدل طرف مباحثه است و مجاب ساختن او مورد نظر می‌باشد.

خطابه

یکی از صناعات خمس و آن صناعتی است که به‌وسیله آن با سخن گفتن در برابر دیگران بتوان آنان را اقناع کرد.

د

دائمه

هرگاه لفظ حاکی از ماده، گزارش دهنده دوام همراهی محمول با موضوع باشد؛ مانند: ماه به دور خورشید حرکت می‌کند دائماً.

دلالت

بودن شیئ به نحوی که از علم بدان، علم به چیز دیگر حاصل آید.

دلالت التزام

دلالت لفظ بر معنای خارج از معنای موضوع، که ملازم با آن است.

دلالت طبعی

دلالت چیزی بر چیزی دیگر از روی طبع.

دلالت تضمّن

دلالت لفظ جزء معنای موضوع له.

دلالت عقلی

دلالت چیزی بر چیز دیگر به سبب حکم عقل.

دلالت مطابقه

دلالت لفظ است بر تمام معنای موضوع له.

دلالت وضعی

دلالت چیزی بر چیز دیگر بر حسب قرارداد.

دور

توقّف دو چیز در وجود به یکدیگر.

ذ

ذات

۱. ماهیت و حقیقت ؛

۲. نفس شیئ، عین شیئ، خود شیئ .

آنچه جزء ذات و ماهیّت شیئ است.

ر

رابطه

آن جزء از قضیه که بر نسبت محمول به موضوع، یا بر اتصال تالی به مقدم دلالت دارد.

روش تفصیلی تقسیم

در این روش تقسیم در یک مرحله

تمام اقسام ذکر می‌شوند؛ مانند: تقسیم مفرد به اسم و فعل و حرف.

روش تقسیم ثنایی (عقلی)

یکی از روش‌های تقسیم که به موجب آن در هر مرحله تنها دو قسم وجود دارد که اقسام نقیض یکدیگر و دایر بین نفی و اثبات می‌باشند؛ مانند: تقسیم مفرد به دلالت کننده بر معنای مستقل و غیرمستقل.

روش رد

قرار دادن صغرا به جای کبرا و ایفای نقش کبرا به‌وسیله صغرا برای اثبات مطلوب به‌عنوان یک روش استدلال. مانند: روش اثبات ضرب‌های منتج در شکل چهارم قیاس اقترانی.

س

سالبه به انتفای موضوع

قضیه‌ای که اساساً موضوعش منتفی و معدوم باشد.

سبر و تقسیم

یکی از طریقه‌های اثبات استدلال و آن عبارت است از: تحقیق در حصر اوصاف مختلف اصل و الغای یک یک آنها تا آنچه باقی می‌ماند علّت شمرده شود.

سفسطه

یکی از صناعات خمس و آن قیاسی است که مقدمات آن از مشبَّهات فراهم می‌آید.

سلسله اجناس

اگر مجموعه‌ای از کلیات را بر اساس جنس آنها مرتب کنیم به نحوی که سلسله‌ای را تشکیل دهند که از شمول کمتر به سوی وسعت بیشتر پیش رود؛ مانند:

انسان،حیوان، جسم نامی ، جسم ،جوهر.

سلسله انواع

اگر مجموعه‌ای از مفاهیم کلی را در یک سلسله قرار دهیم به نحوی که عام‌ترین آنها در صدر و خاص‌ترین آنها در ذیل سلسله قرار گیرد؛ مانند:

انسان . حیوان . جسم نامی . جسم

سور

لفظی که بر سر موضوع قضیه در می‌آید و کمیّت افراد موضوع را تعیین می‌کند.

سوفسطایی

آن که در به‌کار بردن قیاس سفسطی مداومت می‌ورزد، اهل سفسطه (= مغالط، مغالطی).

ش

شرایط انتاج

شرطهایی که برای نتیجه دادن هر شکل از اشکال چهارگانه قید کرده‌اند.

شرح الاسم

معنا کردن لفظ به لفظی که از آن مأنوس‌تر باشد. شرح الاسم در جواب‌های شارحه می‌آید.

شِعر

یکی از صناعات خمس و آن استدلالی است که مادّه‌اش از مخیّلات است. به نظر منطقیون، شعر کلام خیال‌انگیز است و از نظر ادبا، کلام موزون و مقفّی.

شَکل

هیئت قیاس از حیث محلّ حد وسط در صغرا و کبرا و آن بر چهار قسم است.

شَکل اوّل

شکلی که در آن حدّ وسط در صغرا محمول باشد و در کبرا موضوع.

شَکل دوم

شکلی که حد وسط در آن در هر دو مقدمه محمول باشد.

شَکل سوم

شکلی که حد وسط آن در هر دو مقدمه موضوع باشد.

شَکل چهارم

(= جالینوس) این شکل به‌لحاظ حدّ وسط عکس شکل اوّل است؛ یعنی حدّ وسط در صغرا موضوع و در کبرا محمول.

شَناعت

مخالف با اقوال مشهور بودن.

شَنیع

قضیه‌ای که غیر مشهور باشد.

ص

صغرا

مقدمه‌ای است که اصغر در آن به‌کار رفته است.

صناعات خمس

پنج صناعت که عبارت است از: برهان، جدل، سفسطه، خطابه، شعر.

صنف

هر یک از تقسیمات نوع بر حسب عرضیات.

صورت فکر

طرز قرار گرفتن و ترتیب و سازمان مبادی معلوم برای منجر شدن به کشف مجهول (مخالف مادّه فکر).

صورت قیاس

طرز قرار گرفتن و سازمان یافتن و تألیف اصغر و اکبر و حد وسط نسبت به یکدیگر.

صوری

منسوب به صورت (مخالف مادی).

ض

ضَرب

حالت و هیئتی که از حیث موجبه بودن یا سالبه بودن و کلی بودن یا جزئی بودن صغرا و کبرا نسبت به هم برای آن دو حاصل می‌شود.

ضروب عقیم

ضرب‌هایی که نتیجه‌اش معتبر و صحیح نیست و آن در هر شکل ضرب‌هایی است که شرایط انتاج در آن موجود نباشد.

ضروب مُنْتِج

ضرب‌هایی که نتیجه آنها معتبر است، یعنی همیشه در صورت صحیح بودن ماده، نتیجه صحیح از آنها برمی‌آید.

ضرورت

۱. واجب بودن، وجوب؛

۲. بداهت، بیّن بودن.

ضرورت به‌حسب ذات

وجوب اتصاف موضوع به محمول، مادام که ذاتِ موضوع موجود باشد.

ضرورت به شرط محمول

ضرورتی که هنگام تحقق محمول حاصل است.

ضرورت به شرط وصف موضوع

ضرورتی که منوط و موکول به اتصاف ذات موضوع به وصفی معیّن است.

ضرورت حمل

ضروری و واجب بودن محمول برای موضوع.

ضروریه

قضیه ضرریه آن است که نسبت محمول برای موضوع ضرورت یعنی وجوب باشد. یعنی سلب آن موضوع ممتنع باشد. مانند «عدد چهار بالضروره

زوج است».

ضروریه ازلیه

(یا قضیه علی الاطلاق به تعبیر ابن سینا) و آن حکم مطلق محض است و هیچ قیدی حتی قید «مادام الذات» در آن نیست. و این اشرف از همه قضایا است و تنها درباره وجود حق تعالی و صفات او بکار می‌رود؛ مانند: «الله تعالی موجود بالضرورة الازلیه».

ضروریه بشرط محمول

قضیه‌ای که در آن تنها اتصافِ موضوع به محمول شرط است. مانند زید کاتب است بالضروره مادام که کاتب است و «زید بالضروره کاتب نیست مادام که کاتب نیست». زیرا حیثیت وجود چه مطلق چه مقید کاشف از وجوب است.

ضد

۱. آنچه با چیز دیگر به نحوی عناد داشته باشد که اجتماع آن دو محال، ولی ارتفاع آن دو امکان داشته باشد؛

۲. عرضی که نسبت به عرض هم جنس خود نهایت بعد و جدایی را داشته باشد.

ط

طبیعت

ماهیت و حقیقت شیئ.

ظ

ظنّ

احتمال بیشتر برای یکی از دو طرف نفی و اثبات قائل شدن به‌گونه‌ای که احتمال نقیض آن منتفی نشود.

ع

عارض

حالّ واقع شونده در چیزی، عرض واقع شونده بر چیزی (= طاری) (مخالف معروض).

عارض ذاتی

(مخالف عارض خارجی، عارض غریب).

عارض غریب

عارض یا عرضی که ذاتی شیئ نباشد (= عرض غریب).

عامّ

مفهومی که نسبت به مفهوم دیگر شمول وسعه بیشتر داشته باشد.

عَرَض

آنچه در وجود احتیاج به محل داشته

باشد.

عَرَض خاص

یکی از کلیات خمس (= خاصّه).

عَرَض عام

یکی از کلیات خمس و آن کلی عرضی است که اختصاص به یک نوع نداشته باشد.

عرض لازم

امر عرضی که انفکاک آن از معروض محال باشد.

عرض مفارق

امر عرضی که از موضوع جدا شدنی باشد، یعنی جدا شدن آن محال نباشد.

عَرَضی

آنچه خارج از ماهیت و ذات شیئ باشد.

عرفیه خاصه

در این قضیه داوم محمول برای موضوع همراه با وصف اثبات و دوام محمول برای ذات موضوع نفی می‌شود؛ مانند: «هر درختی مادام که درخت است، دائماً رشد می‌کند لادائماً».

عرفیه عامه

عرفیه عامه آن است که در آن حکم منوط به دوامِ وصف عنوانی است. یعنی حکم شده است که مادام که وصفِ عنوانی ثابت است، نسبت دوام دارد. مانند «دائماً کل کاتبٍ متحرک الاصابع مادام کاتباً».

عُروض

عارض شدن، طاری شدن، طَرَیان، حمل شدن.

عقد الحمل

حمل محمول بر افراد موضوع.

عقد الوضع

اتصاف افراد موضوع به وصف عنوانی، یعنی به مفهومِ موضوع.

عقیم

قیاسی که به سبب عدم تحقق شرایط شکل مربوط، نتیجه بخش نیست .

عکس یا عکس مستوی

تبدیل دو طرف قضیه، با بقای کیف (سلب و ایجاب) و صدق به حال خود.

عکس نقیض

به نظر قدما عکس نقیض این است که نقیض جزء اول را جزء ثانی قرار دهند

و نقیـض جـزء ثانـی را جـزء اوّل بـا بقـای صدق و کیـف بـه حـال خـود؛ امّـا بـه نظـر متأخـران عکـس نقیـض ایـن اسـت کـه نقیـض محمـول را موضـوع کنیـم و عیـن موضوع را محمـول، و کیف را تغییر دهیـم.

علم

بـه معنـای آگاهـی و وقـوف است و بـر دو قسـم حصولـی و حضـوری است: حضـور صـورت حاصـل از شـیئ نـزد ذهـن علـم حصولـی و حضـور خـود معلـوم نـزد عالـم حضـوری نامیـده میشـود.

علم آلی

علمـی کـه وسـیله تحصیـل علـم دیگـر باشـد.

علم أصالی

علمی که خود مطلوب بالذات باشد.

عمود

مطالـب اصلـی خطابـه کـه بالـذات موجـب اقنـاع شـنوندگان باشـد، (مخالـف أعـوان).

عموم و خصوص مطلق

یکـی از نسـب اربـع و آن نسـبت بیـن دو کلّـی اسـت کـه شـمول یکـی بـه نحـو مطلق بیش از دیگری باشد ؛ یعنـی هـم شامل آن شـود و هـم شـامل افـراد دیگـر.

عموم و خصوص من وجه

یکـی از نسـب اربـع و آن نسـبت بیـن دو کلّـی اسـت کـه هـر یـک نسـبت بـه دیگـری از جهتـی اعـم باشـد و از جهتـی اخـص.

عنادی

ناسـازگاری، منافـات، طـرد کـردن یکدیگـر. ماننـد عنـاد زوج و فـرد در قضیـه «هـر عـدد یـا زوج اسـت یـا فـرد» (قضیـه شـرطیه منفصلـه).

عوارض

امـوری کـه بـر چیـز دیگـر عـارض می شـو د .

غ

غریب

۱. آنچه خارج از ذات و ماهیت باشد ؛

۲. نامأنـوس، غیـر متـداول، غیـر معـرو ف .

ف

فرْع

نتیجـه کـه در اسـتدلال تمثیلـی از محقّـق بـودن قضیـه‌ای دیگـر کـه اصـل نامیـده میشـود نشـئت میگیـرد.

فصل

یکی از کلیات خمس و آن کلی ذاتی است که موجب امتیاز یک نوع از انواع دیگر می‌شود.

فصل بعید

آنچه موجب امتیاز نوع از انواع مشارک در جنس بعید باشد.

فصل قریب

فصلی که موجب امتیاز یک نوع از انواع مشارک در جنس قریب باشد.

فطریات

قضایایی که دلیلشان همراه آنها است.

فعلیه

جهتی است که دلالت بر تحقق محمول برای موضوع در زمان گذشته حال یا آینده می‌کند؛ مانند: انسان نفس کشنده است بالفعل.

فکر

تلاش ذهن بین معلوم و مجهول.

ق

قانون

معرَّب واژه یونانی کانُن است. منطقیان متأخر قانون مأخوذ در تعریف منطق را به قضیه‌ای کلّی که شامل موارد جزئی بسیار شود، تعریف کرده‌اند. اگر چه قانون اصطلاحاً در علوم مختلف به همین معنا به‌کار می‌رود، امّا مبنای قانون که در وصف منطق به‌کار رفته همان معنای اصلی و لغوی آن است. و معنای اصلی و لغوی آن، چنانچه فارابی در إحصاء العلوم تصریح کرده، هر افزار و آلتی است که برای مصون ماندن از خطای حسّ در مورد کمیّت یا کیفیّت اجسام یا جز آنها به‌کار می‌رود.

قایس

به‌کاربرنده استدلال قیاسی، استدلال کننده به طریق قیاس.

قسمت

(=تقسیم).

قسیم

در اصطلاح منطقی به آنچه تقسیم می‌شود مقسم و هر قسم در مقایسه با قسم دیگر «قسیم» می‌گویند؛ مثلاً تقسیم کلمه به اسم، فعل و حرف، مقایسه هر یک از اسم و فعل و حرف با یکدیگر»).

قضایای محرّف

قضیه‌ای که چینش طبیعی و منطقی اجزای آن در هم ریخته باشد؛ مانند: نیست برای انسان مگر آنچه برای آن تلاش کرده است.

قضیّه

قولی که ذاتا قابل تصدیق و تکذیب باشد.

قضیه شرطیه فربه

قضیه شرطیه دارای یک مقدم و تالی است؛ اما اگر هر یک از این دو، خود دارای مقدم و تالی جداگانه باشد، قضیه شرطیه فربه گویند. مانند «اگر فردا هوا مناسب باشد، آن‌گاه اگر امشب کارهایم را انجام دهم، هر آینه به صحرا خواهم رفت».

قضیه موجّهه

قضیه موجّهه، قضیه‌ای است که در آن به جهت قضیه تصریح شده باشد.

قضیه حقیقیّه

قضیه‌ای که در آن حکم درباره افراد نفس الامر باشد، خواه افراد محقّق و خواه افراد مقدّر.

قضیه حملیّه

قضیه‌ای که در آن به ثبوت چیزی برای چیزی و یا نفی چیزی از چیزی حکم شده باشد.

قضیه خارجیّه

قضیه‌ای که در آن حکم بر افراد عینیِ خارجی شده باشد.

قضیه ذهنیه

قضیه‌ای که افراد موضوع آن صرفاً ذهنی باشند.

قضیه سالبه‌به انتفای‌موضوع

قضیه‌ای که اصلاً موضوع آن معدوم باشد.

قضیه شخصیه

قضیه‌ای که موضوع آن جزئی حقیقی باشد.

قضیه شرطیه

قضیه‌ای که در آن اسنادی مشروط به اسناد دیگری باشد.

قضیه شرطیه اتفاقیه

شرطیه متصله‌ای که در آن وابستگی تالی به مقدم اتفاقی باشد نه لزومی و ضروری.

قضیه شرطیه لزومیّه

شرطیه متصله‌ای که پیوند تالی و

مقدّم پیوندی ضروری باشد.

قضیه شرطیه متصله

قضیه‌ای که حاکی از پیوند و همبستگی بین دو نسبت باشد.

قضیه شرطیه منفصله

قضیه‌ای که در آن به انفصال و عناد دو نسبت حکم شود.

قضیه شرطیه منفصله حقیقیه

قضیه‌ای که در آن حکم به عناد دو امر شده باشد به‌گونه‌ای که اجتماع و ارتفاع دو طرف محال باشد.

قضیه شرطیه منفصله مانعة الجمع

قضیه‌ای که در آن به عناد دو امری حکم شده باشد که جمع آنها محال باشد، ولی رفع آنها جایز باشد.

قضیه شرطیه منفصله مانعة الخلوّ

قضیه‌ای که در آن حکم شده است که خالی بودن از دو طرف محال است، ولی اجتماع دو طرف ممکن.

قضیه طبیعیّه

قضیه‌ای است که موضوع آن نفس طبیعت و ماهیت شیئ است، بدون هیچ‌گونه توجهی به افراد و مصادیق آن.

قضیه محصوره

قضیه‌ای که مراد از موضوع، افراد آن باشد و کمیّت آن هم تعیین شده باشد.

قضیه مسوّره

(=محصوره).

قضیه مهمله

قضیه‌ای که در آن افراد موضوع مورد نظر است، ولی در ذکر کمیت آن اهمال شده است.

قول

لفظی که از چند لفظ مفرد تشکیل یافته باشد. قول اعم از این است که دارای تألیف تقییدی باشد؛ مانند مضاف و مضاف الیه، صفت و موصوف یا تألیف خبری یا تألیف انشایی (=لفظ مولّف، لفظ مرکب).

قوّه

۱. استعداد و شایستگی برای کسب صورت یا حالتی؛

۲. آنچه مبدأ حرکت و تغییر و فعل باشد؛

۳. شدت و نیرو (مخالف ضعف).

قیاس

یکـی از اقسـام حجـت و اسـتدلال و آن قولی است مؤلَّف از قضایا بـه نحـوی کـه لذاتـه قولـی دیگـر از آن لازم می‌آیـد.

قیاس استثنایی

قیاسـی کـه عیـن نتیجـه یـا نقیـض نتیجـه آن بالفعل در مقدمات مذکور باشد.

قیاس اقترانی

قیاسـی کـه حـدّ اصغـر و حـدّ اکبـر در صغـرا و کبـرا منتشـر باشـد.

قیاس اقترانی حملی

قیـاس اقترانـی کـه تمـام مقدمـات آن قضیـه حمـل باشـد.

قیاس اقترانی شرطی

قیـاس اقترانـی کـه دسـت‌کم یکـی از مقدمـات آن شـرطی باشـد.

قیاس بسیط

قیاسـی کـه منحصراً از دو مقدمـه تألیف یابد.

قیاس خلف

قیـاس مرکبـی اسـت کـه در آن مطلـوب را از راه ابطـال نقیـض آن اثبـات می‌کننـد.

قیاس ضمیر

قیاسی که کبرای آن محذوف باشد.

قیاس غیر کامل

قیاسی که بیّن نباشد و باید به نحوی اثبات شود و آن عبارت است از: شکل دوم و سوم و چهارم.

قیاس کامل

قیاسـی کـه احتیـاج بـه اثبـات نداشـته باشـد و آن منحصـر بـه شـکل اول اسـت.

قیاس مرکب

قیاسـی کـه در آن مطلـوب را بـا چنـد قیـاس بـه اثبـات رسـانند. قیـاس مرکـب بـه دو صـورت بـه‌کار مـی‌رود کـه یکـی را موصـول و دیگـری مفصـول گوینـد. قیـاس مرکـب موصـول آن اسـت کـه نتایـج آن بـه جـای خـود ایـراد شـود و همـان نتایـج را در قیاس بعد عیناً تکرار کنند و قیاس مرکب مفصول آن است که نتیجه قیاس پیشین در قیـاس بعـد محـذوف باشـد.

قیاس مساوات

قیاس‌هایـی کـه مبتنـی بـر ایـن علـم متعـارف هسـتند کـه «دو مقـدار مسـاوی بـا مقـدار سـوم خـود مسـاویند» ؛ ماننـد اکثـر قیاس‌هایـی کـه در ریاضیات بـه‌کار مـی‌رود.

قیاس مضمر

قیاسـی کـه در آن صغـرا و یـا کبـرا حـذف

شده است.

قیاس مع الفارق

قیاس در این اصطلاح به معنای قیاس منطقی نیست، بلکه به معنای قیاس فقهی است و در واقع به معنای تمثیل است

ک

کاذب

خبری که مطابق واقع نباشد.

کبرا

آن مقدمه قیاس که اکبر (یعنی محمولِ مطلوب) در آن به‌کار رفته باشد.

کلام

از اقسام قول و آن سخنی است که سکوت بر آن صحیح باشد (= جمله = مرکب تام).

کلمه

یکی از اقسام سه‌گانه لفظ مفرد و آن لفظی است که بر مثال مستقلی دلالت کند که مقرون به زمان باشد، فعل.

کلّی

مفهومی که قابل صدق بر افراد متعدد است ولو بالفرض.

کلیات خمس

نوع و جنس و فصل وعرض خاصّ وعرض عام.

کلی ذاتی

(= ذاتی).

کلّی طبیعی

مفهوم کلّی که از اعیان جزئی مستفاد می‌شود.

کلّی عَرَضی

کلّیی که جزء ماهیت افراد خود نباشد.

کلّی عقلی

کلّی طبیعی که کلی منطقی در ذهن عارض آن شیئ باشد.

کلّی منطقی

آنچه قابل وقوع شرکت است و به عبارت دیگر بر افراد متعدد (خارجی یا ذهنی) صادق می‌آید.

کیف

۱. ماهیتی که لذاته قابل مساوات و لامساوات و قابل تقسیم نباشد و تعقّل آن هم منوط به تعقّل امر دیگر نباشد؛

۲. سلب و ایجاب در قضایا.

ل

لازم

۱. آنچـه جـدا شـدنش از چیـز دیگـر محـال باشـد ؛

۲. چیـزی کـه ضرورتـاً، از چیـز دیگـر ناشی می‌شود و همواره وجـودش با وجـود آن همـراه اسـت (مخالـف ملـزوم).

لزومی

قضیـه شـرطیه کـه بیـن مقـدم و تالـی رابطـه ضـرورت و لـزوم برقـرار باشـد، یعنـی مصاحبـت مقـدم و تالـی ضـروری باشـد نـه اتفاقـی.

لفظ مرکب

لفظـی کـه از چنـد جـزء فراهـم آمـده باشد و هر جزئی را معنـای جداگانـه باشد.

لفظ مفرد

لفظی که یا جزء ندارد و یا جزء لفظ بر جزء معنا دلالت نمی‌کند.

م

ما

یکی از مطالب و آن یا از معنای لفظ یا از حقیقـت و ماهیـت شـیئ سـؤال می‌کنـد. و بنابرایـن دو قسـم اسـت: مـای شـارحه و مـای حقیقیـه.

مادّه قیاس

قضایایـی کـه بـا تألیـف آنهـا قیـاس حاصل می‌شود، مقدمـات قیـاس، صغـرا و کبـرای قیـاس.

ماهیّت

ماهیـت (ماهـو ء ایّـت مصـدری، باخـذف واو) یـا چیسـتی آن اسـت کـه در جـواب «ماهـو» گفتـه می‌شـود.

مبادی

آنچـه چیزهـای دیگـر بـر آنهـا مبتنـی باشـند و از آنهـا ناشـی شـوند. در منطـق عبـارت اسـت از: تصـورات و تصدیقـات معلوم که ذهـن با اتکای به آنها و با پیوند دادن و تنظیـم آنها به کشف مجهول نایـل می‌آیـد.

مبادی علوم

مقدماتـی که اصل و پایه یـک علم‌انـد و در آغـاز یـک علـم قـرار می‌گیرنـد و در آن علـم بـر آنهـا اقامـه برهـان نمی‌شـود.

مبادی قیاس

مبادی قیاس عبارتند از: یقینیات، مظنونات، وهمیات، مشهورات، مقبولات، مسلّمات، مشبهات، مخیلات.

متباین

۱. دو کلی که هیچ یک از آن دو بر هیچ یک از افراد دیگر صادق نباشد. مانند مفهوم انسان و اسب.

۲. الفاظی که لفظاً و معناً با هم اختلاف داشته باشند. مانند لفظ انسان و اسب.

مترادف

چند لفظ هم معنا را مترادف گویند؛ مانند: غضنفر، لیث، اسد و سبع که به معنای حیوان درنده است.

متضایف

دو کلی متقابل که تعقّل هر یک منوط به تعقّل امر دیگر باشد.

متواترات

قضایایی که به سبب بسیاری گواهی اشخاص، تعیین به صحّت آنها حاصل شود و ذهن احتمال تبانی آنها را برای جعل و نشر حکمی کاذب عادتاً محال بداند.

متواطی

۱. لفظی که تنها به یک معنا به‌کار رود؛

۲. آنچه بر افراد خود به نحو یکسان صدق کند.

مجرّبات

قضایایی که از راه تجربه به دست آمده است.

مجرَّد

۱. جدا، جدا شده، برهنه؛

۲. جدای از ماده، بدون بعد، غیر مادّی (=مفارق).

مجیب

یکی از دو طرف جدل و آن کسی است که به رأی و عقیده‌ای ملتزم است و در برابر سائل از آن دفاع می‌کند.

محاکات

ایراد همانند چیزی به شرط آن که کاملاً عین آن نباشد.

محدود

چیزی که تحدید شده است؛ یعنی به‌وسیله حدّ شناخته شده.

محسوس

آنچه به حسّ درآید، حس شدنی،

قابـل احسـاس.

محسوسات

قضایایـی است کـه از رهگـذر حـواس، یعنـی در تمـاس بـا عالـم خـارج و بـه نحـو مسـتقیم بـرای آدمـی حاصـل می‌شـود.

محکوم به

(=محمول).

محکوم علیه

(=موضوع).

محمول

آنچـه بـه ایجـاب یـا بـه سـلب بـه چیـز دیگـر اسـناد داده می‌شـود.

مخبر به

(=محمول).

مخبر عنه

(=موضوع).

مختص

لفـظ واحـدی کـه بـرای معنـای واحـد و معیـن و مشـخص وضـع شـده اسـت؛ ماننـد لفـظ الله.

مخیّلات

قضایـای برانگیزنـده خیـال کـه بـه سـبب تخییـل موجـب قبـض یـا بسـط نفـس می‌شـود.

مرتجل

لفظـی اسـت کـه ابتـدا بـرای معنایـی وضـع شـده سـپس بـرای معنایـی قـرار داده می‌شـود کـه مناسـبت معنـای لاحـق بـا سـابق در آن لحـاظ نشـده اسـت؛ ماننـد: قـراردادن لفـظ جـواد بـرای یـک فـرد بـدون در نظـر گرفتـن خلـق بخشـندگی در او.

مرسوم

آنچه به رسم تعریف شده است.

مرکب تام

بـه ترکیبـی از کلمـات کـه دارای معنـای کامـل و تمـام بـوده، سـکوت در برابـر آن صحیـح باشـد؛ ماننـد رنگیـن کمـان زیبـا اسـت.

مرکب ناقص

ترکیبـی از کلمـات کـه دارای معنـای کامـل و تمـام نباشـد، به‌طـوری کـه سـکوت در برابـر آن صحیـح نباشـد ماننـد «خانـه خـدا».

مستقری

استقراء کننده، به‌کار برنده استقراء.

مستقری

اسـتقراء شـده، از راه اسـتقراء بـه دسـت

آمده.

مسلّمات

قضایایی که نزد شخص طرف بحث مسلّم و قطعی باشد گو این که بحث کننده خود آن را مسلّم نداند.

مسوَّره

(=محصوره).

مشبَّهات

قضایایی که در ظاهر شبیه یقینیات و یا مشهوراتند، اما در واقع از یک نظر حق و از نظری باطل و غیر مشهورند.

مشترک لفظی

لفظی که به وضع جداگانه برای معانی مختلف وضع شده باشد مانند عین در عربی و باز در فارسی.

مشترک معنوی

لفظی که مفهوم آن بر افراد متعدد قابل حمل باشد و همه افراد با هم در آن معنا اشتراک داشته باشند مانند انسان و آهن.

مشخّصات

آنچه موجب امتیاز و تشخّص افراد نوع از یکدیگر می‌شود.

مشکّک

کلّیی که صدق آن بر افرادش یکسان نباشد.

مشهورات

قضایایی که زبانزد همه است و سبب پذیرش آن یا شهرت بین همه مردم یا اکثر ایشان و یا دسته‌ای از آنها است.

مصادرات

قضایایی است که متعلّم در آغاز می‌پذیرد، ولی همواره احتمال خلاف آن را نیز می‌دهد.

مصادره بر مطلوب

قضیه‌ای که اثبات آن مطلوب است مقدمه استدلال قرار داده شود.

مصداق

عبارت است از آنچه مفهوم بر آن صدق کند؛ مانند وجود خارجی باران، شکوفه و قلم بنابراین مفهوم حاکی از مصداق است. مصداق گاه در عالم خارج محقق می‌شود مانند قلم و گاه در ظرف ذهن تحقق می‌یابد مانند مصداق عدم.

مطلقه (قضیه مطلقه)

قضیه‌ای که ذکر جهت در آن نشده باشد. یعنی ضروری بودن یا ممکن بودن

یا ممتنع بودن محمول برای موضوع ذکر نشده باشد؛ مانند: «جماد جاندار نیست».

مظنونات

قضایایی که افاده ظن می‌کند.

معرِّف

معرِّف یا تعریف یا قول شارح، مجموع تصورات معلومی است که موجب معلوم شدن تصور مجهولی باشد و آن چهار نوع است:

۱. حدّ تام: تمام ذاتیات را در برگرفته و از جنس قریب + فصل قریب فراهم می‌آید ؛

۲. حدّ ناقص که از جنس بعید + فصل قریب یا فقط فصل قریب تشکیل شده است ؛

۳. رسم تام از جنس قریب + خاصه فراهم می‌آید ؛

۴. رسم ناقص: از جنس بعید و خاصه و یا تنها خاصه تشکیل می‌شود.

مغالِط

مغالطه کننده، مغلطه کننده، اهل مغالطه.

مفارق

۱. جدا از مادّه، غیر مادی، مجرّد ؛

۲. امر عرضی که جدا شدنش از شیئ ممکن باشد.

مفرد (لفظ مفرد)

لفظی که جزء آن بر جزء معنا دلالت نکند، و به عبارت دیگر لفظی که اجزای آن را معنا نباشد مانند «انسان» و «ضاحک».

مفهوم

منظور از مفهوم و تصور یکی است هر چند به‌لحاظ اینکه معنای فهیمده شده از لفظ مفهوم نام دارد و از لحاظ اینکه صورتی ذهنی است تصور نامیده می‌شود. تصور مفهوم معمولاً در برابر مصداق بکار می‌رود.

مفهوم جزئی

مفهومی که تنها بر یک مصداق قابل صدق است مانند کعبه، قرآن، ایران.

مفهوم کلی

مفهومی که بر بیش از یک مصداق، قابل صدق است مانند انسان، اقیانوس.

مقدّم

یکی از دو جزء قضیه شرطیه متصله و آن جزئی است که مقرون به ادات شرط باشد.

مقدّمه

قضیه‌ای که برای اثبات مطلوبی در ضمن حجتی به‌کار می‌رود.

مقدمه کهین

(=صغرا).

مقدمه مِهین

(=کبرا).

مقول

۱. حمل شده، اسناد داده شده، محمول؛

۲. قابل حمل، قابل اسناد؛

۳. گفته شده.

مقول در جواب ایّ شیئ هو؟

آنچه در جواب ایّ شیئ گفته می شود.

مقول در جواب ما هو؟

آنچه در جواب «چیست؟» گفته می‌شود و آن نوع است یا جنس است یا حدّ تام.

مقوّم

قوام دهنده، قوام بخش، تشکیل دهنده.

ملزوم

آنچه چیزی از آن لازم آید، و به عبارت دیگر آنچه شرط چیز دیگر باشد.

ملکه و عدم ملکه

ملکه یعنی واجد بودن و دارا بودن و داشتن؛ مانند وجود بینایی و موی سر و دندان در انسان. عدم، یعنی فاقد بودن و نداشتن. عبارت از عدمِ ملکه است در همان وقتی که قاعدةً باید وجود داشته باشد.

منتج

قیاسی که نتیجه دهنده باشد.

منتشره مطلقه

قضیه‌ای که ضرورتش در وقتی از اوقات باشد نه در وقتی معین و به عبارت دیگر در وقتی نامعین ضروری باشد؛ مانند «کل انسانِ متنفسُ وقتاًما» منتشره نامیده می‌شود چون ضرورت در آن منتشر، یعنی غیر معین است و مطلقه نامیده می‌شود چون مقید به لادوام نیست.

منطق

روش درست فکر کردن.

منطق تدوینی

دانش منطق که به ارائه و گزارش آموزه‌هایی می‌پردازد که روش درست

تفکر را به آدمی آموزش می‌دهد.

منطق تکوینی

روش درست تفکر که به‌طور خدادادی و فطری در طبیعت انسان نهاده شده است.

منقول

لفظی است که برای معانی متعددی وضع شده است به‌گونه‌ای که اولا وضعی بر وضع دیگر سبقت گرفته و ثانیا بین معنای لاحق و سابق تناسب وجود دارد؛ مانند لفظ صلوة که نخست برای دعا و سپس برای نماز وضع شده است.

منوّع

نوع کننده، نوع سازنده، نوع ساز.

موجّهه

قضیه‌ای که در آن جهت قضیه (ضرورت یا امکان یا دوام یا امتناعِ محمول) برای موضوع بالصراحه ذکر شود؛ مانند «مجموع زوایای مثلث مساوی صد و هشتاد درجه است بالضروره».

موضوع

۱. یکی از دو جزء قضیه و آن جزئی است که به آن اسناد داده شده است ؛

۲. محلّ بی‌نیاز از حال ؛

۳. آنچه در علم درباره خواص و اعراض ذاتی آن بحث می‌شود ؛

۴. وضع شده به ازای معنایی.

موضوع له

آنچه لفظ به ازای آن وضع شده است.

مهمل

۱. قضیه‌ای که در آن افراد موضوع ملحوظ باشد، اما مقرون به سور، که دال بر کمیت افراد است، نباشد ؛

۲. لفظی که به ازای معنایی وضع نشده باشد، لفظ بدون معنا.

ن

نتیجه

قضیه‌ای که در قیاس ضرورتاً از دو مقدمه لازم می‌آید.

نسب اربع

نسبت‌های چهارگانه که عبارتند از: تساوی، تباین، عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه.

نظری یا اکتسابی

تصور یا تصدیقی که برای حضور در

ذهن نیازمند تأمل و تفکر است.

نقض

نقض عبارت است از تبدیل قضیه‌ای به قضیه دیگر به‌گونه‌ای که اگر «اصل» صادق باشد «نقض نیز صادق باشد.

نقض طرفین

عبارت است از تبدیل موضوع و محمول به نقیض آنها تغییر در کم و بقای کیف به‌گونه‌ای که صدق قضیه هم چنان باقی بماند.

نقض محمول

عبارت است از تبدیل محمول به نقیض آن، عدم تغییر در موضوع و در کم قضیه و تغییر در کیف آن به‌گونه‌ای که اگر «اصل» صادق باشد، نقیض محمول نیز صادق است.

نقیض

لفظی که رفع لفظ دیگر باشد و آن هم در مفردات واقع می‌شود و هم در قضایا.

نقیض موضوع

عبارت است از تبدیل موضوع به نقیض آن، عدم تغییر محمول و تغییر در کم و کیف قضیه.

نَوْع

یکی از کلیات خمس و آن کلیی است که در جواب «ماهو» بر افراد متفق‌الحقیقه حمل شود.

نَوع آخر یا نوع اخیر

نوعی که در سلسله مراتب انواع و اجناس اخصّ همه انواع و اجناس است.

نوع اضافی

نوعی که در ذیل جنسی قرار داشته باشد و نسبت به آن جنس در نظر گرفته شود.

نوع الانواع

(=نوع آخر).

نوع سافل

(=نوع آخر).

نوع حقیقی

(=نوع آخر).

نوع عالی

نوعی که برتر از همه انواع دیگر باشد ؛ یعنی ورای آن دیگر نوعی نباشد.

نوع متوسط

نوعی که بین دو نوع دیگر قرار داشته باشد.

و

واجب

آنچه وجودش ضروری است و عدمش محال (=ضروری).

وجوب

امتناع عدم چیزی (=ضرورت).

وجودیه لادائمه

در این قضیه فعلیت محمول برای موضوع اثبات و دوام آن برای موضوع نفی می‌شود بنابراین همان «مطلقه عامه» است که به آن قید «لادائماً» افزوده شده مانند «هر انسانی بالفعل تنفس می‌کند؛ نه دائماً».

وجودیه لاضروریه

در این قضیه فعلیت محمول برای خود موضوع اثبات و ضرورت آن برای موضوع نفی می‌شود. بنابراین همان قضیه «مطلقه عامه» است که به آن قید «نه ضرورتاً» افزوده شده. مانند «هر انسانی بالفعل سخن می‌گوید، نه ضرورتاً».

وصف عنوانی

معنا و مفهوم موضوع در قضیه‌ای که افراد موضوع در آن مورد نظر هستند، در برابر ذات موضوع، یعنی افرادی که آن وصف بر آنها صادق است.

وضع

۱. موضوع قراردادن؛

۲. قرارداد؛

۳. قضیه که در جدل مورد قبول و یا التزام مجیب است؛

۴. مسلّم شمردن، فرض کردن؛

۵. یکی از مقولات عشر؛

۶. آنچه قابل اشاره حسّی باشد؛

۷. نسب اجزای کمّ متصل قارّ الذات به یکدیگر؛

۸. اثبات و ایجاب چنان‌که می‌گوییم: در قیاس استثنایی متصل از وضع مقدّم وضع تالی لازم می‌آید و از رفع تالی رفع مقدّم.

وقتیه مطلقه

قضیه‌ای که ضرورت آن تنها در وقت معینی است؛ مانند: و ماه بالضروره وقتی که زمین بین آن و بین خورشید حایل باشد، منخسف است».

وهمیّات

قضایایی که قوّه وهم موجب اعتقاد

به آنها می‌شود.

هـ

هو ذو هو

(=حمل اشتقاق).

هو هو

(=حمل مواطاة).

هویّت

ماهیت متشخّص متعیّن جزئی که در خارج موجود است، حقیقت جزئی.

هیئت

۱. طرز قرار گرفتن اجزای شکلی که از نسبت اجزا به یکدیگر حاصل می‌شود، شکل ظاهری؛

۲. عرض در اصطلاح شیخ اشراق و برخی از حکما.

ی

یقین

۱. مطلق یقین جازم (=یقین به معنای اعم)؛

۲. تصدیق جازم مطابق واقع ثابت (=یقین به معنای اخص).

یقینیّات

مادّه قیاس برهانی که عبارت است از: محسوسات، اوّلیات، تجربیات، فطریات، حدسیات، متواترات.